

**10**

**اندیشه‌های اسلامی در پرتو کتاب وسنت**

دنیای سحر

و

شعبده‌بازی

**تألیف:**

**دکتر عمر سلیمان اشقر**

**ترجمه:**

**گروه فرهنگی انتشارات حرمین**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | دنیای سحر و شعبده‌بازی | | | |
| **عنوان اصلی:** | سلسلة العقيدة في ضوء الكتاب والسنة عالم السحر والشعوذة | | | |
| **تألیف:** | دکتر عمر سلیمان اشقر | | | |
| **ترجمه:** | گروه فرهنگی انتشارات حرمین | | | |
| **موضوع:** | عقاید کلام – مجموعه عقاید اسلامی – دیگر مسائل عقیدتی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc435622025)

[مقدمه 1](#_Toc435622026)

[فصل اول: تاریخچه‏ی سحر و جادو 5](#_Toc435622027)

[مقدمه: 5](#_Toc435622028)

[1- سحر ساکنان بابل 6](#_Toc435622029)

[2- سحر نزد ایرانیان 12](#_Toc435622030)

[3- سحر نزد مصریان 13](#_Toc435622031)

[رویارویی موسی و جادوگران 16](#_Toc435622032)

[4- سحر نزد ساکنان هند 21](#_Toc435622033)

[5- سحر در سرزمین یونان 22](#_Toc435622034)

[6- سحر نزد یهودیان و مسیحیان 24](#_Toc435622035)

[7- سحر در اروپا 30](#_Toc435622036)

[8- جادو نزد عرب‏های قبل از اسلام 31](#_Toc435622037)

[داستان «اصحاب اخدود» 32](#_Toc435622038)

[داستان صاحب «حضر» 34](#_Toc435622039)

[داستان عبدالله بن جدعان 35](#_Toc435622040)

[9- سحر نزد مسلمانان 35](#_Toc435622041)

[10- سحر در آمریکا و دنیای جدید 39](#_Toc435622042)

[11- جادوگری در دوران معاصر 40](#_Toc435622043)

[فصل دوم: تعریف سحر 53](#_Toc435622044)

[1- تعریف سحر در لغت 53](#_Toc435622045)

[2- تعریف سحر از دیدگاه علما 54](#_Toc435622046)

[3- تفاوت سحر با معجزه و کرامت 56](#_Toc435622047)

[4- تفاوت بین جادو و حسد 62](#_Toc435622048)

[فصل سوم: دلایل و انگیزه‌های سحر و جادو 64](#_Toc435622049)

[فصل چهارم: سحر میان حقیقت و وهم و گمان 68](#_Toc435622050)

[دلایل جمهور 70](#_Toc435622051)

[گفتگو با کسانی که معتقد به تخیّلی‌بودن سحر هستند 77](#_Toc435622052)

[فصل پنجم: شیوه‌های سحر و انواع آن 79](#_Toc435622053)

[1- سحر حقیقی و انواع آن 80](#_Toc435622054)

[سحری که با همّت وتلاش جادوگر تاثیر می‎گذارد 80](#_Toc435622055)

[طلسم‎ها 83](#_Toc435622056)

[تأثیر طلسم‎ها 86](#_Toc435622057)

[مدت زمانی که تأثیر جادو و طلسم باقی می‌ماند 87](#_Toc435622058)

[مجسمه‎ی ژاپنی سحر شده 89](#_Toc435622059)

[تحلیل ما از این گونه حوادث 92](#_Toc435622060)

[سحر ستارگان 92](#_Toc435622061)

[2- سحر و جادوی ناشی از خیال 97](#_Toc435622062)

[نوع دوم از سحر تخیلی، چشم‎بندی است 101](#_Toc435622063)

[3- سحر مجازی 104](#_Toc435622064)

[تفاوت این نوع با جادوی خیالی 104](#_Toc435622065)

[نمونه‎هایی از سحر و جادوی مجازی 106](#_Toc435622066)

[1- راز پرندگانی که به گنبد بیت المقدس زیتون می‎‎بردند 106](#_Toc435622067)

[2- شفای بیماران 108](#_Toc435622068)

[3- راز مردی که در دارالخلافه پیدا می‎شد 111](#_Toc435622069)

[4- نیرنگ زنده‌کردن مردگان 112](#_Toc435622070)

[5- نیرنگ شعله‌ور ساختن شکر بدون آتش 113](#_Toc435622071)

[6- نیرنگ وارد کردن دود به داخل یک ظرف سربسته 113](#_Toc435622072)

[7- سیاه‌کردن چهره‌ی سفید یک انسان 114](#_Toc435622073)

[8- مایع و ر نگ‎های مختلف 114](#_Toc435622074)

[9- شعبده‎بازی با بکارگیری مهارت و ظاهرسازی 115](#_Toc435622075)

[10- به کارگیری خواص داروها، غذاها و لباس‎ها 117](#_Toc435622076)

[11- تلاش برای سخن چینی و گسترش فساد به شیوه‎های پنهانی 119](#_Toc435622077)

[فصل سوم: میزان اثر‎گذاری جادوی جادوگر 123](#_Toc435622078)

[فصل چهارم: انسان چگونه جادوگر می‎شود؟ 137](#_Toc435622079)

[شرایط جادوگر تا شیطان او را یاری دهد 140](#_Toc435622080)

[فصل پنجم: جادو شدن پیامبر**ص** 147](#_Toc435622081)

[1- حدیثی که در این مورد روایت شده است 147](#_Toc435622082)

[2- دلیل کسانی که منکر این حدیث هستند 148](#_Toc435622083)

[3- پاسخ منکران این حدیث 150](#_Toc435622084)

[فصل ششم: درمان سحر و پرهیز از آن 159](#_Toc435622085)

[1- شیوه امت‎ها در پرهیز از سحر و رهایی‌یافتن از آن 159](#_Toc435622086)

[2- دیدگاه اسلام درباره درمان جادو و پیشگیری از آن 164](#_Toc435622087)

[1- حکم اسلام در پناه بردن به جادوگر جهت گشودن و از بین بردن جادو 165](#_Toc435622088)

[2- شیوه‌های جایز پرهیز از جادو و جادوگران 167](#_Toc435622089)

[3- شیوه‌های جایز از بین بردن سحر و جادو 171](#_Toc435622090)

[1- دعاها و تعویذها 171](#_Toc435622091)

[2- خارج ساختن جادو و باطل‌کردن آن 173](#_Toc435622092)

[3- استفاده از داروهای مباح 174](#_Toc435622093)

[4- درمان با حجامت و ایجاد زخم 175](#_Toc435622094)

[4- آیه‌ها و دعاهای پیشگیری از جادو و پس از دچار شدن به آن 177](#_Toc435622095)

[فصل هفتم: حکم جادو و جادوگران 185](#_Toc435622096)

[حکم آموزش‌دادن و آموختن جادو 185](#_Toc435622097)

[کسانی که یادگیری سحر و جاود را واجب یا مستحب و مشروع می‎دانند: 189](#_Toc435622098)

[حکم سحر ستارگان 194](#_Toc435622099)

[كيفر جادوگر 196](#_Toc435622100)

[کیفر جادوگر در میان غیرمسلمانان 196](#_Toc435622101)

[مجازات جادوگر در اسلام 199](#_Toc435622102)

[دیدگاه دانشمندان درباره‎ی مجازات جادوگر 199](#_Toc435622103)

[گزیده‌ی دیدگاه‌های علما در مورد جادوگر: 205](#_Toc435622104)

[دلایل معتقدان به دیدگاه نخست- وجوب قتل: 206](#_Toc435622105)

[تحقیق پیرامون مجازات جادوگر 209](#_Toc435622106)

[فصل هشتم: توبه‎ی جادوگر 211](#_Toc435622107)

[فصل نهم: تفسیر آیات سحر از سوره‎ی بقره 213](#_Toc435622108)

[1- شأن نزول 214](#_Toc435622109)

[2- تفسیر و تبیین 215](#_Toc435622110)

[فصل دهم: مدعیان غیب 231](#_Toc435622111)

[تعریف غیب و بیان راز حرص مردم به شناخت آن 231](#_Toc435622112)

[1- تعریف غیب 231](#_Toc435622113)

[2- حرص انسان به شناخت امور غیبی 231](#_Toc435622114)

[3- فرستادگان الهی به این خواسته‌ی درونی انسان پاسخ داده‎اند 232](#_Toc435622115)

[شیوه‎ی دست‎یابی فرستادگان به غیب 233](#_Toc435622116)

[4- میزان توانایی انسان در شناخت غیب 235](#_Toc435622117)

[کهانت و پیشگویی 236](#_Toc435622118)

[1- لقب‌ها و عنوان‌های مدّعیان امور غیبی 236](#_Toc435622119)

[2- شیوه‎های کاهنان در شناختن امور غیب 237](#_Toc435622120)

[3- رابطه‎ی کاهنان با شیطان و شیوه‎ی القای شیطان به آنها 238](#_Toc435622121)

[4- نمونه‎هایی از پیشگویی و غیبگویی 239](#_Toc435622122)

[1- کاهنان یونان و مصر 239](#_Toc435622123)

[2- کاهنان عرب 241](#_Toc435622124)

[اخبار شق و سطیح 242](#_Toc435622125)

[5- منابع غیب‌هایی که شیاطین الهام می‎کنند 247](#_Toc435622126)

[6- انتشار طالع‎بینی و کهانت در این دوران 252](#_Toc435622127)

[بهره‎‎گیری سیاستمداران از طالع بینان و غیب گویان 256](#_Toc435622128)

[7- راز راستگویی کاهنان در برخی موارد 257](#_Toc435622129)

[فال بد و بدبینی 260](#_Toc435622130)

[1- تعریف فال بد و بدبینی 260](#_Toc435622131)

[2- اهمیت فال بد 262](#_Toc435622132)

[3- فال بد بر صحت استوار نیست 264](#_Toc435622133)

[4- درمان فال بد 266](#_Toc435622134)

[5-بدیُمنی در سه چیز است 267](#_Toc435622135)

[6- نمونه‎هایی از بدیمنی خانه‎ها و سواری‌ها 270](#_Toc435622136)

[هواپیمای نحس 270](#_Toc435622137)

[اتومبیل نحس 271](#_Toc435622138)

[کاخ نحس 272](#_Toc435622139)

[7- دعا برای دفع شومی سه چیز 272](#_Toc435622140)

[مبحث چهارم: فال 273](#_Toc435622141)

[حکم مدّعیان علم غیب 274](#_Toc435622142)

[فصل یازدهم: کتاب‌های نگاشته شده درباره‎ی سحر و جادو 281](#_Toc435622143)

[خاتمه 287](#_Toc435622144)

[منابع و مراجع 291](#_Toc435622145)

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ١٠٢﴾ [البقرة: 102].

«و سلیمان کفر نورزیده است، بلکه شیاطین (صفتان گناه پیشه) کفر ورزیده‏اند، و (بجای دستورات الهی) جادو و آنچه در بابل بر دو فرشته‌ی هاروت و ماروت نازل شده بود، به مردم می‏آموزند. (دو فرشته‏ای که سحر کردن را جهت آشنایی و پرهیز از آن به مردم یاد می‏دادند) و به هیچ کس چیزی را نمی‏آموختند مگر اینکه پیشاپیش به او می‏گفتند: ما وسیله‏ی آزمایش هستیم کافر نشو. از آنان چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‏افکندند. در حالی که با این جادوی خود نمی‏توانند به کسی آسیب برسانند مگر اینکه با اذن و اراده‏ی خدا باشد. و چیزهایی یاد می‏گیرند که به آنان زیان می‏رساند و سودی بدیشان نمی‏رساند. به یقین می‏دانستند هرکس خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره‏ای نخواهد داشت. بد چیزی است آنچه خود را بدان فروخته‏اند اگر می‏دانستند».

مقدمه

ستایش خدایی را سزاست که با نور کتاب خود تاریکی‏های ظلم و ستم را روشن نمود و با انوار هدایت آن دل‌های عرب و عجم را نورانی گردانید و علم او همه‏ی جهان هستی را فراگرفته و هیچ چیزی در زمین و آسمان‌ها بر او پنهان نمی‏ماند. درود و رحمت خداوند بر کسی که او را به عنوان هدایتگر، دعوتگر به راه راست و منادی حق فرستاد و به وسیله‏ی او گوش‌های کر را شنوا و چشم‏های کور را بینا و دل‌های بسته را باز کرد و در نتیجه بشریت بعد از کج روی، گمراهی و تاریکی به راه راست، هدایت و نور و روشنایی راه یافت.

درود و رحمت خدا بر او که طبیب و درمان دل‌ها و نور و روشنایی چشم‏هاست. او فرستاده و دوست برگزیده و دارای مقام ستوده و شفاعت عظیم است.درود و سلام بر یاران برگزیده، اهل بیت نیکوکار و تمام کسانی که راه آنان را می‌پیمایندو به خوبی از راه آنان پیروی می‏کنند.

دنیای سحر و جادو، دنیای شگفت‏انگیزی است که در آن حقیقت با خرافات و علم با شعبده‏بازی و انگیزه با هدف در هم آمیخته می‏شوند.

دنیای سحر و جادو، دنیایی است که ظاهر آن زیبا و فریبنده است که انسان‏های ساده‏ لوح را فریب می‏دهد، ولی باطن آن زشت و پَلید است که خردمندان و انسان‏های دارای فطرت سلیم و دل‌های نورانی از آن کناره گیری می‌کنند.

تاریخ سحر، تاریخی سیاه و تاریک است. سحر در واقع یک نیرنگ شیطانی است که شیاطین انس و جن به وسیله‌ی آن بندگان خدا را گمراه می‏کنند و آنان را در دام بزرگترین گناه یعنی کفر و شرک و گمراهی می‏اندازند.

شیطان ساحران و پیروان آنان را بنده‏ی خورشید، ماه، ستارگان و بت‏ها قرار داده است، بلکه فراتر از این آنان را بنده‏ی نفس پلید خود ساخته است.

جادو همواره لغزشگاهی بوده است که بشریت جز نتایجی تلخ چیزی از آن به دست نیاورده است. نتایج تلخی که شیطان و پیروان او آن را با نیرنگ‏هایی پوشانده‏اند که جز در میان افراد فرومایه رواج پیدا نمی‏کند.

انتظار می‏رفت که انسان بتواند در این دوران به گمراهی جادوگران پی ببرد و از دروغ‏پردازی و کارهای باطل آنان دوری گزیند، چون انسان، امروزه به جایگاه والایی در علم و دانش رسیده است؛ ولی علوم مادی چگونه می‏تواند از ماهیت این دروغ‏پردازی و دروغ پردازان آگاهی یابد؟

امروزه روی‌آوردن به جادو و جادوگران هشدار دهنده،خطرناک و رو به افول است.

زندگی مادی خشک و بی‏جان، انسان را با مصیبت‏های بزرگی مواجه نموده است. دل‌ها سخت شده‏اند، سرچشمه‏های نیکی در روح بسیاری از مردم این دوران خشکیده و عقده‏ها و مشکلات روانی از ویژگی‌های بارز این دوران به شمار می‌آیند و بسیاری از کسانی که آرامش درونی خود را از دست داده‏اند به جادوگران و شعبده‏بازان پناه می‏برند تا راه‏ حلی برای مشکلاتی پیدا کنند که روانشناسان، جامعه‏شناسان و فیلسوفان از حل آن‌ها ناتوان مانده‏اند. این افراد همچون کسانی هستند که از زمین داغ به آتش پناه می‏برند.

مدتی پیش کتابی را در مورد «جنّ و شیاطین» نوشتم که بسیاری از خوانندگان از آن بهره‏مند شدند. در این کتاب از نقشه‏های شیطان برای فریب دادن انسان سخن گفته‏ام که سحر و جادو یکی از آن نیرنگ‏هاست، ولی چون موضوع سحر در آن کتاب موضوع جزئی و مختصر بود، به طور خلاصه به آن پرداخته‏ام.

پس از انتشار این کتاب، افراد زیادی با من تماس گرفتند که از کارهای شگفت‏انگیزی که برای آنان پیش می‏آید، سخن می‏گفتند. یکی از اموری که زیاد در مورد آن سخن می‏گفتند، جادو بود. حوادث زیادی را هم شنیده‏ام که برای افرادی که هنوز در قید حیات هستند پیش آمده و از آن دردمند و رنجیده خاطر شدند.

روزنامه‌های کویت هم موضوع جن و شیاطین و جادو و جادوگران را مورد بررسی قرار دادند و مطالب مختلفی در این زمینه نوشتند که نمی‏توان حق را از باطل تشخیص داد. از این رو به این نتیجه رسیدم که موضوع سحر نیازمند کتاب مستقلی است. بنابراین مدت زیادی را در این زمینه مطالعه و تحقیق کردم که این کتاب نتیجه‏ی آن مطالعه و تحقیق است.

این پژوهش در یک مقدمه، چهارده فصل و یک خاتمه تدوین شده است.

فصل اول به تاریخچه‏ی جادو اختصاص دارد.به بررسی پیشینه‌ی سحر در میان کلدانیان ساکن بابل، ایرانیان، مصریان، هندیان، یونانیان، یهودیان، مسیحیان، عرب‏ها، مسلمانان، اروپائیان و نیز دروان معاصر پرداختم.

در فصل دوم سحر را در لغت و اصطلاح تعریف کرده و تفاوت بین سحر، معجزه و حسد را بیان نموده‏ام.

در فصل سوم انگیزه‏ها، نتایج و آثار سحر را بیان کرده‏ام.

فصل چهارم به بیان حقیقت سحر و اختلاف نظر علما و دلایل آنان و رأی برگزیده اختصاص دارد.

فصل پنجم تکمیل‌کننده فصل چهارم است و از روش‏های سحرکردن اعم از حقیقی، تخیّلی و مجازی سخن می‏گوید.

در فصل ششم بیان نهایت آخرین درجه‌ی سحراست که ساحر به آن می‌رسد و نیز ارتباط پلید میان ساحر و شیطان مورد بررسی قرار گرفته است.

فصل هفتم به روش جادوگر شدن و شرایط یک جادوگر که شیطان او را یاری می‌کند، اختصاص دارد.

فصل هشتم درباره‌ی سحر کردن پیامبر خدا ص سخن می‏گوید: در این فصل روایاتی که بیانگر صحت این واقعه هستند و اعتراضات و دلایل کسانی که آن را رد کرده‏اند همراه با پاسخ آن‎ها ذکر شده‌اند.

فصل نهم به بیان راه‌های پیشگیری از جادو و درمان آن پرداخته است. در این فصل روش‏های جوامع مختلف را که بیشتر شرک‏آلود و کفر‏آمیز هستند بیان کرده‏ام. سپس روش اسلام در پیشگیری از جادو و درمان آن که جهت بهبود یافتن از جادوی جادوگران تجویز کرده است را مورد بررسی قرار داده‏ام.

در فصل دهم حکم فراگیری و آموزش جادو از نظر اسلام و نیز حکم جادوگران از نظر ملتهای مختلف و مسلمانان بیان شده است.

فصل یازدهم در مورد مسأله‏ی پذیرش توبه‏ی جادوگر است.

فصل دوازدهم به تفسیر آیات جادو از سوره‏ی بقره اختصاص دارد.

در فصل سیزدهم به تفصیل درباره‌ی مدعیان غیب‎دان اعم از کاهنان، فالگیران و منجّمان و نیز از گمراهی آنان و حکم خداوند در مورد آنان پرداخته است.

فصل چهاردهم در مورد کتاب‏هایی است که پیرامون جادو نوشته شده‏اند.

خاتمه شامل گزیده‏ای از مطالب کتاب است.

از خداوند متعال می‏خواهم که حق مطلب را ادا کرده باشم و هرگونه کوتاهی و لغزش مرا مورد آمرزش قرار دهد. درود و رحمت خدا بر بنده و فرستاده‏ی او «محمد»ص و بر اهل بیت و یاران او باد.

دکتر عمر سلیمان اشقر

کویت. چهارم ذی الحجه 1409هـ. ق

6 ژوئیه 1989م.

فصل اول:  
تاریخچه‏ی سحر و جادو

مقدمه:

بسیاری از کسانی که در مورد تاریخ سحر به تحقیق و پژوهش پرداخته‏اند بر این باورند که منشأ و آغاز سحر از زمان آفرینش انسان است که در این زمینه به نوشته‏ها، رموز، تصاویر و اسطوره‏هایی استدلال کرده‏اند که از انسان بر جای مانده و در خرابه‏ها و قبرها پیدا شده‏اند. اگرچه حقیقت همین است ولی ما تنها به این دلایل بسنده‏ نکرده‏ایم؛ زیرا در این دلایل شک و تردید وجود دارد و این مرحله از تاریخ انسان که دوران قبل از تاریخ نامیده می‏شود توسط انسان تدوین نشده است.

تاریخ مدوّن انسان که به پنج هزار سال پیش بر می‏گردد، آغاز آن با ابهام و پیچیدگی همراه است و آگاهی‏ ما از آن اندک است، از این رو نمی‏توان به طور یقین بر اساطیر و رموز و تصاویری که انسان آن‌ها را حفظ کرده و یا شناخته است بسنده کرد.

آنچه که بیانگر راستی این گفتار است، این سخن خداوند است که می‏فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ مَآ أَتَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُواْ سَاحِرٌ أَوۡ مَجۡنُونٌ٥٢﴾ [الذاريات: 52].

«همین گونه هیچ پیامبری به سوی مردمان پیش از آنان نرفته است، مگر اینکه گفته‏اند: او ساحر یا دیوانه است».

این آیه‏ی قرآن عموماَ بیانگر این نکته است که تمام ملت‌ها با این سخن ظالمانه با پیامبران خود روبرو شده و آنان را به ساحری یا دیوانگی متهم کرده‏اند، و این نشان می‏دهد که تمام ملت‌ها سحر را شناخته‏اند.

اولین پیامبر (صاحب شریعت) حضرت نوح÷ است. با توجه به آیه‏ی فوق، قوم حضرت نوح با سخن مذکور با او به مقابله پرداخته‎اند.

ابن حجر عسقلانی/ می‏گوید: سحر در زمان حضرت نوح÷ وجود داشته است، زیرا خداوند در مورد قوم نوح به ما خبرداده است که آنان بر این گمان بودند که وی جادوگر است، و با توجه به آنچه که ابن اسحاق و دیگران ذکر کرده‏اند، داستان هاروت و ماروت قبل از حضرت نوح بوده است.[[1]](#footnote-1)

اگر منظور ابن حجر این است که آیه‌ای در قرآن با صراحت وجود دارد مبنی بر اینکه قوم نوح، او را به ساحری متهم کرده‎اند، درست نیست زیرا در قرآن آیه ای وجود ندارد که با صراحت به این موضوع پرداخته باشد. ولی اگر منظور ابن حجر همان آیه‏‌ی عمومی است که ما بدان استدلال کردیم، پس سخن وی درست است.

اما آنچه که ابن حجر از ابن اسحاق روایت کرده است مبنی بر اینکه داستان هاروت و ماروت قبل از حضرت نوح÷ اتفاق افتاده است امری احتمالی است، چون هیچ دلیلی از کتاب و سنت وجود ندارد که بتوان با استدلال به آن، زمان دقیق وقوع داستان هاروت و ماروت را مشخص کرد.

من با کسانی که معتقدند سحر در تاریخ انسان بر تمام ادیان و اعتقادات پیشی گرفته، موافق نیستم،زیرا سحر نوعی انحراف از راه راست است و خداوند متعال به ما اعلام کرده است که نخستین انسان یکتاپرست و بر راه راست بوده و خدای یگانه را پرستش کرده است. کافی است که بدانیم نخستین انسانی که خداوند آفریده است یعنی حضرت آدم÷ یکی از پیامبران الهی بود که پروردگار را بخوبی میشناخت. پس از این بیان الهی نباید به آنچه که مورخان و جامعه‏شناسان مبنی بر جهل و گمراهی نخستین انسان نوشته‏اند توجه کرد، چون خداوند به ما اعلام کرده است و پس از حق چیزی جز گمراهی وجود ندارد.

1- سحر ساکنان بابل

یکی از امت‏های قدیمی که به جادو و جادوگری پرداخته و با آن گمراه شده است اهل بابل است خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ﴾ [البقرة: 102].

«بلکه شیاطین (صفتان گناه پیشه) کفر ورزیده‏اند، و (بجای دستورات الهی) جادو و آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، به مردم می‏آموزند».

شهر بابل که در این آیه بدان اشاره شده یکی از شهرهای عراق و بر ساحل رودخانه‏ی فرات قرار داشت. آثار این شهر هنوز هم باقی مانده‏اند. این شهر درآن دوران یکی از بزرگترین شهرهای جهان و مهد علوم و فنون بوده است. از جمله علوم و فنون این شهر جادو وعلم فلکیات بوده است. «هیرودش» مورخ سرشناس آن زمان، بابل را به صورت زیبایی توصیف کرده است که بیانگر عظمت و شکوفایی آن است. ساکنان بابل از کلدانیان نبطی و سریانیان بودند.[[2]](#footnote-2)

انتشار سحر در میان بابلیان مشهور است و قرآن کریم هم بدان تصریح کرده است. ابن خلدون می‏گوید: «وجود جادو در میان ساکنان بابل که از کلدانیان نبطی و سریانیان بودند زیاد بوده و قرآن کریم به آن تصریح کرده و در روایات هم آمده است. سحر در بابل و در مصر و در زمان بعثت حضرت موسی÷ بازار پررونقی داشته است.[[3]](#footnote-3)

نویسنده‏ی دایرة المعارف قرن بیستم از نبوغ بابلیان در زمینه‏ی سحر صحبت کرده و گفته است: «ساکنان بابل که از کلدانیان نبطی و سریانیان تشکیل شده‏اند بانبوغ‏ترین مردم در زمینه‏ی جادو و طالع‏بینی به حساب می‏آیند و حرفه‏ی مناجات با ارواح و خارج کردن آن‌ها از اجساد در میان آنان جایگاه اول را داشته است.[[4]](#footnote-4)

ابوبکر رازی مشهور به جصّاص می‏گوید: «اهل بابل صابئانی بودند که سیاره‏های هفتگانه را پرستش می‏کردند و آن‌ها را خدایان خود می‏نامیدند و معقتد بودند که تمام حوادث جهان توسط این خدایان انجام می‏گیرد. آنان خدای یگانه‏ای که این سیاره‏ها و تمام اجرام هستی را آفریده است باور نداشتند. آنان همان کسانی هستند که خداوند، ابراهیم خلیل÷ را به سوی آنان فرستاد و آنان را به سوی خدا فرا خواند و چنان در برابر آنان استدلال کرد و اتمام حجت نمود که آنان را شگفت‏زده نمود و در نتیجه نتوانستند دلایل او را رد کنند، پس او را در آتش انداختند و خداوند آن آتش را سرد و مایه سلامتی او گردانید و سپس به او دستور داد که به شام مهاجرت کند».

جصاص همچنین می‏نویسد: «اهل بابل بت‏هایی را پرستش می‏کردند که به نام سیارات هفتگانه ساخته بودند و برای هریک پوششی درست کرده بودند که هر بت را در جای مخصوصش می‏گذاشتند و طبق اعتقادات خود با انجام دادن کارهای مختلف به این بت‎ها تقرّب می‏جستند و برای هر کاری به یکی از آن‌ها پناه می‏بردند. مثلاً کسی که دنبال خیر و صلاح بود با نیرنگ و طلسم و جادو کردن به سیاره‏ی مشتری تقرّب می‏جست، و کسی که خواستار بدی، جنگ، مرگ و نابودی دیگران بود به گمان خود به سیاره‌ی زحل پناه می‏برد، و کسی که خواهان رعد و برق، آتش‏سوزی و طاعون بود با سر بریدن حیوانات به سیاره‌ی مریخ تقرّب می‏جست».

جصّاص در ادامه می‏گوید: «تمام این طلسم‏هایی که با زبان نبطی نوشته شده‏اند، مشتمل بر تعظیم سیاره‏هایی هستند که آن‌ها از نیکی و بدی و محبت و کینه می‌خواهند، و می‏پندارند که با تعظیم این سیاره‏ها هر کاری را که بخواهند می‏توانند برای دیگران انجام دهند بدون این که نیاز به لمس کردن آن‌ها داشته باشند و تنها قربانی‏هایی را که به سیاره‌ی مورد نظرشان تقدیم کرده‏اند و برای این کار کافی می‏دانند.

برخی از مردم گمان می‏کنند که می‏توانند انسان را به الاغ و سگ تبدیل کنند و هرگاه بخواهند دوباره او را به شکل انسان برمی گردانند، و همچنین بر تخم‏مرغ و جارو و کوزه سوار می‏شوند و در فضا پرواز می‏کنند و در یک شب از عراق به هندوستان و به هر جا که بخواهند می‏روند و در همان شب بر می‏گردند.

عموم مردم چنین اعتقادی داشتند، چون این سیارات را پرستش می‏کردند و به هر‌چه که مایه‏ی تعظیم آن‌ها بود اعتقاد داشتند. در این میان ساحران هم با نیرنگ‏های خود حقایق را بر عموم مردم وارونه جلوه می‏دادند و چنین وانمود می‏کردند که تاوقتی که به صحت سخنان آنان باور نداشته باشند هیچ سودی از جانب این سیارات به آنان نمی‏رسد.[[5]](#footnote-5)

کاهنان و جادوگران کلدانی در مورد تأثیر سیارات و ستارگان بر زندگی انسان اعتقادات کفر‏آمیز و شرک‏آلودی داشتند و کارهای زیادی را به آن‌ها نسبت می‏دادند از جمله:

1. طلوع سیاره‏ی مشتری در شب‏های مهتابی به زنان حامله مژده‏ی فرزند پسر را می‏دهد.
2. طلوع سیاره‏ی عطارد بیانگر افزایش معاملات تجاری، بهبود وضعیت اقتصادی کشورها و گسترش علوم و ادبیات و بهبود وضعیت عالمان و ادیبان است.
3. طلوع سیاره‏ی زحل نشان دهنده‏ی اختلافات خانوادگی و گسترش گرسنگی و بیماری و شعله‏ور شدن جنگ‏هاست.
4. طلوع سیاره‏ی زهره هم بیانگر رونق ازدواج بویژه برای دختران بزرگسالی که هنوز ازدواج نکرده‏اند، می‌باشد.

جادوگران کلدانی در کارهای سحرآمیز خود بر حرکات این سیارات، وقت طلوع، روبرو شدن، دور شدن و هر‌چه مربوط به آن‌ها بود تکیه می‏کردند، زیرا اعتقاد راسخی به تاثیر آن‌ها بر زندگی انسان‌ها داشتند.[[6]](#footnote-6)

تمام این کارها کفر و گمراهی هستند و شیاطین انس و جن بندگان خدا را با آن گمراه کرده‏اند.

پژوهشگران در میان آثار ملت‏های گذشته، آثار زیادی را از شهر بابل کشف کرده‏اند. «و سنگ‏ نوشته‏ها و نقش و نگارهایی که بابلیان و آشوریان بر جای گذاشته‏اند و نیز لوحه‏هایی که با خط میخی نوشته شده‏اند بیانگر این نکته هستند که جادو بیشترین بهره را از این سنگ ‏نوشته‌ها و نقش و نگارها داشته است».

با این آثار چنین استدلال کرده‏اند که ترس از جن و شیاطین یک پدیده‏ی اساسی در دیانت بابلیان و آشوریان بوده و زندگی روزانه‏ی آنان متأثر از سحر بوده است.

شهر قدیمی «اور» -یکی از مراکز قدیمی فرهنگ و تمدن سومری- از اماکن مهم جادو و جادوگری به شمار می‏آید و کتاب‌های قدیمی سومریان مملو از موضوعات سحرآمیزی همچون سروده‏ها، طلسم‏ها و افسون‏ها ست.

آشور بانیپال پادشاه آشوری از سال 626 تا 668 قبل از میلاد بسیاری از متون دینی و جادوگری را در کتابخانه‌ی خود نگهداری کرده است. وی این متون را از معابد مختلف شهرهای قدیمی جمع‏آوری کرده است. بیشتر این متون با زبان سومری نوشته شده‏اند.[[7]](#footnote-7)

پژوهشگران، کتاب‌ها و متون سحرآمیز بابلیان را به سه مجموعه‏ی اصلی تقسیم کرده‏اند:

1. متون اخترشناسی، در این متون ذکر شده است که این ستارگان خدایان مردم هستند و بر زندگی، کردار و سرنوشت آنان تأثیر می‏گذارند.
2. لوحه‏های مخصوص برخی از وسایلی که در امر کاهنی و غیب‏گویی به کار می‏روند.
3. طلسم‏ها و افسون‏هایی که برای دفع شر سحر سیاه و دورکردن ارواح خبیثه‏ای که وارد بدن انسان‌ها و موجب بیماری آن‌ها می‏شدند، بکار می‏رفت، چون اعتقاد داشتند که علت اصلی بیماری، روی آوردن به شیاطین و ارواح خبیثه است و جهت شفا یافتن شخصی از بیماری باید این ارواح از بدن او دفع شوند.[[8]](#footnote-8)

اهل بابل معتقد بودند که ارواح خبیث مسئول حوادثی از قبیل: زلزله، آتش‏فشانی، طوفان و سیل ویرانگری که گاهی در جهان اتفاق می‏افتند، هستند؛ از این روی بکارگیری این افسون‏ها را ضروری می‏دانستند تا از بیهوده بودن این ارواح خبیث با نظام حاکم بر هستی جلوگیری کنند. این افسون‌ها در لوحه‏های مختلفی مرتب می‏شدند که هرکدام از آن‌ها برای جلوگیری از یکی از حوادث مذکور مورد استفاده قرار می‏گرفت.

کلدانیان پس از سر بریدن پرندگان از خون آن‌ها برای جادوگری استفاده می‏کردند، از این رو به پرندگان توجه ویژه‏ای داشتند و خوراک مخصوصی به آن‌ها می‏دادند و هرگز از گوشت آن‌ها نمی‏خوردند.[[9]](#footnote-9)

آیا نمی‏بینی که جادو چگونه این اقوام را در گمراهی بزرگ و شرارتی فراگیر فرو برده است؟

یکی از موارد نغز و جالبی که در مورد جادو کردن با خون پرندگان روایت شده مربوط به زمان رویارویی لشکر کلدانیان به رهبری «فلامینوس» با لشکر قرطاجیان به فرماندهی «هانیپال» است که «فلامینوس» به رئیس جادوگران خود دستور داد پرنده‏ای را ذبح کند و با آن چنان جادو کند که شکست دشمنانش را تضمین نماید.

هنگامی که جادوگر به طرف پرنده‏ی مورد نظر رفت و قبل از ذبح به او غذا داد تا سحر خود را بر روی آن انجام دهد، پرنده از خوردن آن غذا خودداری کرد و جادوگر، این امر را دلیلی بر شکست فرمانده‏ی خود شمرد و به سوی او برگشت و او را از هر حمله‏ای به سوی دشمنانش در آن روز برحذر نمود، ولی فرمانده «فلامینوس» از سخن جادوگر خندید و از او پرسید: اگر پرنده امروز و فردا و برای مدتی طولانی از خوردن غذا خودداری کند، چه باید کرد؟ جادوگر در پاسخ گفت: فرمانده باید منتظر بماند.

ولی فرمانده اندرز و توصیه‌ی جادوگر خود را مورد ریشخند قرار داد و به او دستور داد که فوراً پرنده را ذبح کند و سحر خود را انجام دهد، ولی جادوگر از اجرای این دستور سر باز زد و بلافاصله کشته شد.

«فلامینوس» فرمان حمله به قرطاجیان را صادر کرد و جنگ در اطراف دریاچه‏ی «تراسمین» در گرفت که «فلامینوس» و پانزده تن از لشکریان او کشته شدند.

آیا کم عقل‏تر و پست‌تر از این‌ها را دیده‏ای که معتقدند پرندگان از غیب آگاهی دارند و احکام خود را بر این کارهای بیهوده پایه‎گذاری می‏کنند.

جصّاص می‏گوید: گمراهی بندگی این سیارات هفتگانه به اهل بابل اختصاص نداشت، بلکه در عراق، شام، مصر و روم تا روزگار «بیوراسب» که عرب‏ها او را «ضحاک» می‏نامند، رایج بوده است. «فریدون» که اهل «دنباوند»[[10]](#footnote-10) بود، زمانی که مردم علیه ضحاک شورش کردند، نام‌های به طرفداران خود نوشت (و آنان را به کمک طلبید) و برای فروپاشی حکومت ضحاک داستان‏های مفصلی است:

ابن کثیر می‏گوید: کسانی که شهر دمشق را آباد کردند، چنین دیدگاهی داشتند و به قطب شمال روی می‏کردند و با کردار و گفتار مختلف، این سیارات هفتگانه را پرستش می‏کردند و برای آن‌ها جشن و قربانی برپا می‏کردند و بر هریک از دروازه‏های هفتگانه‌ی قدیمی شهر دمشق هیکلی برای یکی از این سیارات وجود داشت.[[11]](#footnote-11)

تمام این امور گمراهی بزرگی هستند که بندگان با آن گمراه شده‏اند.

2- سحر نزد ایرانیان

جصّاص می‏گوید: ایرانیان در آغاز یکتاپرست بودند و زمانی که پادشاهان ایرانی بر شهر بابل مسلط شدند، به منظور کسب ثواب به کشتن جادوگران اقدام نمودند. ایرانیان بر این آیین بودند تا زمانی که آتش‏پرستی در میان آنان به وجود آمد.[[12]](#footnote-12)

مورخان می‏گویند: رستم فرمانده‌ی بزرگ ایرانی یک شخص فالگیر بود و به ستارگان نگاه می‏کرد، وی در زمینه‏ی پیدایش مسلمانان و پیروز شدن آنان بر اخترشناسی تکیه کرد، و همین امر یکی از دلایلی بود که وی حدود چهار ماه رویارویی با مسلمانان در جنگ قادسیه را به تأخیر انداخت.[[13]](#footnote-13)

مورّخان می‏گویند: پرچم کسری موسوم به «درفش کاویانی» زیر نظر جادوگران و طبق معتقدات وفق مئینی عددی[[14]](#footnote-14) و به شکل‏های فلکی خاصی زراندود شده بود و هدف از آن استمرار پیروزی ایرانیان در تمام جنگ‏هایی بود که علیه همسایگان و دشمنان خود شعله‏ور می‏ساختند.

این پرچم در جنگ قادسیه که رستم در آن کشته شد و ایرانیان شکست خوردند تکه تکه شد در حالی که ایرانیان معتقد بودند که تمام پیروزی‏هایی که در طول تاریخ خود به دست آورده بودند به این پرچم بر می‏گردد، ولی هنگامی که مسلمانان با دین خدا و پرچم حق آمدند، سحر آنان باطل شد و پرچم کفر بر زمین افتاد و سحر هیچ مشکلی از ایرانیان را حل نکرد.[[15]](#footnote-15)

3- سحر نزد مصریان

یکی از ملت‏هایی که در تاریخ به جادوگری شهرت داشته‏اند، قبطیان مصر بودند «و دست‏نوشته‏های قدیمی مصر که بر کاغذ پاپیروس یافت شدند، نشان می‏دهند که جادو در میان تمام طوایف مصر از جایگاه والایی برخوردار بوده است تا جایی که مراسمی برای آن ترتیب می‏دادند و وظایفی را در قبال آن مشخص می‏کردند که عالمان دینی آنان عهده‏دار آن می‏شدند».

این دست‏نوشته‏ها بیانگر این نکته‌اند که گاهی مصریان به منظور غافلگیرکردن خدایان خود، افسون‏های شرک‏آلودی را می‏خواندند تا خدایان بتوانند برچیز مورد نظر آنان اثر داشته باشند، و گاهی هم جهت دفع بیماری‏ها نسخه‏های پزشکی را با طلسم‏ها و افسون‏ها آمیخته می‏کردند.

مصریان قدیم بدن انسان را به اعضای مختلف تقسیم می‏کردند و معتقد بودند که هریک از این اعضا تحت تأثیر یکی از خدایان قرار دارند و جدولی را برای روزهای با برکت و نحس ترسیم کرده بودند و می‏گفتند: در روز نوزدهم ماه «هاتور» عبور از رودخانه‏ی نیل جایز نیست، و نیز معتقد بودند که اگر کودکی در ماه «بابه» به دنیا بیاید، محکوم به قتل خواهد شد».[[16]](#footnote-16)

یکی از بزرگترین پادشاهان مصر که در واپسین روزگار مصریان قدیم بر آنان حکومت می‏کرد جادوگری ماهر بنام «نیکتانیبس» که تا سال 358 قبل از میلاد حکومت او ادامه داشت.[[17]](#footnote-17)

قرافی در کتاب «الفروق» می‏گوید: «قبطیان در زمان «دلوکا» پادشاه مصر بعد از فرعون، در معابد سحر انجام می‏دادند[[18]](#footnote-18) و لشکریان دنیا را به تصویر می‏کشیدند در حالی که چشمانشان را بیرون می‏‏آوردند و گردن‏هایشان را می‏زدند. هر لشکری که قصد حمله به آنان را داشت از دیدن این تصاویر به وحشت می‏افتاد و ازیورش به آنان خودداری می‏کرد. بدین ترتیب پس از غرق شدن فرعون و لشکریانش، زنان مدت ششصد سال بر قبطیان پادشاهی و فرمانروایی می‌کردند.

جادوگران مصر دارای معادلات جبری و مجموعه‏های حسابی و فلکی و رموز و کلمات مبهمی بودند که هنگام سحر کردن از آن‌ها استفاده می‏کردند. کاهن قبل از آنکه به اعمال سحرآمیز بپردازد، به مدت نه روز در عبادتگاهش خلوت می‏کرد و در این مدت محل و لباس‌های روزانه‌ی خود را پاک می‏کرد و غذای مخصوصی می‏خورد و ریاضت‏های دینی سختی را انجام می‏داد. پس از پایان یافتن این نه روز، دهان خود را با نترون می‏شست و با رنگ سبز تصویر یک پر کوچک را بر زبان خود رسم می‏کرد. این تصویر از نظر آنان بیانگر راستی و حقیقت بود. سپس دایره‏ی بزرگی را به رنگ روزی که سحر را در آن شروع می‏کرد می‏کشید و در اطراف آن از داخل و خارج علامت‏ها و رمزهای سحر‏آمیزی را رسم می‏کرد و پس از آن کار خود را آغاز می‏کرد.[[19]](#footnote-19)

جادوگران هنگام تجهیز مردگان جهت انتقال به جهان آخرت جادو می‌کردند و از نظر مصریان قدیمی عملیات مومیایی و دفن کردن، ارتباط نزدیکی با سحروجادو داشت. هنگام مومیایی کردن، طلسم‏ها، افسون‏ها و عبارت‏های سحرآمیز مخصوصی را می‏خواندند که بدون آن‏ها، مومیایی کردن آنطور که شایسته است انجام نمی‏گرفت.

علاوه بر این، کتیبه‏های بدست آمده در «اهرام» که به زبان هیروگلیفی نوشته شدند و قدیمی‏ترین آثار فکری انسان به شمار می‏آیند، شامل آثار واضحی از سحر هستند، و حتی برخی از باستان‏شناسان این کتیبه‏ها را مجموعه‏ای از افسون‏ها و رموز سحری برشمردند.

پژوهشگران باستان‏شناسی تاکید می‏کنند که مناظر و تصاویر کشیده شده بر دیواره‏ی قبرهای قدیمی مصر، دارای انگیزه‏های سحر‏آمیزی بوده‏اند، زیرا که هدف از آن‌ها تحقق یافتن محتویات آن‌ها در زندگی اخروی بوده است.

در دوره‏ی امپراتوری قدیم مصر نامه‏ی مشهور مردگان مجموعه‏ای از تصاویر سحر‏آمیز و افسون و طلسم‏هایی بود که مردگان هنگام انتقال به جهان آخرت آن را مورد استفاده قرار می‏دادند.

زندگی روزمره‏ی مصریان قدیم را نیز سحر و جادو فرا گرفته بود تا جایی که آنان غذای خود را آماده نمی‏کردند و به مسافرت نمی‌رفتند مگر پس از خواندن افسون‏ها و صیغه‏های سحرآمیز مخصوصی. جادوگری در دولت‏های میانی و جدید بیشتر از دولت‏های قدیمی مصر رایج بود، زیرا بیشتر آثار و کتیبه‏های کشف شده‏ی حاوی سحر در دوران دو دولت میانی و جدید بود.

مصر قدیم جایگاه فنون و صنایع مختلف بوده است به گونه‌ای که تاریخ آن‌ها بیانگر این نکته است که هیچکدام از کارهای صنعتی و شیمیایی آنان انجام نمی‌شد مگر همراه با (گفتن) کلماتی دینی و تعابیری سحر‏آمیز که برای موفقیت در این کارها لازم و ضروری بودند.[[20]](#footnote-20)

جادوگران مصر در زمینه‏ی سحر به جایگاه والایی رسیده بودند، زیرا ملت‎های دیگر مثل یونانیان، رومیان و غیره بر این باور بودند که جادوگران مصر از جادوگران دیگر ممالک شرقی پیشرفته‏تراند، و ساحران سرزمین‏های همجوار مصر تلاش می‏کردند که از جادوگران مصر تقلید کنند.[[21]](#footnote-21)

کسی که از جایگاه سحر و جادو نزد مصریان قدیم آگاهی داشته باشد، به جنایت سحر بر زندگی انسان در طول تاریخ پی می‏برد و انسان مسلمانی که این گمراهی را مورد مطالعه قرار می‏دهد، راهی ندارد جز اینکه بگوید: سپاس و ستایش سزاوار خدایی است که نعمت اسلام را به ما ارزانی داشت.

رویارویی موسی و جادوگران

خداوند متعال در قرآن کریم که هرگز باطل به آن راه نمی‏یابد از آنچه بین حضرت موسی÷ و جادوگران ماهر مصر اتفاق افتاد ما را باخبر نموده است.

خداوند حضرت موسی÷ را به سوی فرعون و اشراف و بزرگان او فرستاد تا آنان را به سوی ایمان به خدا دعوت کند. خداوند همراه با موسی÷ نشانه‌های آشکاری را فرستاد که بیانگر راستگویی وی باشند، یکی از بزرگترین این نشانه‏ها عصایی بود که وقتی حضرت موسی÷ آن را می‏انداخت به اژدهای بزرگی تبدیل می‏شد. هنگامی که فرعون حضرت موسی÷ را تکذیب کرد و از او نشانه‏ای خواست که بیانگر راستگویی او باشد، حضرت موسی÷ این نشانه‏ی بزرگ را به او نشان داد. ﴿فَأَلۡقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعۡبَانٞ مُّبِينٞ١٠٧﴾ [الأعراف: 107].

«پس موسی عصای خود را انداخت و بناگاه به صورت اژدهای آشکاری در آمد». فرعون و اشرافش خواستند با سحر جادوگران خود که در آن روزگار از جایگاه والایی برخوردار بود، با این معجزه‏ی حضرت موسی÷ مبارزه کنند و آن را باطل نمایند، به همین منظور جادوگران را از تمام نقاط مصر جمع کردند.

﴿قَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِ فِرۡعَوۡنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٞ١٠٩ يُرِيدُ أَن يُخۡرِجَكُم مِّنۡ أَرۡضِكُمۡۖ فَمَاذَا تَأۡمُرُونَ١١٠ قَالُوٓاْ أَرۡجِهۡ وَأَخَاهُ وَأَرۡسِلۡ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ١١١ يَأۡتُوكَ بِكُلِّ سَٰحِرٍ عَلِيمٖ١١٢﴾ [الأعراف: 109-112].

«اشراف قوم فرعون گفتند: به راستی این ساحر ماهری است. او می‏خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، چه نظر می‌دهید؟ (اشراف به فرعون) گفتند: او و برادرش را به تأخیر بینداز و (مأمورانی را) به شهرها بفرست تا (جادوگران مجرّب را) جمع کنند، تا همه‏ی ساحران ماهر را نزد تو بیاورند». حضرت موسی روز عید را موعد رویارویی قرار داد.

﴿قَالَ أَجِئۡتَنَا لِتُخۡرِجَنَا مِنۡ أَرۡضِنَا بِسِحۡرِكَ يَٰمُوسَىٰ٥٧ فَلَنَأۡتِيَنَّكَ بِسِحۡرٖ مِّثۡلِهِۦ فَٱجۡعَلۡ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكَ مَوۡعِدٗا لَّا نُخۡلِفُهُۥ نَحۡنُ وَلَآ أَنتَ مَكَانٗا سُوٗى٥٨ قَالَ مَوۡعِدُكُمۡ يَوۡمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحۡشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحٗى٥٩﴾ [طه: 57-59].

«(فرعون) گفت: ای موسی! آیا آمده‏ای که با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟ همانا ما هم سحری مانند سحر تو برای تو می‏آوریم، پس موعدی را میان ما و خود معین کن که نه ما و نه تو از آن تخلّف نکنیم، وعده‏گاه ما (باید) مکانی صاف و مسطح باشد، (موسی) گفت: موعد ما روز جشن زینت باشد و باید مردم در هنگام چاشتگاه گرد‏ آورده شوند».

جادوگران از نقاط مختلف مصر گرد‏آوری شدند و فرعون با اعطای پاداش و پست و مقام آنان را تشویق کرد تا در روز رویارویی هر‌چه در توان دارند انجام دهند. در این روز مردم هم از مناطق مختلف جمع‏آوری شدند.

﴿فَجُمِعَ ٱلسَّحَرَةُ لِمِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ٣٨ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلۡ أَنتُم مُّجۡتَمِعُونَ٣٩ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ ٱلسَّحَرَةَ إِن كَانُواْ هُمُ ٱلۡغَٰلِبِينَ٤٠ فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالُواْ لِفِرۡعَوۡنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجۡرًا إِن كُنَّا نَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبِينَ٤١ قَالَ نَعَمۡ وَإِنَّكُمۡ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ٤٢﴾ [الشعراء: 38-42].

«سرانجام ساحران برای روز موعود گردآورده شدند، و به مردم گفته شد: آیا شما هم گرد می‏آیید؟ تا اگر ساحران پیروز شدند، ما از آنان پیروی کنیم. هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم پاداش بزرگی خواهیم داشت؟ (فرعون) گفت: بلی و شما از مقرّبان خواهید بود».

حضرت موسی÷ قبل از شروع مبارزه، جادوگران را نصیحت کرد و ساحران با هم به گفتگو پرداختند و در نهایت تصمیم گرفتند که مبارزه را ادامه دهند.

﴿قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيۡلَكُمۡ لَا تَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا فَيُسۡحِتَكُم بِعَذَابٖۖ وَقَدۡ خَابَ مَنِ ٱفۡتَرَىٰ٦١ فَتَنَٰزَعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَىٰ٦٢ قَالُوٓاْ إِنۡ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخۡرِجَاكُم مِّنۡ أَرۡضِكُم بِسِحۡرِهِمَا وَيَذۡهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلۡمُثۡلَىٰ٦٣ فَأَجۡمِعُواْ كَيۡدَكُمۡ ثُمَّ ٱئۡتُواْ صَفّٗاۚ وَقَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡيَوۡمَ مَنِ ٱسۡتَعۡلَىٰ٦٤﴾ [طه: 61-64].

«موسی به ساحران گفت: وای بر شما! بر خدا دروغ نبندید که خدا شما را با عذاب (خود) نابود و ریشه‏کن خواهد ساخت، پس ساحران درباره‏ی کارهایشان به نزاع با یکدیگر پرداختند و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند. (ساحران) گفتند: همانا این دو نفر ساحرند که می‏خواهند شما را با سحر خود از سرزمینتان بیرون کنند و آیین برتر شما را از بین ببرند، پس تمام مکر و کید خود را روی هم بریزید و یکپارچه بکار گیرید سپس همگی به یک صف درآیید. امروز کسی پیروز می‏گردد که بتواند برتری خود را نشان دهد».

ساحران اختیار (شروع مبارزه) را به موسی دادند و گفتند:

﴿إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ نَحۡنُ ٱلۡمُلۡقِينَ١١٥﴾ [الأعراف: 115].

«یا تو (عصای خود را) بینداز یا ما (ریسمان‏های خود را) می‏اندازیم».

حضرت موسی ترجیح داد که ساحران شروع کننده‏ی مبارزه باشند.

﴿قَالَ أَلۡقُواْۖ﴾ [الأعراف: 116]

«موسی گفت: شما (آنچه دارید) بیندازید».

﴿قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَلۡقَىٰ٦٥ قَالَ بَلۡ أَلۡقُواْۖ فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ٦٦﴾ [طه: 65-66].

«ساحران گفتند: ای موسی! یا شما (عصای خود را) می‏اندازی و یا ما اول (اسباب جادوی خود را) بیندازیم. موسی گفت: بلکه شما اول بیندازید».

﴿فَلَمَّآ أَلۡقَوۡاْ قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئۡتُم بِهِ ٱلسِّحۡرُۖ إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبۡطِلُهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصۡلِحُ عَمَلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ٨١ وَيُحِقُّ ٱللَّهُ ٱلۡحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُجۡرِمُونَ٨٢﴾ [يونس: 81-82].

«هنگامی که ساحران (ریسمان‌های خود را) انداختند، موسی گفت: همانا آنچه ارائه دادید سحر است و حتماً خداوند آن را باطل و نابود خواهد کرد، (چرا که) خدا کار تباه‏کاران را شایسته نمی‏گرداند، خداوند با سخنان خود (که بر پیامبران نازل می‏کند) حق را پایدار می‏گرداند، اگرچه مجرمان نپسندند».

﴿فَأَلۡقَوۡاْ حِبَالَهُمۡ وَعِصِيَّهُمۡ وَقَالُواْ بِعِزَّةِ فِرۡعَوۡنَ إِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبُونَ٤٤﴾ [الشعراء: 44].

«پس ساحران ریسمان‏ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون سوگند که ما قطعاً پیروزیم».

در این هنگام ناگهان حضرت موسی لرزه بر اندام شد و زبان حاضران ازسخن گفتن بند شد، جادوگران چشمان حاضران را سحر کردند و به آنان چنان وانمود شد که گویی این ریسمان‏ها و عصاهای انداخته شده مارهایی هستند که بر زمین راه می‏روند.

﴿قَالَ بَلۡ أَلۡقُواْۖ فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ٦٦﴾ [طه: 66].

«موسی گفت: بلکه شما اول بیندازید، (آنان ریسمان‏ها و عصاهای خود را انداختند و موسی) چنین به نظرش رسید که بر اثر سحر آنان بناگاه ریسمان‏ها و عصاهای آنان (مار شده‏اند و) تند راه می‏روند».

﴿قَالَ أَلۡقُواْۖ فَلَمَّآ أَلۡقَوۡاْ سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ وَجَآءُو بِسِحۡرٍ عَظِيمٖ١١٦﴾ [الأعراف: 116].

«موسی گفت: شما بیندازید پس هنگامی که (وسایل جادوگری خود را) انداختند، مردم را چشم‏بندی کردند و آنان را به هراس انداختند و سحر بزرگی را انجام دادند».

﴿فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ٦٧﴾ [طه: 67].

«پس موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد».

در این هنگام وحی الهی نازل شد تا موسی را استقامت وثابت قدم بگرداند و کار آنان را ناچیز جلوه دهد و به او مژده‌ی پیروزی بدهد.

﴿فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ٦٧ قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ٦٨ وَأَلۡقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلۡقَفۡ مَا صَنَعُوٓاْۖ إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيۡدُ سَٰحِرٖۖ وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ٦٩﴾ [طه: 67-69].

«پس موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد، گفتیم: مترس! همانا تو برتری، و آنچه در دست راست داری بینداز که همه‏ی ساخته‏های (مزوّرانه‏ی) آنان را به سرعت می‏بلعد، چرا که کارهایی که انجام داده‏اند نیرنگ ساحر است، و ساحر هرکجا برود پیروز و رستگار نمی‏شود».

موسی آنچه در دست راست خود داشت انداخت (و به اژدهایی تبدیل شد) و به سوی ساخته‏های آنان رفت و تمام ریسمان‏ها و عصاها را یکی پس از دیگری بلعید. رویداد ترسناکی بود و جادوگران درمقابل پروردگار جهانیان به سجده افتادند و در برابر جمعیت بزرگی که برای تماشای آن مبارزه آمده بودند، اعلام کردند که آنچه موسی آورده است یک معجزه‏ی الهی است.

﴿۞وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَلۡقِ عَصَاكَۖ فَإِذَا هِيَ تَلۡقَفُ مَا يَأۡفِكُونَ١١٧ فَوَقَعَ ٱلۡحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ١١٨ فَغُلِبُواْ هُنَالِكَ وَٱنقَلَبُواْ صَٰغِرِينَ١١٩ وَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ١٢٠ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٢١ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ١٢٢﴾ [الأعراف: 117-122].

«به موسی وحی کردیم که عصای خود را بینداز. ناگهان (به صورت اژدهایی در آمد و) به سرعت آنچه را به هم می‏بافتند بلعید. پس حق ثابت شد و آنچه آنان انجام می‏دادند باطل گردید. در آنجا (فرعون و فرعونیان) شکست خوردند و خوار و ذلیل برگشتند، و ساحران به سجده افتادند، گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون».

خداوند در جای دیگری فرموده است:

﴿وَأَلۡقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلۡقَفۡ مَا صَنَعُوٓاْۖ إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيۡدُ سَٰحِرٖۖ وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ٦٩ فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدٗا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ٧٠﴾ [طه: 69-70].

«و آنچه را که در دست راست داری بیفکن که همه‏ی ساخته‏های (مزوّرانه) آنان را به سرعت می‏بلعد، چرا که کارهایی که انجام داده‏اند نیرنگ است و ساحر هرکجا برود پیروز نمی‏شود، پس ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم».

ابن کثیر می‏گوید: «هنگامی که موسی عصای خود را انداخت، به اژدهایی بزرگ و ترسناک تبدیل شد، طوری که مردم از آن کناره گرفتند و به سرعت فرار کردند و از آن جای دور شدند. آن اژدها به سوی ریسمان‏ها و عصاهایی که جادوگران انداخته بودند رفت و به سرعت همه‏ی آن‌ها را یکی پس از دیگری بلعید در حالی که مردم از مشاهده‌ی آن شگفت زده شده بودند.

اما جادوگران چیزی را مشاهده کردند که آنان را وحشت زده و حیران نمود و از چیزی باخبر شدند که به قلب‏شان هم خطور نمی‏کرد و در واقع کار وحرفه‌ی آنان نبود. در این هنگام با توجه به علم و شناختی که داشتند، یقین پیدا کردند که این کار سحر، شعبده‏بازی، نیرنگ، خیال، دروغ، بهتان و گمراهی نیست، بلکه حقیقتی است که هیچ کس توان انجام آن را ندارد بجز پروردگار برحقی که موسی را مبعوث و با حق تأیید کرد. خداوند پرده‏ی غفلت را از دل‌های آنان برداشت، و آن‌ها را با نور هدایت روشن گردانید، و سنگدلی را از آنان دور نمود و سرانجام آنان به سوی پروردگار خود توبه کردند و در مقابل او به سجده افتادند».[[22]](#footnote-22)

4- سحر نزد ساکنان هند

در هند دین و جادوگری با هم آمیخته شده‏ بودند، نه تنها به خاطر محافظت از شیطانی که انسان را با شهوات می‏فریبد، بلکه جهت تسلط بر خدایان از طریق ریاضت، تنگدستی، قربانی کردن و...

هنگامی که دین بودایی که اصلاح دین برهمایی است آمد، سحر را حذف نکرد، بلکه آن را مورد تأیید قرار داد و هنوز هم جادوگری در تبت و چین از جایگاه والایی برخوردار است».[[23]](#footnote-23)

کافی است که بدانیم یکی از اسفار چهارگانه‏ی کتاب «ویدا» یعنی سفر «اترافا» به شناخت افسون و سحر اختصاص دارد.

«ویدا» کتاب مقدس هندوان است و این کتاب در طی چندین نسل به تکامل رسیده است و امروزه بجز چهار سفر آن باقی نمانده‏اند. کسی که وضعیت کنونی هند را مورد بررسی قرار دهد، به تصویر گذشته‏ی هند هم پی می‏برد. (امروزه) تعداد ساحران، کاهنان، فالگیران و پرورش دهندگان مار در هند به میلیون‏ها نفر می‏رسد.

اما برهمائیان که معتقدند جهان از فرمانروا و معبود آنان «براهما» نشأت گرفته است، با وجودی که سحر و هر آیینی که آن را مورد تأیید قرار دهد را مورد تمسخر قرار داده‌اند، ولی تاکنون هیچ مقاومتی در برابر آن انجام نداده و آن را نکوهش نکرده‌اند.

هندیان معتقد بودند که ستارگان تأثیر زیادی بر انسان دارند و جادوگران و منجّمان هندی مدعی بودند که از غیب آگاهی دارند و در مقابل پاداش ناچیزی، مردم را از غیب باخبر می‏کنند، و می‏توانند با شرّی که در شیاطین و مارها نهفته است مبارزه نمایند.

جادوگران هندی همچنین بر این باور بودند که می‏توانند شیاطین را بر دشمنان کسانی که از آنان یاری می‏جویند یا مالی به آنان پرداخت می‏کنند مسلّط نمایند همانطور که می‏توانند خود آن دشمنان را هم دفع نمایند.

همچنین بر این باور بودند که می‏توانند شادابی را در انسان تجدید کنند و هر انسانی را عاشق انسان دیگر نمایند.

اگر کتاب‌های پزشکی قدیم هندی را مورد مطالعه قرار دهیم، می‏بینیم که در تمام مباحث خود ازقبیل دردها و بیماری‏ها ویا درمان و علاج در مورد سحر و جادو به کثرت بحث شده است.[[24]](#footnote-24)

5- سحر در سرزمین یونان

«سحر نزد یونانیان از جایگاه والایی برخوردار بود و یونانیان هم مانند دیگر جوامع بشری به افسون و طلسم و تأثیر ارواح بد و غیره معتقد بودند».[[25]](#footnote-25)

«در آغاز عصر نهضت و روشنگری که دانشمندان میراث کهن یونان و روم را مورد نقد وبررسی قرار دادند، براین باور بودند که جامعه‏ی یونان در مقایسه با دیگرجوامع با سحر و جادو فاصله‌ی زیاد داشته است، چون جامعه‏ای که امثال ارسطو، افلاطون، اکسینیفون و اربیدس را پرورش داده است امکان ندارد که شیفته‏ی هنری همچون جادوگری شود که جزو هنرهای زیبا به شمار نمی‏آید.

با وجود این، این دیدگاه که معتقد به تبرئه‏ی یونان باستان از سحر و جادوگری است نتوانسته است از نقد جدید هنر و فلسفه‏ی یونان در امان بماند، زیرا امروزه هر پژوهشگری می‏تواند آثار سحر را در دین، تاریخ و ادبیات یونانی که پر از رموز و کنایه‏های سحر‏آمیز است، پیدا کند. اسطوره‏های یونانی مملو از کارهای سحر‏آمیز شگفت‏انگیزی هستند که موجودات را از وضعیتی به وضعیتی دیگر منتقل می‏کنند، همچنین در این اسطوره‎ها اخبار سحر‏آمیز و موجودات شگفت‌انگیز وجود دارند که از ویژگی‌های انسان و حیوان برخوردارند.

اسبرطی‏ها که با قانون و نظام آموزشی خود فلاسفه را به شگفتی واداشته‏اند، زندگی روزانه‏شان در واقع همچون زندگی صحرانشینانی است که مراسم و شعایری که ارتباط نزدیکی با سحر دارند را، انجام می‏دهند.

مورخ مشهور یونانی «هیرودتس» که به پدر علم تاریخ معروف است به تدوین داستان‎ها و روایت‌های مربوط به پیشگویی‎های شگفت‎انگیز و صداهایی که از درون زمین یا آسمان‎ها بر می‏خیزند علاقه‌ی ویژه ای داشت و جادوگران آنطور که می‏خواستند و دوست داشتند آن‌ها را تفسیر می‏کردند. بنابراین تاریخ مشهور او مملو از این داستان‏ها و شگفتی‏ها است همانگونه که در کتاب‌های «اکسینیفون» اخبار قربانی‏ها، پیشگویی‏ها و خواب و رؤیاها و نیکی‏ها و بدی‏هایی وجود دارد که درآن‏ها نهفته‌اند.

بیان این شگفتی‏ها و پیشگویی‏ها به نویسندگان عادی یونانی بسنده نمی‏شود، بلکه حتی نویسندگان دیگری مثل «افلاطون» که به حکمت و فلسفه آشنایی داشتند و یا مثل «اربیدس» که در ادبیات شهرت داشته‏اند، افسون‏ها، طلسم‏ها، نوشیدنی‏ها و اعمال سحر‏آمیز دیگری را یادآور شده‌اند که بوجود آورنده‌ی عشق و شیدایی هستند.

اگر تمام این شواهد ذکر شده در کتاب‌های تاریخ، ادبیات و فلسفه را در نظر بگیریم به این نتیجه می‏رسیم که یونانیان هم در زمینه‏ی سحر و جادو کمتر از دیگر جوامع قدیم نبودند و سحر یکی از عناصر مهم تمدن یونان بوده است.

آنچه جای شگفتی است این است که علم اخترشناسی و دیگر علوم غیبی به شکل پیشرفته در یونان ظهور پیدا نکردند مگر در دروه‏ی «هللینی» که در آن تمدن یونان به اوج خود رسیده بود. در برخی روایات آمده است که شخصی به نام «اوثانسی» در زمان جنگ‏های ایران و یونان، فنون جادوگری را بعنوان پیشرفته‏‌ترین روش وارد یونان کرد، و این از نظر یونانیان چیز جدیدی نبود، بلکه پیشرفته‏ترین فنون جادوگری آن زمان بودند که یونانیان انجام می‏دادند.

جادو فلسفه‌ی یونان را فرا گرفته بود. «زیللر» که یکی از عمیق‏ترین و دقیق‏ترین کسانی است که آثاری در زمینه‏ی فلسفه‏ی یونان تألیف کرده است می‏گوید: فیلسوف «امبیدوقلیس» معتقد بود که خود قادر به انجام دادن سحر است. از آثار ایشان نیز می‏توان به این نکته پی برد، وی در آثارش گفته است که می‏تواند پیری و بیماری را درمان کند، طوفان‏ها را برانگیزد یا آرام کند، باران را فرود بیاورد یا متوقف کند و حتی ادعا کرده است که می‏تواند مردگان را زنده نماید.

افلاطون در کتاب‌های فلسفی بویژه در قوانین خود درباره‌ی سحر و جادو سخن گفته است. او می‏گوید: پزشکان، پیامبران و منجّمان تنها کسانی هستند که می‏توانند به طبیعت سحر‏آمیز و مجسمه‏های مومیایی پی ببرند. چون مردم دیگر نسبت به این اشیا شناخت یقینی ندارند، نسبت به آن‌ها بی‌توجه هستند و آن‌ها را کوچک می‏شمارند.

افلاطون همچنین اعتراف می‏کند که هیچ فایده‏ای در قانع کردن بیشتر مردم به حقیقت این اشیاء وجود ندارد و لازم است که قوانینی جهت مبارزه با سحر و پیشگویی تدوین شود.

ظاهراً دیدگاه‌های افلاطون درباره‏ی طبیعت از عقایدی که از مجوسیان مشرق زمین گرفته شده است و یا از عقایدی که نسبت به علم با سحر ارتباط بیشتری دارد، اشباع شده است و با علم اخترشناسی همخوانی دارد. وی به اشیاء مادی ویژگی انسانی می‏دهد و ویژگی‌های روحی و مادی را در هم می‏آمیزد.

افلاطون تلاش می‏کند که تفسیری طبیعی یا عقلانی از سحر و جادو ارائه دهد. مثلاً وی در مورد منجّمی از طریق کبد میگوید: کبد منزله‏ی آینه‏ای است که اندیشه‏ها و صورت نفس انسان را منعکس می‏کند. افلاطون از عشق سازگار و عشق ناسازگار بین عناصر سخن می‏گوید و بر این باور است که عشق سازگار سرچشمه‏ی سلامتی و حاصل خیزی گیاهان، حیوانات و انسان است در حالی که عشق ناسازگار علت طاعون‏ها و بیماری‏ها است و بررسی و شناخت این دو نوع عشق و ارتباط آن‌ها با گردش اجرام آسمانی و تغییر فصل‏های سال، علم فلکیات یا اخترشناسی نامیده می‏شود و اساس قانون این علم تسلط ستارگان بر مخلوقات دنیاست.[[26]](#footnote-26)

6- سحر نزد یهودیان و مسیحیان

تمام شریعت‏هایی که خداوند نازل کرده است، سحر را انکار کرده و به مبارزه با ساحران دستور داده‏اند، زیرا که سحر با حقیقتی که خداوند نازل کرده است در تضاد است، خداوند مردم را دعوت می‏دهد به اینکه به خدا ایمان بیاورند، و تنها او را بندگی کنند، وکسی را با او شریک قرار ندهند و تنها بر او توکل کنند و به او پناه ببرند در حالی که سحر و جادو بندگان خدا را بنده‏ی غیرخدا قرار می‏دهد و دل و روی آنان را به سوی شیاطین، ستارگان، خورشید، ماه و انسان‌ها بر می‏گرداند.

تورات به بنی اسرائیل دستور داده است که جادوگران را بکشند. در تورات آمده است: «به هیچ ساحری اجازه ندهید که زندگی کند».[[27]](#footnote-27)

تورات همچنین مبارزه‏ی بین موسی و ساحران و چگونگی پیروزی موسی بر جادوگران را یاد آور شده و گفته است: «هارون در مقابل فرعون و بردگان او عصایش را انداخت و به اژدهایی تبدیل شد. فرعون هم حکمان و جادوگران را فرا خواند و هریک از ساحران مصر عصای خود را انداخت و به اژدهایی تبدیل شد ولی عصای هارون تمام عصاهای آنان را بلعید».[[28]](#footnote-28)

پژوهشگران تاریخ یهود می‏دانند که یهودیان از مسیر خود منحرف شده و بسیاری از آنان سحر را یاد گرفته و آن را انجام داده‎اند و این امر را نه تنها عموم آنان فرا گرفته بودند بلکه به علما و اندیشمندان آنان هم سرایت کرده بود.

تلمود اعتقاد راسخی دارد به اینکه اخترشناسی علمی است که در زندگی انسان تأثیرگذار است و ستاره از نظر نویسندگان تلمود انسان را باهوش و ثروتمند می‏سازد.

خاخام «شانینا» می‏گوید: «تأثیر ستارگان انسان را باهوش و ثروتمند می‏سازد و بنی‎اسرائیل تحت تأثیر ستارگان هستند».[[29]](#footnote-29)

تلمود مملو از شعایر سحر، شعبده‏بازی و اخترشناسی است. یکی از خرافه‏های مربوط به سحر که در تلمود آمده است، این است که برخی از خاخام‏های یهودی می‏توانند انسان و الاغ را بیافرینند.

تلمود در این زمینه می‏‏گوید: یکی از خاخام‏های یهودی زنی را به الاغ ماده تبدیل کرد و سپس بر آن سوار شد و به بازار رفت، در آنجا خاخام دیگری آن را به صورت اصلیش برگرداند.

خاخام‏ها بر این باورند که حضرت ابراهیم÷ اخترشناسی را می‏دانست و به فرزندان خود هدایایی داده بود که در آن‌ها نیروی سحر وجود داشت و گردنبندی بر گردن خود آویزان کرده بود که در وسط آن سنگی قرار داشت که هرکس به آن نگاه می‏کرد شفا می‏یافت.[[30]](#footnote-30)

یهودیان چنان به سحر وجادو مشغول شدند که شریعت نازل شده از جانب خداوند را رها کردند و در تمام امور زندگی خود به سحر پناه بردند. خداوند در این زمینه می‏فرماید:

﴿وَلَمَّا جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ نَبَذَ فَرِيقٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ كَأَنَّهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ١٠١ وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾ [البقرة: 101-102].

«و هنگامی که فرستاده‏ای (به نام محمد) از جانب خدا به سراغ آنان آمد، اگرچه با آنچه با خود داشتند مطابقت داشت، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، گویی آنان نمی‌دانند و به آنچه شیاطین (صفتان و گناه پیشگان) درباره‏ی سلطنت سلیمان می‏خواندند، باور داشتند و از آن پیروی نمودند در حالی که سلیمان هرگز کفر نورزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‏اند و به مردم سحر می‏آموزند».

این آیه‏ی قرآن کریم بیان کننده‌ی مشغول بودن یهودیان با سحر می‌باشد. آنان کتاب خدا را انداختند و از آنچه شیاطین درباره‏ی سلطنت سلیمان می‏خواندند، پیروی کردند و این همان سحری بود که شیاطین آن را آموزش می‏دادند.

یهودیان بر این باور بودند که پیامبر خدا، «سلیمان» جادوگر بوده است و بوسیله‌ی سحر، جن و انسان و پرندگان و باد برای او مسخر شده بودند. خداوند سلیمان را از این افترای یهودیان تبرئه می کند و می‏فرماید:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾ [البقرة: 102].

«سلیمان هرگز کفر نورزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‏اند و به مردم سحر می‏آموزند».

قرآن کریم بسیاری از اخبار حضرت سلیمان رابیان نموده و به ما خبر داده است که حضرت سلیمان از پروردگار خود درخواست کرد که به او حکومت و سلطنتی بدهد که پس از او هیچ کس سزاوار آن نباشد، و خداوند دعای او را اجابت کرد.

﴿قَالَ رَبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَهَبۡ لِي مُلۡكٗا لَّا يَنۢبَغِي لِأَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِيٓۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ٣٥﴾ [ص: 35].

«سلیمان گفت: پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی به من عطا بفرما که پس از من سزاوار هیچ کس نباشد. بی‏گمان تو بسیار بخشایشگری».

خداوند در بیان حکومتی که به سلیمان ارزانی نموده بود می‏فرماید:

﴿فَسَخَّرۡنَا لَهُ ٱلرِّيحَ تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦ رُخَآءً حَيۡثُ أَصَابَ٣٦ وَٱلشَّيَٰطِينَ كُلَّ بَنَّآءٖ وَغَوَّاصٖ٣٧ وَءَاخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلۡأَصۡفَادِ٣٨ هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَٱمۡنُنۡ أَوۡ أَمۡسِكۡ بِغَيۡرِ حِسَابٖ٣٩ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلۡفَىٰ وَحُسۡنَ﴾ [ص: 36-40]

«پس ما (دعای سلیمان را برآورده کردیم و) باد را تحت فرمان او در آوردیم، باد طبق فرمان او به هرکجا که می‌خواست، حرکت می‏کرد. و همه‏ی بنّاها و غواصان شیاطین را هم تحت فرمان او در آوردیم، و گروه دیگری از شیاطین را در غل و زنجیر به زیر فرمان او کشیدیم. (ما به او وحی کردیم که) این عطا و بخشش ما است. پس (به هرکس که می‏خواهی) ببخش یا (آن را از هرکس که می‏خواهی) بازدار بدون هیچگونه حساب و کتابی، و حتماً برای سلیمان نزد ما مقامی ارجمند و سرانجامی نیکو است».

خداوند در جاهای دیگری از قرآن هم از باد مسخّر شده برای سلیمان به ما خبر داده و فرموده است:

﴿وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةٗ تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦٓ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَاۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَيۡءٍ عَٰلِمِينَ٨١﴾ [الأنبياء: 81].

«ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که آن را پرخیر و برکت ساخته بودیم. و ما به هر چیزی دانا و آگاه هستیم».

﴿وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهۡرٞ وَرَوَاحُهَا شَهۡرٞۖ﴾ [سبأ: 12].

«و برای سلیمان باد را مسخر کردیم که بامدادان مسیر یک ماه و شامگاهان مسیر یک ماه را می‏پیمود».

خداوند از مسخر گرداندن جن برای سلیمان و کارهایی که انجام می‏دادند نیز سخن گفته و فرموده است:

﴿وَمِنَ ٱلۡجِنِّ مَن يَعۡمَلُ بَيۡنَ يَدَيۡهِ بِإِذۡنِ رَبِّهِۦۖ وَمَن يَزِغۡ مِنۡهُمۡ عَنۡ أَمۡرِنَا نُذِقۡهُ مِنۡ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ١٢ يَعۡمَلُونَ لَهُۥ مَا يَشَآءُ مِن مَّحَٰرِيبَ وَتَمَٰثِيلَ وَجِفَانٖ كَٱلۡجَوَابِ وَقُدُورٖ رَّاسِيَٰتٍۚ﴾ [سبأ: 12-13].

«و گروهی از جنیان به اذن پروردگارشان نزد او کار می‏کردند، و اگر یکی از آنان از فرمان ما سرپیچی می‏کرد، از عذاب آتش سوزان بدو می‏چشاندیم. آنان هر‌چه سلیمان می‏خواست برایش درست می‏کردند، از قبیل پرستشگاه‏های عظیم، مجسمه‏ها، ظرف‏های بزرگ غذاخوری مانند حوض‏ها و دیگ‏های ثابت».

قرآن کریم به ما خبر داده که خداوند سخن گفتن پرندگان را به پیامبرش سلیمان یاد داده است:

﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ وَقَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمۡنَا مَنطِقَ ٱلطَّيۡرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيۡءٍۖ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡمُبِينُ١٦ وَحُشِرَ لِسُلَيۡمَٰنَ جُنُودُهُۥ مِنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ وَٱلطَّيۡرِ فَهُمۡ يُوزَعُونَ١٧ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ١٨ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكٗا مِّن قَوۡلِهَا﴾ [النمل: 16-19].

«سلیمان وارث (پدرش) داوود شد و گفت: ای مردم! به ما (درک) سخن پرندگان آموخته شده است، و به ما از همه‏ی چیزها داده شده است. همانا این فضیلت و لطف آشکاری است. لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنده برای او جمع‏آوری شدند و همه‏ی آنان به یکدیگر ملحق و در نزد هم نگاه داشته شدند، تا رسیدند به دره‏ی مورچگان، مورچه‏ای گفت: ای مورچگان! به لانه‏های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون اینکه متوجه باشند شما را پایمال نکنند، پس سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و خندید».

کسی که در این آیات تأمل کند، به یقین می‏داند که آنچه به سلیمان داده شده، فضیلت و لطفی از جانب خداوند متعال بوده است، همانگونه که سلیمان بعد از آنکه کسی که علم و دانشی از کتاب داشت، تخت ملکه‏ی سبا را برای او آورد قبل از آنکه چشم بر هم زند، گفت:

﴿هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي لِيَبۡلُوَنِيٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُۖ﴾ [النمل: 40].

«این فضل و لطف پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را بجا می‏آورم یا ناسپاسی می‏کنم».

سلیمان پس از آنکه سخن مورچه را فهمید گفت:

﴿وَقَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ﴾ [النمل: 19].

«و گفت: پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمت‏هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‏ای و کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آن‌ها راضی باشی».

بنابراین سلیمان پادشاه و پیامبر بوده نه جادوگر، ولی این افترایی است که حتی پیامبران هم از آن نجات پیدا نکرده‏اند. متهم کردن سلیمان به جادوگری کمتر از متهم کردن او به عبادت کردن بتان از جانب یهودیان نیست. در تورات تحریف شده آمده است: «همسران سلیمان در زمان پیری او قلبش را به برخی از خدایان دیگر متمایل نمودند، و قلب او همچون قلب داوود به طور کامل با پروردگارش نبود، پس سلیمان به دنبال «عشتورت» الهه‏ی صیدونیان و «ملکوم» بت عمونیان رفت و در برابر چشمان پروردگار مرتکب بدی شد و همچون پدرش داود به طور کامل از پروردگارش پیروی نکرد. در این هنگام سلیمان هیکلی را برای «کموش» بت موآبیان بر کوه مقابل اورشلیم و هیکلی را نیز برای «مولک» بت بنی عمون ساخت. سلیمان همچنین این کار را برای تمام زنان غریبه‏ی خود که برای خدایانشان آتش روشن می‏کردند و قربانی می‏نمودند، انجام داد، از این روی خداوند بر سلیمان خشم گرفت، چون دلش از خدای اسرائیل برگشته بود».[[31]](#footnote-31)

این چیزی است که تورات تحریف شده در مورد پیامبر خدا سلیمان گفته است، پس آیا بعید است که یهودیان در مورد سلیمان بگویند: سلیمان بوسیله‏ی سحر وجادو جن و انسان و پرندگان و باد را به تسخیر خود در آورده است؟!

با وجود اینکه نص صریح قرآن کریم حضرت سلیمان را از سحر تبرئه کرده است، در ذهن بسیاری از مردم از جمله برخی از منتسبان به اسلام همواره سحر دامنگیر این پیامبر گرامی الهی بوده است و سلیمان و سحر را ملازم همدیگر تلقی کرده‏اند به طوری که هیچکدام از آن‌ها بدون دیگری تصور نمی‏شود.

کسی که این پدیده‏ی ظالمانه را مورد بررسی قرار دهد، درمی‏یابد که این دروغ و افترا نسبت به سلیمان پس از اسلام هم متوقف نشد، بلکه داستان‏ها و اسطوره‏های زیادی نظیر آنچه که در هزار و یک شب و کتاب‌های دیگر می‏بینم بر سیره‏ی آن حضرت افزوده شد و بسیاری از نویسندگان فارس و عرب و ترک مانند فردوسی، سعدالدین، اسحاق بن ابراهیم، احمد کرمانی و شمس‏الدین سیواسی در بیان شگفتی‏های سلیمان مبالغه کردند و بسیاری از چیزهایی که حتی یهودیان هم از ‏آن‏ها غفلت کرده بودند،را در کتاب‌های خود ذکر کردند. بدین ترتیب شخصیت سلیمان در کتاب‌های آنان یک شخصیت اسطوره‏ای بی‏نظیر بود که همانند آن در کتاب‌های ادبی و حتی اسطوره‏های هندی که بسیار تخیلی هستند نیز یافت نمی‏شود.[[32]](#footnote-32)

انسان‌ها در طول تاریخ کتاب‌های سحر را که آنان را برده‏ی شیاطین قرار داده و بین آنان و پروردگارشان مانع ایجاد کرده‏‏اند، مورد استفاده قرار داده و آن‌ها را به پیامبر خدا سلیمان نسبت داده‏اند در حالی که سلیمان از آن‌ها بری بوده است.

7- سحر در اروپا

قبلاَ بیان کردیم که یهودیان زمانی جادوگری را در اروپا منتشر کردند که در اسپانیای تحت سلطه‏ی مسلمانان اقامت کردند، زیرا یهودیان امنیت را در سایه‏ی حکومت عدل اسلامی یافتند و این فرصت را جهت پاشیدن زهر خود در مناطق مختلف اروپا غنیمت شمردند. «نقش بزرگی که جادو و جادوگران در حیات این ممالک بازی کرده‏اند، پژوهشگران تاریخ اروپا را به شگفتی واداشته است، چون جادو و جادوگران در آن سرزمین‏ها نزد حاکمان و طبقه‏ی مرفه جامعه از جایگاه والایی برخوردار بودند و تمام طبقات جامعه اعم از امیران و دزدان، ثروتمندان و فقیران و عالمان و جاهلان در صدد یادگیری و انجام دادن فن جادوگری بودند. این جای شگفتی نیست، زیرا وجود حسادت و رقابت و دشمنی‏ به خاطر قدرت، و عشق به قدرت و ثروت، و حرص و طمع، و حب شهوت و انتقام و نیرنگ‏ها و دسیسه‏ها در این کشورها بسیار نیازمند جادوگری بود تا افراد از این طریق به منافعشان برسند. از این روی هر پادشاه و امیری ساحری داشت تا در خدمت وی باشد و اهداف او را برآورده نماید».[[33]](#footnote-33)

سحر در اروپا بوسیله‏ی یهودیان منتشر شد و از حالت اولیه که تنها افرادی خاص در شهرهای مختلف آن را انجام می‏دادند خارج گردید و یهودیان جمعیتی به نام «قبلانیه» تأسیس کردند. این جمعیت به شکل یک مذهب و فلسفه‏ی دینی در آمد که منبع آن کتاب «تلمود» بود، چون معروف بود که ارواح بد همواره در میان مردم وجود دارند. همچنین در بخش‏هایی از این کتاب آمده است که می‏توان از این ارواح بد برای رسیدن به اهداف مشخصی استفاده کرد.

در قرن چهاردهم جمعیت «قبلانیه» از طریق آلمان در اروپا منتشر شد و به فرانسه و ایتالیا رسید و این گروه یهودی یک مدرسه‏ی «قبلانیه» را در سال 1533 تأسیس کردند که نخستین مدرسه‏ی جادوی سیاه شناخته شد، تا اینکه در سال 1572 بسته شد. پس از آن جمعیت‏های زیادی پدید آمدند که سحر سیاه انجام می‏دادند و برخی از این جمعیت‏ها تا امروز هم وجود دارند، از جمله جمعیت «ماسونی» که شعایری شبیه برنامه‌های «قبلانیه» انجام می‌هند.

از شخصیت‏های تاریخی که به این جمعیت‏ها پیوسته‏اند می‏توان از «جیل دی رایس» همراه «ژان دارک» مارشال فرانسه نام برد. «دی رایس» به تقوا و پرهیزکاری شهرت داشت، کارهای نیک انجام می‏داد و به ارزش‏های والا پایبند بود، ولی پس از مرگ «ژان دارک»، وی نوشته است که خود را تسلیم شیطان نمود و به گروهی ملحق شد که زشت‏ترین جنایت‏ها را بویژه در حق کودکان مرتکب می‏شدند. در طول هفت سال هزاران کودک ناپدید شدند که اعتقاد بر این است که این گروه بخاطر شیطان آنان را قربانی کرده است. بعد از کشف شدن این جنایت «دی رایس» سوزانده شد و نام قربانیان او در کتابچه‏ای مربوط به این دوره از تاریخ ثبت گردید.

8- جادو نزد عرب‏های قبل از اسلام

در تاریخ ملت عرب اخباری را می‏یابیم که بیانگر این است که عرب‏ها هم مانند جوامع دیگر با جادوگری آشنا بودند و آن را انجام داده‏اند تا از جان و مال و سرزمین خود حمایت کنند. ولی کسی که با تاریخ ملت عرب آشنایی دارد، می‏داند که عرب‏ها همانند آشوریان، سریانیان، مصریان و یونانیان به جادوگری اهمیت نمی‌دانند و بیشتر به پیشگویی و منجّمی روی آوردند که در پایان همین کتاب به آن خواهیم پرداخت.

یکی از مهم‏ترین دلایل وجود سحر در میان عرب‏ها به همان معنی که در میان دیگر جوامع بوده است، داستان «اصحاب اخدود» است که در احادیث صحیح وارد شده است. در این داستان روایت شده است که پادشاه، جادوگری داشت که از جایگاه والایی برخوردار بود و به هرکس که شایستگی این کار را در او می‏دید، سحر می‌آموخت.

ولی چنین استدلالی صحیح نیست، زیرا احادیث صحیحی که درباره‌ی این داستان وارد شده‏اند، به صراحت بیانگر این نسیتند که «اصحاب اخدود» عرب و اهل نجران بوده‏اند آنطور که برخی از مؤرخان گفته‏اند و نظریه صحیح در همین است.

داستان «اصحاب اخدود»

داستان «اصحاب اخدود» در صحیح مسلم به نقل از صهیب چنین روایت شده است که پیامبرخدا ص فرمود: «در میان امت‏های پیش از شما پادشاهی بود که جادوگری داشت. زمانی که جادوگر پیر شد، به پادشاه گفت: من پیر شده‏ام، جوانی را نزد من بفرست تا به او جادو بیاموزم. پادشاه جوانی را جهت فراگیری سحرنزد او فرستاد. وقتی که این جوان نزد جادوگر می‏رفت، بر سر راه او راهبی بود که نزد او می‏نشست و به سخنان او گوش فرا ‏می‏داد و آن‌ها را می‏پسندید، و هرگاه نزد جادوگر می‏آمد، جادوگر او را می‏زد. آنگاه جوان نزد راهب شکایت کرد. راهب گفت: اگر از جادوگر ترسیدی، بگو بخاطر امور خانواده‏ام تاخیر کردم، و اگر از خانواده‏ات ترسیدی، بگو جادوگر مرا دیر می‌فرستد.

در حالی که این جوان روزگار را این چنین سپری می‏کرد، روزی در مسیر رفتن به نزد جادوگر حیوان بزرگی را دید که راه را بر مردم بسته بود. آن جوان گفت: امروز خواهم دانست که جادوگر بهتر است یا راهب؟ سنگی را برداشت و گفت: خدایا! اگر کار راهب نزد شما از کار جادوگر محبوبتر است، این حیوان را بکش تا مردم به راهشان ادامه بدهند، آن سنگ را پرتاب کرد و آن حیوان را کشت و مردم رفتند. جوان نزد راهب آمد و ماجرا را برایش تعریف کرد و راهب گفت: ای پسرم! تو امروز از من بزرگتر هستی، چون کار تو به جایی رسیده است که آن را می‏بینم و حتماً مورد آزمایش قرار خواهی گرفت، از این رو آنگاه کسی را از این ماجرا باخبر نکن.

این جوان، کوران مادرزاد و افراد مبتلا به بیماری پیسی را شفا می‏داد و مردم را در برابر سایر بیماری‏ها هم درمان می‏کرد. یکی از همنشینان پادشاه که نابینا شده بود، این را شنید و با هدایای زیادی نزد او رفت وگفت: اگر مرا شفا دهی، تمام این هدایا مال شما خواهد بود. جوان گفت: من هیچ کس را شفا نمی‏دهم و تنها خداوند شفا می‏دهد، اگر به خدا ایمان بیاوری، من از او شفای تو را می‏خواهم و او تو را شفا می‏دهد، آن فرد ایمان آورد و خداوند هم او را شفا داد.

آن مرد نزد پادشاه آمد و پیش او نشست همانگونه که قبلاً می‏نشست. پادشاه به او گفت: چه کسی چشمان تو را به تو باز گردانده است؟ آن مرد گفت: پروردگارم. پادشاه گفت: آیا جز من پروردگاری داری؟! آن مرد گفت: خداوند پروردگار من و شماست. پادشاه آن مرد را دستگیر کرد و او را چنان مورد شکنجه قرار داد تا اینکه آن جوان را معرفی کرد.

آن جوان را آوردند و پادشاه به او گفت: ای پسرم! جادوی تو به جایی رسیده است که کوران مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیسی را شفا می‏دهی و چنین و چنان می‏کنی؟. آن جوان گفت: من هیچ کس را شفا نمی‏دهم و تنها خداوند شفا می‏دهد، پس پادشاه او را دستگیر کرد و مورد شکنجه قرار داد تا اینکه راهب را معرفی کرد.

راهب را آوردند و به وی گفته شد: از دین خود برگرد، ولی وی خودداری کرد،آنگاه پادشاه ارّه را خواست و آن را بر تارک سر راهب گذاشت و او را دو نیم کرد که دو طرف بدنش بر زمین افتادند. سپس همنشین پادشاه را آوردند و به وی گفته شد: از دین خود برگرد ولی وی نیز خودداری کرد، پس ارّه را بر تارک سر او گذاشتند و او را نیز دو نیم کردند و دو طرف بدنش بر زمین افتاد.

سپس آن جوان را آوردند و به وی گفته شد: از دین خود برگرد، ولی وی خودداری کرد. پادشاه او را به تعدادی از مأموران خود تحویل داد و گفت: او را بر بالای فلان کوه ببرید، هرگاه به قله‏ی کوه رسیدید و از دین خود برنگشت، او را از همانجا بیندازید. او را به بالای کوه بردند و آن جوان گفت: خداوندا! آنطور که خود می‏خواهی مرا از شر این‌ها نجات بده. کوه به لرزه درآمد و همه‏ی مأموران پادشاه از بالای کوه افتادند و جوان نزد پادشاه برگشت.

پادشاه به وی گفت: همراهان تو چه کار کردند؟ جوان گفت: خداوند مرا از شر آنان نجات داد.

پادشاه او را به تعداد دیگری از مأموران تحویل داد وگفت: او را با یک کشتی کوچک به وسط دریا ببرید و اگر از دین خود برنگشت او را در وسط دریا بیندازید. او را به وسط دریا بردند و گفت: خداوندا! آنطور که می‎خواهی شر آنان را از من دفع کن. کشتی واژگون شد و همه‎ی مأموران غرق شدند و آن جوان به نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت: همراهان تو چه کردند؟! گفت: خداوند شر آنان را از من دفع کرد.

آن جوان به پادشاه گفت: تو نمی‎توانی مرا بکشی مگر اینکه آنچه را که به تو دستور می‎دهم انجام دهی. پادشاه گفت: دستور شما چیست؟ جوان گفت: مردم را در یک سرزمین هموار جمع کن و مرا بر درخت خرما به صلیب بکش، سپس تیری را از تیردان من بردار و آن را در کمان بگذار سپس بگو: «بسم الله، ربِّ الغلامِ» آنگاه تیر را به سوی من پرتاب کن. اگر این کار را انجام دهی مرا خواهی کشت.

پادشاه مردم را در یک سرزمین هموار جمع کرد و جوان را بر درخت خرما به صلیب کشید، سپس تیری را از تیردان او برداشت و در کمان گذاشت و گفت: «بسم الله، ربِّ الغلام» آنگاه تیر را به سوی او پرتاب کرد و تیر به چهره‌ی او اصابت کرد. جوان دست خود را بر محل اصابت تیر گذاشت و از دنیا رفت. مردم فریاد بر آوردند: ما به پروردگار این جوان ایمان آوردیم، تا سه مرتبه این جمله را تکرار کردند.

مردم نزد پادشاه آمدند و به او گفتند: آیا دیدی چیزی را که از آن می‎ترسیدی؟ به خدا قسم آنچه که از آن در هراس بودی، بر تو فرود آمد و همه‎ی مردم ایمان آوردند. پادشاه دستور داد که بر سر راه‎ها چاله‎هایی را بکنند و در آن‎ها آتشی را شعله‎ور سازند و گفت: هرکس از دین خود برنگشت، او را در این چاله‎ها بیندازید. مأموران پادشاه چنین کردند تا اینکه نوبت به زنی رسید که کودکی به همراه داشت. آن زن توقفی کرد و نمی‎خواست در چاله‎ی آتش انداخته شود، آنگاه فرزندش به او گفت: ای مادر! شکیبا باش که تو بر حق هستی».[[34]](#footnote-34)

داستان صاحب «حضر»

در برخی از کتاب‎های تاریخی آمده است که بعضی از عرب‎ها با طلسم آشنایی داشته‎اند. در کتاب «البدایه و النهایه» ابن کثیر آمده است که یکی از پادشاهان ایرانی به قلعه‎ی «حضر» که یکی از پادشاهان یمنی به نام «بالساطرون» آن را ساخته بود، حمله کرد و به خاطر طلسمی که در آن قلعه بود، نتوانست آن را فتح کند. کلید این طلسم این بود که کبوتری متمایل به سبزی گرفته شود و پاهایش با خون حیض دختری آبی چشم رنگ‎آمیزی شود، سپس آن کبوتر رها گردد، اگر بر دیوار قلعه بنشیند، طلسم شکسته می‎شود و در قلعه باز می‎شود.[[35]](#footnote-35)

داستان عبدالله بن جدعان

یکی دیگر از اخباری که بیانگر گسترش جادو در جزیره العرب بود - و شاید این اخبار جزو اساطیر ساختگی و دورغین باشند- آن است که مورخان در مورد عبدالله بن جدعان یکی از سخاوتمندان دوران جاهلیت در مکه روایت کرده‎اند. مورخان می‎گویند: روزی عبدالله از مکه خارج شد و به یکی از دره‎های مکه رفت. شکافی را در کوه دید، وقتی که به آن نزدیک شد، اژدهایی از آن خارج شد و به وی حمله کرد. عبدالله تلاش کرد که خود را از آن دور کند، ولی فایده‎ای نداشت.آنگاه عبدالله متوجه شد که آن اژدها، یک اژدهای واقعی نیست، بلکه اژدهای ساختگی است که از طلا ساخته شده است و دو چشم یاقوتی دارد و نگهبان قبر برخی از پادشاهان جُرهُم است که همراه با اموال و گنج‎هایشان در آنجا دفن شده‎اند.[[36]](#footnote-36)

9- سحر نزد مسلمانان

هنگامی که اسلام آمد، به مبارزه با جادوگران، کاهنان و منجّمان پرداخت و پیامبر خدا ص سحر را یکی از جرایم بزرگ هفتگانه برشمرد. از ابوهریرهس روایت شده است که پیامبر ص فرمود: «از هفت گناه هلاک‌کننده بپرهیزید». گفتند: ای رسول خدا آن هفت گناه کدام‌اند!؟

فرمود: «شرک ورزیدن به خدا، سحر، کشتن نفسی که خدا حرام کرده است مگر به حق (قصاص و غیره)، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار کردن از میدان جنگ با کفار و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمن و غافل».[[37]](#footnote-37)

این گناهان هفتگانه «موبقات» نامیده شده‎اند، چون باعث نابودی انسان می‎شوند، «موبقات» یعنی نابود کننده‎ها.

بسیاری از علمای مسلمان سحر را کفر برشمردند و از این فرموده‎ی خداوند استدلال کرده‎اند که می‌فرماید:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ﴾ [البقرة: 102].

«و سلیمان هرگز کفر نورزیده است، بلکه شیاطین کفر ورزیده‎اند. به مردم سحر و آنچه در بابل بر دو فرشته‎ی هاروت و ماروت نازل شده بود می‎آموزند. (دو فرشته‎ای که) به هیچ کس چیزی نمی‎آموختند مگر اینکه پیشاپیش به او می‎گفتند: ما وسیله‎ی آزمایش هستیم کافر نشو».

رسول خدا ص فرموده است: «کسی که نزد کاهن یا منجّمی می‎رود و سخن او را تصدیق ‎نماید، تا چهل روز نماز او پذیرفته نمی‎شود». در حدیث دیگری می‌فرماید: «(کسی که چنین کند) به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است» و همچنین فرموده است: «کسی که بخشی از اخترشناسی را یاد بگیرد، همانند کسی است که بخشی از جادوگری را یاد بگیرد».

بسیاری از علما بر این باورند که کشتن جادوگر واجب است و توبه‌ی او صحیح نیست. در روایت صحیحی از عمر بن خطابس نقل شده است که: آن حضرت ص به کارگزاران خود در مناطق مختلف کشور اسلامی دستور داد که هر مرد و زن جادوگری را بکشند و برخی از کارگزاران این دستور خلیفه‎ی راشد را اجرا کردند.[[38]](#footnote-38)

بنابراین جادوگران در سرزمین اسلامی بازار پر رونقی نداشته‎اند و مسلمانان راستین با دیده‎ی حقارت به آنان نگاه می‎کردند. با وجود این در طول تاریخ در جاهایی از سرزمین اسلامی جادو و جادوگران وجود داشتند، ولی مسلمانان با دیده‎ی خشم به آن‌ها نگریسته‎اند و شمشیر حاکمان همواره با کشتن، زدن و اذیت کردن، با آنان بر خورد نموده و علمای مسلمان هم پلیدی، نیرنگ و گمراهی آنان را بیان کرده‌اند.

ابن کثیر در کتاب «البدایه و النهایه» در مورد حوادث سال 284 می‌گوید: معتضد خلیفه‎ی عباسی دستور داد که در تمام مناطق اعلام شود که عموم مردم حق ندارند نزد هیچ قصه‎پرداز، منجّم و جدل کننده‎ای جمع شوند.[[39]](#footnote-39)

ابن خلدون از تاریخ سحر نزد مسلمانان صحبت کرده و گفته است: «علوم سحر و طلسم در شرایع آسمانی مهجور مانده است، چون هم ضرر دارند و هم اینکه باید به غیرخدا از قبیل ستارگان و غیره توجه کرد. به همین دلیل کتاب‎های مربوط به آن علوم در میان مردم پیدا نمی‎شوند مگر کتاب‎های پیشینیان مربوط به قبل از نبوت حضرت موسی÷، و از کتاب‎های آنان جز تعداد اندکی برای ما ترجمه نشده‎اند، از قبیل: کتاب «الفلاحة النبطیة» که متعلق به بابلیان بوده و «ابن وحشیه» آن را ترجمه کرده است و مردم فنون کشاورزی را از آن یاد گرفته‎اند، و کتاب «مصاحف الکواکب السبعه» و کتاب «طمطم الهندی» در مورد درجات فلکی، ستارگان و غیره.

سپس جابر بن حیان، پیشوای ساحران در مشرق زمین ظهور کرد و کتاب‎های ساحران را مورد جستجو قرار داد و صنعت سحر را از آن‎ها استخراج نمود و در این زمینه ماهر و چیره شد و چندین کتاب زمینه تألیف کرد. و در این مورد و علم اشارات زیاد سخن گفت، زیرا این علم هم از توابع سحر به شمار می‎آید، چون تبدیل کردن اجسام نوعی از یک صورت به صورتی دیگر با نیروی درونی انجام می‎گیرد نه با صنعت علمی، پس این علم نیز جزو سحر و جادوگری می‌باشد.

سپس «مسلمه پسر محمد مجریطی» پیشوای اندلسیان در زمینه‎ی تعالیم سحر ظهور کرد و تمام آن کتاب‎ها را تلخیص نمود و راه‌های سحر کردن را در کتابی که بنام «غایةالحکیم» جمع‎آوری کرد و پس از او هیچکسی در زمینه‎ی این علم کتابی ننوشته است».[[40]](#footnote-40)

در جای دیگری می‎گوید: کتاب «الغایه» نوشته‎ی مسلمه پسر احمد مجریطی در زمینه‎ی فن جادوگری تدوین شده است و در آن حق مطلب ادا شده بگونه ای که به تمام مطالب زوایای سحر پرداخته شده است. برای ما نقل شده است که امام «فخر بن خطیب» کتابی را در این زمینه تالیف کرده و آن را «السر المکتوم» نامیده است که ساکنان مشرق زمین از آن استفاده می‎کنند. ولی به نظر من امام فخر از زمره‌ی این گروه نبوده است و شاید این خبر صحیح نباشد».

ابن خلدون می‎گوید: «در مغرب گروهی از افرادی که کارهای سحرآمیزی انجام می‎دهند وجود داشتند که به «بعاجین» یعنی پاره کنندگان شکم معروف بودند. اگر یکی از آنان به لباس یا پوستی اشاره می‎کرد، پاره می‎شد، آنان همچنین به شکم گوسفندان اشاره می‎کردند که پاره شود و شکم آن‎ها هم پاره می‎شد. این گروه «بعّاج» نامیده شده‎اند، چون بیشترین سحری که انجام می‎دادند مربوط به پاره کردن شکم چهارپایان بود تا از این طریق صاحبان آن‎ها را بترسانند و از آن‌ها چیزی دریافت کنند. آن‌ها از ترس حاکمان، این کارها را کاملاً مخفیانه انجام می‎دادند».

ابن خلدون در ادامه می‎گوید: که «با بعضی از افراد این گروه ملاقات کرده و برخی از کارهای آنان را مشاهده کرده است و به وی خبر داده‎اند که افراد این گروه سمت و سو و ریاضت‎های ویژه و دعاهای کفر‎آمیزی دارند و ارواح جنیان و ستارگان را با خدا شریک قرار می‎دهند و همه‎ی این کارها را در صحیفه‎ای به نام «خزیزیه» ثبت کرده‎ و آن را مورد مطالعه قرار می‎دهند. آنان با این ریاضت و رویکرد به توانایی انجام دادن این کارها دست می‎یابند.[[41]](#footnote-41) آنان بجز انسان آزاد، بر کالاها، حیوانات و بردگان نیز تأثیر می‎گذارند. آنان خود در این زمینه می‎گویند: ما تنها در چیزهایی تأثیر می‎گذاریم که درهم در مورد آن‎ها کاربرد دارد یعنی چیزهایی که به ملکیت در می‎آیند و قابل خرید و فروش هستند. این چیزی بود که آنان گمان می‎کردند».

ابن خلدون می‎گوید: «در این باره از برخی از آنان پرسیدم و آنان همین چیزها را به من گفتند. و اما کارهایشان آشکار و موجود هستند و بر بسیاری از آن‎ها اطلاع پیدا کرده و آن‎ها را مشاهده کرده‎ام بدون اینکه در این زمینه تردیدی وجود داشته باشد».[[42]](#footnote-42)

ابن خلدون مینویسد: برخی از متصوّفان نوعی سحر را به نام علم «اسرار حروف» به کار برده‎اند و این نوع سحر همان چیزی است که « سیمیاء یا علم اشارات نامیده می‌شود، و از طلسم‎ها منتقل شده و به این شکل ویژه به کار رفته است».

ابن خلدون در ادامه می‎گوید: «این علم پس از صدر اسلام پیدا شد، زمانی که متصوفان غالی پیدا شدند و به کشف پرده‎ی محسوسات تمایل پیدا کردند و برخی خوارق عادات و تصرف در عالم عناصر توسط آنان انجام گرفت و کتاب‌ها و اصطلاحات و پندارهای آنان درباره‎ی تنزّل وجود از واحد و ترتیب آن تدوین شد، و گمان کردند که مظهر کمال نام‌ها ارواح افلاک و ستارگان است و طبایع و اسرار حروف در نام‌ها جاری است و بنابراین طبایع و اسرار مزبور طبق همین نظام در جهان هم جریان دارند و کاینات از آغاز نخستین ابداع در مراحل خود انتقال می‎یابند و اسرار خویش را آشکار می‎سازند، پس به همین منظور علم اسرار حروف پدید آمد و این علم در واقع شاخه‎ای از علم سیمیا یا علم اشارات است که نمی‎توان به موضوع و مسایل آن احاطه پیدا کرد. بوئی، ابن عربی و پیروان آن‎ها آثار زیادی را در این زمینه تألیف کرده‎اند که حاصل و ثمره‎ی این علم نزد آنان تصرف نفوس ربانی در عالم طبیعت است بوسیله‎ی اسماء حسنی و کلمات الهی ناشی از حروفی که اسرار جاری در هستی را احاطه کرده‎اند».[[43]](#footnote-43)

ابن خلدون در مورد این نوع سحر به تفصیل سخن گفته است که اگر می‌خواهی مطالب بیشتری را در این زمینه یاد بگیری به کتاب «المقدمه» او مراجعه کن.

10- سحر در آمریکا و دنیای جدید

«هنگامی که اسپانیائی‎ها آمریکا را اشغال کردند، متوجه شدند که جادوگری از جایگاه والایی برخوردار است و جادوگران در بیابان‎ها به غارها پناه می‎برند در حالی که ساده زیست بودند و چیزی نمی‎خوردند و بر آداب و رسوم و ریاضت‎های نفسی خاصی محافظت می‎کردند و معتقد بودند که این کارها باعث می‎شود که آنان به مناجات با ارواح و تسلط بر نوامیس طبیعت دسترسی پیدا کنند.

اسپانیائی‎ها همچنین جادوگران را در آمریکای شمالی مشاهده کردند که اطّلاعات زیادی در مورد خواص گیاهان دارند و گیاهان را برای بیماری‎های گوناگون به کار می‎برند. این جادوگران بر این باور بودند که با تأثیر بر عکس یا مجسمه‎ی یک شخص می‌توانند این تاثیر را به صاحب عکس یا مجسمه منتقل نمایند و در نتیجه آن طور که می‎خواهند به او ضرر یا سود برسانند».[[44]](#footnote-44)

11- جادوگری در دوران معاصر

اهل روستا بعد از هر حادثه‎ای که بر اثر رعد و برق یا جز آن برای آنان پیش می‎آمد، اطراف جادوگر روستا جمع می‎شدند و از او می‌خواستند که دلیل حادثه‎ای که بر روستای آنان وارد آمده است را مشخص نماید. در این هنگام جادوگر به آینه نگاه می‎کرد و نام یک یا چند نفر از ساکنان روستا را ذکر می‎کرد و اهل روستا آنان را زنده می‎سوزاندند و هیچیک از محکومان به اعدام و نزدیکان آنان حق اعتراض نسبت به این کیفر سخت را نداشتند، چون تمام اهل روستا به این قناعت رسیده بودند که کسانی که محکوم به این کیفر شده‎اند ابزار شیطان بوده‎ که شیطان از طریق آنان به دیگر اهالی روستا ضرر و زیان می‌رساند.

کسی که این حادثه را بخواند، گمان می‎کند که مربوط به قرون وسطی است، ولی این روستا هم اکنون در جنوب آفریقا وجود دارد و شش نفر از اهالی آن سوزانده شده‎اند، چون جادوگر روستا گفته است آنان علت حادثه‎ای بوده‎اند که در سال 1983م بر اثر رعد و برق در روستایشان به وقوع پیوسته است.[[45]](#footnote-45)

برخی از مردم گمان می‎کنند که این نوع نیرنگ‎ها امروزه تنها مخصوص ملت‎های عقب افتاده است، در حالی که این درست نیست زیرا در میان متمدن‎ترین ملت‎های جهان هم، فنون جادوگری سحر بطور گسترده و به شیوه‎های مختلف برگزار می‎شود که گاهی منجر به اذیت کردن و کشتن افراد می‌شود.

«در فرانسه میلیون‎ها انسان وجود دارند که به این قناعت رسیده‎اند که آنان قربانی شیطان شده‎اند. اجتماعات شبانه‎ی زیادی در انبار مشروبات در طبقات پایین هتل‌های بزرگ یا در محل پارکینگ اتومبیل‎ها و یا در طبقات همکف وزارت دفاع در پاریس برگزار می‌شوند که گویی پاریس میزبان یکی از جشن‌های فودو - یکی از عبادت‎های روحی سیاه پوستان هائیتی- را بر عهده گرفته است.

در ماه مه 1985 مردی با خواهرش، رختخواب پدر معلول‌شان را آتش زدند تا وی را از دست شیطان نجات دهند.

در آوریل 1985 یک زوج بازنشسته تمام چهارپایان خود را از دست داد و سنگ‎هایی به وزن پانصد کیلوگرم در رختخواب دخترشان پیدا کردند و هزاران چماق را با اشکال مختلف در باغچه و خانه‎ی خود یافتند.

در آوریل 1984 دو برادر پدرشان را با سی ضربه چاقو کشتند، چون معتقد بودند که پدرشان «شراب محبت» را آماده می‌کند تا همسرش را سحر کند و او را فریب دهد، در حالی که پنج سال پیش تلاش کرده بود که همسرش را با آتش بسوزاند. در فوریه 1984 بنّایی، یک شهروند ترکیه‎ای را با چاقو کشت، چون با سحر او را اذیت می‎کرد.

جادوگری تنها مختص فرانسه نیست، در ایالت «اوهایو» آمریکا از سال 1969، سالانه پنج نوزاد به مناسبت مراسم فرا رسیدن فصل تابستان در قربانگاه شیطان قربانی می‌شوند. در ماه ژوئیه گذشته سه افسونگر، دختری را مورد ضرب و شتم قرار دادند و او را سوزاندند تا به نام کسانی که روح وی را عذاب می‎دادند پی ببرند.

تحقیقی که وزارت صنعت و پژوهش فرانسه در سال 1982 به منظور تعیین میزان عقلانیت شهروندان فرانسوی انجام داده، به این نتیجه رسیده است که هجده درصد اهالی فرانسه به جاوگری معتقدند، و با وجود اینکه نصف افراد پاسخ‌دهنده اعلام کرده‎اند که علم روزی تأثیر و نتایج جادوگری را توضیح خواهد داد، ولی این فاصله رو به افزایش است. در همین حال سالانه چندین هزار درخواست افسون و طلسم به حوزه‎های دینی اسقف‎ها تحویل داده می‎شود.

تعداد جادوگران و شعبده بازان در فرانسه بالغ بر سی هزار نفر تخمین زده می‎شود و مجموع فروش سالانه‎ی آنان بیش از میلیاردها فرانک می‌باشد، اگرچه نمی‎توان به ارقام دقیق پی برد، زیرا ماده‎ی 405 قانون جزایی، سحر را منع کرده و برای انجام دهنده‌گان آن از یک تا پنج سال زندان را درتعیین کرده است. برای «شعبده‎بازان و افسونگرانی که فریب خوردگان خود را قانع می‎کنند مبنی بر اینکه می‎توانند برخی از بیماران را درمان کنند و یا موفقیت را به ارمغان بیاورند و حوادثی را ایجاد کنند». بدین ترتیب بسیاری از نجوا کنندگان با ارواح و واسطه به صورت پنهانی به جادوگری مشغولند و بر مدارس سحر و جمعیت‎های شیطان پرستان نام مستعار و توهمی را اطلاق می‎کنند که تحت قانون شماره 1901 قرار می‎گیرند مانند «جمعیت‎هایی که دنبال سود نیستند».

این جمعیت‎ها از رهگذر این فعالیت‎های خود، کنفرانس‎ها، همایش‎ها و حلقه‎های درس بسته را برگزار می‎کنند و هر روز رو به افزایش هستند، جادوگران هم سالانه صدها «راهنمای سحر» و جزوه‎های «جهان شیطانی» را منتشر می‎کنند. علاوه بر این تلویزیون هم به این موضوع اهمیت زیادی می‎دهد و در این زمینه برنامه‎های متعددی دارد.

هر روز روزنامه‎ها یک داستان سحر‎آمیز واقعی را نقل می‎کنند. برخی از این داستان‎ها خنده‎آور هستند، مانند داستان آن بازرگان تولزی که در شهر «تولز» در اطراف صندوق کوچک پر از اوراق بهادار می‎چرخید تا قراردادی با ژاپن را از آن بیرون بیاورد. برخی دیگر از این داستان‎ها ترسناک و غم‎انگیز هستند، مانند آن سناریوی تراژدیکی که در ماه مارس 1983 در شهر «مونپلیه» اتفاق افتاد که در آن یک خانم پرستار در اثنای یک مراسم دینی پسر شش ساله‎ی خود را کُشت تا ارواح بد را از او دور کند.

این‎ها امور سرسام‎آوری است که هنگام صدور حکم، قاضیان را متحّیر و کلیسا را نگران می‎کند. در 29 آوریل گذشته «کمیسیون پیشگیری» متشکل از کارشناسان کلیسا در امور باطنی‎گری و منجّمی، مؤمنان را به بسیج عمومی در مقابل این چالش‎ بزرگ بی‌دینی فرا خواند. واتیکان هم چند ماه پیش در روزنامه‎ی «اوسرفاتوری رومانو» جادوگران و کسانی که خواهان سحر هستند را به شدت محکوم کرد.

اعتقاد به خرافات تنها مختص فرانسه نیست. در آلمان از هر چهار نفر یک نفر به سحر و آثار آن معتقد است و در این کشور هشتاد هزار زن جادوگر وجود دارد و حتی آلمانی‎ها از سه سال پیش بر این باور بوده‎اند که «رومنیگه» یکی از قهرمانان تیم ملی فوتبال آلمان قربانی یک جادوگر فرانسوی شده است. در ماه مه گذشته یکی از معروف‎ترین شرکت‎های آمریکایی پودرهای شوینده، شعار موجود بر قوطی‎هایش را برداشت، زیرا روزانه و در طول یک ماه هزاران نامه را دریافت کرد که وجود رموز شیطانی در این شعار را محکوم می‎کردند. در چین هنوز هم جادوگری وجود دارد و در شهر شانگهای زنی به پانزده سال زندان محکوم شد، چون تلاش کرده بود که از طریق یک جادوگر با برادر مرده‎ی خود تماس برقرار کند.

چه قشری از فرانسویان بیشتر از جادو متأثر می‌شوند؟ بر اساس بررسی مدیر پژوهش‌های علمی مجلس ملی، زنان بیشترین کسانی هستند که تحت تأثیر جادو قرار می‌گیرند. پژوهشی که در سال 1982 به درخواست وزیر آموزش و پرورش انجام گرفته است نشان می‎دهد که بیشتر زنان فرانسوی بویژه زنان غیرشاغل تمایل بیشتری به اعتقاد به چیزهای نامعقول دارند. پس از زنان افرادی که با وجود تحصیلات عالی از موقعیت اجتماعی مناسبی برخوردار نیستند در جایگاه بعدی قرار دارند، زیرا تفاوت بین تعداد این افراد و موقعیت اجتماعی آنان، باور به تصورات دیگری از وضع موجود را تقویت می‎کند. اکثراً سلسله‎ای از حوادث ناگوار، دردها و شکست‎های شغلی و شخصیتی باعث می‎شوند که انسان به دنبال فردی است که سحر را از او بگشاید. شیطان یا جادوگر دو مجرم آماده‎ی محاکمه و مجازات هستند.

هنگامی که پزشکی به ناتوانی خود اعتراف می‌کند، بیمار به جادوگر پناه می‎برد و از او کمک می‎خواهد، و زمانی که شانه‌های خود را تکان می‎دهد، کاهن ظاهر می‎شود. در فرانسه افسونگران در بسیاری از حوزه‎های دینی وجود دارند که روحانیان مسیحی با توجه به تقوا و پایبندی به تقالید، آنان را برمی‎گزینند. در فرانسه تعداد این افراد بیش از صد نفر است. این کاهنان که اکثراً افراد کهنسال هستند به هر درخواستی پاسخ می‎دهند. در پاریس گاهی برخی از افراد بخاطر کثرت مراجعه کنندگان مدت طولانی در نوبت قرار می‎گیرند، این هم فقط بخاطر ملاقاتی است که بیشتر از ربع ساعت طول نمی‎کشد.

بهر حال به نظر می‎رسد که پناه بردن به اخترشناسی و باور به قوای پنهانی تنها چوب خلاصی برای مردان و زنان سرگردان نیست، بلکه این پدیده عمیق‎تر و ریشه در تاریخ غرب دارد. این پدیده یکی از نتایج فروپاشی روحانیت و عقلانیت علمی افراطی است که از اعطای معنی به زندگی انسان‌ها ناتوان است.

آنچه که کلیسا در گذشته«استحواذ» می‎نامید، امروزه پزشکی آن را «هستریا» می‎نامد. و این همان چیزی است که انسان را به نیرنگ‎های بیشماری وا می‌دارد. همانطور که برای یک هتل‎دار در شهر نانسی (فرانسه) پیش آمد و 65 هزار فرانک فرانسه را در مقابل یک افسون ساخته شده از کاغذ دستشویی پرداخت کرد.

امروزه نگرانی و بیم جادوگران از کلیسا و پلیس نیست، بلکه از قانون جدید مالیات‎هاست.

از دو سال پیش واسطه‎ها (ی جادوگران) مالیاتی بر ارزش افزوده پرداخت می‎کنند، و همین امر باعث نگرانی دانشمندان از موجی شده است که پیشرفت اطلاع رسانی علمی را تهدید می‎کند.

در سال 1988 پلیس فرانسه در شهرهای مختلف بویژه پاریس تعداد زیادی از افراد نیرنگ باز را دستگیر کردند که به نوع خاصی مدعی سحر و خبر دادن از آینده بودند تا پول زیادی را از مشتریان ساده‎لوح و افرادی که تشنه‎ی چیزهای شگفت‎انگیز و غیرعادی هستند بگیرند.

ملاحظه شده است که فعالیت این شعبده‎بازان هیچ وقت مانند امروزه پررونق نبوده است، اگرچه استثمار و ساده لوحی تعداد زیادی از مردم در طول تاریخ منبع درآمد زیادی برای برخی از نیرنگ‎بازان بوده است.

ولی این پدیده که در سال‎های گذشته یک مسأله‎ی حاشیه‎ای و ساده بود، امروزه ابعاد جدیدی پیدا کرده و به یک پدیده‎ی نگران کننده تبدیل شده و دستگاه‎های دولتی فرانسه را وادار کرده است که در این زمینه مداخله کنند تا از گسترش آن جلوگیری کنند. معمولاً در میان تمام جوامع بشری و در تمام سرزمین‎ها، زنان و مردان طالع‎بینی وجود دارند، که معتقدند قدرت خواندن حوادث گذشته و خبر دادن از آینده را دارند و به همین حد بسنده می‎نمایند و فعالیت‎شان علنی و گسترده است. فرانسویان سالانه حدود سی میلیون فرانک را در مقابل خدمات این‎ها پرداخت می‎کنند. این افراد جشنواره‎ها و کنفرانس‎ها را برگزار می‎نمایند و کامپیوتر و تکنولوژی‎‌های نوین را جهت پاشیدن خاکستر در چشمان مشتریان خود (و فریب دادن آنان) بکار می‎گیرند.

در کنار این طالع‎بینی‎های رسمی- اگر تعبیر درست باشد- امروزه در پاریس و لیون و مارسی و لوهاتر و دیگر شهرها و حتی در روستاهای کوچک و دوردست، انواع جدیدی از جادوگران و واسطه‎گران روحانی وجود دارند که مدعی انجام دادن معجزاتی از قبیل: پیدا کردن اشخاص مفقود شده، باز گرداندن معشوقان، جلب ثروت، مشخص کردن شماره‎های برگه‎های بخت‎آزمایی، حتی نوشتن جادوی شر برای دشمنان و شفا دادن بیماری‎های خطرناک بیماران می‌باشد. این جادوگران و شعبده‎بازان در مقابل این خدمات خیالی خود که هیچ ارتباطی با واقعیت ندارد، هزینه‌های سرسام‎آوری را از مشتریان خود دریافت می‎کنند.

در بسیاری از اوقات این ساحران بعد از آنکه مردم را فریب دادند و اموال آنان را گرفتند، پنهان می‎شوند به گونه‌ای که هرگز یافت نمی‌شوند.

طبق آمارهای پلیس فرانسه تعداد جادوگران، طالع‎بینان و تجارت کنندگان انسان­های ساده لوح در حال حاضر بیش از شصت هزار نفر تخمین زده می‎شود.

شگف‎انگیز‎تر این که بیشتر این جادوگران و طالع‎بینان و واسطه‎گران روحانی به صورت علنی یا شبه علنی فعالیت می‎کنند. برخی از آنان دفاتر یا مطب‎های مشخص دارند. برخی دیگر هم از طریق آگهی‎هایی در برخی روزنامه‎ها و مجلات حاشیه‎ای یا متخصص در زمینه‎ی علوم غیرطبیعی مشتری جذب می‎کنند.

کافی است که انسان این روزنامه‎ها و مجلات را بخواند تا آگهی‎هایی همراه با آدرس و شماره تلفن را مشاهده کند که از قدرت شگفت‎انگیز و سحر‎آمیز و غیرعادی این افراد سخن می‎گویند. پلیس فرانسه افزایش نوع ویژه‎ای از این جادوگران را در شهرهای بزرگ ملاحظه کرده است. این ساحران آفریقایی‎هایی بودند که خود را «مارابوت» می‎نامیدند و هرکدام از آن‎ها مدعی بودند که در زمینه‎ی خاصی تخصص دارند.

این‎ها مدعی بودند که بعضی از آنان متخصّص از بین بردن بدشانسی و بدیمنی و برخی دیگر متخصص افسون نوشتن هستند و برخی هم در زمینه‎ی مشخص کردن ارقام برگه‎های بخت‎آزمایی ملی، پیدا کردن مفقودان و تضمین موفقیت‎های شغلی، اجتماعی و عاطفی مهارت دارند. این افراد معمولاً در اتاق‎های کوچکی در محله‎های فقیرنشین شهرهای بزرگ از مشتریان خود استقبال می‎کنند و به گفته مسؤلان فرانسوی بیشتر این افراد از راه غیرقانونی و از کشورهای آفریقایی بویژه کنیا و سنگال وارد فرانسه شده‎اند.

مسؤلان فرانسوی به این نتیجه رسیده‎اند که این آفریقایی‎ها مافیایی را برای جادوگران و شعبده‎بازان تشکیل داده‎اند که گاهی با وسایلی که هیچ ارتباطی با جادو و علوم غیر طبیعی ندارد از مصالح آنان محافظت می‌کنند. پلیس فرانسه اخیراً در شهر «لوهافر» شبکه‎ی بزرگی از جادوگران آفریقایی را کشف کرده است که ادعا می‎کردند آنان فرستاده‎ی پیامبران هستند و از توانایی‎های سحری فوق العاده‎ای برخوردارند. مسأله‎ی دشوارتر این است که پلیس از اثبات اتهام این ساحران به حیله و نیرنگ ناتوان است و مشتریان آن‌ها هم که پول‎های زیادی را در مقابل «هیچ» به آنان داده‎اند نمی‎توانند باز پس گیرند.

در قرون وسطی، مسؤلان گاهی جادوگران را می‎سوزاندند، ولی امروزه تنها می‌توانند آنان را به نیرنگ‎بازی و گرفتن مال از دیگران متهم کنند. ولی با نبودن دلایل مادی و محسوس چگونه می‎توان این اتهام را اثبات کرد.

تنها کاری که مسؤلان می‎توانند در این زمینه انجام دهند، این است که این جادوگران را در دام جرم محسوس بیاندازند و یا آنان را به جرم ورود غیرقانونی به فرانسه از آن کشور اخراج کنند.

اعتقاد مشتریان فرانسوی به توانایی‎های این جادوگران و شعبده‎بازان مسأله را پیچیده‎تر می‎کند و این مشتریان تنها زمانی به نیرنگ آنان پی می‎برند که فرصت از دست رفته است.

نباید اعتقاد داشت که تنها طبقات ساده‎ی جامعه قربانی این نیرنگ‎ها می‎شوند، بلکه بسیاری از روشنفکران و بازرگانان هم در دام این ساحران و جادوگران افتاده­اند، مانند «پاتریک» 39 ساله، وی که کارمند یکی از شرکت‎های بزرگ پاریس است می‎گوید: «گفته میشود این کارها تنها برای دیگران (افراد ساده‎لوح) اتفاق می‎افتد در حالی که برای خود من هم پیش آمده است. خیلی مشتاق بودم که پروژه‎ی بزرگی را در شرکتی که در آن کار می‎کنم به انجام برسانم، و بطور تصادفی و توسط یکی از دوستانم با شخصی از یکی از کشورهای آفریقایی آشنا شدم که معلومات زیاد او مرا به شگفتی وا داشت.

بعد از برگزاری چند جلسه‌ی روحی، به قدرت و توانایی او ایمان آوردم و مبلغ هفتاد و پنج هزار فرانک را به صورت امانت به او تحویل دادم و وی آن را در گاو صندوقی گذاشت و تأکید کرد که اگر پروژه‎ی من به انجام نرسد، آن را به من بر می‎گرداند. ولی پروژه‎ی پاتریک تحقق پیدا نکرد و این جادوگر بزرگ هم با مبلغی که بصورت امانت به وی تحویل داده شده بود پنهان گردید.

به گفته‎ی یکی از بازرسان پلیس، این نیرنگی بیش نیست که هیچ مدرک و دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد و در نتیجه پیگرد قانونی و مجازات نیرنگ بازان هم امکان‎پذیر نمی‌باشد. به نظر می‎رسد که تنها راه ‎حل این مشکل این است که برخی از فرانسویان از ایمان کورکورانه‎ی خود به این ساحران بکاهند و نگاهی واقعگرایانه‎تر به امور داشته باشند.[[46]](#footnote-46)

در جزایر «هائیتی» و «برزیل» نوعی جادو وجود دارد که «فودو» نامیده می‎شود. «فودو» یکی از انواع سحر سیاه است که جادوگران در آن ارواح را برای تحقق اهداف و مقاصد سوء خود بکار می‎گیرند.

انجام دهندگان این جادو در یک مراسم رقص گرد هم می‎آیند و گمان می‎کنند که روح بر جسد یک زن مسلط می‎شود و آن زن به رقص می‎پردازد. رقص، جزیی از این شعبده‎بازی است که در آن شیطان به عقل‎های بشری می‎خندد.

در «فودو» عروسک‎ها بکار گرفته می‎شوند تا بیماری و مرگ را برای کسی که می‎خواهند اذیتش کنند فراهم نمایند، و در اثنای سروده‎های سحرآمیز، خون، منی، گیاهان سمّی و بقایای اجساد آدمیان را بکار می‎برند. ملاحظه می‎شود که انجام دهندگان این نوع سحر به نوعی صرع مبتلا می‎شوند که به دنبال آن روح «از رویل» وارد بدن شخص رقّاص می‎شود و گمان می‎کنند زنی که روح وارد بدن او شده است، بدن خود را احساس نمی‎کند ولی وجود نیرویی را در خود احساس می‎کند که سر وی را منفجر می‎کند و مدت سه، چهار ساعت در این وضعیت باقی می‎ماند تا سحر انجام گیرد.

یکی از گمراهی‌های این آیین کفر‎آمیز این است که به زنی که این رقص‎ها را انجام می‎دهد اجازه داده می‎شود با چند مرد به تعداد انگشترهایی که در دست دارد ازدواج کند، همچنین با هر تعداد از مردان که می‎خواهد رابطه برقرار کند.

با پایان یافتن رقص، روح، نوشیدنی‎ها و مشروبات الکلی را درخواست می‎کند و می‎خواهد که بر یک تخت منتقل شود تا بخوابد و سپس از بدن آن زن جدا می‎شود.[[47]](#footnote-47)

بدون تردید این روحی که انسان را بازیچه‎ قرار می‎دهد، در واقع شیطانی از شیاطین است.

کسانی که اخبار انتخابات را در غرب پیگیری می‎کنند، ملاحظه می‎نمایند که در زمان انتخابات مردان و زنان غیب‎گو فعال می‎شوند و خبر می‎دهند که چه کسی رئیس جمهور می‎شود و یا آینده‎ی کشور در سال‎های آینده چگونه خواهد بود.

مطبوعات خبر بسیار دردناک و شگفت‎انگیزی منتشر کردند مبنی بر این که در آمریکا بیش از هشت نفر که از یک سبک عقل به نام «جون» تبعیت کرده بودند، خودکشی کردند. این افراد گمراه به پیروان خود دستور داده بودند که از جامعه کناره بگیرند تا پاک شوند و شعایر خرافی ویژه‎ی خود را انجام دهند. زمانی که رهبرشان تصمیم به مرگ دسته جمعی گرفت، همه‎ی آنان با اختیار خود به استقبال مرگ رفتند و خودکشی کردند و قبل از آن کودکان خود را سر بریدند.

خبرگزاری‎ها گزارش دادند که در کره‌ی جنوبی دجّال و دروغ‎پردازی است که میلیون‎ها انسان از او پیروی می‎کنند و از هر فردی که در آمریکا رئیس جمهور شده محبوب‌تر است از این راه میلیاردها دلار و کاخ‎های بسیار باشکوهی را بدست آورده است.

روشن‎ترین دلیل بر وجود عقلیت خرافی در دنیای معاصر چشمی است که جهت دفع چشم زخم حسودان بر دلار آمریکا ترسیم شده است.

کسی که اخبار جادوگران و شعبده‎بازان را در کشورهای عربی و اسلامی پیگیری کند، درمی‌یابد که اوضاع این کشورها از فرانسه و آمریکا بهتر نیست در حالی که انتظار می‎رود جادوگران در کشورهای اسلامی که دین اسلام جادوگری را حرام قرار داده و آن را یکی از هفت گناه کبیره به شمار آورده است، جادوگران بازار پر رونقی نداشته باشند.

جهت کسب اطلاعات بیشترخوانندگان گرامی برخی از اخباری که روزنامه‎ها و مجلات کویتی در مورد جادو در کشور کویت در دوره‎ای که من این موضوع را پیگیری می­کردم ذکر نموده‌اند، یادآور می‌شوم.

روزنامه «القبس» در شماره روز (8 مارس1979) خبری منتشر کرد مبنی بر دستگیری یک زن شعبده‎باز که به جادو و شعبده‎بازی مشغول بود و برای هر جلسه‎ از بیماران خود مبلغ بیست دینار کویتی دریافت می‎کرد.

در شماره روز 21 ژوئن 1979 روزنامه القبس آمده است: دادگاه جرایم غیرجنایی، فردی شعبده‎باز به نام «سکینه» را به اتهام حیله‌گری، جادو و شعبده بازی محکوم کرد و نزد او مقداری خرمهره و سنگ‎هایی یافته شدکه با آن‎ها به جادوگری می‌پرداخت. این زن حدود بیست سال مشغول این کار بوده و در مقابل هر جلسه چهل و پنج تا پنجاه دینار را دریافت می‎کرده است.

یکی از شگفت انگیزترین اخبار منتشر شده در این زمینه خبر شعبده‎بازی است که ادعا می‎کند که می‎تواند بیماران روانی را با روش‎های شگفت‎آوری معالجه کند. در شماره روز 21 ژانویه 1980 روزنامه القبس آمده است: شعبده‎بازی موسوم به «عودا» در خیمه‎ای در صحرا از قربانیان خود استقبال می‎کرد و با وارد کردن سیخ‎های آهن در بدن آنان بطوری که از طرف دیگر بدنشان بیرون شود، آنان را درمان می‎کرد. به این هم بسنده نمی‎کرد بلکه با سیخ یا شمشیر بیماران خود را می‎زد و مأموران انتظامی مقداری پول که محصول نیرنگ و شعبده‎بازی این نیرنگ‎باز است از او کشف و ضبط کرده‎اند.

روزنامه القبس در شماره روز 18 ژانویه 1980 گزارش داد که مأموران انتظامی، نگهبانی را دستگیر کردند که به زعم این که طلسم‎هایی را می‎سازد که بوسیله‎ی آن زن را محبوب شوهرش می‎کند مشغول انجام دادن سحر و شعبده‎بازی بود. در شماره روز 27 ژانویه 1980 خبری ذکر شده مبنی بر دستگیری یک زن شعبده‎باز و پسرش به جرم انجام دادن سحر و شعبده‎بازی.

در شماره روز11 ژوئیه 1980 هم خبر دستگیری مردی نود ساله به اتهام انجام دادن جادو درج شده است. مأموران مقداری کاغذ، خرمهره، گوش ماهی، سر هدهد و پای گرگ از این پیرمرد کشف و ضبط کرده‎اند.

در شماره روز 16 ژوئیه 1980 خبری درج شده است مبنی بر دستگیری زنی به نام فاطمه در استان پایتخت (کویت) به اتهام انجام دادن سحر که یک حجاب را به مبلغ پنجاه دینار می‎ساخت. این زن در سحر خود از مرغ و مقداری شکر استفاده می‎کرد. وی از بیمار می‌خواست تکه‎ی شکر را در محل حساسی قرار دهد و مرغ را زیر تخت بگذارد.

در تاریخ 8 اکتبر 1980 روزنامه القبس از دستگیری زن شعبده‎بازی به نام «وبریه» خبر داد که به جادوگری مشغول بود.

روزنامه السیاسه در تاریخ 28 مه 1980 خبری را منتشر کرد مبنی بر اینکه راهبه‎ی سوری در «رمیثیه» مردم را بوسیله‎ی دعاها و طب عربی مداوا می‎کند و مردم برای رسیدن به او دو سال در نوبت می‌مانند.

در تاریخ 25 ژوئیه 1979 روزنامه القبس سخنان آقای عبدالکریم جعفر مدیر دفتر وزیر بهداشت کویت را منتشر کرد که در آن بیماران کویتی را از یک شعبده‎باز اردنی به نام «مدلله» که برای درمان پیش او می‎رفتند بر حذر داشته است.

مدیر دفتر وزیر در سخنان خود گفته است که وی به دستور وزیر بهداشت به اردن رفته و شش روز را در آنجا سپری کرده است تا بر نیرنگ‎های این شعبده‎باز که بیماران از کشورهای دور از جمله کویت نزد او می‎روند اطلاع پیدا کند. به گفته‎ی وی این زن روزانه حدود سی بیمار را ویزیت می‎کند ولی تاکنون ثابت نشده است که هیچ بیماری توسط او شفا یافته باشد.

روزنامه القبس در تاریخ 12 اوت 1985 نوشت که یک شعبده‎باز، نسخه‎ای خرافی را به مبلغ هزار و پانصد دینار به یک زن فروخت. این زن نازا بود و این شعبده‎باز ادعا کرده بود که می‎تواند او را صاحب فرزند کند. پس از، از دست دادن فرصت این زن فهمید که مبلغ زیادی را در مقابل تعدادی کاغذ که با کلمات و حروف و موادی که ارزش یک دینار هم ندارند سیاه شده، پرداخت نموده است.

روزنامه السیاسه در تاریخ 12 مه 1987 خبری را با این مضمون منتشر کرد که زنی توانسته است صد و پنجاه هزار دینار کویتی را از یک مرد ثروتمند بدست آورد. این مرد ادعا کرده که این زن او را سحر کرده و پس از این که آب مرغی به او داده او را عاشق خود ساخته و در نتیجه وی را خواستگاری کرده است. آن زن مقداری مال را از وی خواسته و او هم آن مال را در اختیارش گذاشته و پس از آن دیگر آن زن را ندیده است.

در شماره روز 21 فوریه 1987 روزنامه القبس آمده است که مردی شعبده‎باز توانسته است مبلغ هنگفتی را از کویتی‎ها و خارجیانی که از بیماری‎های روانی رنج می‎برند دریافت کند. این مرد بعداً فرار کرده و تعدادی طلسم از خود بر جای گذاشته که هیچ دردی را درمان نمی‎کنند.

روزنامه السیاسه، در تاریخ 21 مه 1986 تصاویر طلسم‎هایی را منتشر کرده که کلمات آن‎ها نامفهوم است و شامل آیات قرآنی جابجا و توسل‎های شرک‎آلود است.

در ادامه این روزنامه آمده است: شبکه‎ای از شعبده‎بازان در کویت این طلسم‎ها و خرافات را ترویج میکنند و هر طلسم گاهی به هزار و پانصد دینار می‎رسد. به گفته‎ی این روزنامه افراد این شبکه در مناطقی که ساکنان آن ساده لوح هستند و به آسانی می‎توان آنان را فریب داد در حال افزایش هستند.

این شعبده‎بازان در اجرای مراسم جادوگری خود از چیزهای زیادی استفاده می‌کنند، مثلاً مدال پیچیده شده با یک نخ را بر ضد سحر، و خرمهره را برای جلب شانس و محبت، رزق و روزی و جدایی انداختن میان زن و شوهر بکار می‎برند. آنان همچنین از فنجان؛ کف خوانی، دف زنی، عود، گوش ماهی و کاسه‎ی نجات استفاده می‌کنند. آنان از مشتریان خود هم چیزهای شگفت انگیزی درخواست می‎کنند، مثلاً برخی یک گوسفند سیاه یا یک بره‎ی سفید یا شاخ‎دار از آنان می‎خواهند، برخی هم از آنان می‎خواهند که خروسی را ذبح کنند و آن را در قبرستان دفن نمایند.

فصل دوم:  
تعریف سحر

1- تعریف سحر در لغت

سحر در زبان عربی به هر چیزی که علت آن پنهان و دقیق باشد، اطلاق می‎شود، به همین علت عرب‎ها در مورد چیزهای بسیار پوشیده و پنهان می‎گویند: «أخفی من السحر» یعنی از سحر پنهان‎تر است. عرب‎ها زیبایی چشم‎ها را هم به سحر توصیف می‎کنند، چرا که چشم‎ها با تیرهای خود به صورت پنهانی دل‎ها را مورد هدف قرار می‎دهند. بیان هم به سحر توصیف می‎شود از جمله در فرموده‎ی پیامبر ص که می‎فرماید: «إن من البیان لسحرَ»[[48]](#footnote-48) یعنی برخی از بیان سحر است. علت این که برخی از بیان‎ها سحر نامیده شده است این است که این نوع بیان‎ها مورد پسند شنوندگان قرار می‎گیرند و دل‎های آنان را جذب می‎کنند و بر نفس آنان غالب می‎شوند و اشیاء را از حقیقت و جهت خود بر می‌گردانند. سَحَری هم «سحور» نامیده شده است، چون به صورت پنهانی در آخر شب خورده می‎شود. ریه هم بخاطر پنهانی و دقت مجراهای آن به اجزای بدن سحر نامیده می‎شود. عرب‎ها سحر را بر خدعه و نیرنگ هم اطلاق می‎کنند، زیرا علت آن پنهان و دقیق است. کلمه‎ی سحر در این بیت لبید به همین معنا به کار رفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فإن تسألینا فیم نحنُ فإنّنا |  | عصافیرُ في هذا الأنامِ المُسحَّرِ[[49]](#footnote-49) |

«اگر از ما سؤال می‎کنی که ما چه کار می‎کنیم، پس (بدان که) ما گنجشک‎هایی هستیم در میان این انسان‎های فریفته شده».

2- تعریف سحر از دیدگاه علما

جصّاص در تعریف سحر تفاوتی بین معنی لغوی و معنی اصطلاحی آن قائل نشده است. سحر از نظر او عبارت است از «هر چیزی که علت آن پوشیده و پنهان باشد و برخلاف حقیقت خود تصور شود و بمنزله‎ی گمراه کردن و نیرنگ باشد».[[50]](#footnote-50)

فخررازی هم در تفسیر خود همین دیدگاه را دارد و گفته است: «بدان که سحر در اصطلاح شریعت مختص هر چیزی است که علت آن پنهان باشد و برخلاف حقیقت خود تصور شود و بمنزله‎ی گمراه کردن و نیرنگ باشد».[[51]](#footnote-51)

این دو تعریف مانع نیستند، لذا این دو دانشمند چیزهایی که در قلمرو سحر قرار نیستند را نیز جزو مصادیق سحر به شمار آورده‎اند. در مبحث انواع سحر در این زمینه سخن خواهیم گفت.

ابن عابدین سحر را این چنین تعریف کرده است: «سحر علمی است که بوسیله‎ی آن ملکه‎ای نفسانی بدست می‎آید که انسان می‎تواند از طریق آن کارهای شگفت‎انگیزی را انجام دهد که علل و اسباب آن‎ها پوشیده و پنهان است».[[52]](#footnote-52)

ابن خلدون هم تعریفی شبیه تعریف مذکور را در مورد سحر ارائه داده و گفته است: «سحر عبارت است از علم به کیفیت استعدادهایی که نفوس بشری از طریق آن‎ها می‎توانند بدون یاریگر و یا به یاری امور آسمانی در عالم عناصر تاثیر بگذارند، که اولی سحر و دومی طلسم نامیده می‎شود».[[53]](#footnote-53)

تفاوت بین دو تعریف اول و دو تعریف آخر در این است که سحر از نظر دو تعریف اول شامل هر چیزی می‎شود که علت آن پوشیده و پنهان باشد، خواه آن چیزی که علتش پنهان است یک نیرنگ علمی باشد و یا ویژگی برخی از مخلوقات باشد و یا اینکه تخیل و نیرنگ باشد. ولی دو تعریف آخر سحر را صفتی برای برخی از نفوس آدمیان قرار می‎دهد که می‎توانند بوسیله‎ی آنچه از سحر آموخته‎اند در جهان مادی تاثیر بگذارند.

ما با جصّاص و رازی در جواز اطلاق سحر بر هر چیزی که علت آن پنهان باشد نزاعی نداریم، ولی اختلاف ما با آنان در این است که سحر اصطلاح شارع است (و احکامی بر آن مترتب است)، وجصّاص خود اقرار کرده است که اطلاق سحر بر بیان در حدیث «إن من البیان لسحرً» مجاز است نه حقیقت.[[54]](#footnote-54)

شایسته بود که جصّاص سخن‎چینی و آنچه که حیله‎گران بوسیله‎ی دستگاه‎های مرکب هندسی و داروها و چابکدستی انجام می‎دهند تا به مقصود خود برسند، را جزو سحر مجازی به شمار می‎آورد نه سحر حقیقی که خداوند از انجام دهنده‎ی آن به کافر نامبرده است.

شیخ سلیمان پسر عبدالله پسر محمد پسر عبدالوهاب می‎گوید: «سحری که از طریق دارو و دود کردن و امثال ‎آنها انجام می‎گیرد سحر به شمار نمی‎آید، و اگر سحر نامیده شود از طریق مجاز است همانند نامگذاری سخن بلیغ و سخن‎چینی به سحر. ولی این نوع سحر به خاطر ضرر و زیانی که دارد حرام است و انجام دهنده‎ی آن به شدت مورد تعزیر قرار می‎گیرد».[[55]](#footnote-55)

مسأله‎‎ی دیگر دیدگاه‌های مختلف علما در تعریف سحر است، و برخی از علما معتقدند که حقیقت و ماهیتی برای سحر وجود ندارد در حالی که برخی دیگر معتقدند که سحر دارای حقیقت است.

مثلاً اگر ابوبکر رازی در تعریف سحر گفته است: «سحر هر چیزی است که علت آن پوشیده و پنهان باشد و برخلاف حقیقت خود تصور شود و بمنزله‎ی گمراه کردن و نیرنگ باشد» به این خاطر بوده است که سحر از نظر او حقیقت ندارد.

استاد سید قطب از دانشمندان معاصر هم همین دیدگاه را دارد و در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از فریب دادن حواس و اعصاب و الهام کردن به نفوس، و سحر طبیعت اشیا را تغییر نمی‎دهد و حقیقت جدیدی را ایجاد نمی‎کند ولی آنچه را که جادوگر می‎خواهد به حواس و عواطف انسان القا می‎کند».[[56]](#footnote-56)

اما کسانی که معتقدند سحر دارای حقیقت است، آن را مانند ابن خلدون تعریف کرده‎اند.

از جمله کسانی که بر این باورند ابن قدامه است. وی در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از گره‎ها و افسون‎هایی که جادوگر بر آن‌ها می‎خواند یا می‎نویسد و یا عملی است که ساحر آن را انجام می‎دهد و بطور غیرمستقیم در بدن، قلب و یا عقل فرد جادو شده تأثیر می‎گذارد».[[57]](#footnote-57)

تهانوی هم در تعریف سحر گفته است: «سحر عبارت است از این که انسان در حین ارتکاب گفتار یا کرداری که در شریعت حرام شده است، کاری خارق عادت را انجام دهد. سنت خدا بر این جاری بوده است که خود در ابتدا انجام دهنده‎ی این کار خارق عادت باشد».[[58]](#footnote-58)

3- تفاوت سحر با معجزه و کرامت

با بررسی کردن در تفاوت سحر با معجزه و کرامت، حقیقت سحر روشن می‎شود. بسیاری از مردم سحر را با معجزه و کرامت در می‌آمیزند و معتزلیان حقیقت سحر را انکار کرده‎اند، چون نتوانسته‎اند جادو را از معجزه تشخیص دهند.

تفاوت جادو با معجزه و کرامت در این مورد است:

1. جادو علمی است که از طریق یادگیری و مهارت پیدا کردن بدست می‎آید. خداوند متعال می‎فرماید:

﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ﴾ [البقرة: 102].

«از آنان چیزهایی می‎آموزند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‎افکنند».

﴿إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيۡدُ سَٰحِرٖۖ﴾ [طه: 69].

«آنچه که انجام داده‎اند، نیرنگ ساحر است».

و موسی به جادوگران گفت:

﴿مَا جِئۡتُم بِهِ ٱلسِّحۡرُۖ إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبۡطِلُهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصۡلِحُ عَمَلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ٨١﴾ [يونس: 81].

«آنچه شما ارائه دادید، سحر است و حتماً خداوند آن را نابود و باطل خواهد کرد، خداوند کار مفسدان را شایسته نمی‎گرداند».

سحر در واقع با تحمل و رنج گفتار و کردار صورت می‎گیرد، در حالی که کرامت، عطا و بخششی از جانب خداوند است که هیچ نیازی به تحمل و رنج ندارد. معجزه نیز چنین است و به پیامبران و فرستاده‎های خدا داده می‎شود.[[59]](#footnote-59)

ابن خلدون می‎گوید: «معجزه نیرویی است که تأثیر بزرگی بر نفس انسان می‎گذارد و صاحب معجزه در انجام دادن کار اعجازآمیز خود از جانب خداوند مورد تایید قرار می‎گیرد، ولی ساحر کار خارق عادت خود را با نیروی نفسانی خود و گاهی با همکاری شیاطین انجام می‎دهد».[[60]](#footnote-60)

1. معجزه و کرامت توسط انسان فاسق انجام نمی‎گیرند ولی انجام دهنده جادو تنها انسان فاسق می‌باشد. «پیامبری که معجزه از او سر می‎زند از نظر پیدایش، تولد، مزایا، اخلاق، آفرینش، صداقت، ادب، مهربانی و دوری از پستی‎ها و دروغ و نیرنگ از همه‎ی انسان‎ها برتر است در حالی که جادوگر کاملاً برعکس این موارد است و هر جا یافته شود در میان مردم مبغوض و حقیر است و دوستان و پیروان وی هم در صدد رسیدن به باطل هستند».[[61]](#footnote-61)

ابن حجر می‎گوید: «باید وضعیت کسی که کار خارق عادت را انجام می‎دهد، بررسی شود، اگر آن شخص پایبند شریعت بود و از گناهان کبیره دوری می‎کرد، کارش کرامت و در غیر این صورت جادو خواهد بود، زیرا این کار او یکی از انواع سحر مانند یاری کردن شیاطین نشأت می‎گیرد.

شیخ الإسلام ابن تیمیه/ در مورد جادوگران، منجّمان، کاهنان و کسانی که در زمینه‎ی علم و زهد و عبادت تلاش می‎کنند ولی به آنچه که پیامبران آورده‎اند ایمان نمی‎آورند و سخنان آنان را باور نمی‎کنند و از دستورات آنان اطاعت نمی‎نمایند می‎گوید: «همه‎ی این‎ها باید تکذیب شوند و در اعمالشان گناه و نافرمانی باشد مانند نوعی شرک، ستم، فواحش، غلو و یا بدعت در عبادت، و به همین خاطر شیاطین بر آنان نازل می‎شوند و با آنان همراه می‎گردند و بدین ترتیب آنان جزو اولیای شیطان قرار می‎گیرند نه اولیای رحمان. خداوند می‎فرماید:

﴿وَمَن يَعۡشُ عَن ذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ نُقَيِّضۡ لَهُۥ شَيۡطَٰنٗا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٞ٣٦﴾ [الزخرف: 36].

«و هرکس از یاد خدا غافل و روگردان شود، شیطانی را مأمور او می‎سازیم و این شیطان همواره همدم او می‎گردد».

ذکر خدای رحمان همان قرآن کریم است که خداوند، پیامبر ص را با آن مبعوث کرده است، هرکس به قرآن ایمان نیاورد و آن را تصدیق نکند و به وجوب اطاعت از دستورات آن اعتقاد نداشته باشد، در واقع از قرآن روی‎گردان شده و در نتیجه شیطانی برای او مسخر می‎شود که او را همراهی خواهد کرد. بنابراین اگر کسی در نهایت زهد شب و روز مشغول ذکر خدا شود و در عبادت و بندگی او تلاش نماید ولی از ذکری که نازل کرده است- یعنی قرآن کریم - پیروی نکند، جزو اولیای شیطان به شمار می‎آید اگرچه در هوا پرواز کند و یا بر سطح آب حرکت نماید، چون در واقع شیطان او را در هوا حمل می‎کند و به پرواز در می‎آورد».[[62]](#footnote-62)

ابن خلدون در این زمینه می‎گوید: «از جادوگر هیچ کار نیکی صادر نمی‎شود و (سحر خود را) هیچ وقت در راه‎های نیک بکار نمی‎برد و صاحب معجزه هیچ شری از او صادر نمی‎شود و (معجزه را) هیچ وقت در راه‎های بد بکار نمی‎برد، گویی که این دو در اصل فطرت خود نقیض یکدیگرند، و خداوند هرکه را بخواهد هدایت می‎کند و او توانمند و باعزت است و هیچ پروردگاری جز او نیست».[[63]](#footnote-63)

3- معجزه‌های پیامبران† دارای حقیقت هستند و باطن شان مانند ظاهرشان است و هر‌چه در آن‎ها به تأمل بپردازی، بیشتر به صحّت آن‎ها پی می‎بری و اگر تمام مخلوقات تلاش کنند مانند آن را انجام دهند ناتوان خواهند شد، ولی کارهای جادوگران و تخیّلات آنان نوعی نیرنگ و چابکدستی است برای نشان دادن چیزهایی که حقیقت ندارند، و آنچه هم که نشان داده می‎شود، حقیقت ندارد. با تأمل و تحقیق می‎توان به این نکته پی برد. هرکه هم بخواهد می‎تواند جادوگری را بیاموزد و به جایگاه دیگر جادوگران دسترسی پیدا کند و کارهایی مانند آنان انجام دهد».[[64]](#footnote-64)

قرافی هم به این موضوع پرداخته و در تفاوت میان سحر و معجزه گفته است: «تفاوت بین سحر و معجزه در این است که در جادو و طلسم چیزی خلاف عادت وجود ندارد، بلکه یک امر عادی است که طبق سنت الهی و بر اساس اسباب و مسبّبات انجام می‎گیرد، ولی این اسباب تنها برای تعداد اندکی از مردم فراهم می‎شوند مانند داروهایی که از آن‎ها کیمیا ساخته می‎شود، و گیاهانی که از آن‎ها نفتی درست می‎شود که دژها و صخره‎ها را می‎سوزاند، و از آن‎ها روغنی ساخته می‎شود که هرکس آن را بر خود بمالد، آهن او را نمی‎برد، و مانند سمندل که حیوانی است که آتش بر او تأثیر نمی‎گذارد و تنها در آتش پناه می‎گیرد. تمام این‎ها کارهای شگفت‎انگیزی هستند که به ندرت در جهان به وقوع می‎پیوندد، ولی اگر اسباب آن‎ها فراهم گردد طبق روال عادی خود واقع می‎شوند.

همچنین اگر اسبابی که خداوند طبق معمول برای جادو قرار داده است فراهم گردند، سحر تحقق پیدا خواهد کرد.

سیمیا (که نوعی سحر است) و غیر آن هم طبق اسباب عادی به وقوع می‎پیوندند، ولی کسانی که این اسباب را می‎شناسند تعداد کمی هستند. اما معجزات اسباب معمولی ندارند، پس خداوند اسبابی را در جهان قرار نمی‎دهد که دریا را ببندند و یا کوه‎ها را در هوا به حرکت در آورند و امثال آن‎. منظور ما از معجزه آن چیزی است که خداوند در جهان می‎آفریند که پیامبران† (با معاندان) روبرو شده و مبارزه می‎کنند و میان سحر و معجزه تفاوت زیادی است».[[65]](#footnote-65)

آنچه که این دو دانشمند (جصّاص و قرافی) گفته‎اند، درست است، زیرا شبیه معجزه را نمی‎توان انجام داد و انسان از اسباب آن اطلاعی ندارد، ولی سحر دارای اسباب پنهانی است که برخی از مردم آن‎ها را نمی‎دانند ولی تعداد کمی از آن‎ها اطلاع دارند و گاهی در یک دوران شناخته نمی‌شوند اما در دوره‎های بعدی شناسایی می‌شوند.

مثلاً در قدیم برخی از کسانی که با جن ارتباط برقرار می‎کردند، جنیان «چیز شفافی مانند آب و شیشه به آنان نشان می‎دادند و آنچه را که از آنان می‎خواستند در موردش خبر دهند، برایشان در آن چیز شفاف نمایش می‎دادند و آنان به مردم خبر می‎دادند و همچنین سخن کسانی که از ولی آنان درخواست کمک می‎کردند و به وی می‎رساندند و پاسخ وی را هم برای آنان می‎بردند».[[66]](#footnote-66)

امروزه بشر توانسته است به آنچه که جن در گذشته به آن رسیده بود برسد، و دور و نزدیک آن را می‎دانند. تلفن، رادیو و ماهواره‎هایی که شبانه روز اخبار را منتقل می‎کنند باعث می‎شوند که ما از چیزهایی اطلاع پیدا کنیم که مردم در قدیم آن را نهایت سحر و جادو سحر می‎دانستند و شیاطین بندگان را با آن گمراه می‎کردند و امکان استفاده از آن‎ها را به بندگان نمی‎دادند تا زمانی که آنان را بنده خود می‎کردند.

انتقال از مکانی به مکانی دیگر با سرعت زیاد امروزی در مدت زمانی کوتاه انجام می‎گیرد ولی آنچه که شیاطین در گذشته با این سرعت منتقل می‎کردند مردم از آن شگفت زده شدند. خداوند به ما خبر داده است که شیاطین از توانایی‎های شگفت‎انگیزی برخوردارند و می‌توانند با آن در این جهان منتقل شوند و هرکه را بخواهند منتقل کنند.

1. معجزه باطل نمی‌شود ولی جادو باطل خواهد شد، زیرا یک جادوگر و یا یک فرد داناتر از او می‌تواند سحرش را باطل کند، به همین علت بین جادوگران و شیاطین آنان درگیری‎ها و جنگ‌هایی رخ می‌دهد. گاهی پرهیزگاران و مؤمنان با یقینی که خداوند به آنان داده است و با آیات و دعاها و اذکاری که تلاوت می‎کنند جادوی جادوگران را باطل می‎گردانند. گاهی برخی از پرهیزکاران در محفل این منحرفان حاضر شده و آیة‎الکرسی را تلاوت کرده‎اند و جادوگر نتوانسته است چیزی را انجام دهد و گاهی هم برخی از این منحرفان در هوا پرواز کرده‎اند و وقتی که این پرهیزکاران شروع به تهلیل کرده‎اند، بر زمین افتاده‎اند.

ابن خلدون می‎گوید: در پرچم کسری که «درفش کاویانی» نامیده می‎شد وفق مئینی عددی (طلسمی که بر اساس مربع بنا شده است) زربافت وجود داشت و آن را به اشکال فلکی خاصی که برای این وفق رصد کرده بودند، در آورده بودند. اهل طلسم و اوفاق بر این باور بودند که این پرچم مخصوص پیروزی در جنگ‎هاست، و هر پرچمی که این طلسم در آن یا با آن باشد هرگز شکست نمی‎خورد.

ولی این پرچم در جنگ قادسیه افتاد همانطور که فرمانده‎ی ایرانیان رستم نقش بر زمین شد و در خاک غلتید. ایمان اصحاب پیامبر ص و تمسّک آنان به کلمه‎ی خداوند به عنوان مدد الهی با سحری که در این پرچم بود مقابله کرد و تمام گره‎های سحری آن باز شد و در برابر لشکریان ایمان پایدار نماند و آنچه که انجام داده بودند، باطل گردید.

1. هر فرد، خواه جادوگر و یا فرد عادی باشد می‎تواندجادو کند و یک گروه می‎توانند بطور همزمان جادوگری را بیاموزند و آن را انجام دهند، در حالی که هیچ کس (بجز صاحب معجزه) نمی‎تواند چیزی مثل معجزه انجام دهد.[[67]](#footnote-67)
2. تفاوتی که متکلّمان بر آن تکیه کرده‎اند به «تحدّی» بر می‎گردد، و آن ادعای وقوع معجزه بر اساس مدعای پیامبر ص است. متکلّمان در این زمینه گفته اند: جادوگران از مثل این تحدی بازداشته شده‎اند و نمی‎توانند چنین تحدّی را انجام دهند. وقوع معجزه هم طبق ادعای شخص دروغگو مقدور نیست، زیرا دلالت معجزه بیانگر راستگویی یک امر عقلی است، چون صفت (و ماهیت) معجزه تصدیق (و تأیید پیامبر ص است، پس اگر معجزه با دروغ هم واقع شود، شخص صادق و راستگو به دروغگو تبدیل می‎شود و این محال است، بنابراین هرگز معجزه توسط شخص دروغگو انجام نمی‎گیرد.[[68]](#footnote-68)

4- تفاوت بین جادو و حسد

جهت کسب آگاهی بیشتر در مشخص کردن معنی سحر لازم است که تفاوت بین جادو و حسد مورد بررسی قرار گیرد، چون برخی از مردم فرق این دو را نمی‌دانند، عرب‎ها می‌گویند: «حَسَدَهُ یَحسِدُهُ ویَحسُدُهُ حَسَدًا وحَسَّدَهُ»: یعنی حسود آرزو کرد که نعمت و فضیلت از شخص محسود گرفته شوند و به وی منتقل گردند.

و یا شخص حسود آرزو کرد که نعمت و فضیلت را از شخص محسود سلب کند.

شاعر عرب گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وترَی اللّبیبَ مُحَسَّدًا لم یجترِم |  | شَتمَ الرجالِ وعِرضُه مَشتُومُ |

و شخص خردمند را می‎بینی که مورد حسادت قرار می‎گیرد و با وجود اینکه به کسی ناسزا نگفته است، آبروی او مورد ناسزا گفتن قرار می‎گیرد.

جوهری گفته است: حسد عبارت است از اینکه آرزو کنی نعمت از کسی که مورد حسادت واقع شده، سلب شود و به شما داده شود. گفته می‎شود: «حَسَدَهُ یَحسُدُهُ حسُوداً».[[69]](#footnote-69)

اگر انسان آروز کند که همانند نعمتی که به دیگری داده شده است به وی هم داده شود بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از او را بکند، این امر غبطه نامیده می‎شود. این منظور می‎گوید: «غبطه این است که انسان آرزو کند نعمتی همانند نعمتی که به دیگری داده شده است به وی هم داده شود بدون اینکه آرزوی زوال نعمت او را بکند».[[70]](#footnote-70)

انسان حسود از نفسی پلید و خشمگین برخوردار است که از دو راه در کسی که مورد حسادت واقع شده تاثیر می‎گذارد: یکی از طریق قدرت ذاتی نفس که در این صورت در محسود تاثیر می‎گذارد چه محسود غایب باشد و چه حاضر، دیگری از طریق چشم حسود، که در این صورت تنها زمانی در محسود تاثیر می‎گذارد که وی حاضر باشد و شخص حسود با چشم شر و حسادت به وی نگاه کند، چون اگر سهواً یا بطور غیرعمد به او نگاه کند تاثیری در وی نمی‎گذارد.

کسی که از طریق این نگاه پلید نشأت گرفته از اعماق درون خود دیگران را بیمار می‎کند و یا آنان را مورد اذیت و آراز قرار می‎دهد به دو دلیل به آنان ضرر می‎رساند: یکی بخاطر شدت عداوت و حسادت، چون زمانی که چشم زخم زننده دشمن خود را می‎بیند و با نفس پلید خود او را مورد توجه قرار می‎دهد به وی ضرر می‎رساند، و دیگری بخاطر شیفته شدن به چیزی که در این صورت بیننده با دیده‎ی خودپسندی و بزرگ‎بینی به چیزی نگاه می‎کند و در نتیجه روح او کیفیتی به خود می‎گیرد که در آن چیز تاثیر می‎گذارد.

ابن خلدون در کتاب «المقدمه» در مورد کسانی که با چشم زدن در دیگران تأثیر می‎گذارند گفته است: «و از قبیل این تأثیرات روحی چشم زدن است و این تاثیری است از جانب نفس شخص چشم زن هنگامی که با چشم خود ذات یا حالتی را می‎بیند و آن را نیکو می‎شمارد و در آن افراط می‎کند. از این نیکو شمردن حسدی پیدا می‎شود که با آن سلب آن چیز را از کسی که بدان متصف شده است می‎طلبد و در نتیجه این فساد او تاثیر می‎گذارد.

و این چشم زخم رساندن یک امر فطری است و تفاوت آن با دیگر تاثیرات نفسانی در این است که صدور این چشم زخم یک امر فطری و طبیعی است و هیچ وقت تخلف نمی‎کند و در اختیار صاحب آن نیست و نمی‎تواند آن را کسب کند، ولی تاثیرات دیگر اگرچه بعضی از آن‎ها اکتسابی نیستند ولی صدور آن‎ها به اختیار فاعل آن‎هاست و قوه‎ای که در‎ آن‎ها هست فطری است نه خود صدور تاثیر آن‎ها. به همین علت (فقها) گفته‎اند: کسی که با سحر دیگری را بکُشد کشته می‎شود ولی کشنده‎ی با چشم زخم کشته نمی‎شود و این تنها بدین علت است که این کار در شمار اعمال اختیاری وی نمی‎باشد که بخواهد آن را انجام دهد یا ترک کند بلکه وی در صدور آن عمل مجبور است».

جادوگر و حسود هردو در اینکه در صدد شر و بدی هستند مشترک‌اند ولی حسود با طبیعت و نفس و کینه‌ای که نسبت به محسود دارد درصدد شر است در حالی که جادوگر با علم و کسب و شرک و یاری گرفتن از شیاطین به دنبال شر می‎رود.[[71]](#footnote-71)

شیاطین حسود و جادوگر را یاری می‎دهند، ولی حسود را یاری می‎نمایند بدون اینکه از شیاطین یاری بخواهند در حالی که جادوگر از شیطان می‎خواهد که او را یاری کند و چه بسا او را بجای خدا بندگی کند تا نیاز او را برآورده سازد.[[72]](#footnote-72)

خداوند هم در سوره‌ی فلق پناه بردن به خداوند از شر حسود و جادوگر را در کنار هم قرار داده و فرموده است:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ٣ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ٤ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ٥﴾ [الفلق: 1-5].

«بگو پناه می‎برم به خدای سپیده‎دم، از شر هرآنچه خداوند آفریده است. و از شر شب آنگاه که کاملاً فرا می‎رسد، و از شر کسانی که در گره‎ها می‎دمند، و از شر حسود آنگاه که حسد می‎ورزد».

پناه بردن به خدا از این دو شر، شامل هر شرّی می‎شود که از جانب شیاطین انس و جن انجام می‎گیرد، بنابراین سرچشمه‌ی حسد و جادو هردو شیاطین انس و جن می‌باشند.[[73]](#footnote-73)

آیه‎ی ﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ٥﴾ بیانگر این است که برای حسود شرّی است که با آن فرد مورد حسادت را اذیت وآزار می‌نماید. بنابراین برای هیچ کس جایز نیست که مدعی شود حسود هیچ تاثیری بر فرد مورد حسادت نمی‎گذارد و به او هیچ ضرری نمی‎رساند. در این دوران حیواناتی از خشکی و دریا را می‎بینیم که با اشعه‎ای که از چشم یا بدن آنان پیدا می‎شود می‎توانند دیگر حیوانات را بکشند، پس چگونه نباید برخی از انسان‎ها دارای نیرویی باشند که بتوانند با آن دیگران را مورد اذیت و آزار قرار داده و یا به آنان ضرر برسانند.

فصل سوم: دلایل و انگیزه‌های سحر و جادو

کسی که وضعیت جادوگران را در طول تاریخ مورد بررسی قرار دهد، در می‎یابد که آنان چه قدر رنج کشیده و مورد شکنجه قرار گرفته‎اند ولی با وجود این، استقبال بسیاری از مردم از فراگیری جادو و عمل کردن به آن ادامه پیدا کرده است، (حال این سؤال مطرح است که) چه چیزی باعث شده است که این‎ها این راه پرخطر و پرفراز و نشیب را برگزینند.

هدف اول این افراد، انگیزه‎ی درونی است که خواهان عشق به شر و اذیت کردن و نابود ساختن دیگران و تسلط بر آنان می‌باشد. در این مسیر با شیطان هم‎پیمان می‎شوند که هم خود را نابود می‎کنند و هم دیگران را.

افراد نادان هم جادوگران را بیشتر ترغیب و تشویق می‌نمایند تا به این شر بزرگ روی بیاورند، زیرا بسیاری از مردم جادوگران را اکرام و تعظیم می‎کنند و جهت رسیدن به خواسته‎هایشان به آنان پناه می‎برند و بهترین اموال و دارایی و هدایای شان را به آنان می‌دهند.

پژوهشگران تاریخ جادو و جادوگری در زمینه‎ی ثروت و جاه و مقامی که برخی از جادوگران و کاهنان در آن به سر برده‎اند را به ما خبر داده‌اند.

معبد «دلفی» در یونان به میدان‎های بزرگ احاطه شده بود و اطراف آن آب نماها و معابد زیبایی وجود داشت و برای آن استادی بزرگ و صحنه‎ی نمایش باشکوهی بود که شامل مجسمه‎های ساخته شده از طلا، برنز و سنگ مرمر بودند و با تصاویری که توسط بزرگترین هنرمندان آن دوران ترسیم شده بودند آراسته گردیده بود.[[74]](#footnote-74)

این پژوهشگران همچنین می‎گویند: قارون پادشاه «لیدیه» سه هزار رأس از انواع حیوان به معبد «دلفی» تقدیم کرد و تعداد زیادی از لباس‎های نفیس آراسته شده با مروارید و سنگ‎های گرانبها را سوزاند تا لطف و یاری خدای موهوم این معبد را بدست بیاورد. قارون هم از لیدیان خواست که هرکدام از آن‎ها یک قربانی تقدیم خدای آن معبد کند.

قارون سپس مقدار زیادی طلا را ذوب کرد و با آن یکصد و هفده پایه مجسمه را با طول شش وجب و عرض سه وجب و ارتفاع یک وجب ساخت. چهار تا از این پایه‎ها از طلای خالص بودند اما بقیه‎ی آن‎ها آمیزه‎ای از طلا و نقره بودند.

قارون همچنین یک مجسمه‎ی شیر از طلای خالص و دو دیگ بزرگ ساخت که یکی از آن‌ها از طلا و دیگری از نقره بود، دیگ طلایی را در سمت راست ورودی معبد و دیگ نقره‎ای را در سمت چپ آن قرار داد. قارون علاوه بر همه‌ی این‎ها چهار شیشه‎ی نقره‎ای را برای نگهداری شراب و دو شیشه را هم برای نگهداری آب پاک به آن معبد فرستاد که یکی از آن‌ها از طلا و دیگری از نقره بود.[[75]](#footnote-75)

ولی جادوگران در مقابل سحرشان بهای سنگینی را پرداخت می‌کنند، زیرا آنان در مقابل سحر، نفس خود را پرداخت می‎کنند و شیطان را پرستش می‌کنند، و هرگاه انسان تسلیم شیطان شد، نفس او پلید، قلبش تاریک، اخلاقش فاسد و کارهایش کج و نادرست می‌شوند. به هر جا وارد شود (نهال) شرّ می‎کارد و به هر جا برسد پلیدی نفس و بدرفتاری خود را گسترش می‌دهد.

گاهی در راه ارضای نفس خبیث و خواهش‎های نفسانی پلید خود مرتکب هر نوع حماقت و شرک می‎شود، خدایان مختلف را بجای خداوند متعال فرا می‎خواند، گناهان کبیره انجام می‎دهد، نجاسات و محرّمات را می‎خورد و قربانی‎ها را به نام شیطان و خدایانی که بجای خداوند متعال پرستش می‎کند تقدیم می‎نماید.

در بسیاری از موارد دیده‎ایم که احترام و گرامی داشتی که جادوگر از آن برخوردار بوده به ذلت و اهانت تبدیل شده است، چون در بسیاری از موارد وقتی که مردم به دروغگویی ساحر پی ببرند و بدانند که نمی‎تواند وعده‎هایی را که به آن‎ها داده است انجام دهد، بر او می‌شورند، و حتی او را می‎کُشند و به زندگی او پایان می‎دهند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه / در بیان سود ناچیزی که جادوگران بدست می‎آورند و زیان بزرگی که با آن مواجه می‎شوند می‎گوید: «جادوگران و سخن‎چینان و کیمیاگران که کارشان در زمره‎ی کارهای باطل پوشیده و پنهان قرار می‎گیرد، به کارهای بزرگ و افکار عمیق و انواع گوناگون عبادات و زهد و ریاضت و دوری از شهوت‎ها و عادت‎ها نیاز دارند. آخرین عملکرد آنان این است که به خدای رحمان شک می‎ورزند و طاغوت و شیطان را پرستش می‌کنند و مرتکب نیرنگ و فساد در زمین میشوند. در مقابل، تعداد کمی از آنان به اهداف خود که تنها آنان را از خدا دور می‎کند، می‎رسند و بیشتر آنان محروم و گناهکارند و آرزوی کفر و فسق و نافرمانی می‎کنند. این‎ها به چیزی جز دروغ‎پردازی و آرزوی طغیان دسترسی پیدا نمی‎کنند و زیاد به دروغ گوش فرامی دهند و مال حرام می‎خورند و بر آنان (آثار) ذلت افترا کنندگان است.[[76]](#footnote-76)

همچنین «جادوگر با وجود تمام تلاش و کوششی که انجام می‎دهد و جانفشانی‎هایی که با ذلت و خواری و ارتکاب گناهان و رسوایی‎ها و فروختن جان خود و هر‌چه که دارد به شیطان، نشان می‎دهد، می‎بینیم که شیطان در قبال این همه تلاش و جانفشانی‎ها به او پاداشی نمی‌دهد، زیرا کار جادوگر بطور پیوسته ادامه پیدا نمی‎کند و اگر او بخواهد تاثیر سحرش ادامه پیدا کند، باید کار خود را دوباره تکرار نماید و بدین ترتیب جادوگر پیوسته با شیطان در ارتباط خواهد بود و به او احساس نیاز می‎کند، ولی هنگامی که برای جادوگر مشکلاتی پیش می‎آید، شیطان از او کناره می‎گیرد و برای رهایی او تلاش نمی‎کند».[[77]](#footnote-77)

محمد محمد جعفر در جاهای مختلف کتاب خود تلاش‎های فراوان جادوگران را به نمایش گذاشته است.[[78]](#footnote-78)

اما افرادی که به جادوگران پناه می‎برند، جز حسرت و ناامیدی چیزی نصیبشان نمی‎شود و برای (بدبختی) آنان همین بس است که پناهگاه حقیقی که انسان باید به او پناه ببرد یعنی پروردگار بندگان را رها کرده و به شیطان و بندگان او پناه برده‎اند، پس انتظار دارند که شیطان چه چیزی به آنان عطا کند؟!

جادو در طول تاریخ با اسطوره، نیرنگ‎های گمراه کننده و خرافات درهم آمیخته است و همه‎ی این‎ها مسیر فکری و رویکرد انسان را تغییر می‎دهند و باعث می‎شوند که انسان کارهای احمقانه‎ای انجام دهد که موجب نابودی جان و مال و خانواده‎ی وی می‎گردند.

در تاریخ ثبت شده است که یک اسطوره‎ی قدیمی در مورد خدای سفیدی که از پشت دریاها می‎آید تا ملت را نجات دهد، تمدن قدیمی ملت‎های آمریکای لاتین را از بین برده است. هنگامی که «کورتیز» اسپانیایی همراه با نیرویی مسلح (به آمریکای لاتین) آمد، ملت‎های آن منطقه بر این باور بودند که آن وعده‎ی اسطوره‎ای تحقق پیدا کرده است و این ملت‎هایی که این اسطوره آنان را گمراه کرده بود تنها زمانی به ماهیت «کورتیز» پی بردند که در جستجوی طلا بود که جنگجویان آنان را سر برید و افراد زنده‎ی آنان را به معادن فرستاد.

در آفریقا هم حاکم انگلیسی «جورج گرای» اسطوره‎ای که نزد قبیله‎ی «هوسا» یکی از قبایل «بانتو» که در قسمت‎های جنوب شرقی آفریقا سکونت داشتند جهت سرکوب کردن این قبیله و سیطره بر آن مورد استفاده قرار داد.

این اسطوره عبارت بود از مشورت کردن با نیاکان در همه‎ی کارها.

«جورج گرای» سه تن از مردان خود را در سال 1857 در جامه‎ی نیاکان آنان فرستاد تا پیشگویی عجیبی را به این قبیله که درگیر جنگ سختی با اشغالگران اروپا بود، اعلام کنند مبنی بر اینکه نیکی و صلح و آشتی، سرزمین آنان را فرا می‎گیرد و آنان اروپاییان و استعمارگران را از سرزمین خود بیرون میرانند ولی بعد از آن که خورشید از سمت مغرب طلوع کند این معجزه هم تحقق پیدا نمی‎کند مگر اینکه این قبیله چهارپایان خود را سر ببرند و مزارع خود را آتش بزنند. اعتراض رئیس قبیله و تعداد اندکی که با وی بودند نسبت به این مشورت سودی در بر نداشت و این نادانان چهارپایان و مزارعشان را نابود کردند تا از این به بعد لقمه‎ی گوارایی برای این حاکم نیرنگ‎باز باشند که توانست به آسانی کمر این قبیله را بشکند.

یکی از بزرگترین انگیزه‎هایی که امروزه با وجود پیشرفت‎های علمی انسان‌ها را در دام جادوگران و شعبده بازان و دروغ‎پردازان می‎اندازد، رنج‎هایی است که بشریت امروزه با آن مواجه است. سرگردانی، اضطراب، غم‎های نهفته در اعماق درون انسان‎ها و عقده‌های روانی از عواملی هستند که باعث می‎شوند انسان‎ها به جادوگران، شعبده‎بازان، مخدّرات و آرام بخش‎ها پناه برند تا به راحتی نفس و آرامش درون برسند، ولی با این کارها جز بدتر شدن اوضاع شان چیزی نصیب آنان نمی‌شود.

هر گاه انسان از خداوند و برنامه‎ی او و پناه بردن و روی کردن به او دورتر شود، سرگردانی و مصیبت‎های او بیشتر می‌شوند و شیاطین انس و جن بازار پررونقی برای نیرنگ‎های خود نزد انسان‎های ضایع شده و سرگردان می‎یابند.

فصل چهارم: سحر میان حقیقت و وهم و گمان

اسلام گرایان در این زمینه با هم اختلاف آشکاری دارند. «اهل سنت و جماعت بر این باورند که سحر، ثابت و دارای حقیقت است و اهل حل و عقد که اجماع با آنان منعقد می‎شود نیز چنین دیدگاهی دارند. با توافق اهل حل و عقد، فرومایگان معتزله و مخالفت آنان با حقیقت اعتباری ندارد».[[79]](#footnote-79)

قرافی در کتاب «الفروق» خود گفته است: «سحر دارای حقیقت است و شخص سحر شده گاهی می‎میرد و یا سرشت و عادات او تغییر می‌کنند اگرچه این سحر با بدن او برخورد نداشته باشد. شافعی و احمد بن حنبل هم بر همین باورند.

حنفی‎ها گفته‎اند: اگر جادو مانند دود و امثال آن به بدن فرد سحر شده برسد ممکن است تأثیر داشته باشد ولی اگر به بدن وی نرسد اثری نخواهد داشت. قدریه گفته‎اند: سحر هیچ حقیقتی ندارد».[[80]](#footnote-80)

شیرازی شافعی‎ گفته است: «سحر دارای حقیقت است و بر دردمند نمودن و تلف کردن بدن اثر گذار است. ابوجعفر استرآبادی از یاران ما گفته است: سحر و جادو حقیقت ندارد و اثر گذار نیست ولی دیدگاه اول مطابق مذهب شافعی است».[[81]](#footnote-81)

نووی گفته است: «ابوجعفر استرآبادی از یاران ما گفته است: سحر حقیقت ندارد، بلکه تخیّل است، ولی صحیح این است که سحر حقیقت و جمهور علما هم بر این نظرند و کتاب و احادیث صحیح بیانگر برآن هستند».[[82]](#footnote-82)

ابن حجر هیثمی گفته است: «علما این که آیا سحر حقیقت دارد؟ اختلاف نظر دارند، برخی بر این باورند که سحر تخیل است و حقیقت ندارد، ولی بیشتر آنان معتقدند که سحر واقعیت دارد و به نظر همین صحیح‎تر است و سنت رسول خدا ص بیانگر صحت آن است».[[83]](#footnote-83)

ابن حزم گفته است: «برخی از مردم بر این باورند که سحر ذات و طبیعت اشیا را دگرگون می‎سازد و جادوگران چیزهایی را به مردم نشان می‎دهند که قابل رؤیت نیستند، ولی اهل حق بر این باورند که هیچ کس نمی‌تواند موجودی را تغییر شکل دهد و یا طبیعتی را دگرگون سازد جز خداوند متعال نسبت به پیامبرانش».[[84]](#footnote-84)

از این رو عموم اهل سنت و جماعت بر این باورند که سحر حقیقت دارد، و تعداد منکران سحر بسیار کم هستند، از جمله ابوجعفر استرآبادی شافعی، ابوبکر رازی حنفی و ابن حزم ظاهری و معتزله.[[85]](#footnote-85)

فخررازی پس از بیان انواع هشتگانه سحر می‎گوید: «معتزله از این هشت نوع سحر تنها سحر منسوب به تخیّل، سحر منسوب به تضریب و سحر منسوب به سخن‎چینی را قبول دارند و کسانی که پنج نوع اول سحر را پذیرفته و وجود آن‎ها را جایز شمرده‌اند را تکفیر کرده‎اند».[[86]](#footnote-86)

دلایل جمهور

1. جمهور علما که معتقدند سحر و جادو واقعیت دارد، به دلایلی از کتاب وسنت استدلال کرده‎اند. چون اگر سحر واقعاً وجود نداشت در شریعت از آن نهی نمی‎شد و انجام دهنده‎ی آن مورد تهدید قرار نمی‎گرفت و مجازات‎های دینی و اخروی برای انجام دهندگان آن در نظر گرفته نمی‌شد و از آن به خدا پناه برده نمی‎شد. خداوند متعال خبر داده است که سحر در زمان فرعون وجود داشته است. اکنون به بسیاری ازآیاتی که به این موضوع پرداخته‌اند اشاره خواهد شد.
2. خداوند متعال می‎فرماید:

﴿وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ﴾ [البقرة: 102].

«و بلکه شیاطین کفر ورزیده‎اند، به مردم سحر و آنچه در بابل بر دو فرشته‎ی هاروت و ماروت نازل گردیده بود می‎آموزند، و به هیچ کس چیزی نمی‎آ‎موختند، مگر اینکه پیشاپیش به او می‌گفتند: ما وسیله‎ی آزمایش هستیم کافر نشو، از آنان چیزهایی می‎آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‎افکندند در حالی که با این سحر خود نمی‎توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خدا باشد. و آنان قسمت‎هایی را فرا می‎گرفتند که برایشان زیان داشت و بدیشان سودی نمی‎رساند».

خداوند متعال در این آیه خبر داده است که شیاطین سحر را به مردم می‎آموزند و مردم هم از آنان یاد می‎گیرند، اگر سحر حقیقت نداشته باشد پس شیاطین چه چیزی را به مردم می‎آموزند و مردم چه چیزی را یاد می‎گیرند؟

برای اثبات این موضوع همین کافی است که آیه‎ی قرآن تصریح می‎کند که جادوگر با سحرش زن وشوهر را از یکدیگر جدا می‌کند و به مردم ضرر می‎رساند.

1. خداوند می‎فرماید: «(و به خدا پناه می‎برم) از شرّ کسانی که در گره‎ها می‌دمند».

منظور از ﴿ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ٤﴾ [الفلق: 4]. زنان جادوگری است که در سحر خود گره‎هایی را میبندند و بر آن می‎دمند. اگر سحر حقیقت نداشته باشد، چگونه خداوند دستور می‎دهد که از شر آن به خدا پناه ببرند.

1. قرّافی برای اثبات سحر و جادو به اجماع استدلال کرده است. وی معتقد است که اختلاف در این زمینه بعد از اجماع صحابه مبنی بر واقعیت رخ داده است و در نتیجه این اختلاف پذیرفته نیست.

قرّافی می‎گوید: «سحر و خبر آن برای صحابهش معلوم بود و قبل از ظهور قدریه بر آن اجماع داشتند».[[87]](#footnote-87)

ابن قیّم در رد دیدگاه معتزله که می‎گفتند: همه­ی سحر تخیل است، می‎گوید: «این دیدگاه برخلاف آثاری است که از صحابه و سلف به تواتر رسیده و فقها و مفسران و محدثان بر آن توافق کرده‌اند و همچنین برخلاف آن چیزی است که عموم فقها می‎دانند».[[88]](#footnote-88)

1. جمهور همچنین برای اثبات حقیقت داشتن سحر، به سحرکردن پیامبر ص استدلال کرده‎اند. چون در کتاب‎های حدیث آمده است که لبید بن اعصم یهودی پیامبر ص را سحر کرد تا جایی که به وی چنین وانمود می‎شد که کاری را انجام می‌دهد در حالی که کاری را انجام نمی‎داد، سپس خداوند آن حضرت را شفا داد و به او عافیت بخشید. قرطبی به این حدیث استدلال کرده و سپس گفته است: «در این حدیث این نکته هم آمده است که وقتی پیامبر خدا ص سحر زده شد، فرمود: «خداوند مرا شفا داد» و شفا عبارت است از برداشتن درد و بیماری، و این بیانگر این است که سحر حقیقت دارد. بنابراین حقیقت داشتن سحر قطعی است، چون خدا و پیامبرش ص به وجود و وقوع آن خبر داده‎اند».[[89]](#footnote-89)
2. ابن قیم به این دو آیه استدلال کرده است:

﴿يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ٦٦﴾ [طه: 66].

«چنان به نظرش رسید که بر اثر سحر آنان، آن ریسمان‎ها و عصاها تند راه می‌روند».

﴿سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ﴾ [الأعراف: 116].

«چشمان مردم را جادو کردند».

استدلال به این آیات بدین صورت است که اگر «جادوگر بتواند چشمان مردم را با وجود تعداد زیاد آنان سحر کند تا اینکه چیزی را برخلاف ماهیت آن ببینند و این خود نوعی تغییر در احساس آنان است، پس چرا باید تاثیر او در تغییر برخی عوارض، نیروها و طبیعت‎های آنان محال باشد؟

چه تفاوتی میان تغییر واقع در دیدن و تغییر واقع در صفت دیگری از صفات نفس و بدن وجود دارد؟ اگر جادوگر بتواند احساس انسان را تغییر دهد بطوری که ساکن را متحرک و متصل را منفصل و مرده را زنده ببیند، چه چیزی مانع می‎شود که صفات نفس انسان را هم تغییر دهد بطوری که محبوب را مبغوض و مبغوض را محبوب نماید و یا تاثیرات دیگری از این قبیل انجام دهد».[[90]](#footnote-90)

1. علما جهت اثبات حقیقت سحر، به وقوع سحر و وجود آن هم استدلال کرده‎اند. ابن قیِم می‎گوید: «سحری که موجب بیماری، سنگینی، عقل، عشق، کینه و ضعیفی می‎شود وجود دارد و عموم مردم آن را می‎شناسند و بسیاری از مردم هم بدان دچار شده اند».[[91]](#footnote-91)

انسان‌ها در هر دوران و در هر سرزمینی مشاهده کرده‎اند که جادوگران در هوا به پرواز در می‎آیند و بر روی آب حرکت می‎کنند.

ابن قدامه می‎گوید: «سحر حقیقت دارد. برخی از اقسام سحر موجب کشتن و برخی موجب بیمار شدن می‎شوند، برخی هم زن و مرد را از یکدیگر جدا می‌کند و یاسبب بوجود آمدن بغض و دشمنی میان آنان می‌شود و یا میان دو نفر دوستی و محبت ایجاد می‎کند. و این سخن شافعی است».[[92]](#footnote-92)

ابن قدامه همچنین می‎گوید: «در میان مردم مشهور است که می‎گویند فلان مرد که ازدواج کرده بسته شده است و نمی‎تواند با همسرش نزدیکی کند و یا می‎گویند گره او با همسرش باز شده است و پس از ناتوانی می‎تواند با او نزدیکی کند. و این مسأله آنقدر در میان مردم مشهور که به حد تواتر رسیده است و نمی‎توان آن را انکار کرد، و از اخبار ساحران چیزهایی روایت شده است که امکان توافق بر دروغ در آن‎ها وجود ندارد».[[93]](#footnote-93)

در کتاب «السحر» نوشته‎ی محمد محمد جعفر آمده است: سحر حقیقتی است که شک و تردید در آن وجود ندارد. تمام کتاب‎های آسمانی به آن پرداخته‎اند و بابلیان، مصریان، هندیان، چینیان و غیره هم آن را در نوشته‎ها، نقش و نگارها، مجسمه‎ها و آثار خود بر جای گذاشته‎اند و در اسناد و پرونده‎های قضایی در انگلیس، فرانسه، ایتالیا، هلند، روسیه، پرتغال و غیره هم وجود دارد. همچنین سحر در اعترافات مردان و زنان جادوگر هنگام محاکمه و در آنچه که از خود بر جای گذاشته‎اند از قبیل تجهیزات و عهد و پیمان‎هایی که با شیطان بسته‎اند و هنوز هم در کتابخانه‎های عمومی و موزه‎ها نگهداری می‎شوند وارد شده است.[[94]](#footnote-94)

قرطبی می‎گوید: «سحر در گذشته شایع بوده و مردم در مورد آن سخن گفته‎اند و از صحابه و تابعین روایتی نقل نشده که اصل آن را انکار کرده باشند».[[95]](#footnote-95)

ابن خلدون هم می‎گوید: «بدان که بخاطر تأثیری که ذکر کردیم از نظر خردمندان تردیدی در وجود سحر نیست».[[96]](#footnote-96)

ابن خلدون نمونه‎ای از سحری که خود مشاهده کرده را برای ما نقل نموده است. وی در این باره می‎گوید: «ما به چشمان خود دیدیم که یکی از این جادوگران صورت شخصی را که قصد داشت او را سحر کند به تصویر کشید و تمام خواص و معانی از قبیل نام‌ها و صفاتی در زمینه جمع کردن و جدا کردن که جادوگر می‎خواست در شخص سحر شده به وجود بیایند، به تصویر او داد سپس با این تصویری که بجای شخص سحر شده در برابر خود قرار داده بود، سخن می‎گفت، آنگاه هر‌چه آب در دهانش جمع می‎شد در دهان او می‎دمید با تکرار مخارج آن حروف بد. و به این معنی طنابی می‎بست که آن را برای این منظور آماده کرده بود و آن را نشانه‎ی قاطعیت امر و پیمان گرفتن از جنی که هنگام دمیدن با وی شریک بود می‎پنداشت، و با این کار نشان می‎داد که سحر را با عزم و اراده انجام می‎دهد. برای این کلمات و نام‌های بد روح خبیث و ناپاکی است که هنگام فوت کردن خارج می‎شود و در موقع دمیدن با آب دهان او در می‎آمیزد و بدین ترتیب ارواح ناپاک از آن بیرون می‎آیند و آنطور که جادوگر می‎خواهد بر شخص سحر شده فرو می‎افتند».[[97]](#footnote-97)

ابن خلدون در ادامه می‎گوید: «از برخی از این جادوگران دیده‎ایم که به عبا یا پوستی اشاره می‎کرد و پنهانی (اورادی) بر آن می‎خواند و آن عبا یا پوست پاره می‎شد، و یا به شکم گوسفندان در چراگاه اشاره می‌کرد که شکافته شود، پس ناگهان می‎دیدیم که روده‎های گوسفند از شکمش بر زمین افتاده است».[[98]](#footnote-98)

ابن خلدون می‎گوید: این گروه از جادوگران به «بعّاجین» معروف هستند، زیرا بیشتر سحر آنان در مورد شکافتن شکم گوسفندان است، این جادوگران همچنین صاحبان گوسفندان را می‎ترسانند تا آنان را از محصولات آن‎ها برخوردار کنند. ابن خلدون می‎گوید: با گروهی از این جادوگران ملاقات کرده و این کارهای آنان را مشاهده کرده است، و خود این گروه به وی خبر داده‎اند که آنان دارای رویکرد و ریاضتی هستند که مخصوص به دعوت‎های کفرآمیز است و ارواح جن و ستارگان را در کار خود شریک قرار می‎دهند، درباره‎ی این دعوت‎ها رساله‎ای موسوم به «خزیزیه» نوشته‎اند که آن را می‎خوانند و فرا میگیرند. این گروه بوسیله‎ی این ریاضت و رویکرد به انجام این نوع کارها می‌پردازند و آنان در موجوداتی غیر از انسان از قبیل کالاها، حیوانات و بردگان تاثیر می‎گذارند و این کار خود را بدین صورت بیان می‎کنند که ما تنها در چیزهایی تاثیر می‎گذاریم که درهم به آن راه یابد یعنی هر‌چه که در میک و تصرف آید و قابل خرید و فروش باشد. این‎ها را مردم نقل کرده‎اند و من از یکی از آنان پرسیدم و او تأیید کرد. اما کارهای آنان آشکار و موجود است و ما بر بسیاری از آن‎ها آگاه شده و بدون تردید آن‌ها را با چشمان خود دیده‎ایم.[[99]](#footnote-99)

ابن خلدون همچنین می‎گوید: «در این روزگار در سرزمین هند جادوگری است که به انسان اشاره می‎کند، آنگاه قلبش از بدنش جدا می‎شود و می‎میرد و هنگامی که قلب او را می‎جویند در درون او اثری از آن نمی‎یابند و به انار اشاره می‎کند وقتی آن را باز می‎کنند، هیچ دانه‎ای در آن نمی‎یابند».[[100]](#footnote-100)

دلایل منکران و کسانی که بر این باورند که سحر و جادو خیالی است و حقیقت ندارد:

این گروه برای اثبات دیدگاه خود به این دلایل استدلال کرده‎اند:

1. آیات قرآنی که تصریح می‎کند به اینکه سحر تخیّل و چشم بستن است. مانند آیات: و ﴿يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ٦٦﴾ [طه: 66].

«چنان به نظرش رسید که بر اثر سحر آنان آن ریسمان‎هاو عصاها تند راه می‎روند» ﴿سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ﴾ [الأعراف: 116].

«چشمان مردم را جادو کردند و آنان را ترساندند».

1. ابوبکر رازی می‎گوید: «اگر جادوگر و افسونگر بتوانند آنچه را که ادعا می‎کنند مبنی بر سود و ضرر رساندن به روشی که مدعی هستند انجام دهند و بتوانند به پرواز در آیند و از غیب و اخبار کشورهای بسیار دور و دزدی و ضرر رساندن به مردم غیر از راه‌هایی که ذکر کردیم، اطلاع پیدا کنند، باید بتوانند حکومت‎ها را نابود کنند، گنج‎ها را استخراج نمایند و با کشتن پادشاهان بر کشورهایشان تسلط پیدا کنند. بدین ترتیب باید با هیچ کار ناخوشایند مواجه نشوند و به هیچ مصیبتی گرفتار نیایند و از هر فردی که قصد اذیت کردن آنان را دارد، خود را دور کنند و از درخواست آنچه که در دست مردم است بی‎نیاز شوند، ولی چون وضعیت بدین صورت نیست و وضعیت مدعیان سحر و افسون هم از همه‎ی مردم بدتر است و بیش از همه برای گرفتن پول از مردم درصدد طمع و نیرنگ هستند و اظهار فقر و گرسنگی می‎کنند. بنابراین می‎دانم که این جادوگران قادر به انجام دادن هیچیک از این ادعاهای خود نیستند».[[101]](#footnote-101)

طبری هم بر اثبات این دیدگاه می‎گوید: «اگر جادوگران می‎توانستند که اجسام را ایجاد کنند و حقیقت ذات و حالات آن‎ها را دگرگون سازند، میان حق و باطل تفاوتی وجود نمی‎داشت و جایز می‎بود که گفته شود تمام محسوسات سحر شده‌ی جادوگران هستند و ذات آن‎ها دگرگون شده است».[[102]](#footnote-102)

1. طرفداران این نظریه همچنین گفته‎اند: اگر جادوگر به جایی برسد که بتواند آنچه که گفته شده را با سحر خود انجام دهد، سحر با معجزه درمی‌آمیخت.[[103]](#footnote-103)
2. دانشمندان غربی گفته‎اند: اگر بخواهیم راستی پندارهای جادوگران را از طریق تجربه آزمایش کنیم، می‎بینیم که پندارهای آنان توهمی بیش نیست، زیرا آن طلسم‎ها و افسون‎هایی که جادوگران مدعی بوده‎اند که با آن‎ها مردگان را زنده می‎کنند، نزد ما باقی مانده‎اند ولی نمی‎توانند به کوچکترین پندار آنان هم تحقق بخشند.[[104]](#footnote-104)

گفتگو با کسانی که معتقد به تخیّلی‌بودن سحر هستند

1. ما با این گروه توافق داریم بر این که برخی از سحر حقیقت ندارد. راغب می‎گوید: «سحر بر چندین معنی اطلاق می‎شود که یکی از ‎آن‎ها نیرنگ و تخیّلاتی است که حقیقتی ندارد مانند آنچه که شعبده‎باز با تردستی انجام می‎دهد و چشم‎ها را از کار خود باز می‎دارد و مانند آنچه که سخن چین با سخن آراسته شده و بازدارنده‎ی گوش‎ها انجام می‎دهد».[[105]](#footnote-105)

قرطبی بنابر آنچه ابن حجر عسقلانی از وی نقل کرده است می‎گوید: «سحر عبارت از نیرنگ‎هایی حرفه‎ای است که انسان از طریق کسب کردن به آن دسترسی پیدا می‎کند، ولی بخاطر دقت زیادی که در آن است جز تعداد کمی از مردم بدان دسترسی نمی‌یابند. ماده سحر هم عبارت است از آگاهی از خواص اشیا و علم به وجوه ترکیب و وقت ترکیب آن‎ها، بیشتر این نیرنگ‎ها تخیّلاتی بی‎حقیقت و توهّماتی غیرثابت هستند که از نظر کسانی که این حقیقت را نمی‎دانند بزرگ جلوه می‎کند همانطور که خداوند در مورد جادوگران فرعون فرموده است:

﴿وَجَآءُو بِسِحۡرٍ عَظِيمٖ١١٦﴾ [الأعراف: 116].

«و سحر بزرگی از خود نشان دادند». با وجود این که ریسمان‎ها و عصاهای آنان هنوز هم ریسمان و عصا بودند. قرطبی سپس گفته است: حق آن است که برخی از اقسام سحر در دل‎ها تاثیر دارند مانند محبت و کینه و القای نیک و بد و برخی دیگر هم با اذیت کردن و بیمار نمودن در بدن‎ها تاثیر می‎گذارند».[[106]](#footnote-106)

گاهی سحری که علمای ما می‎گویند حقیقت دارد، به اعتبار معینی تخیّل به شمار می‎آید، چون ساحری که در هوا پرواز می‎کند و یا بر سطح آب حرکت می‎نماید و یا به دیگران ضرر می‎رساند، اگر با این اعتبار به او نگاه کنیم که پرواز می‎کند و حرکت می‎نماید و ضرر می‎رساند، این حقیقت دارد و شکی در آن نیست، ولی اگر هدف این است که جادوگر این کارها را انجام نمی‎دهد بلکه جز او کسی دیگر آن‎ها را انجام می‎دهد، چون شیاطین هستند که در واقع او را به پرواز یا به حرکت در می‎آورند و به مردم ضرر می‎رسانند، در این صورت کار جادوگر تخیّل به شمار می‎آید، زیرا ما می‎پنداریم که جادوگر این کارها را انجام می‎دهد در حالی که چنین نیست.

1. اما در مورد رد شبهه‎ی دوم باید گفت که قدرت جادوگر و افسونگر بر اذیت کردن دیگران محدود است و این که می‎توانند به دیگران ضرر برسانند بدین معنی نیست که بتوانند هر کاری را انجام دهند. انسان مجرم می‎تواند به دیگران ضرر برساند ولی نمی‎تواند هر کاری انجام دهد.

میزان قدرت جادوگر را بعداً بیان خواهیم کرد.

1. در مورد ادعای اشتباه شدن سحر با معجزه قبلاً تفاوت میان این دو را بیان کردیم. سحر توسط اولیای شیطان و معجزه توسط پیامبران و فرستادگان الهی صورت می‎گیرد و کرامت هم به اولیای خدا اختصاص دارد.

معجزه و کرامت عطا و بخششی از جانب خداوند هستند که صاحب معجزه و کرامت در بدست آوردن آن‎ها هیچ اختیاری ندارند، در حالی که جادو جزو علوم اکتسابی است و هرکس بخواهد می‎تواند آن را یاد بگیرد و بدست آورد.

معجزه و کرامت خرق ناموس جهان هستی است ولی سحر از جنس آن چیزی است که انسان و جن می‎توانند آن را انجام دهند. معجزه و کرامت کار خداوند است ولی سحر و جادو کار انسان و شیطان است.

1. اما این که بعضی از مردم طلسم‎ها و افسون‎های جادوگران را بکار می‎برند ولی فایده‎ای برای آنان ندارد و آنچه که جادوگران قبلاً با آن‎ها انجام داده‎اند تحقق پیدا نمی‎کند، بدین سبب است که این جادوگران قبل از این افسون‌ها و همزمان با آن‎ها شیطان را راضی می‎کردند و نفس آنان با پلیدی و بدی سازگاری پیدا می‎کرد و در این هنگام بود که سحر تحقق پیدا می‎کرد. ولی آن کسانی که این کلمات را تکرار می‎کنند بدون این که قبل از آن با شیطان رابطه‎ای برقرار کرده باشند و بدون این که نفسشان با بدی سازگار شده باشد، در واقع حالتی را که سحر در آن تحقق پیدا می‎کند کامل نکرده‎اند.

در پایان این مبحث (باید بگوییم که) ما بر این باوریم که نه آنان که گفته‎اند سحر همه‎اش حقیقت است و نه آنان که گفته‎اند سحر همه‎اش تخیّل است و حقیقت ندارد راه صحیح را در پیش نگرفته‎اند و آنان که به اصل حقیقت دسترسی پیدا کرده‎اند کسانی هستند که سحر را به دو قسمت تقسیم کرده‎اند: سحری که حقیقت دارد و سحری که حقیقت ندارد و تنها تخیّل است.

ابن خلدون در کتاب «المقدمه» سحر را به سه قسمت تقسیم کرده است:

سحری که بدون یاریگر تاثیر می‎گذارد، سحری که به کمک یاریگر تاثیر می‎گذارد و سحری که تخیّل است و حقیقت ندارد. ابن خلدون سپس گفته است: «و چون دو نوع نخستین سحر دارای حقیقتی در خارج هستند و نوع سوم حقیقتی ندارد، علما در مورد سحر اختلاف پیدا کرده‎اند که آیا سحر حقیقت دارد یا تخیّل است؟

آنان که می‎گویند سحر حقیقت دارد به دو نوع نخستین نگریسته‎اند و کسانی که می‎گویند حقیقت ندارد نوع سوم را در نظر گرفته‎اند، بنابراین در واقع اختلافی میان این دو گروه وجود ندارد، بلکه این اختلاف در نتیجه‎ی اشتباه در انواع آن پدید آمده است».[[107]](#footnote-107)

فصل پنجم: شیوه‌های سحر و انواع آن

در فصل گذشته بیان کردیم که بخشی از سحر دارای حقیقت و وجود خارجی است و بخشی از آن تخیّل است و حقیقت و وجود خارجی ندارد.

نوع دیگری هم وجود دارد که مردم آن را سحر می‎نامند ولی سحر نیست، بلکه نوعی نیرنگ و تردستی است و من معتقدم که این نوع سحر را باید سحر مجازی بنامیم. بنابراین سحر دارای سه نوع است:

سحر حقیقی

سحر تخیّلی

سحر مجازی

در این فصل به هریک از این سه نوع خواهیم پرداخت.

1- سحر حقیقی و انواع آن

سحر حقیقی، سحری است که حقیقتی در خارج داشته باشد. در فصل پیش از ابن خلدون نقل کردیم که سحر حقیقی بر دو نوع است:

1. سحری که تنها با همّت و بدون ابزار و یاریگر تاثیر می‎گذارد و این همان است که فلاسفه سحر می‎نامند.
2. سحری که جادوگر در آن بوسیله‎ی یاریگر از قبیل ترکیب و خاصیت افلاک یا عناصر یا خواص عددی در غیر خود تاثیر می‎گذارد و این را طلسم می‎نامند و از نوع اول ضعیف‎تر است.[[108]](#footnote-108)

سحری که با همّت وتلاش جادوگر تاثیر می‎گذارد

نوع اول سحر حقیقی، سحری است که جادوگر در آن بدون کمک گرفتن از چیز دیگری در غیرخود تاثیر می‎گذارد.

این نوع سحر، علم پنهانی است که مبتنی بر گفتار و اعمالی است که وقتی جادوگر انجام می‌دهد با قدرت خداوند در دیگران تاثیر می‎گذارند. پیشرفت‎های علوم جدید وجود چنین سحری را (به ذهن) نزدیک می‎کند. علم نیروهای پنهانی را کشف کرده است که می‎تواند (چیزهای زیادی را) ویران و نابود کند مانند اشعه.

علم شاید پا را فراتر نهد. همین مطلب را می‎توان در مورد اشخاصی گفت که از نیروهای ویژه‎ای برخوردارند و می‎توانند با خواندن کلماتی دیگران را بکشند.

و این همان چیزی است که چشم زدن نامیده می‎شود و شرح آن گذشت.

جادوگرانی که این نوع سحر را انجام می‎دهند گروهی از بندگان ستارگان هستند- همانطور که شهرستانی می‎گوید- که از جمله‎ی آن‎ها برهمائیان هستند که به «اصحاب فکر» معروف هستند. فکر نزد آنان مرحله‎ی متوسطی بین محسوسات و معقولات است که صورت معقولات و محسوسات بر آن وارد می‌شود. بنابراین فکر محل ورود این دو علم از جانب جهانیان است.

این جادوگران برای انجام دادن سحر خود تلاش‎های زیادی را انجام می‎دهند تا اگر فکر به تجرّد از این جهان نایل آمد، جهان دیگر برای آن تجلّی یابد که در این صورت چه بسا شخص جادوگر بتواند از امور غیب خبر دهد، مانع باریدن باران شود و توّهم را بر مردی زنده واقع کند و فوراً او را بکُشد.

یکی از شیوه‎های آنان این است که جادوگر چند روزی چشمان خود را می‎بندد تا فکر و وهم او به محسوسات مشغول نشود. گاهی هم گروهی از جادوگران جهت رسیدن به اهدافشان با هم همکاری می‎کنند. از این روی وقتی مشکلی برای آنان پیش می‎آید، طبق عادت چهل نفر از مردان تهذیب شده و همفکر جمع میشوند و در نتیجه مشکلی که آنان را فراگرفته و بر آنان سنگینی می‎کند برطرف می‎شود. گروهی از آنان «بکرنتینیه» یعنی به زنجیرکشیده نامیده می‎شوند. آنان سرها و ریش‎هایشان را می‎تراشند و تمام بدن خود جز عورت‎هایشان را برهنه می‎کنند و بدن خود را از وسط تا سینه به زنجیر می‎بندند تا شکم‎هایشان از کثرت علم و شدت وهم و غلبه‎ی فکر پاره نشود.[[109]](#footnote-109) بدون تردید شیطان آنان را با انجام چنان کارهایی فریب داده و گمراه نموده است.

دلایل کسانی که معتقدند جادوگر می­تواند در نفوس و اجساد دیگران تأثیر بگذارند:

1. نفس انسان‌ها بر بدن آن‎ها تاثیر دارد، زیرا نفس انسان شاد یا اندوهگین می‎شود و (آثار) این شادی و اندوه بر بدن ظاهر می‎شود و این تاثیر در گرمایی که بدن انسان هنگام خشم بدان دچار می‎شود و رنگ پریدگی که در هنگام خشم بر چهره‎ی انسان می‎نشیند، نمایان می‎شود.

رازی می‎گوید: یکی از پادشاهان فلج شده بود و پزشکان از درمان وی ناتوان شده بودند، یکی از این جادوگران ماهر به طور ناگهانی بر او وارد شد و به او دشنام داد و به ناموس او اهانت کرد، پادشاه خشمگین شد و از شدت ناراحتی از جای خود پرید و این بیماری خطرناک و کشنده‌ی او از بین رفت.

1. تصورات روانی که برای نفس انسان پیدا می‎شوند بر انسان تاثیر می‎گذارند، مثلاً کسی که بر چوبی که بر زمین انداخته شده و یا بر دیواری نزدیک به زمین حرکت می‎کند، از چیزی رنج نمی‎برد، ولی اگر بر همان چوب که بر چاهی یا رودخانه‎ای نصب شده باشد و یا بر دیواری بلند حرکت کند، در بسیاری از اوقات سقوط می‎کند و می‎افتد، زیرا تخیّل سقوط اگر قوی شود موجب سقوط می‌شود.

به همین خاطر پزشکان به افرادی که خونریزی بینی دارند توصیه می‎کنند که به چیزهای قرمز رنگ نگاه نکنند مبادا این نگاه کردن بر نفس آنان تاثیر بگذارد و خونریزی ادامه پیدا کند. همچنین پزشکان به افرادی که به بیماری صرع مبتلا هستند توصیه می‎کنند که به چیزهای بسیار درخشان نگاه نکنند، زیرا این امر بر نفس آنان تاثیر می‎گذارد و موجب ادامه پیدا کردن بیماری صرع او می‎شود.

واضح‎تر از این، این که اگر به شخصی گفته شود آنچه که خورده است با ادرار یا مدفوع مخلوط بوده است، آن را از شکمش بیرون می‌اندازد اگرچه آن خوراک پاک و تمیز باشد. برخی از پزشکان به اشخاصی خبر دادند که آبی را که نوشیده‎اند در آن مخدّری بوده است، آنگاه آنان بیهوش شدند اگرچه آن خبر دروغ بود و آن نوشیدنی هم آبی زلال و خالص بود.

شیوه‎ی استدلال به این مثال‎هایی که بیان شد این است که اگر نفس انسان از تصوراتی که برای آن عارض می‎شوند متاثر گردد، سپس این نفس هم در بدنی تاثیر بگذارد که در آن جای دارد، تا این که توهم آن را از مکان بلندی بیندازد، بنابراین تاثیر این نفس در دیگران هم بدون اسباب جسمانی طبیعی جایز است، زیرا نسبت نفس با بدن‎ها در این نوع تاثیر یکی است، چون نفس در بدن حلول نمی‎کند و در آن نقش نمی‎بندد، پس ثابت می‎شود که این نفس در دیگر اجسام هم تاثیر می‎گذارد.

1. کسانی که معتقد به تاثیر نفوس (جادوگران) بر دیگران هستند، به چشم زخم زدن هم استدلال کرده‎اند چون در حدیث صحیح آمده است: «چشم زخم زدن حقیقت است، و اگر حکم چیزی قبلاً طبق قضا و قدر صادر شده باشد، چشم زخم زدن بر آن حکم پیشی میگیرد (و آن را تغییر می‎دهد)». و هرکس نمی‎تواند با چشم زخم زدن دیگران را اذیت کند، و کسانی هم که با چشم زخم زدن دیگران را اذیت می‎کنند- همانگونه که قرافی می‎گوید- احوال مختلفی دارند، برخی از آنان با چشم زخم زدن خود پرنده را در هوا شکار می‎کنند و درخت‎های بزرگ را از ریشه در می‎آورند در حالی که برخی دیگر از آنان به این درجه نمی‎رسند و تنها می‎توانند افراد را به یک بیماری خفیف و امثال آن دچار کنند.[[110]](#footnote-110)

حقیقتی که باید بدان اشاره کنیم این است که این جادوگر تنها با همت و تلاش خود و بدون کمک دیگران نمیتواند در دیگران تاثیر بگذارد و کسی که او را در جرم و فساد و به فساد کشاندن یاری می‎کند شیطان است و آنچه ما از جادوگران می‎دانیم این است که نفوس آنان با نفوس شیاطین یکی می‎شوند و آنگاه فساد و به فساد کشیدن به وقوع می‎پیوندد. اگر خدا بخواهد در فصلی مستقل از نقش شیطان در سحر و جادو سخن خواهیم گفت.

طلسم‎ها

«این نوع سحر آنطور که جادوگران می‎پندارند با یاری گرفتن از ستارگان تحقق پیدا می‎کند و همان است که نزد فلاسفه طلسم نامیده می‎شود. تفاوت بین این و نوع اول، آن است که نوع اول با همت و اراده‎ی جادوگر و بدون یاریگری تحقق می‌یابد ولی در سحر طلسم ها، همانطور که منجمان می‌گویند جادوگر از روحانیت ستارگان، رموز اعداد، خواص موجودات و اوضاع فلکی مؤثر در عالم عناصر کمک می‎گیرد. منجّمان می‎گویند: سحر و جادو اتحاد روح با روح است، و طلسم اتحاد روح با جسم است و معنایش چنین است که ارتباط طبایع علوی آسمانی با طبایع سفلی است و طبایع علوی روحانیت ستارگان است، از این روی صاحب طلسم‎ها بیشتر از فن منجّمی یاری می‎جوید».[[111]](#footnote-111)

قرافی در تعریف طلسم‎ها با دقت گفته است: «طلسم‌ها نام‌های خاصی هستند که به پندار اهل این علم در قالب اجسامی از معادن و غیره با افلاک و ستارگان ارتباط دارند و برای آن‎ها آثار خاصی است که در مجرای عادات به آن‎ها ربط داده شده‌اند. بنابراین در طلسم سه چیز ضروری است: نام‌های مخصوص، تعلق آن‎ها به برخی از اجزای فلکی و قرار دادن آن‎ها در جسمی از اجسام. علاوه بر نیروی قوت نفسی هم لازم است که صلاحیت این کارها را داشته باشد، چون هر نفسی برای این کارها سرشته نشده است».[[112]](#footnote-112)

« طلسم- همانگونه که حاجی خلیفه می‎گوید- گرهی است که باز نمی‌شود. برخی گفته‎اند واژه‎ی «طلسم» مقلوب واژه‎ی «مسلّط» است، چون در آن معنی قهر و تسلط است، و طلسم علمی است که درباره‌ی چگونگی ترکیب نیروهای آسمانی فعال با نیروهای زمینی منفعل در زمان‎هایی مناسب جهت انجام و تاثیر مورد نظر همراه با بخورهای تقویت‌کننده جلب‌کننده‎ی روحانیت طلسم می‌پردازد تا از مجموعه‎ی این کارها در جهان هستی و فساد، کارهای شگفت‎انگیزی به ظهور برسند.

طلسم نسبت به جادو آسان‎تر بدست می‌آید، زیرا اصول و اسباب آن مشخص و سود آن آشکار است ولی شیوه‌ی بدست آوردن آن دشوار است.

مجریطی در کتاب «غایة الحکیم» قواعد این فن را گسترش داده است ولی بخاطر شدّت بخل در تعلیم آن، راه ابهام و دقت را در پیش گرفته است. علامه سکّاکی هم در این زمینه کتاب ارزشمندی دارد».[[113]](#footnote-113)

برخی از پژوهشگران سحری را که جادوگر در آن از ستارگان کمک می‎گیرد «هیمیاء» بر وزن «کبریاء» نامیده‎اند و آن سحری است که از خواصی آسمانی ترکیب می‎شود که به حالات افلاک نسبت داده می‎شوند. کسی که چنین سحری برای او انجام شود کارهایی که نزد جادوگران معلوم است برای او تحقق پیدا می‎کند که گاهی درک و فهم او باقی می‌ماند و گاهی هم به کلی از او سلب می‎شود و همچون شخصی که به خواب رفته است بدون هیچ تفاوتی تا جایی که گذشت سال‎های زیاد در زمان کوتاهی و پیدایش فرزندان و سپری شدن عمر و غیره را در یک ساعت از زمان تصور می‎کند ولی کسی که چنین جادویی بر او انجام نشود هیچ امری از آنچه بیان شد نمی‎یابد و این تخیّل است و حقیقت ندارد.[[114]](#footnote-114)

این نوع از سحر همانطور که فخررازی می‎گوید، سحر کلدانیان و کسدانیان است که در سواحل رود فرات در عراق سکونت داشتند. آنان می‎پنداشتند که ستارگان تدبیرکننده‎ی جهان هستند و تمام نیکی‎ها و بدی‎ها و خوشبختی‎ و نگونبختی از آن‎ها صادر می‎شود. خداوند ابراهیم خلیل÷ را پیش آنان فرستاد تا سخن آنان را باطل و شرک آنان را نابود کند.[[115]](#footnote-115)

درست آن است که آنچه ما طلسم می‌نامیم، کار شیطان است و ستارگان در آن تاثیری ندارند. آنان این امور را به ستارگان نسبت می‌دادند تا گمراهی و کفر خود را پنهان کنند و به مردم نیرنگ بزنند. محمد محمد جعفر به این نکته پی برده و گفته است: «طلسم کاری است که جادوگر با همکاری شیطان و یا به دستور او بر کاغذ، پارچه، فلز، چوب، سنگ‎های گرانبها و یا معجون مانند شمع و گل در شکل و زمانی مخصوص و به حجم و صورتی معّین انجام میدهد تا به یک نفر یا بیشتر و یا اموال آنان ضرر برساند».

«تعویذ یا تمیمه کاری است که هرشخصی آن را انجام می‎دهد و ویژه‌ی جادوگر نیست تا مانع تاثیر سحر یا فساد آن حمل کننده تعویذ شود و یا آن را جهت اهداف دیگری انجام می‎دهد تا تنها حمل کننده یا صاحب آن از سود آن بهره‎مند شود».[[116]](#footnote-116)

محمد محمد جعفر طلسم و روش انجام دادن و آثار آن را به تفصیل بیان کرده و گفته است: «طلسم‌ها با توجه به زمانی که در آن انجام داده می‎شوند و ماده و اهداف آن با هم اختلاف دارند. طلسمی که جادوگر برای گرفتار کردن شخصی معیّن به یک بیماری مشخص انجام دهد، برای شخص دیگری که بخواهد به همان بیماری مبتلا شوند فایده‎ای نخواهد داشت.

طلسم حاوی کلمات و اشکال و نقوش و رموزی است که بر آن نوشته یا کنده‎کاری و یا به صورت برجسته و رنگی و غیر رنگی بر آن نقش بسته می‎شوند و تمام این‎ها در نهایت سختی و دقت هستند که اشخاص عادی از فهم و حل آن ناتوانند. از این روی لفظ طلسم بر خط بد و امور دیگری که انسان در شناخت آن‌ها حیران است، اطلاق می‌شود.

جز جادوگران ماهر فرد دیگری نمی‌تواند طلسم را انجام دهد، زیرا انجام دادن طلسم نیازمند شناخت کاملی از شیاطین و درک عمیقی از بذرها، گیاهان، فلزات، ستارگان و چیزهای بسیار دیگری است که عمل جادوگر به آن‎ها نیاز دارد.

برخی از طلسم‎ها تاثیرشان چند روز ادامه پیدا می‎کند و سپس فاسد می‎گردند مگر این که تکرار شوند. برخی دیگر تا چند ماه یا چند سال تاثیرشان باقی می‎ماند و برخی دیگر از طلسم‎ها تا مدتی طولانی ادامه پیدا می‎کند و این بسیار کم است. از این روی معالجه‎ی این طلسم‌ها با دل‌ها و بازوبندهایی مناسب آن‎ها خیلی آسان است. برخی از طلسم‌ها را انسان با خود حمل میکند و برخی دیگر در مسیر وزش باد آویزان می‎شوند و یا در درون زمین یا قبرهای متروکه دفن می‌شوند و یا در آب رودخانه‎ها، دریاها و چاه‎ها انداخته می‌شوند. برخی هم سوزانده می‌شوند. برخی از طلسم‌ها هم اصلاً نباید آتش به آن برسد در غیر اینصورت فاسد می‎شوند، ولی هیچ طلسمی یافته نمی‎شود که خورده یا نوشیده شود.

ساختن طلسم با توجه به اهمیت و هدف آن،مدت زمانی طولانی را سپری می‌کند و باید قبل از شروع کار خود آمادگی کامل پیدا کند و مواد و بخورهای لازم را تهیه کند، اطلاعات لازم را درباره‎ی شخصی که طلسم را بر ضد او بکار می‎برد بدست آورد، شیاطین ویژه ای را تحریک کند، دایره‎های سحرآمیز و رموز و نقش‎های آن را رسم نماید و در کنار این‎ها باید عبارت‎هایی شیطانی بخواند و لباس‎های ویژه‎ای را بپوشد».[[117]](#footnote-117)

تأثیر طلسم‎ها

ابن حزم می‎گوید: یکی از طلسم‎هایی که مشاهده کرده است مُهری است که بر آن صورت عقرب نقش بسته است در زمانی که ماه در برج عقرب قرار دارد. نگه داشتن این مُهر برای جلوگیری از عقرب گزیدگی مفید است.

او همچنین می‎گوید: «دفع طلسم‎ها ممکن نیست، زیرا ما خود مشاهده کرده‎ایم که آثار این طلسم‎ها هنوز در روستاهایی وجود دارد که حتی ملخی هم به آنجا وارد نمی‎شود. در «کسر قسطه» که هیچ لشکری جز با زور وارد آنجا نمی‎شود و جاهای بسیار دیگری آثار این طلسم‎ها دیده می‎شود، و این آثار آنقدر زیاد هستند که جز افراد اجوج و ستیزه گر آن را انکار نمی‎کنند».[[118]](#footnote-118)

محمد محمد جعفر می‌گوید:«کریگوری» خبر داده است که فرانسویان زمانی که زمینی را جهت ساختن پل بر روی آن می‎کندند طلسم‎های فلزی پیدا کردند که به آن‌ها اهمیت ندادند. بر این طلسم‎ها عکس موش‎، مار، آتش و حشرات بود. کارگران این طلسم‎ها را در رودخانه انداختند. از آن زمان به بعد پاریس با فوران زیاد آتش و موش‎های فراوان و حشرات مواجه شد، در حالی که قبل از این طلسم‎ها از چنین مشکلاتی در امان بود.

«جاک جافاریل» رئیس کتابخانه «ریشیلیو» می‎گوید: هنگامی که سلطان محمد دوم شهر قسطنطنیه را فتح کرد، لشکریان او مجسمه‎ای را به شکل مار بزرگی یافتند که دهانش از برنز ساخته شده باز بود، لشکریان این مجسمه‎ی مصنوعی را ویران کردند تا مارها را از شهر دور کنند، و از زمانی که این مجسمه نابود شده است، خزندگان در این شهر زیاد شده‎اند بگونه ای که هنوز این خزندگان وجود دارند.[[119]](#footnote-119)

تمام این موارد که ذکر شد حقیقت ندارند، و جزو خرافاتی به شمار می‌آیند که سزاوار خردمندان نیست، و گرنه چگونه طلسمی می‎تواند شهر بزرگی را از آتش‎سوزی حفظ کند و یا مجسمه‎ی یک مار چگونه می‎تواند مارها را از وارد شدن به شهر بزرگی مثل استانبول منع کند، ولی این دروغی است که عقل‎ها بدون تحقیق و بررسی آن را تصدیق می‎کنند.

مدت زمانی که تأثیر جادو و طلسم باقی می‌ماند

بیشتر سحرها بعد از چند روز یا چند ماه و یا چند سال تاثیرشان از بین می‎رود، ولی برخی از آنان تا مدت‎های طولانی باقی می‎ماند و دیده شده است که بسیاری از کسانی که قبر فرعون‎ها را نبش می‎کنند به مصیبت‎های مختلفی دچار می‎شوند، مثلاً «لوردکانارافون» کاشف قبر «توت عنخ آمون» قبل از به پایان رساندن کشف مقبره و بعد از آنکه به مشکلات خانوادگی و خسارت‎های مالی فراوانی دچار شد، از دنیا رفت.

کاشف دیگر این قبر یعنی آقای «کارتر» روزی که همین مقبره را کشف کرد بصورت شگفت‎انگیزی از مرگ نجات پیدا کرد. «کارتر» به قنّاری که آن را در قفسی در دفتر و یا در منزلش نزدیک مقبره نگهداری می‎کرد، افتخار می‎نمود.

در روز کشف این مقبره مار بزرگی از نوع کبری این قناری را بلعید و کمین کرده بود تا «کارتر» را از پای در آورد، ولی «کارتر» بعد از کشف مقبره به دفتر خود برنگشت، بلکه به قاهره رفت تا این خبر را منتشر کند و برخی از همراهان خود را مجبور کرد که وسایل او را به قاهره منتقل نمایند.

هم اکنون در موزه‎ی بریتانیا تابوت داخلی و ظریف یک مومیایی مصری با شماره (22542) وجود دارد که متعلق به یکی از افراد خانواده‎ی حاکم و جزو کاهنان است.

داستان این تابوت آنطورکه در اسناد موزه‎ی بریتانیا ثبت شده است، شگفتی‎آور است و بیانگر نبوغ مصریان در زمینه‎ی سحرهایی است که تاثیر آن‎ها از هزاران سال پیش باقی مانده است. آقای «دوجلاس مواری» این تابوت را از مصر خرید تا آن را به خانه‎‎ی خود در لندن منتقل کند. این شخص و تمام کسانی که با این تابوت در ارتباط بودند به مشکلات و سختی‌های زیادی دچار شدند تا این که سر انجام با اهدای آن به موزه‎ی بریتانیا خود را از آن نجات دادند.

در روز خرید این تابوت و در حالی که آقای «دوجلاس» سلاح کمری خود را تمیز می‎کرد، گلوله‎ای از آن بیرون شد و به ران چپش اصابت کرد و در نتیجه ران او به عمل جراحی نیاز پیدا کرد و در اثنای عمل جراحی جان خود را از دست داد.

آقای «دوجلاس» به یکی از همراهان خود به نام «هوبلی» که او را در مسافرت به مصر همراهی کرده بود، توصیه کرد که اگر در اثنای عمل جراحی برای او اتفاقی پیش آمد، تابوت را به خواهر او در خیابان «بیکر» لندن تحویل دهد.

آقای «هوبلی» خود را برای وصیت دوستش آماده کرد و تابوت را به پورسعید برد تا زمینه‎ی انتقال آن با کشتی به لندن را فراهم کند، ولی هنگامی که به پورسعید رسید تلگرافی از لندن به او رسید مبنی بر این که کشته شدن برادرش در انتظار اوست. هنگامی که به لندن رسید و قبل از آن که تابوت را به خواهر آقای «دوجلاس» تحویل دهد، یکی از فرزندانش که چهار ساله بود از پنجره خانه‎‎اش افتاد و گردنش شکست.

وقتی که خواهر «دوجلاس» این تابوت را تحویل گرفت، آن را در یکی از گوشه‎های سالن گذاشت و از لحظه‎ای که این تابوت وارد خانه‎ی او شد مشکلات و سختی‌ها کم کم آغاز شدند. روزی که آن تابوت را دریافت کرد دخترش در راه مدرسه و بر اثر برخورد با یک ماشین از دنیا رفت. بعد از یک هفته شوهرش بخاطر وفات دخترش خودکشی کرد، و اوضاع مالی او وخیم شد، آشفته حال شد و به بیماری اعصاب و روان دچار شد منجّمان و واسطه‎ها و احضار کنندگان ارواح را فرا خواند و همه‎ی آنان اتفاق نظر داشتند که وجود این تابوت در خانه‎ی این زن موجب این همه بلاها شده که جلوی آن‎ها گرفته نمی‌شود، لرزه بر اندام این زن افتاد و با موزه بریتانیا تماس گرفت تا این تابوت را به آنجا اهدا کند.

هنگامی که تابوت حمل شد تا در جای ویژه‎ای در موزه گذاشته شود یکی از حمل کنندگان تکبر ورزید و عقلانیت هموطنان انگلیسی خود را که به خرافه‎ی فرعون‎ها و آثار فرسوده‎ی آنان اعتقاد دارند و موزه‎ای را به آن‎ها اختصاص می‎دهند تا هم میهنانشان در آنجا همچون خادمان کار کنند، مورد ریشخند قرار داد، و همین که تابوت در جای خود قرار گرفت این حمل کننده به درد بسیار سختی دچار شد و چند دقیقه به خود پیچید و سپس در کنار تابوت بر زمین افتاد و مرد.

تمام کسانی که در انگلستان به آثار مصر اشتغال داشتند به مسأله‎ی این تابوت اهتمام ورزیدند و کمیته‎ای را جهت بررسی مشکل این تابوت تشکیل دادند. این کمیته شرکت عکاسی «هـ. أ. مانسل» را مکلّف کرد تا چندین عکس از زوایای مختلف این تابوت بگیرند، شرکت هم نماینده‎ی خود را برای گرفتن عکس‎های مورد نظر ارسال کرد، نماینده‎ی شرکت برای مأموریت دیگری که در انتظار وی بود به شرکت بازگشت و به آن مأموریت رفت وقتی که از آن مأموریت به شرکت بازگشت، دچار حادثه شد و انگشتان دست راست خود را از دست داد و از گرفتن عکس‎های آن تابوت ناتوان گشت.

هنگامی که عکس‎های این تابوت چاپ شدند بر یکی از طرف‎های آن عکس دختر یا پسر کم‎سن و سالی بود که لباس کاهنان بر تن داشت و نشانه‎های خشم و شر بر چهره‎ی او نمایان بود. وقتی که از کسانی که قبل از عکس گرفتن، این تابوت را دیده بودند یا با آن ارتباط برقرار کرده بودند پرسیده شد، همه‎ی آنان اقرار کردند که قبلاً هیچ نوع عکسی را بر هیچیک از اجزای این تابوت مشاهده نکرده‎اند.[[120]](#footnote-120)

مجسمه‎ی ژاپنی سحر شده

این داستان را نویسنده‎ی انگلیسی «س.ج. لامبرتس» در سفرنامه‎ی خود روایت کرده است.

لامبرتس می‌گوید که وی و همسرش طی یک مسافرت دریایی جهانی از شهر «کوبی» ژاپن بازدید کردند. در محل عتیقه فروشی مجسمه‎ی خدای بخت ژاپنی «هو- تی»[[121]](#footnote-121) که از عاج ساخته شده بود، توجه آنان را به خود جلب کرد. این مجسمه به شکل مرد چاق متبسّم نیمه برهنه‎ای بود که بر بالشی نشسته بود. همسرش «ماری» شیفته‎ی این مجسمه شد و تصمیم گرفت آن را بخرد. وقتی فهمیدند با وجود اینکه از عاج ساخته شده،بهایش ارزان است بیشتر خوشحال شدند. بنابراین معامله برای آنان همچون یک خوش‎شانسی غیرمنتظره بود و مجسمه را خریدند. در کابین کشتی به خوبی آن را مورد بررسی قرار دادند. رنگ روشن پوشش آن نشان می‎داد که این مجسمه از عاج قدیمی و ناب و به صورتی زیبا ساخته شده بود و هیچ عیبی نداشت جز سوارخ کوچکی که در قسمت پایین آن قرار داشت. به نظر می‎رسید که این مجسمه از دندان یک فیل ساخته شده و این سوراخ محل عصبی بود که با دندان در ارتباط بود، از این رو سازنده‎ی مجسمه آن سوراخ را از خمیر عاج پر کرده بود.

«ماری لامبرتس» مجسمه را در یکی از کیف‎های خود گذاشت و کشتی به طرف فیلیپین حرکت کرد. روز بعد خانم لامبرتس درد شدیدی را در دندان‎هایش احساس کرد. پزشک کشتی برخی داروی مسکّن‎ به او داد ولی فایده‎ای نداشت. این زوج گردش خود را که دوازده روز به طول انجامید بخاطر دردهای طاقت فرسا به سختی سپری کردند. در مانیل قبل از این که خانم لامبرتس به دندانپزشک مراجعه کند، هر دوی آنان به تب شدیدی مبتلا شدند بگونه ای که تمام مفاصل آنان دردمند شد. هنگامی که خانم لامبرتس نزد دندانپزشک رفت، دندانپزشک اشتباه کرد و با انبُرک خود عصب یکی از دندان‎هایش را گرفت و بجای این که بهبود یابد دردش بیشتر شد.

در مرحله‎ی بعدی سفر که کشتی یسوی استرالیا می‌رفت، مجسمه به یکی از کیف‎های آقای لامبرتس منتقل شد. روز بعد آقای لامبرتس درد شدیدی را در دندان‎های خود احساس کرد و هنگامی که در بندر «کیرنس» در استرالیا با دندانپزشک مشورت کرد، دندانپزشک تاکید کرد که تمام دندان‎های او سالم هستند، هنگام رفتن به دندانپزشکی، درد دندان‎هایش متوقف شده بود ولی به محض این که به کابین کشتی برگشت درد دندان‎هایش دوباره شروع شد. بعد از دو روز با دندانپزشک دیگری مشورت کرد ولی همان اتفاق قبلی تکرار شد. در مرحله‎ی سوم که لامبرتس نزد دندانپزشک رفت اصرار کرد که دندان‎هایش را یکی پس از دیگری بکشد تا درد آن‎ها متوقف شود، و به محض کشیدن اولین دندان درد دندان‎های دیگر نیز متوقف شد، ولی هنگامی که لامبرتس به کشتی برگشت درد دندان‎هایش از قبل هم بیشتر شد.

در «سدنی» زن و شوهر کیف‎هایشان را در انبار گمرگ گذاشتند و درد دندان‎هایشان متوقف شد ولی در سفر به نیوزیلند کیف‎ها به کابینشان برگشتند و همراه با آن درد دندان‎هایشان هم دوباره شروع شد. در طول سفر به «شیلی» و سپس به «آمریکا» وضعیت همین گونه بود.

در «نیویورک» به دیدار مادر زن که یک خانم آمریکایی بود رفتند، و او سخت شیفته‎ی مجسمه‎ی «هو- تی» شد و آنان آن مجسمه را به او اهدا کردند. در همان روز دندان‎های مادر زن که دندان‎هایی سالم و قوی بودند شروع به درد کردند. بنابراین مادرزن آن مجسمه را به فال بد گرفت و آن را به دختر خود و همسرش برگرداند و به آنان گفت: «قدمش بد بود». با این وجود این دو زن و مرد تا آن موقع هنوز درد دندان‎های خود را ناشی از این نمی‌دانستند ولی برای اولین بار مشکوک شدند زمانی که در آخرین مسافرت خود از آمریکا به انگلستان از اقیانوس اطلس عبور می‎کردند در کشتی خانمی این مجسمه را به امانت از آنان گرفت تا آن را به شوهرش نشان دهد. صبح روز بعد در حالی که آن زن مجسمه را به آنان بر می‎گرداند، به آنان گفت که وی و شوهرش دیشب به درد دندان سختی دچار شده‌اند. در این هنگام بود که زن و شوهر فهمیدند که هر وقت مجسمه با آنان بوده، دندان‎هایشان درد می‌کرد و هرگاه از آن رهایی یافته‎اند، درد دندان‎هایشان متوقف می‌شد. با مرور وقایع روزهای گذشته اعتقادشان به این مسأله بیشتر شد. در این لحظه خانم لامبرتس خواست آن مجسمه را به دریا بیندازد ولی شوهرش او را از این کار منع کرد و مجسمه را با خود نگه داشتند تا به لندن برگشتند.

در لندن آقای لامبرتس آن مجسمه را به یک تاجر ژاپنی عتیقه‎های شرقی نشان داد و آن تاجر به او پیشنهاد کرد که بلا فاصله آن را بخرد ولی لامبرتس گفت که نمی‎تواند در مقابل این مجسمه پولی را دریافت کند، بلکه تنها چیزی که می‎خواهد و آرزو می‎کند این است که خود و همسرش از درد شدید دندان‎هایشان رهایی یابند و تمام ماجرای مجسمه را برای تاجر نقل کرد. در این هنگام تاجر یکی از دستیاران خود را فرا خواند و پیرمردی ژاپنی که لباس‎های سنتی ژاپنی بر تن داشت بیرون آمد و آن دو مرد با دقت به بررسی مجسمه پرداختند. لامبرتس فهمید که «هو-تی» مجسمه‎ی یکی از معابد در شرق ژاپن بوده و این نوع مجسمه‎ها گاهی دارای روح می‎شوند. سپس آن ژاپنی چوب‎هایی از بخور را آنجا گذاشت و با فروتنی شدید ژاپنی‎ها لامبرتس را به بیرون مغازه بردند.[[122]](#footnote-122)

تحلیل ما از این گونه حوادث

به طور یقین نمی‎توانیم این رویدادها را باور کنیم، زیرا ممکن است ساختگی و یا خیالی باشند و یا شاید برای آن‎ها اصلی باشد ولی نه بدین گونه که بیان کرده‎اند.

به هر حال اگر این وقایع آنطور که روایت شده‎اند صحیح باشند پس شیاطین در تمام این ماجراها نقشی داشته‌اند.

سحر ستارگان

در گذشته گفتیم که صاحبان طلسم‎ها ادعا می‎کنند که آنان در ساختن طلسم‎ها از روحانیت ستارگان مدد می‎جویند و در موضوع «تاریخ سحر» از کسانی سخن گفتیم که می‎پندارند جادو را بوسیله‎ی ستارگان انجام می‎دهند. این‎ها همان ستاره‎پرستان مجوس و صابئیانی هستند که گمان می‎کنند ستارگان دارای تاثیر در انسان، حیوان و جهان هستی هستند، و این ستاره پرستان چند نوع هستند:

1. گروهی ستارگان هفتگانه را می‎پرستند و معتقدند که آن‌ها دارای نفع و ضرر هستند. این‌ها برای این ستارگان خانه‎هایی را ساخته‎اند و در آن‎ها مجسمه‎هایی را به نام این ستارگان به تصویر کشیده‎اند و برای آن‎ها مناسک و شعایری را قرار داده‎اند که طبق این مناسک آنان را عبادت می‎کنند و لباس‎ها و زیورآلات خاصی را می‌پوشند و برای آن‎ها حیوانات مخصوصی را قربانی می‎کنند، برای هر ستاره حیوانی که مناسب آن است.

برای عبادت هر ستاره‎ای زمان مخصوصی را مشخص کرده‌اند مانند اوقات نماز نزد مسلمانان، و معتقد به تصرف این ستارگان در هستی هستند. قوم حضرت ابراهیم در بابل و دیگر شهرها به این کارها معروف بودند و حضرت ابراهیم بنابر آنچه که قرآن حکایت کرده است، آنان را مورد خطاب قرار داد و آنان را به چالش کشید و ضعف خردها و گمراهی دل‎هایشان را بیان کرد. خداوند می‎فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلۡمُوقِنِينَ٧٥ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيۡهِ ٱلَّيۡلُ رَءَا كَوۡكَبٗاۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّيۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلۡأٓفِلِينَ٧٦ فَلَمَّا رَءَا ٱلۡقَمَرَ بَازِغٗا قَالَ هَٰذَا رَبِّيۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمۡ يَهۡدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلضَّآلِّينَ٧٧ فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمۡسَ بَازِغَةٗ قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكۡبَرُۖ فَلَمَّآ أَفَلَتۡ قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ٧٨﴾ [الأنعام: 75-78].

و همان گونه (که گمراهی قوم ابراهیم را در امر پرستش بتها به او نمودیم، بارها و بارها نیز) مُلک عظیم آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمره باورمندان راستین شود( و بر راستای خداشناسی رود). (از جمله) هنگامی که شب او را در برگرفت (و تاریکی شب همه‌جا را پوشاند) ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (سبیل فرض و إرخاءالْعِنان) گفت: این پروردگار من است! امّا هنگامی که غروب کرد (برای ابطال عقیده ستاره‌پرستان موجود در آن محیط) گفت: من غروب‌کنندگان را دوست نمی‌دارم (و به عبادت چیزهای تغییرپذیر و زوال‌پذیر نمی‌گرایم). ‏‏ و هنگامی که ماه را در حال طلوع (در کرانه‌ی افق) دید (باز هم بر سبیل فرض و ارخاءالعنان) گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره‌ی قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و گمراهی) خواهم بود. ‏‏ و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانه‌ی افق ) دید (دوباره بر سبیل فرض و ارخاءالعنان) گفت: این پروردگار من است (زیرا) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! امّا هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). ‏

1. گروه دوم کسانی هستند که حروف «ابجد» را می‎نویسند و برای هر حرفی عدد مشخصی را قرار می‌دهند و نام انسان‌ها، زمان‎ها و مکان‎ها و غیره را بر آن جاری می‎کنند، آنگاه آن‎ها را به روش خاص خودش جمع و کسر و اثبات می‎نمایند و آن را به برج‎های دوازده‎گانه معروف نزد حسابدارن نسبت می‌دهند. سپس بر اساس این قواعد و با توجه به آنچه که شیطان به او الهام می‎کند حکم به خوشبختی و بدبختی و غیره می‎دهند.

بسیاری از آنان بدین خاطر نام‎ها را عوض می‎کنند و میان مرد و همسرش جدایی می‎اندازند و معتقدند که اگر در یک خانه جمع شوند یکی از آنان زنده نمی‎ماند.

این افراد گاهی هم در مورد مسایل غیبی حکم می‎کنند و مدعی می‎شوند که فلانی بچه‎دار می‎شود و فلانی بچه‎دار نمی‌شود، فلان بچه پسر و فلان بچه دختر خواهد بود، فلان شخص ثروتمند و فلان شخص فقیر، فلانی شریف و فلانی فرومایه، و فلانی محبوب و فلانی مبغوض می‎شود. گویی که او این چیزها را برای جنین در شکم مادرش می‎نویسد. نه، به خدا قسم این چنین نیست، حتی فرشته‎ای که این‎ها را می‎نویسد این چیزها را نمی‎داند تا از پروردگار خود نپرسد که این کودک پسر یا دختر، بدبخت یا خوشبخت است و روزی و اجلش چگونه خواهد بود؟ خداوند این چیزها را به فرشته می‎گوید و او آن‎ها را می‎نویسد. اما این دروغگوی افتراگر مدعی آگاهی از چیزی است که علم به آن مختص خداوند است و ادعا می‎کند که او با صنعتی که خود ساخته و دروغ‎هایی که خود بافته است آن را می‌داند، و این بزرگترین شرک در ربوبیت است و هرکس او را تصدیق کند و در این زمینه به او اعتقاد پیدا کند کافر می‎شود. پناه بر خدا.

1. گروهی که به حرکت و چرخش افلاک و طلوع و غروب و اقتران و افتراق آن‎ها نظر می‎کنند و معتقدند که هر ستاره در حرکات انفرادی خود دارای تاثیراتی و هنگام اقتران با ستارگان دیگر دارای تاثیرات دیگری است، در زمینه‎ی بالا رفتن و پایین آمدن قیمت‎ها، وزش بادها و آرام شدن آن‎ها و وقوع حوادث. گاهی هم این امور را به صورت مطلق به ستارگان نسبت می‌دهند. طلب باران بوسیله «أنواء» (غروب یک ستاره در مغرب و طلوع رقیب آن در مشرق) جزو این نوع به شمار می‎آید.

گروهی که به منازل بیست و هشتگانه‌ی ماه نظر میکنند و معتقدند که اقتران و افتراق ماه با هر یکی از این منازل دارای تاثیرات خاصی است و این اقتران و افتراق باعث خوشبختی، بدبختی، جمع کردن، جدا کردن و غیره می‎شود.[[123]](#footnote-123)

منازل ماه همان چیزی است که عرب‎ها آن را «أنواء» می‎نامند و این «أنواء» بیست و هشت ستاره هستند که برای هرکدام از آن‎ها در طول سال محل طلوع مشخصی است. هر سیزده شب یکی از این ستارگان هنگام طلوع فجر در مغرب ناپدید می‎شود و ستاره‎ی مقابل آن در همان ساعت در مشرق طلوع می‎کند. اگر هنگام این طلوع و غروب ستاره‎ها بارانی می‎بارید، عرب‎های جاهلی آن را به ستاره‎ای که در مغرب ناپدید می‎شد نسبت می‎دادند.[[124]](#footnote-124)

خداوند متعال در قرآن کریم بیان کرده است که خورشید و ماه و ستارگان از آیات و نشانه‎های خداوند هستند که آن‎ها را برای منفعت بندگان خود مسخر کرده است. بنابراین ستارگان مقهور و مسخّر آفریدگان خدا هستند و شایستگی این را ندارند که بجای خدا پرستش شوند و این‎ها همانگونه که نمی توانند هیچ سود و ضرری به خود برسانند، قادر به رساندن سود و ضرر به دیگران نیز نیستند.

﴿وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتِۢ بِأَمۡرِهِۦٓۗ﴾ [الأعراف: 54].

«خورشید و ماه و ستارگان را آفریده است و جملگی مسخر فرمان او هستند».

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلَّيۡلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُۚ لَا تَسۡجُدُواْ﴾ [فصلت: 37].

«و از نشانه‎های خدا، شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید».

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي جَعَلَ فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجٗا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَٰجٗا وَقَمَرٗا مُّنِيرٗا٦١﴾ [الفرقان: 61].

«والا مقام و بزرگوار است خدایی که در آسمان برج‎هایی را به وجود آورده است و در آن چراغ (فروزان خورشید) و ماه تابان را قرار داده است».

خداوند همچنین بیان کرده است که این ستارگان را به وجود آورده است تا بندگان او در تاریکی‎های خشکی و دریا بوسیله‎ی آن‎ها راه یابند و نیز تا زینتی برای آسمان و رجم کنندگانی برای شیاطین باشند.

خداوند فرموده است:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهۡتَدُواْ بِهَا فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۗ﴾ [الأنعام: 97].

«و او کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکی‎های خشکی و دریا بدان‎ها رهنمود شوید».

و فرموده است: ﴿وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ١٦﴾ [النحل: 16].

«و نشانه‎هایی (پدید آورد) و (در شب) آنان با ستارگان رهنمون می‎شوند».

و نیز فرموده است: ﴿إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِزِينَةٍ ٱلۡكَوَاكِبِ٦ وَحِفۡظٗا مِّن كُلِّ شَيۡطَٰنٖ مَّارِدٖ٧ لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى ٱلۡمَلَإِ ٱلۡأَعۡلَىٰ وَيُقۡذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٖ٨ دُحُورٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٞ وَاصِبٌ٩ إِلَّا مَنۡ خَطِفَ ٱلۡخَطۡفَةَ فَأَتۡبَعَهُۥ شِهَابٞ ثَاقِبٞ١٠﴾ [الصافات: 6-10].

«ما نزدیکترین آسمان (به شما) را با زینت ستارگان آراسته‎ایم. ما آن را از هر شیطان متمرّدی کاملاً حفظ کرده‎ایم. آنان نمی‎توانند به گروه والامقام (که فرشتگانند) دزدکی گوش فرا دهند (و اسرار غیب را بشنوند)، چرا که از هر طرف به سویشان نشانه می‎رود. آنان سخت طرد می‎شوند و برای آنان عذابی کامل و همیشگی است، اما از آنان هرکه با سرعت استراق سمعی کند، آذرخشی سوراخ کننده (ی آسمان) او را دنبال می‎کند».

قتاده/ می‎گوید: «خداوند متعال این ستارگان را به سه هدف آفریده است: زینتی برای آسمان، وسیله‎ای برای هدایت و راهیابی و رجم کننده‎ای برای شیاطین قرار داده است. پس اگر کسی جز این‎ها را از این ستارگان دریافت کند، در واقع از خود چیزی گفته و بهره‎ی خود را از دست داده و خود را به چیزی ملکف کرده است که بدان آگاهی ندارد.

برخی از مردم بی‎خبر از اوامر الهی از این ستارگان کهانت را پدید آورده و (گفته)اند: کسی که با (طلوع یا غروب) فلان ستاره ازدواج کند، چنین و چنان می‌شود و هرکس که با (طلوع و غروب) فلان ستاره مسافرت کند، چنین و چنان می‎شود و هرکس با (طلوع و غروب) فلان ستاره بچه به دنیا بیاورد، چنین و چنان می‎شود. در حالی که با (طلوع و غروب) هر ستاره‎ای امکان دارد کودکان سرخ‎پوست، سیاه‎پوست، کوتاه قد، بلندقد، زیبا یا زشت متولد شوند و علم به این ستاره یا این چهارپا یا این پرنده به هیچ وجه علم به غیب به شمار نمی‎آید. خداوند مقرّر داشته است که:

﴿لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ٦٥﴾ [النمل: 65].

«کسانی که در آسمان‎ها و زمین هستند غیب نمی‎دانند جز خدا، و نمی‎دانند چه وقت برانگیخته می‎شوند».

این کلامی بزرگ، استوار و صحیح است و اصل آن در صحیح بخاری به صورت معلّق آمده است. ابوداود در سنن خود در کتاب «الطب» باب «فی النجوم» گفته است: ابوبکر بن أبی شیبه و مسدّد المعنی به نقل از یحیی بن عبیدالله بن اخنس از ولید بن عبدالله از یوسف بن مالک از ابن عباسس به ما خبر دادند که، پیامبر ص فرموده است: «هر کس بخشی از نجوم را فرا گیرد، در واقع بخشی از سحر را فرا گرفته است و هر اندازه بر فراگیری نجوم بیفزاید، بر فراگیری سحر افزوده است». ابوداود حدیث نَوء «منازل ماه» را هم ذکر کرده است.

عبد بن حمید از رجاء بن حَیوَه روایت کرده است که، پیامبر خدا ص فرمود: «من بر امت خود تنها از سه چیز می‎ترسم: تصدیق منجّمان، تکذیب قضا و قدر و ظلم کردن به پیشوایان.

ابن عساکر حدیثی مرفوع از ابومحجن روایت کرده و آن را حدیثی حسن دانسته است: «بر امت خود از سه چیز می‌ترسم: ظلم کردن به پیشوایان، ایمان آوردن به منجّمان و تکذیب قضا و قدر».

ابویعلی و ابن عدی به صورت مرفوع از انس س روایت کرده‎اند: «من بعد از خود بر امتم از دو خصلت می‎ترسم: تکذیب قضا و قدر و ایمان آوردن به منجّمان».[[125]](#footnote-125)

2- سحر و جادوی ناشی از خیال

در انسان نیرویی وجود دارد که متخیّله نام دارد، این نیرو همان است که در صورت‎های محسوس و معانی جزئی برگرفته از آن، دخل و تصرف می‌کند، این تصرف گاه با ترکیب صورت‎ها و گاه با تفصیل آنهاست، مثلاً تصور انسانی دو سر و یا بدون سر، چنین نیرویی را اگر عقل به کار گیرد «مفکّره»، و اگر وهم آن را صرفاً در محسوسات استفاده کند «متخیّله» گویند.[[126]](#footnote-126)

تخیلی که پژوهندگان در مسائل سحر از آن سخن می‎گویند به دو شیوه صورت می‎پذیرد:

1. آنکه جادوگر متوجه نیروهای مخیّله شود و به گونه‎ای خاص در آن تصرف نماید، وی انواعی از خیالات و تقالید و تصاویری را که از آن در نظر دارد به متخیّله القا می‎کند و سپس با نیروی مؤثر درون خویش آن را به حواس بینندگان تنزل می‎دهد، در نتیجه بینندگان طوری به آن می‌نگرند که گویی در عالم خارج موجود است، در حالی که اصلاً وجود خارجی ندارد، همانگونه که از برخی جادوگران حکایت شده که بستان‎ها و نهرها و قصرها را به بیننده نشان می‎دادند با آنکه وجود خارجی نداشتند. این کار را فلاسفه «شعوذه» و «شعبذه» (شعبده) می‎نامند.[[127]](#footnote-127)

ابن بطوطه نمونه‎هایی از این نوع جادو را بیان نموده است، از آن جمله آنکه گمراه بدعت‎گذار ریش و ابروان خویش را می‎تراشید، دانشمندی او را بر تراشیدن ریش نکوهش کرد و آن گمراه بدعت گذار ناگهان فریادی زد و ریش سیاه فراوانی پیدا کرد، دوباره فریاد کشید ریش سفید و زیبا شد، مرتبه‌ی سوم فریاد زد و سر بر آورد چون حالت نخست بی‎ریش گشت.[[128]](#footnote-128)

همچنین ابن بطوطه از اوحدالدین سنجاری (از دانشمندان ساکن در چین) نقل می‎کند که او بر مرد عابدی در غاری وارد شد، آن عابد دست او را گرفت و اوحدالدین چنان پنداشت که در قصر باشکوهی است که همین عابد بدعت‎گذار در آن بر تختی نشسته و تاجی بر سر دارد و کنیزهای زیبا در دو طرف او [ایستاده‎اند] و میوه‎ها در رودهایی [که در آن جاری است] فرو می‎ریزند. أوحدالدین خیال کرد که می‎خواهد میوه‎ای بردارد تا آن را بخورد اما ناگهان خود را در غار و در پیشگاه آن عابد گمراه دید که داشت به او می‎خندید.

ابن بطوطه خود آن عابد را دیده و برخی از عجایب او را مشاهده کرده است.[[129]](#footnote-129)

گویند [ابن بطوطه] در چین شعبده‎بازی را دید که یک گوی چوبین دارای سوراخ‎های متعدد که رشته‎های درازی از آن‌ها گذشته بود را برداشت و به هوا پرتاب کرد. گوی چوبی آنقدر بالا رفت که از دیده‎ها پنهان شد، آنگاه که جز اندکی از رشته در دستش باقی نماند به یکی از شاگردانش فرمان داد تا خود را به آن بیاویزد. شاگرد نیز آنقدر اوج گرفت که از دیده‎ها پنهان شد، شعبده‎باز سه بار او را صدا زد اما جواب نشنید، تا آنکه خود نیز خشمگین شد کاردی برداشت و خویش را به رشته آویخت و از نظر پنهان شد، سپس دست شاگردش را به زمین انداخت و پای او را، آنگاه دست او و سپس پای دیگرش را و بعد لاشه و سرش را، سپس خود نیز پایین آمد در حالی که تند نفس می‎زد و جامه‎اش آغشته به خون بود. آنگاه در پیشگاه امیر زمین را بوسید، و با زبان چینی با او سخن گفت، و امیر فرمان داد تا به او چیزی بدهند. بعد از آن اعضای آن کودک را برگرفت و به هم چسباند و با پای خود به آن لگد زد تا کودک سالم برخاست. ابن بطوطه می‎گوید: من از آن شگفت زده شدم و هراسی در دل احساس کردم، تا آنکه دارویی به من نوشاندند که ترسم را برطرف نمود، و در آن لحظه «قاضی فخرالدین» کنار من بود و به من گفت: به خدا سوگند که نه بالا رفتنی در کار بود و نه پایین آمدنی و نه بریدن عضوی، هرآنچه که بود شعبده‎ای بود و بس.[[130]](#footnote-130)

صدیق حسن خان نقل می‎کند که: وی نزد یکی از پادشاهان هند، جادوگری را دید که دو کودک خویش را بیاورد و آنان را تکه تکه نمود، سپس هر عضوی را به سویی پرتاب کرد تا آنجا که کسی اثری از آن اعضا را ندید، سپس فریاد برآورد و گریست؛ ناگهان حاضران متوجه شدند که هر عضو (از آن اعضا) به تنهایی پایین آمد و به دیگری پیوست و هردو کودک چون گذشته سالم برخاستند.

محققان معاصر می‎گویند: بزرگترین دغدغه‌ی ذهنی هیتلر به هنگام اشغال «لهستان» در جنگ جهانی دوم آن بود که مردی لهستانی به نام «وولف میسینگ» را دستگیر و زنده یا مرده به برلین ببرد. چنان مشهور بود که آن مرد در مقام یک غیب‎دان پیشگو دارای نیروهای خارق عاده‎ای است. وی قبل از اشغال لهستان پیشگویی کرده بود که هیتلر جنگ را خواهد باخت و سرانجام بدی پیدا خواهد کرد، و چون هیتلر آدم بدبینی بود و به پیش‎گویی و طالع‎بینی عقیده داشت، پیش‎گویی او را پذیرفت و تصمیم گرفت اگر روزی دستش به وی برسد، انتقام خود را بگیرد.

«میسینگ» توانست در آخرین لحظه بگریزد و به «مسکو» پناهنده شود، اما رفتنش به آنجا چون کسی بود که از گرمای سنگ سوزان به آتش پناه می‎برد، زیرا او از چنگ دیکتاتوری گریخت تا به چنگ دیکتاتور دیگری «استالین» گرفتار آید.

دیکتاتور شوروی داستان و ماجرای او را شنید و تصمیم گرفت تا قدرت «تله‎پاتی» او را آزمایش کند؛ و او خود از «میسینگ» خواست تا نیروهای خیالی مورد ادعای خود را در سرقت یکی از بانکهای شوروی به کار گیرد.

«وولف میسینگ» بانک بزرگی را در مسکو انتخاب کرد که کسی در آن وی را نمی‎شناخت در روز تعیین شده «میسینگ» با قدمهای استوار وارد بانک شد و نزد تحویلدار‎ی که پشت پیشخوان شیشه‎ای خود نشسته بود رفت و برگ سفیدی را که از یک دفتر کنده شده بود به او داد و کیف خالی گشوده‎ای را در مقابل او قرار داد. به شیوه «تله پاتی» به او فرمان داد تا صد هزار روبل به او بدهد؛ تحویلدار به برگه نگاه کرد و با دقت آن را کاوید، او لحظه‎ای تردید نکرد که آن برگ (چک) معتبری است؛ فوراً صندوق خود را گشود و بسته‎های اسکناس را از آن بیرون آورد و صد هزار روبل را در کیف او نهاد.

«میسینگ» کیف را برداشت و از بانک خارج شد، تا آنکه مردان استالین پولها را نزد او یافتند و سرقت او از بانک محرز شد.

پس از آن برای بار دوم نزد تحویلدار رفت و بسته‎های اسکناس را به او بازگرداند تحویلدار متحیر به او و پولها و برگ سفید مقابل خویش نگاه کرد و در اثر یک ایست قلبی بر زمین افتاد...

بخت با تحویلدار یار بود و او از آن ایست قلبی نجات یافت، اما «میسینگ» از چنگ استالین رهایی نیافت. آزمایش دیگری منتظر او بود که استالین می‎خواست بدان وسیله شخصاً از نیروهای استثنایی «میسینگ» اطمینان حاصل کند.

استالین از او خواست که بدون اجازه نامه کتبی به دفترش در «کرملین» وارد شود. برخلاف کسانی که می‎خواستند به دفتر او بروند، زیرا چنین اشخاصی حتی اگر فرمانده جنگی و یا رهبران کمونیست شوروی هم بودند می‎بایست اجازه‌ی کتبی می‌گرفتند. در روز تعیین شده مردی به (کاخ کرملین) نزدیک شد و فضای بیرون آن را پشت سر گذاشت. چون به در ورودی رسید نگهبانان به نشانه‌ی سلام، اسلحه خویش را بالا گرفتند، و آن مرد سالن‌های کرملین را یکی پس از دیگری پیمود و از پله‎ها و در مقابل دیدگان نگهبانان و مردان امنیتی که همه جا پراکنده بودند بالا رفت، همه به هنگام عبور به او سلام می‎دادند، تا اینکه به اتاق آجودان استالین رسید، او نیز از جا برخاست، و سلام داد و «میسینگ» را تا دفتر استالین همراهی کرد، و در حالی که کاملاً خم شده بود در را برای او گشود. در این هنگام استالین چشم از اوراق مقابل خویش برداشت و به مهمان نگریست، ناگهان خود را رودرروی «میسینگ» یافت!!

«میسینگ» بعدها کار خود را چنین تفسیر کرد: او به نگهبانان و مأموران اطلاعاتی چنان الهام کرده بود که خودِ «بیریا» است، رئیسی که آنان را در این مناصب گماشته است. همان رئیس خوفناک تشکیلات اطلاعات شوروی. او تنها کسی بود که می‎توانست بدون کسب اجازه و هر وقت که می‎خواست نزد استالین برود.[[131]](#footnote-131)

نوع دوم از سحر تخیلی، چشم‎بندی است

اساس این نوع بر آن استوار است که نیروی باصره گاه به سبب عوارضی اشیا را خلاف آنچه که در واقع هستند می‎بیند، به همین دلیل خطاهای چشم بسیار است آیا نمی‎بینی که شخص سوار بر کشتی آنگاه که به رودخانه می‎نگرد کشتی را ثابت و رودخانه را متحرک می‎پندارد، همین دلیل آن است که شیء ساکن گاه در حال حرکت دیده می‎شود و جسم متحرک ساکن. به همین ترتیب قطره‎های باران، که به صورت یک خط مستقیم دیده می‎شوند و یا فتیله‌ی آتش که به هنگام چرخاندن به صورت دایره‎ای دیده می‎شود، و یا حبه‌ی انگوری که در آب به اندازه هلویی مشاهده می‎گردد و انسان کوچکی که در مه بزرگ به نظر می‎رسد.

ابن کثیر در تفسیر سوره‌ی بقره سخن رازی را به اختصار آورده و می‎گوید: «اساس آن (چشم بندی) بر این است که گاه چشم‎ به خطا می‎رود و متوجه چیز خاصی شده، از دیگر اشیا غافل می‎ماند، مثلاً یک شعبده‎باز حاذق و ماهر به ظاهر کاری را انجام می‎دهد تا بینندگان را به سبب آن شگفت زده کند و چشمانشان را به آن خیره نماید، به محض آنکه ناظران به آن خیره و مشغول شدند به سرعت کار دیگری را انجام می‌دهد و در این هنگام است که بینندگان چیز غیرمنتظره‎ای می‌بینند و از آن شگفت‎زده می‎شوند.

در حالی که اگر آن شعبده‎باز سکوت کند و چیزی نگوید و ذهن بیننده را با کلام خود به طرف ضد آنچه که انجام می‎دهد متوجه نسازد، بینندگان هم آنچه را که انجام می‎دهد متوجه می‌شوند.

ابن کثیر در ادامه می‎گوید: هر اندازه کار شعبده‎باز به حس بینایی خلل و نقص بیشتری وارد سازد، کار زیباتر جلوه می‎کند؛ مثلاً شعبده‎باز، در جای بسیار روشن یا تاریک بنشیند تا حس بینایی به کارهای او واقف نشود.[[132]](#footnote-132)

ابن کثیر معتقد است که جادوی جادوگران فرعون از این گونه بوده است، آیات قرآن نیز به این نکته تصریح دارند که سحر آنان تخیّلی و چشم‎بندی بوده است. خداوند می‎فرماید:

﴿فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ٦٦﴾ [طه: 66].

«موسی چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان بناگاه طناب‌ها و عصاهای آنان مار شده‎اند و می‎خزند و تند راه می‎روند». آوردن تخّیل در این آیه نص صریحی است بر این مدعا. همچنین در آیه‌ی دیگری به این مطلب اشاره شده است:

﴿فَلَمَّآ أَلۡقَوۡاْ سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ﴾ [الأعراف: 116].

«هنگامی که وسائل جادوگری خود را بینداختند چشم‎بندی کردند» زیرا سحر کردن بر چشمان مردم که در این آیه آمده است، دلیل آن است که چشمان آن‌ها چیزی غیر واقعی را تصور کرده است و خداوند (به حقایق) آگاه است.

شاید آنچه که دجال آن را می‎آورد نیز از همین گونه سحر باشد، زیرا پیامبر خداص خبر داده‎ که با او بهشتی و آتشی است اما حقیقت برخلاف آن چیزی است که شخص می‎بیند، بهشت او آتش و آتش او بهشت است.

از حذیفه س روایت شده که پیامبر خدا ص فرمودند: «مَعَهُ جَنَّةٌ وَنَارٌ، فَنَارُهُ جَنَّةٌ، وَجَنَّتُهُ نَارٌ»[[133]](#footnote-133) [با او بهشت و دوزخی همراه است، دوزخ او بهشت و بهشت او دوزخ است].

همچنین از حذیفه س روایت شده که پیامبرخدا ص در مورد دجال فرمودند: «إِنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَارًا فَنَارُهُ مَاءٌ بَارِدٌ وَمَاؤُهُ»[[134]](#footnote-134) (همانا با او آب و آتشی همراه است، آتش او آبی سرد است و آب او آتشی است) در صحیح مسلم علاوه بر آن آمده است: «فلا تهلکوا» (آگاه باشید که هلاک نگردید).

در روایت دیگری از حذیفه س آمده است که: پیامبرخدا ص فرمود: «لأَنَا أَعْلَمُ بِمَا مَعَ الدَّجَّالِ مِنْهُ مَعَهُ نَهْرَانِ يَجْرِيَانِ أَحَدُهُمَا رَأْىَ الْعَيْنِ مَاءٌ أَبْيَضُ وَالآخَرُ رَأْىَ الْعَيْنِ نَارٌ تَأَجَّجُ فَإِمَّا أَدْرَكَنَّ أَحَدٌ فَلْيَأْتِ الَّذِى يَرَاهُ نَارًا وَلْيُغَمِّضْ ثُمَّ لْيُطَأْطِئْ رَأْسَهُ فَيَشْرَبَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ»[[135]](#footnote-135) به حقیقت من نسبت به آنچه که دجال با خود دارد، از خود او آگاه ترم، با او دو رود جاری است، یکی به ظاهر آبی است سفید و دیگری به ظاهر آتشی است که می‌جوشد، اگر یکی از شما زمان دجال و کارهای او را دریافت، به روی (رودی) برود که به صورت آتش مشاهده می‎کند، در آن فرو برود، سپس سر خود را به سمت پایین برده و از آن بنوشد، زیرا آبی سرد و گواراست.

در روایت دیگری از حذیفه س آمده است: «إِنَّ الدَّجَّالَ يَخْرُجُ وَإِنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَارًا فَأَمَّا الَّذِى يَرَاهُ النَّاسُ مَاءً فَنَارٌ تُحْرِقُ وَأَمَّا الَّذِى يَرَاهُ النَّاسُ نَارًا فَمَاءٌ بَارِدٌ عَذْبٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَقَعْ فِى الَّذِى يَرَاهُ نَارًا فَإِنَّهُ مَاءٌ عَذْبٌ طَيِّبٌ»[[136]](#footnote-136)

همانا دجال ظهور می‎کند در حالی که با او آبی است و آتشی، آنچه که در نظر مردمان آب است، آتش سوزان، و آنچه که در نظرشان آتش است آبی سرد و گواراست. اگر کسی از شما زمان او را دریافت در آنچه که آن را آتش می‎پندارد در آید، همانا که آن آبی است گوارا.

از زمره‌ی سحر خیالی آن است که جادوگران میان زن و مرد را از یکدیگر جدا می‌کنند در این هنگام شیطان جادوگر نزد زن زیباروی می‎آید و به شکل عروسک‌های زشتی بر چهره‌ی آن زن زیباروی قرار می‎گیرد و در نتیجه فرد مورد نظر از آن زن تنفر پیدا کرده و او را زشت می‎پندارد. از آن سو نزد زن زشت و یا زنی که بهره‎ای از زیبایی ندارد می‎رود و به شکل عروسک زیبایی صورت او را می‌پوشاند، در نتیجه شخص مورد نظر به او علاقه‎مند شده و با او ازدواج می‎کند.

طبری می‎گوید: «جادوگر بدین صورت میان مرد و زن جدایی می‎اندازد که در ذهن هرکدام از آن‌ها دیگری را برخلاف آنچه که هست جلوه می‌دهد تا زن و مرد را در نظر همدیگر زشت جلوه دهد و آن دو به هم پشت کرده و از همدیگر دوری کنند و در نتیجه مرد زن خویش را طلاق دهد. در حقیقت جادوگر که سبب جدایی میان آن دو را فراهم نموده جدا کننده اصلی است».[[137]](#footnote-137)

گاه جدایی میان زن و شوهر به وسیله‌ی آن چیزی است که شیطان در دل و اندیشه‌ی انسان القا می‎کند که در نتیجه آن مرد از زنش متنفّر می‌شود.

3- سحر مجازی

تفاوت این نوع با جادوی خیالی

سحر مجازی بر حیله‎های علمی و آگاهی بر خواص اشیا و تردستی و دروغ نسبت به آدمهای ساده لوح و نظایر آن استوار است. شاید چنین پنداشته‎ شود که این نوع از اقسام سحر خیالی است، اما این تصور نادرست است. جادوگری که ریسمانی را به شکل مار افعی در آورده که با وسیله‎ای که او حرکت می‎دهد، حرکت می‎کند، یا آنکه صورت سفید خود را با رنگ به سیاهی تبدیل می‌کند، یا آنکه دست خود را در آتش می‎گذارد و دستش نمی‎سوزد، زیرا ابتدا با ماده‎ای مقاوم به آتش دست خود را آغشته است، هیچکدام از این اعمال از قبیل سحر خیالی نیست، همان گونه که گفتیم تخییل، یا نتیجه تاثیر در قوای ذهنی فرد جادو شده است و یا در نتیجه چشم‎بندی است تا کارها را برخلاف واقعیت ببیند.

جز ابن القیم کسی دیگر تفاوت میان این دو را تشخیص نداده است. او معتقد است که «سحر خیالی» در نتیجه تغییری که در شیء دیده شده یا بیننده بوجود آمده است پدید می‎آید.

کسانی که عملکرد جادوگران فرعون را مشاهده کردند یا در اثر تغییراتی که در ریسمانها و عصاها رخ داده بود جادو شدند (مثلاً اگر ساحران به روح‎هایی شیطانی پناه برده باشند تا آن را حرکت دهند و بینندگان گمان کرده باشند که خود حرکت می‎کنند) و یا در اثر تفسیر و تحولی که در بیننده بوجود آمده بود دچار سحر شدند و طناب‎ها و عصاها را متحرک و جنبان می‌دیدند در حالی که در حقیقت ساکن و ایستا بودند.

ابن قیم می‎گوید: شکی نیست که جادوگر هردو را انجام می‎دهد، گاه در خود بیننده و احساس او تصرف می‎کند تا اشیا را برخلاف آنچه که هست ببیند، و گاه با پناه جستن به ارواح شیطانی در اشیای محسوس تصرف می‌نماید.

ابن قیم به شدت با کسانی که سحر جادوگران فرعون را در نتیجه‌ی حیله‎های ساختگی آنان می‎داند مخالف است و می‎گوید: شاید آنان در ریسمان‌ها و عصاها چیزهایی مانند جیوه گذاشته بودند که موجب حرکت آن می‎شد، زیرا خاصیت جیوه آن است که چون در داخل چیزی ریخته شود و آن چیز در محل گرمی قرار داده شود به حرکت در می‎آید.

ابن قیم می‎گوید: دیدگاه آنان به دلایل گوناگونی پذیرفتنی نیست، زیرا اگر چنان بود، چنین کاری خیالی شمرده نمی‎شد بلکه یک حرکت واقعی بود و در نتیجه، جادو کردن چشم و سحر نامیده نمی‌شد بلکه فن و صنعتی از صنعت‎های مشترک میان مردم بود. در حالی که خداوند می‎فرماید:

﴿فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ٦٦﴾ [طه: 66].

«موسی چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان بناگاه طنابها و عصاهای آنان مار شده‎اند و می‎خزند و تند راه می‎روند».

واضح و آشکار است که اگر آن گونه که منکران می‎گویند طناب‎ها و عصاها با نیرنگی به حرکت در آمده باشند، چنین کاری سحر نیست. اگر چنان می‌بود راه ابطال آن خارج ساختن جیوه از داخل ریسمان‎ها و عصاها و بیان و افشای محل‎های حاوی جیوه می‌بود و نیازی به انداختن عصای موسی و بلعیدن ریسمان‎ها و عصاهای ساحران نبود.

دلیل دیگر آن است که در اجرای چنین نیرنگ‎هایی به کمک گرفتن از جادوگران نیاز نیست، بلکه تنها مهارت سازندگان آن کافی است، و فرعون هم نیازی به تعظیم و ارج نهادن به آنان و تسلیم شدن در مقابل خواسته‎هایشان و وعده‌ی پاداش به آنان نداشت.

همچنین در مورد این قبیل نیرنگ‎ها نمی‎گویند ﴿إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ﴾ [طه: 71].

«مسلماً او بزرگ شماست، بزرگی که به شما جادوگری آموخته». «زیرا تمام مردم در یادگیری و آموزش دادن صنعت‎ها مشترک‎اند و خلاصه بی‎اساس بودن چنین نظری آشکارتر از آن است که بخواهیم برای رد آن خود را به زحمت بیندازیم».[[138]](#footnote-138)

نمونه‎هایی از سحر و جادوی مجازی

دوست دارم نمونه‎هایی از سحر مجازی بیان شود. اساس این نوع بر تردستی و نیرنگ‎هایی علمی و یافته‎هایی است که در آن جادوگر از زمان خویش پیشی می‎گیرد و کار جادوگران در چشم مردم بزرگ و عجیب می‎نماید، زیرا آنان نمیدانند که چگونه مشاهدات خود را تفسیر و تعلیل کنند، و اگر به راز آن پی ببرند، حیرتشان برطرف می‎شود.

1- راز پرندگانی که به گنبد بیت المقدس زیتون می‎‎بردند

مردم شب اول آبریل هر سال صدها پرنده را می‎دیدند که دانه‌های زیتون را به گنبدی که بر روی قبری در بیت المقدس بنا شده بود حمل می‎کردند و گنبد را از دانه‎های زیتون پُر نمودند.

آنان معتقد بودند که این کار کرامتی است برای مرده‎ای که آنجا دفن است، در حالی که آن گونه نبود. ماجرا نیرنگ نوازنده‎ای مشهور بود که با حیله‌ی خود پرندگان را وادار کرده بود تا دانه‎های زیتون را به آنجا ببرند.

ابوبکر رازی این داستان و راز آن را بیان کرده است. واقعیت آن است که در آن زمان نوازنده مشهوری به نام «أرجعیانوس» می‎زیست که بر حسب اتفاق [روزی] از صحرایی می‌گذشت، در آن بیابان جوجه برصله‎ای دید. (برصله) پرنده‌ی مهربانی است آن جوجه برخلاف دیگر پرندگان آواز اندوهگینی سر می‎داد و دیگر پرندگان دانه‎های تازه‌ی زیتون را برای او می‎آوردند و آن جوجه برخی را به هنگام نیاز می‎خورد و برخی دانه‎ها نیز باقی می‎ماندند.

نوازنده آنجا ایستاد و عملکرد آن جوجه را بررسی کرد و دانست که در آواز او که با سایر پرندگان متفاوت است نوعی از احساس درد و اندوه وجود دارد که جلب توجه می‎کند و سایر پرندگان را دلسوز او قرار داده است و آنان غذای او را فراهم می‎کنند.

[با الهام از این کار] نوازنده وسیله‎ای شبیه سوت ساخت که چون باد به آن می­و‎زید همان صدا را تولید می‎کرد، نوازنده آنقدر دستگاه خود را آزمود تا به آن اطمینان پیدا کرد و آن پرندگان به همان گونه که برای آن جوجه غذا می‎بردند، دانه‌های زیتون را نزد او آوردند، زیرا گمان می‎کردند آنجا پرنده‎ای از جنس خودشان وجود دارد.

نوزانده چون هدف خویش را نزدیک و محقق شده دانست قصد هیکل اورشلیم کرد و از شب دفن «أسترخوس» عابد پرسید، عابدی که آن هیکل را بر پای داشته بود. به او گفتند که وی در شب اول ماه آبریل دفن شده است. او مجسمه‎ای شیشه‎ای و توخالی ساخت و آن را بر بالای آن هیکل نصب نمود و بر بالای آن نیز گنبدی بنا کرد و از مردم خواست تا شب اول آبریل آن را بگشایند. چون باد می‎وزید آن مجسمه مانند «برصله» صدا می‌داد و سیل پرندگان دانه‎های زیتون را به آنجا می‎آوردند تا آنکه هر روز گنبد مملو از دانه‎های زیتون می‎شد و مردم چنان پنداشتند که این کرامت آن شخص مدفون است.[[139]](#footnote-139)

ابن کثیر نیرنگ‎های بزرگان نصارا را نسبت به مردم خویش از این قبیل می‌داند. از آن جمله است نورهایی که به آنان نشان می‎دادند مانند داستان «کنیسه القیامه» در سرزمین مقدس و نیرنگی که جهت داخل نمودن مخفیانه آتش به کنیسه به آن متوسل می‎شدند، و روشن ساختن چراغ‎های آن با ترفندی لطیف که نزد توده مردم خریدار داشت، در حالی که بزرگان نصارا خود به آن (ترفند) اقرار داشتند، اما کار خود را به این بهانه توجیه کردند که می‎خواهند یاران خویش را بر دین خود گرد آورده و نگه دارند و در این راه چنین کاری را درست می‎دانستند.[[140]](#footnote-140)

از همین گونه سحر روایت شده است که مردی در زمان‌های پیشین از آهنربایی آگاه بود و به همین نیرنگ یک بت آهنین را در هوا نگاه داشت، او این کار را با ایجاد نیروی جاذبه‌ی مغناطیسی پیرامون آن بت‎ها انجام داد سپس به قوم خویش گفت: این خدای شماست، و مردم نیز به پرستش آن پرداختند.

2- شفای بیماران

مردم در مورد بسیاری از کسانی که ادعای دینداری و تقوا دارند، داستان‌هایی نقل می‎کنند که گویا آنان بیمارانی را که پزشکان حاذق از درمان آن‌ها ناتوان بوده‎اند، شفا داده‎اند. زمره‌ی آن‌ها داستان قصه حسین بن منصور حلاج است که بر شهری از بلاد جبل وارد شد و بیماری را مشاهده کرد که کور و زمین‎گیر شده بود، او برایش دعا کرد و از آب دهان خود در دستانش ریخت و چشمان آن بیمار را با آن مسح نمود تا بینایی‌اش را بدست آورد، سپس پاهای او را مسح کرد و شخص بیمار فوراً برخاست و شروع به راه رفتن کرد.

اما حقیقت ماجرا فاش شد و مردم دانستند که این از نیرنگهای حلاج بوده است.

راز این ماجرا آن گونه که ابن کثیر به نقل از خطیب بغدادی آورده،آن است که حلاج به یکی از یاران نزدیک خود فرمان داد تا قبل از او به یکی از شهرهای بلاد جبل برود و به عبادت و پارسایی و زهد تظاهر نماید و چون مطمئن شد که آنان نزد او گرد آمده و او را دوست دارند و به او عقیده پیدا کرده‎اند، خود را نابینا جلوه دهد وپس از چند روز وانمود کند که زمین گیر شده است و آن گاه که مردم برای درمان او تلاش کنند بگوید: ای مردم نیکوکار، کارهای شما به من سودی نمی‌رساند، پس از سپری شدن چند روز وانمود کند که پیامبرخدا ص را در خواب دیده که به او می‎گوید: فقط«قطب» می‌تواند تو را شفا دهد و «قطب» در فلان روز و فلان ماه نزد تو می‎آید و خصوصیات او چنین و چنان است، و حلاج به آن مرد گفت که در فلان روز نزد تو می‎آیم!

مرد به آن سرزمین رفت و مدتی را در ظاهر به عبادت و پارسایی و قرائت قرآن سپری کرد، تا اینکه مردم به او عقیده نموده و علاقمند شدند، سپس چنان وانمود کرد که نابینا گشته و مدتی به این حال ابراز باقی ماند، سپس خود را فلج جلوه داد، مردم تا آنجا که ممکن بود تلاش کردند تا او را درمان کنند اما سودی نداشت، وی به آنان گفت: ای مردم نیکوکار! تلاش شما نسبت به من سودی ندارد، و من پیامبر خدا ص را در خواب دیدم که به من ‎گفت: تنها قطب می‌تواند تو را شفا دهد و او در فلان روز و فلان ماه نزد تو خواهد آمد؛ مردم که در ابتدا او را با خود به مسجد می‎کشاندند، [چون این سخن را شنیدند] وی را بر دوش خود سوار کرده و به او احترام می‌گذاشتند.

چون زمان موعود (و مورد توافق او و حلاج) فرا رسید، حلاج مخفیانه وارد شهر شد در حالی که لباس پشمی سفیدی به تن داشت، سپس وارد مسجد شد و در کنار ستونی بدون آنکه به کسی توجه کند مشغول عبادت شد. مردم او را بر همان خصوصیاتی یافتند که آن مرد برایشان گفته بود، و برای عرض سلام و کسب برکت و تبرّک به سوی او روان شدند، آن گاه نزد مرد بیماری که منتظر شفا بود آمدند و او را از آمدن قطب باخبر کردند، مرد گفت: ویژگی‌های او را برایم بگویید، آنان ویژگی‌های آن شخص را برایش گفتند، مرد گفت: این همان شخصی است که پیامبرخدا ص در خواب به من خبر داده بود و فرموده بود که او مرا شفا خواهد داد، مرا نزد او ببرید، آنان بیمار را در پیشگاه قطب قرار دادند. مرد با او سخن گفت و او را شناخت و گفت: ای بنده خدا! من پیامبر خدا را در خواب دیدم... و خواب خود را برایش تعریف کرد. حلاج دستان خود را به آسمان بلند نمود و برایش دعا کرد، سپس آب دهان خود را در دستانش ریخت و با آن چشمان مرد را مسح نمود. مرد چشمان خود را گشود، گویی هرگز بیماریی نداشته‎ است، او بینا شده بود. حلاج دوباره با دهان خود پاهای مرد بیمار را مسح کرد، و مرد بلافاصله برخاست وشروع به راه رفتن نمود، گویا که هرگز فلج نبوده است. همه‌ی مردم و امیران و بزرگان شهر نزد حلاج حاضر بودند. ناگهان مردم فریاد بلندی سر دادند و تکبیر و تسبیح گفتند و حلاج را فراتر از نیرنگ و باطلی که در حق آنان کرده بود بزرگ داشتند.

حلاج مدتی با احترام فراوان نزد آنان ماند، مردم آرزو می‎کردند که او چیزی از آنان بخواهد، آن گاه که خواست آنان را ترک کند، خواستند مال فراوان برایش گرد آورند اما او گفت: من نیازی به مال دنیا ندارم، ما با ترک دنیا به این مقام و منزلت رسیده‎ایم! اما شاید این دوست شما برادران و یارانی از «ابدال» داشته باشد که در مرز «طرسوس» در حال جهادند و حج می‎کنند و صدقه می‎دهند، آنان به چنین مالی نیازمندند. مرد بیمار شفا یافته گفت: شیخ راست می‎گوید، خداوند بینایی مرا به من باز داد و سلامتی را به من ارزانی داشت، باقی مانده‌ی عمرم را همراه برادران «ابدال» و صالح خویش با جهاد در راه خدا و حج خانه‌ی او سپری خواهم نمود. حلاج مردم را تشویق کرد تا هرآنچه که دوست دارند به آن مرد بدهند و سپس آنان را ترک نمود. آن مرد مدتی میان مردم ماند تا آنکه زر و سیم فراوانی برایش گرد آوردند، چون به اندازه‎ای که می‎خواست از آن مال اندوخت با آنان وداع کرد و آن‌ها را ترک نمود و نزد حلاج رفت و آن دو ثروت را میان خود تقسیم نمودند.[[141]](#footnote-141)

از این قبیل شگفتیهای حلاج، در زمانهای مختلف، مردم را فریفته و هنوز هم می‎فریبد، اما فقط نزد مردم ساده‎لوح خریدار دارد و آنان که ادعای سحر می‎کنند می‎دانند کدام نوع از آن، نیرنگ و سحرشان را نزد مردم رواج می‎دهد به خصوص اگر این شعبده‎بازان چنان به مردم ساده لوح القا کنند که دارای نیروهای منحصر به فردی هستند و یا هر دستوری که بدهند جنیان آن را اجرا خواهند کرد. در چنین حالتی و بعد از آنکه عقل مردم را به کلی تسخیر کردند با آسودگی خاطر شعبده‌ی خود را انجام می‎دهند.

ابن کثیر این نوع از فریفتن را «تنبله» نامیده است، و آنچنان که خود او می‎گوید فقط نزد مردمان کم عقل و ساده‎لوح چنین فریب داده می‌شوند. در علم فراست (درایت و تیزبینی) مواردی وجود دارد که به وسیله‌ی آن می‌توان عاقل را از کم‎عقل تشخیص داد، و اگر شخص زیرک در این دانش مهارت داشته باشد می‎داند چه کسی از او اطاعت می‎کند و چه کسی اطاعت نمی‎کند.

عموم مردم اسطوره و خرافات و خبرهای دروغ و غیرممکن را زود باور می‎کنند.[[142]](#footnote-142) یکی از این نمونه‎ها ماجرایی است که ابن کثیر در تاریخ خود آورده است. وی نقل می‎کند که در سال سیصد و چهار در بغداد منتشر شد که حیوانی به نام «زرنب» شبانه بیرون می‎آید و کودکان را در رختخواب می‌خورد و به مردم در حالت خواب حمله می‎کند و گاه دست مرد و یا پستان زنی را در حالت خواب بریده است.

این شایعه در میان مردم بغداد اثرگذار شد. مردم شب‎ها بیدار می‎ماندند و بر بامهای خانه بر وسایل مسی و آهنی خود می‎کوبیدند تا این حیوان را از خویش برانند، اطراف و گوشه‌های بغداد آکنده از پژواک این صداها شده بود. مردم برای فرزندان خود گلوله‎هایی از لیف خرما و غیر آن ساخته بودند و دزدان این اغتشاش و شلوغی را غنیمت دانسته بودند و دزدی و گم شدن اموال مردم فزونی یافته بود.

مردم تنها زمانی آرام یافتند که خلیفه دستور داد حیوانی از جنس سگهای آبی را بگیرند و بر روی پل بغداد بر دار آویزند، و چون مردم آن صحنه را مشاهده کردند، به خیال آنکه این حیوان همان است و دولت توانسته که آن را بگیرد، آرام و قرار یافتند!

3- راز مردی که در دارالخلافه پیدا می‎شد

جصاص و مورّخان چنین نقل کرده‎اند که در زمان «معتضد بالله» در اوقاتی که او با زنان و خانواده‌اش خلوت می‎کرد و بیشتر اوقات بویژه هنگام ظهر مردی مشاهده می‌شود شمشیر در دست داشت، هر‌چه می‌خواستند او را دستگیر کنند، نمی‎یافتند با وجودی که به شدت در تعقیب او بودند. خلیفه خود بارها او را دیده بود واز این امربسیار وحشت زده شده بود.

خلیفه افسونگران را فرا خواند و آنان با مردان و زنانی که گمان می‎کردند برخی دیوانه و برخی عاقل‎اند، حاضر شدند. وی از یکی از بزرگان آنان خواست تا جادو کند، و آن جادوگر یکی از آن مردان را که گمان می‎کرد سالم است جادو کرد و او دیوانه شد. خلیفه به اوضاع می‎نگریست و آنان برای وی توضیح می‎دادند که این کار نهایت مهارت و توانایی در این حرفه است، زیرا جنیان از جادوگر اطاعت کرده و آن مرد سالم را دیوانه کرده‎اند، اما این کار فقط هماهنگی آن جادوگر با آن مرد بود تا هر وقت که او را جادو نماید، او نیز دیوانه و بی‎عقل شود. (این سخن در معتضد) اثر کرد و او نسبت به آن افسونگر بدبین شد، اما باز هم در مورد آن شخص که مرتباً در خانه‌ی او ظاهر می‎شد از آن‌ها سؤال کرد؛ آنان با حیله و نیرنگ در مورد او دروغ گفتند بدون آنکه ماهیت و حقیقت آن مرد را برایش بازگو کنند. خلیفه دستور داد که از نزد او بروند و خواست که به هرکدام از آن‌ها پنج درهم بدهند.

معتضد تا آنجا که می‌توانست محکم‎کاری کرد و فرمان داد تا حصار و دیوار را آنچنان محکم بسازند که هیچ کس نتواند از آن بالا رود. بر بالای دیوارها خم‎هایی را به حالت خوابیده قرار داد تا دزدان نتوانند با انداختن قلاب از آن بالا بروند، اما هیچ آن مرد را نیافتند جز آنکه گاهی اوقات در دارالخلافه ظاهر می‎شد، و این ماجرا تا مرگ معتضد ادامه یافت.

من خود این خم‎های خوابیده بر باروی قصر ثریا را دیده‎ام، از دوستی که دربان المقتدر بالله بود در مورد آن شخص پرسیدم. او در جواب گفت: که تا زمان مقتدر خبری از او نبود. آن شخص خدمتکار سفیدپوستی به نام یقق بود که به یکی از کنیزان حرم علاقه مند شد و ریش‎های رنگارنگی برای خود تهیه کرده بود. چون یکی از آن ریش‎ها را می‎گذاشت هیچ کسی نمی‌دانست که ریش خود اوست. او در زمان مشخصی یکی از آن ریش‎ها را می‎گذاشت و در مکان موعود سلاح در دست در مقابل چشمان معتضد ظاهر می‎شد، و چون می‌خواستند او را دستگیر کنند به داخل درختان باغ و یا یکی از راهروها و دالان ‎ها می‎رفت و ریش خود را می‎کَند و در آستین و یا جیب خود قرار می‎داد و سلاح در دست مانند دیگر خدمتکاران به تعقیب آن شخص می‌پرداخت بگونه ای که هیچ کسی مشکوک نمی‌شود و حتی از وی می‎پرسیدند: آیا آن شخص را اینجا ندیده است؟ ما دیدیم که به این سمت آمد و او در جواب می‌گفت: کسی را ندیده‎ام.

هرگاه که این آشوب به پا می‎شد کنیزها نیز بیرون می‎آمدند و به آن محل می‌رفتند و آن شخص کنیز مورد علاقه‌ی خود را ملاقات می‌‎کرد و با او سخن می‎گفت. هدف او از این کارها دیدن و سخن گفتن با آن کنیز بود و این در زمان مقتدر هم عادت او بود تا پس از مدتی به «طرسوس» رفت و در آنجا ماند تا اینکه وفات کرد. پس از مرگش کنیز ماجرای او را تعریف کرد و راز او را فاش نمود.

با وجود مراقبت‌های شدید معتضد یک خدمتکار چنین حیله و نیرنگ پنهانی را انجام می‌دهد و همه از یافتن او ناتوان می‌شدند، در حالی که مکر و نیرنگ پیشه‌ی اصلی او نیست.

در مقایسه با چنین شخصی، حال آنکه چنین کارهایی پیشه‌ی اوست و او از این راه نان می‎خورد چگونه باید باشد؟[[143]](#footnote-143)

4- نیرنگ زنده‌کردن مردگان

یکی از این نیرنگ‎ها که موجب شگفتی مردم است زنده کردن مردگان است که جادوگر در این مورد به یافته‎های علمی تکیه می‌کند.

نمونه‎ای از این نیرنگ آن است که جادوگر گردن کبوتری را می‎پیچاند تا آنجا که به نظر برسد کبوتر مرده است، سپس کبوتر را به سمت مردم پرتاب می‌کند، مردم با دیدن این ماجرا دردمند و آزرده می‎گردند، جادوگر از مردم کبوتر می‎خواهد تا به گمان خویش آن را زنده کند، او کبوتر را در ورقی می‎گذارد و بر آن ضربه می‎زند، کبوتر زنده می‎شود و به سمت افرادی که جادوگر را احاطه کرده‎اند پرواز می‌کند. راز این کار آن است که دست جادوگر قبل از گرفتن کبوتر آغشته به «بنگ» است آن گاه که به ظاهر گردن کبوتر را می‌پیچاند می‌خواهد آن «بنگ» را به حس بویایی کبوتر برساند، در نتیجه کبوتر احساس خود را از دست می‎دهد و مردم گمان می‎کنند که او مرده است آنگاه جادوگر به کبوتر ضربه ای می‎زند و کبوتر پس از مدتی به هوش می‎آید. آن گونه که گفته‎اند اگر سبب و علت این کار فاش شود، شگفتی آن نیز از میان خواهد رفت.

این کار چندان خارق العاده نیست، زیرا یک پزشک بزرگترین کارهای جراحی را انجام می‎دهد در حالی که بیمار بر اثر مواد بیهوشی به خواب رفته است به گونه‌ای که اگر کسی قبل از انجام عمل جراحی او را ببیند وی را مرده می‎پندارد.[[144]](#footnote-144)

5- نیرنگ شعله‌ور ساختن شکر بدون آتش

یکی دیگر از نیرنگ‎هایی که جادوگر در آن از یافته‎های علمی استفاده می‎کند، آن است که شعبده باز یک سینی پر از شکر را به مردم نشان می‎دهد و از آنان می‎خواهد که آن را بچشند تا مطمئن شوند که شکر است، سپس با عصایی که در دست دارد به سینی اشاره‎ می‎کند و شکر آتش گرفته و زبانه می‎کشد.

راز این کار آن است که سینی حاوی دو قسمت مساوی از شکر و «کلرات پتاسیم» (یک ماده‌ی شیمایی شبیه شکر است) می‌باشد. یک طرف عصایی که در دست شعبده‎باز است آغشته به جوهر گوگرد است. آنگاه که با این عصا به سینی اشاره می‎کند، جوهر گوگرد با ماده شیمیایی داخل سینی تماس پیدا کرده و آتش می‎گیرد. و جادوگر با تردستی و مهارت و چشم‎بندی از آن قسمت که حاوی شکر است به مشاهده کنندگان می‎چشاند.

6- نیرنگ وارد کردن دود به داخل یک ظرف سربسته

شعبده‎باز به داخل یک کوزه سربسته دود می‎دمد بدون آنکه به آن دسترسی داشته باشد.

حقیقت آن است که جادوگر قبلاً داخل کوزه شیشه‎ای را با نمک می‎شوید، سپس کف یک سینی را با نوشادر آغشته می‎سازد و آن را به شکل عادی بر دهانه‌ی کوزه می‎گذارد و روی آن را با دستمالی می‎پوشاند. شعبده‎‎باز خود از دور می‎ایستد و سیگاری روشن می‎کند و دود آن را به سمت کوزه پوشیده شده می‎دمد تا بینندگان چنان بپندارند که او کوزه را پر از دود می‎کند.

واقعیت آن است که این کار نتیجه یک فعل و انفعال شیمیایی میان نمک و نوشادر است که کوزه را از دود پر می‎سازد، و این از امور خارق العاده‌ی شعبده‎بازان است.

7- سیاه‌کردن چهره‌ی سفید یک انسان

شعبده‎باز قبل از آنکه روبروی تماشاگران قرار گیرد صورت خود را با ماده «اکسید بیسموت» چرب می‎کند. این ماده زیبایی و درخشندگی خاصی به صورت می‎دهد و به همین خاطر برخی از خانم‎ها در آرایش خود از آن استفاده می‌کنند. پس از آن شعبده‎باز در مقابل تماشاگران ظرفی پر از آب مخلوط با هیدروژن را جلوی صورت خود می‎گیرد و چنان وانمود می‎کند که بوی آن را استشمام می‎کند. صورت شعبده‎باز بلافاصله به رنگ سیاه تبدیل می‌شود و این نتیجه واکنش شیمیایی ماده بر صورت و ماده موجود در آب است.

8- مایع و ر نگ‎های مختلف

در این عمل شعبده‎باز برگ‎های کلم را می‎پزد، سپس آب آن را که متمایل به قرمز شده است می‎گیرد و بعد از آنکه کاملاً سرد شد سه ظرف آماده می‎کند، در یکی از ظرف ‎ها چند قطره «آمونیاک» و در ظرف دوم چند قطره از «جوهر گوگرد» می‎ریزد و در ظرف سوم چیزی نمی‌گذارد. پس از آن مقداری از آب کلم را در ظرف اول می‎ریزد اما رنگ آن تغییر نمی‎کند. در مرحله بعد چند قطره از آن آب را در ظرف دوم می‎ریزد و رنگ آن سبز می‎شود که در این حالت آب کلم بر اثر «آمونیاک» تغییر رنگ می‎دهد و بالاخره با ریختن چند قطره از آب کلم در داخل ظرف سوم رنگ قرمز بدست می‎آید و تمام این‌ها بر اثر واکنش‎های شیمیایی است.[[145]](#footnote-145)

9- شعبده‎بازی با بکارگیری مهارت و ظاهرسازی

از دیگر فنون شعبده مهارت و ظاهرسازی‎هایی است که شعبده‎بازان بر اثر تمرین کسب می‎کنند، مثل آنکه شعبده‎باز به ظاهر انسانی را سر ببرد و یا با شمشیر به او ضربه بزند و شگفت‎آور آن است که تماشاگران جاری شدن خون را هم می‎بینند، سپس شعبده‎باز لگدی به شخص ذبح شده می‎زند و او زنده می‎شود. اگر در چنین کاری دقت کنیم در می‎یابیم که چنین امری واقعیت ندارد، زیرا اگر عمل ذبح حقیقت داشت آن شخص نمی‎توانست زنده بماند، چون میراندن و زنده کردن کار خداوند یگانه‌ی بلند مرتبه است و فقط با علم و اراده‌ی او رخ می‎دهد.

اگر چه این عقیده‌ی هر فرد مسلمانی است، اما افراد ضعیف‎ و عصبی وجود دارند که با کوچکترین توهمات و انفعالات متأثر شده و چنین شعبده‎بازی را باور می‎کنند. به نمونه‎هایی از این قبیل می‌پردازیم:

1. شعبده‎باز و جادوگر چاقوی تیزی را آورده و یا آن را از یکی از تماشاگران می‎گیرد و بر گردن دستیار خود حرکت می‎دهد و سر او را می‎برد و خون جاری شده و آن شخص می‌میرد، پس از ده دقیقه به او لگد می‎زند و او زنده می‎شود.

در حقیقت این کار توهم است و واقعیت ندارد، و با پی بردن به حقیقت امر آن توهم برطرف می‎شود.

حقیقت آن است که یک حباب پوستی به شکل پوست طبیعی انسان را که از مایعی شبیه به خون پر شده است بر گردن دستیار خود قرار می‎دهد و چاقو را بر روی این حباب حرکت می‎دهد تا منفجر شود و رنگ قرمز داخل آن که مانند خون است جاری شود و تماشاگران چنان تصور کنند که او دستیار خود را کشته است.

1. نمونه‌ی دیگر دریدن بدن انسان با شمشیر و خارج ساختن آن از پشت اوست.

شعبده‎باز شمشیر فولادی درازی را به تماشاگران نشان می‎دهد تا مطمئن شوند که اسلحه‌ی برنده و مرگباری در دست دارد، سپس آن را در شکم یکی از دستیاران خود فرو می‎کند به گونه‎ای که شمشیر خون آلود از پشت او خارج می‌شود و شخص ضربه خورده زنده می‎ماند.

حقیقت آن است که شعبده‎باز جلیقه‎ای را که تا نیمه از یک ماسوره معدنی پر شده است به شکل یک نیم دایره باز به تن دستیار خود می‎کند، این جلیقه در زیر لباس‌های دستیار قرار می‎گیرد، پس از آن شعبده‎باز لبه‌ی شمشیر را به سمت شکم دستیارش می‎گیرد و جلیقه را پاره می‎کند تا از ماسوره بگذرد و در نهایت از پشت دستیار خارج شود. ریختن خون نیز نتیجه حبابی پر از مایع شبیه به خون است که بر اثر تماس شمشیر پاره شده و شمشیر آغشته به خون خارج می‎گردد.

1. دیگر آن که جادوگر ساعت را از حرکت کردن باز می‌دارد.

در سالن نمایش شعبده‎باز از مردم می‌خواهد که ساعت‌هایشان را در آورند. سپس بدون آنکه ساعتی را لمس کند با دست خود به سوی ساعت اشاره می‌کند و ساعت از حرکت باز می‌ایستد و این کار را برای همه ساعت‎ها تکرار می‎کند.

در حقیقت شعبده‎باز آهنربای قوی کوچکی دارد که آن را زیر آستین و یا پیراهن خود پنهان نموده تا تماشاگران آن را نبینند. وقتی او در این حالت به ساعتی نزدیک می‎شود، فوراً از حرکت باز می‌ایستد و در حقیقت این ظاهرسازی نتیجه‌ی کار آهنرباست نه فرد شعبده‎باز.

کارهای دیگری نیز وجود دارد که شعبده‎بازان مردم را به وسیله‌ی آن ‎فریب می‌دهند. مانند استفاده از برخی مواد مثل «فسفر» که ماده‎ای است سخت و مومی رنگ که به هنگام تماس با هوا نورافشانی می‎کند و نیز «روغن زیتون» که شعبده‎بازان ترکیبات معیّن این دو ماده را با هم مخلوط می‎کنند و لباس‌های سفید رنگ را با آن آغشته می‎کنند و در اتاق تاریکی می‎گذارند که به صورت چهره‎های درخشان و نورانی دیده می‎شود.

سحری که اساس آن بر فن و نیرنگ و تردستی باشد بسیار زیاد است و مردم همه جا آن را می‎بینند و بسیاری از جادوگران که به این نوع از سحر مشغولند. به سرزمین کویت نیز آمده‎اند، یکی از آنان اهل بنگلادش است و«جوی ایش» نام دارد که در کشور خود مدیر مؤسسه آموزش فنون جادوگری است که بعدها مرکز مطالعات سحرِ بنگلادش نام گرفت.

او در یکی از نمایش‌های خود در تئاتر اتحادیه کارگران چند بازی به نمایش گذاشت.

یکی از این بازی‌ها آن بود که عده‎ای از تماشاگران دست‌های او را از پشت بستند و او را در کیسه‎ای گذاشتند و کیسه را نیز در صندوقی قرار دادند و درِ آن را محکم بستند و روی صندوق هم کیسه‌ی دیگری گذاشته شد. در کمتر از یک دقیقه جادوگر بیرون آمد و در مقابل مردم قرار گرفت، او به این کار بسنده نکرد و به داخل کیسه و صندوق بازگشت و در کمتر از یک دقیقه دست بسته در مقابل تماشاگران نمایان شد.

در یک بازی دیگر او دختری را در صندوقی به اندازه‌ی وی قرار می‌دهد و به وسیله‌ی کاردی عریض او را به سه تکه تقسیم می‎کند. در یک بازی دیگر دو کبوتر را درب صندوقی خالی می‎‎گذارد و سپس در صندوق را می‎گشاید، اما کبوترها ناپدید شده‎اند.

در بازی دیگری دختری را داخل یک تکه پارچه استوانه‎ای قرار می‌دهد سپس آن را بلند کرده و دوباره پایین می‎آورد، دختر ناپدید می‎شود، بار دیگر آن را بلند نموده و پایین می‎آورد دختر با لباس‌های تازه دوباره ظاهر می‎گردد.

یکی از تماشاگران چشمان او را کاملاً بست و عده‌ی دیگری عباراتی را بر تخته نوشتند. با چشمانی بسته آن عبارات را می‎نوشت. یکی از تماشاگران برخاست و تلاش کرد تا او را فریب دهد به این گونه که چیزی ننوشت فقط انگشت خود را تکان داد، اما با کمال شگفتی جادوگر نیز همان حرکت را تقلید نمود.

این جادوگر از نشریه «القبس» دیدار کرد و در سالن نویسندگان نشریه یکی از نمایشهای خود را اجرا نمود و همین نشریه در تاریخ 12/1/1984 گفتگویی با او ترتیب داد.

10- به کارگیری خواص داروها، غذاها و لباس‎ها

برخی از جادوگران که ادعای انجام کارهای خارق العاده را دارند از ویژگی‌های موادی که خداوند آفریده و آنان به آن‌ها پی برده، و دیگران از آن غافل‎اند، بهره می‎گیرند.

به عنوان نمونه‎ آنان پس از آنکه پوست خود را با مواد مقاوم در برابر آتش آغشته کرده و یا لباس‎هایی پوشیده باشند که آتش آن را نمی‎سوزاند وارد آتش می‌شوند.

گاهی جادوگران در غذای کسانی که به خیال خود آن‌ها را جادو کرده و یا از طریق سحر اذیت نموده‎اند، دارو یا نوشیدنی‎ و خوردنی‎هایی می‎ریزند که سرشت انسان را تغییر می‎دهد و حتی گاهی او را کودن و یا بیمار می‎کند. مثلاً اگر انسان مغز الاغ را بخورد کودن و کم عقل می‎گردد.

قرافی این نوع سحر را «سیمیاء» نامیده است، و آن ترکیبی است از مواد طبیعی و زمینی مانند روغن غنی و یا مایعاتی مخصوص که موجب تخیّل ویژه ای می‎شود، و یا حواس پنجگانه را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مثلاً واقعیت‎هایی مانند چشیدنی‎ها، استشمام کردنی‎‎ها، دیدنی‎ها، لمس کردنی‌ها و شنیدنی‎ها را از خود متأثر می‎کند، این‌ها گاهی اوقات واقعیت داشته و خداوند آن حقایق را بر آن کوشش‎ها می‌آفریند، و گاهی اصلاً واقعیت ندارد اما چنان بر خیال چیره می‎شود که انسان در مدت زمانی اندک سالهایی طولانی را احساس می‎کند و چنان می‎پندارد که فصل‎ها آمده‎اند و او پیر شده و صاحب فرزند‎انی گشته است و یا در مدت زمان اندکی به اندازه‌ی یک ساعت عمرها را سپری شده می‎پندارد و خلاصه فکر صحیح انسان را مختل می‌نماید و انسان مانند کسی است که خوابیده است. این تحولات را تنها کسی درک می‎کند که جادو شده و دیگران از آن بی‎خبرند.[[146]](#footnote-146)

برخی از دانشمندان خواص ناشناخته را نیز جزو این نوع جادو می‎دانند. مثلاً جادوگران گمان می‎کنند که اگر سگی را با هفت سنگ مورد اصابت قرار دهی و آن سگ تمام آن هفت سنگ را گاز بگیرد و سپس سنگها را در داخل ظرفی قرار دهی و هر کسی از آن ظرف آب بنوشد آثار شگفت‎انگیز و به خصوصی در او پدیدار می‎شود.[[147]](#footnote-147)

پژوهشگران خواص حقیقی داروها و غذاها اعم از جمادات، نباتات و مواد حیوانی که بر مزاج انسان اثر مثبت و یا منفی می‎گذارد و در کتاب‌های طبیبان و گیاه شناسان و طبیعی‎‎دانان به آن اشاره شده است را از این نوع سحر نمی‎دانند، زیرا چنین مواردی مربوط به دانش پزشکی است نه به جادوگری. برخی از آنان نیز گمان می‎کنند آنچه که بر جان و روان آدمی تاثیر می‎گذارد جادو به شمار می‎آید نه چیزی که بر کالبد و جسم انسان اثر می‎گذارد.[[148]](#footnote-148)

البته این کارها تا زمانی سحر و جادو به شمار می‎آیند که از انجام دهنده‌ی آن کسی باشد که مدعی سحر است و مردم نیز از واقعیت عملکرد او بی‎خبر باشند و اگر راز آن آشکار شود سحر به شمار نمی‎آید.

11- تلاش برای سخن چینی و گسترش فساد به شیوه‎های پنهانی

از انواع سحر مجازی - آنگونه که ابوبکر رازی و ابن کثیر و دیگران گفته‎اند- تلاش برای سخن‎چینی و برهم زدن روابط بین انسانهاست. طبق دیدگاه علما این نوع سحر میان مردم بسیار رایج است. جصاص به چنین جادویی اشاره کرده و می‎گوید: «نوع دیگر سحر، تلاش برای سخن‎چینی و فاسد ساختن روابط به شیوه‎های پنهان است و این گونه جادو در میان بسیاری از انسان‌ها رایج است.

می‎گویند: زنی خواست تا میان یک زن و شوهر جدایی بیندازد، ابتدا نزد زن رفت و به او گفت: شوهرت از تو روی‎گردان است و او را جادو کرده‎اند و از تو گرفته‎اند. من او را برایت جادو خواهم کرد تا کسی را جز تو نخواهد و به دیگری متوجه نشود.

اما برای این کار باید سه تار از موی گردن او را هنگام خواب با چاقو جدا کرده و برایم بیاوری تا کار تمام شود. آن زن فریفته شد و سخن جادوگر را تصدیق نمود.

سپس نزد شوهر رفت و به او گفت: زن تو عاشق مرد دیگری شده و می‎خواهد تو را به قتل برساند. من به این امر پی برده‎ام و دلسوز تو هستم و باید تو را نصیحت کنم هوشیار باش و فریب نخور، او با چاقو این کار را می‎کند و تو خود به زودی خواهی فهمید و هیچ شکی در آن نیست.

مرد در خانه چنین وانمود کرد که خوابیده است و آنگاه که زن مطمئن شد که شوهرش خوابیده است، چاقوی تیزی برداشت و نزد او رفت تا سه تار موی او را بردارد، مرد ناگهان چشمان خود را گشود و زن را در مقابل خویش دید که با چاقویی می‌خواهد گردن او را بزند. شوهر گمان برد که می‌خواهد او را به قتل برساند، بلافاصله برخاست و زنش را کشت و مرد نیز (به جرم قتل) کشته شد.[[149]](#footnote-149)

شیخ محمد عبده در تفسیر سوره‌ی فلق می‎گوید: «سخن‎چینی نوعی از سحراست زیرا دوستی میان دو نفر را به گونه‎ای پنهان و دروغین به دشمنی تبدیل می‎کند».

سخن‎چینی وجدان دوستان را گمراه می‌نماید آنچنان که شب با تاریکی خود، آدمی را سرگردان می‎کند. احتیاط برای پرهیز از سخن‎چینی برای هیچ ‎کس آسان نیست، زیرا سخن چین آنچه را که نزد دوست تو می‎گوید، نزد خود تو نیز بازگو می‎کند و تو نمی‎دانی که دوستت چه گفته و یا ممکن است چه بگوید.

گاه سخنی نزد تو می‎آورد که امکان درست بودن آن بسیار است و به سختی می‎توان آن را انکار کرد، پس برای پرهیز از چنین کاری به نیرویی قوی‎تر از نیروی خودت نیازمندی و آن تنها نیروی خداوند است.

صدیق حسن خان می‎گوید: أبوخطاب در «عیون المسائل» گفته است: یکی از انواع سحر سخن‎چینی و برهم زدن روابط میان انسانهاست.

او در «فروع» می‎گوید: سخن چینی به آن سبب سحر شمرده می‎شود که هدف سخن‎چین در گفتار و رفتارش اذیت و آزار است و او این کار را با نیرنگ و حیله انجام می‌دهد، پس چیزی شبیه سحر و جادوست. عرف و عادت نیز حاکی از آن است که اگر اثر سخن‎چینی بیشتر از جادو نباشد، کمتر از آن نیست، در نتیجه مانند دو چیز شبیه و یا نزدیک به هم یک حکم دارند.

گفته می‎شود: جادوگر به این سبب کافر شمرده می‎شود که ویژگی خاصی(سحر) در او موجود است و این امر خاص (تکفیر) دلیل مخصوصی هم دارد (سحر)، اما سخن چین آنگونه نیست، و فقط تاثیر و نتیجه‌ی آن مانند سحر است، پس در این موارد حکم سحر و جادو را دارد، اما در مواردی مانند تکفیر جادوگر و عدم قبول توبه از او، که مخصوص سحر است چنان حکمی ندارد.[[150]](#footnote-150)

پیامبر خدا ص سخن‎چینی را «عضه» نامیده است. از عبدالله بن مسعود س روایت شده که گفت: پیامبر خدا ص فرمودند: «أَلاَ أُنَبِّئُكُمْ مَا الْعَضْهُ؟ هِيَ النَّمِيمَةُ الْقَالَةُ بَيْنَ»[[151]](#footnote-151) آیا به شما بگویم که «عضه» چیست؟ سخن چینی است که میان مردم منتشر شده است.

نووی می‎گوید: لفظ «عضه» را به دو شیوه روایت کرده‎اند، یکی «عِضَه» بر وزن «عده» و دیگری «العَضه» با فتح عین و سکون ضاد بر وزن «الوَجه» و تقدیر این حدیث چنین است: آیا به شما بگویم که «عضه» چیست؟ دروغی که به شدت تحریم شده است.[[152]](#footnote-152)

«عضه» همان دروغ است و این کلمه بر سخن‎چینی اطلاق شده، زیرا سخن چین معمولاً دورغ می‌گوید و افترا می‌بندد.

فصل سوم:  
میزان اثر‎گذاری جادوی جادوگر

قبلاً اشاره کردیم که طبق گفتار دانشمندان و علما جادو حقیقت دارد. اما در میزان اثرگذاری آن اختلاف نظر وجود دارد گروهی معتقدند که سحر بر مزاج انسان تاثیر دارد و او را بیمار کرده و آزار می‎دهد اما حقیقت اشیا را تغییر نمی‎دهد. گروهی دیگر می‎گویند که جادوگر با جادوی خود – اگر جادوی قوی و نیرومندی باشد- می‎تواند حقیقت و ماهیت اشیا را تغییر دهد.

تهانوی در این مورد چنین می‎گوید:

«جمهور علما بر آنند که سحر واقعیت دارد، ظاهر آیات قرآن و احادیث نبوی هم بیانگر این امرند. آنچه که در آن اختلاف نظر پیدا کرده‎اند آن است که آیا جادو فقط در مزاج تغییر حاصل می‎کند و نوعی بیماری به شمار می‎آید یا اینکه حقیقت شیء را دگرگون ساخته و به چیز دیگری تبدیل می‎نماید. مثل تبدیل انسان به جماد و برعکس یا تبدیل انسان به الاغ و گوسفند و برعکس. جمهور علما نظر دوم را پذیرفته‎اند».[[153]](#footnote-153)

قرافی در کتاب «الفروق» از زمره‌ی کسانی است که به این موضوع پرداخته و می‎گوید: «استاد ابواسحاق می‎گوید: «سحر و جادو گاه موجب تغییر و ضعف بدنی می‎شود و گاه کُشنده است و یا عشق و کودنی به دنبال دارد. [نزد جادوگر] داروهایی موجود است همچون صفرا و جگر و مغز و چنین کارهایی در عادت جایز است. اما اینکه در اثر جادو گیاهی بلافاصله بروید یا کالاهایی جابجا شود و یا مرگ و کوری و کری فوراً صورت گیرد و یا امر غیبی به آن وسیله دانسته شود، چنین اموری محال است، زیرا در این صورت هیچ کس به هنگام دشمنی با کسی امنیت و آسایش نداشت.

در حالی که خود جادوگران هم مرتکب قتل و کینه‎توزی شده‎اند اما هیچیک از آنان به چنین مقامی نرسیده [که بتواند چنان کارهایی را انجام دهد] و اگرچه قبطیان در جادوگری برتر از دیگران بودند اما فرعون دستها و پاهای آنان را برید و آن‌ها قدرت دفاع و یا فرار کردن و پنهان شدن را نداشتند.

ابن جوینی می‌گوید: بیشتر علما معتقدند که ممکن است جادوگر آنقدر باریک شود که از روزنه‌ی کوچکی بگذرد و یا از روی نخ باریکی عبور نماید و یا در هوا به پرواز در آید و [با جادو] دیگری را بکُشد.

قاضی می‎گوید: جادو در کارهایی به وقوع می‌پیوندد که انسان بتواند آن‌ها را انجام دهد. و همه امت مسلمان بر این امر اتفاق نظر دارند که جادوگر هرچند ماهر باشد نمی‌تواند مردگان را زنده کند و یا کور مادرزاد را شفا دهد و دریا را بشکافد و حیوانات را به سخن آورد.

به نظر من (قرافی) جادوگر نمی‎تواند با سحر خود کسی را بکُشد و ماهیت چیزی را تغییر دهد و یا انسان را به شکل حیوانات درآورد. و این دیدگاه صحیحی است که از علمای اسلام نقل شده است.[[154]](#footnote-154)

رازی می‎گوید: نزد اهل سنت ممکن است جادوگر بتواند در هوا پرواز کند و یا انسان را به الاغ و الاغ را به انسان تبدیل نماید. اما آنان عقیده دارند که خداوند آن هنگام که جادوگر وردِ مخصوصی می‎خواند و یا کلمات معّینی را می‌خواند آن امور را می‌آفریند و فلک و ستارگان هیچ تاثیری در این کارها ندارند.[[155]](#footnote-155)

ابن کثیر نیز همین سخن رازی را نقل نموده و در آن مورد اظهارنظر نکرده است.[[156]](#footnote-156)

قرطبی نیز در این مورد می‎گوید:

«علمای ما گفته‎اند: نمی‎توان انکار کرد که جادوگر اعمال خارق العاده‎ای انجام دهد که خارج از توانایی انسان باشد، مانند: بیمار کردن و جدا کردن و از بین بردن عقل و معیوب ساختن یکی از اعضا و نظایر آن که با دلیل ثابت شده که عموم مردم نمی‌توانند انجام دهند.

آنها می‎گویند: هنگام جادو کردن بعید نیست که جسم جادوگر آنقدر باریک شود که از روزنه‎ها و سوراخ‎ها بگذرد و یا بر روی شاخه‎ای از نَی بایستد و یا بر روی نخ باریکی حرکت کند و یا در هوا پرواز کند و بر روی آب راه برود، یا بر سگی سوار شود و...».[[157]](#footnote-157)

اما او معتقد است که جادوگر نمی‎تواند حقیقت اشیا را دگرگون سازد و مثلاً جماد را به حیوان و انسان را به الاغ یا برعکس تبدیل کند.

قرطبی می‎گوید: مسلمانان بر این نکته اجماع دارند که در جادو قدرتی نیست که بتواند ملخ، شپش و قورباغه فرو فرستد و یا دریا را بشکافد و عصا را تغییر ماهیت دهد، یا مردگان را زنده کند و حیوانات را به سخن آورد و امثال آن که از معجزات بزرگ پیامبران بوده است.

چنین کارهایی قطعاً رخ نخواهد داد و خداوند آن را به هنگام اراده‌ی فرد جادوگر خلق نخواهد کرد.[[158]](#footnote-158)

راغب اصفهانی در مورد نوع سوم از انواع سحر می‎گوید: «نوع سوم آن است که مردم غیر فصیح به آن روی آورند. از نظر این‌ها جادو به کاری اطلاق می‎شود که گمان می‎کنند می‎تواند صورت‎ها و طبیعت‎ها را دگرگون نماید و انسان را به الاغ تبدیل کند این جادو نزد تحصیل کنندگان حقیقت ندارد».[[159]](#footnote-159)

ابن حجر عسقلانی می‎گوید: «آنان که می‎گویند سحر حقیقت دارد در اینکه آیا در جادو تاثیری است که مزاج انسان را تغییر می‎دهد و در واقع نوعی بیماری است و یا منجر به تغییر ماهیت اشیا شده و جماد را به حیوان و حیوان را به جماد تبدیل می‎کند، اختلاف نظر پیدا کرده‎اند. جمهور علما نظریه اول را می‌پذیرند و گروه اندکی نیز دیدگاه دوم را پسندیده‎اند. اگر منظور گروه دوم آن باشد که با نظر به قدرت الهی چنین تغییر ماهیتی ایجاد می‎شود، این امری قطعی و واضح است، و اگر منظورشان آن است که این تغییر با نظر به واقع صورت می‎گیرد [یعنی صرف نظر از آن قدرت]، چنین موضوعی محل اختلاف است زیرا بسیاری از کسانی که چنین ادعایی می‎کنند از آوردن دلیل ناتوانند».[[160]](#footnote-160)

از مجموع نظریه‌هایی که بیان کردیم، مشخص شد که دیدگاه‌های گوناگون و متضاد در این باره است و دلیل این اضطراب، عدم آگاهی بسیاری از پژوهندگان از ماهیت و حقیقت سحر و جادوست.

سحر حقیقی آن است که جادوگر از شیطان یاری بخواهد. پروردگار که محیط و دانا به همه چیزهاست ما را از این موضوع باخبر نموده و فرموده است که شیاطین سحر را به مردم یاد می‎دهند:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾ [البقرة: 102].

«و حال آنکه سلیمان هرگز دست به سحر نیالوده و کفر نورزیده است و بلکه این شیاطین صفتان گناه پیشه کفر ورزیده‎اند».

کسانی که در مورد جادو و جادوگران پژوهش کرد‎ه‎اند رابطه میان جادوگران و شیطان برای آنان ثابت شده و به تواتر رسیده است. جادوگران با عقاید فاسد، اعمال گمراه کننده، خوردن اشیای حرام و پلیدی‎ها که مورد پسند شیاطین است به آنان نزدیک می‎شوند و شیاطین نیز آنان را در رسیدن به اهدافشان یاری می‎دهند. به همین دلیل است که دانشمندان ماهر ما سحر را چنین تعریف کرده‎اند: کاری که [کننده آن] به شیطان نزدیک شده و با یاری او عمل خود را انجام می‎دهد و هر امری که [دارای چنین خصوصیتی باشد] می‎تواند سحر هم باشد، و از اقسام آن کاری است که چشم انسان را می‎رباید و بیننده گمان می‎کند که وضع همانطوری است که دیده است اما در حقیقت چنین نیست.[[161]](#footnote-161)

آلوسی می‎گوید: منظور از سحر کار نامأنوسی است که شبیه خارق العاده باشد اما در واقع آنگونه نیست، زیرا سحر و جادو آموزش داده می‌شود و در فراگیری با تقّرب به شیطان از او یاری می‌جویند این تقرب یا با ارتکاب گفتار پلید است، (مثل وردهایی که کلمات شرک‎آمیز و مدح شیطان و تسخیر او در آن آمده باشد) و با ارتکاب اعمال پلید مثل پرستش ستارگان و جنایت و گناه، و یا با اعتقاد پلید مثل نیک شمردن آنچه که موجب نزدیکی به شیطان است و یا دوست داشتن شیطان؛ و این کار به انجام نمی‎رسد جز با شرارت و خباثت نفس، زیرا شرط همکاری و تعاون تناسب [بین طرفین] است، و همانگونه که فرشتگان تنها کسانی را یاری می‎دهند که در نیکی و مداومت بر عبادت و نزدیکی به خدا با گفتار و رفتار، شبیه آنان هستند، شیاطین نیز جز مشابهان خود در پستی و نجاست قولی و عملی و اعتقادی را یاری نمی‎دهند و با این خصوصیت جادوگر از پیامبر و ولی تشخیص داده می‎شود».[[162]](#footnote-162)

آنگونه که صدیق حسن خان نقل کرده است، غزالی سحر را چنین تعریف نموده: «جادو عملی است که در آن از علم خواص اشیا و مسائل حسابی در طالع‎ ستارگان بهره می‎گیرند. جادوگر از این خواص هیکلی مانند شخص جادو شده بر می‌گزیند و در طالع مخصوصی مترصّد آن می‎شود، این عمل با کلمات کفرآمیز و دشنام‎ و اعمال مخالف با شریعت می‌باشد تا به وسیله‌ی آن [ساحر] خود را به شیطان نزدیک نماید. مجموع این عوامل عادتاً موجب احوال شگفت انگیزی در شخص می‎گردد».[[163]](#footnote-163)

راغب نیز از سحری که در آن از شیاطین یاری می‌جویند چنین یاد می‎کند: «دوم: جلب همکاری شیاطین به یکی از شیوه‌های نزدیکی به آنان، خداوند می‎فرماید:

﴿هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ٢٢١ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ٢٢٢﴾ [الشعراء: 221-222].

و نیزمی‎فرماید:

﴿وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾[[164]](#footnote-164) [البقرة: 102].

این فهمیدن مخصوص دانشمندان مسلمان نیست، بلکه بسیاری از پژوهندگان غیرمسلمان نیز به این نتیجه رسیده‎اند.

قانون مستعمرات انگلیسی در آمریکا قبل از انقلاب و متحد شدن ایالت‎ها سحر را چنین تعریف می‎کند: «دوستی و همکاری با شیطان، یا سخن گفتن با او، یا بازی با او و یاری خواستن و مشورت کردن با او».[[165]](#footnote-165)

علمایی که می‎گویند سحر با عبادت شیطان و نزدیکی به او و با شرک و گناه و معصیت به وقوع می‌پیوندد، سخن درستی است که آیات و احادیث بیانگر آن است. زیرا بزرگترین دغدغه‌ی شیطان بازداشتن بندگان از عبادت خدا و دچار نمودن آن‌ها به شرکی است که آتش و خشم خدای جبار را در پی خواهد داشت. شیوه‌های گمراه نمودن بندگان از طریق شیطان گوناگون است، اما در نهایت همه­ی آن انسان را به شرک ورزیدن با خدا وا می­دارد، و همین شرک است که مایه­ی خشم و غضب الهی است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه / می‎گوید: شیطان انسان را بر حسب قدرت خویش گمراه می‎کند. کسی که خورشید و ماه وستارگان را پرستش می‎کند شیطان بر او وارد می‌شود و با او در مورد برخی امور صحبت می‎کند، چنین کاری را «روحانیت ستارگان» می‎نامند، اما در حالی که کار شیطان است. همچنین شیطان با بت‎پرستان سخن می‎گوید و با کسانی که به مرده و یا شخص غیبی پناه می‌برند، و یا مرده‎ای را طلب می‎کنند یا به او متوسّل می‌شوند و یا گمان می‌کنند که دعا کردن بر قبر او، از دعا کردن در منازل و مساجد بهتر است».[[166]](#footnote-166)

او در جای دیگری می‎گوید: «شیاطین در بت‎ها داخل می‎شوند و آنان را در برخی نیازهایشان یاری می‎دهند. آنچنانکه عبادت کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به هنگام پرستش آن پدیده‎ها آنگونه که گمان می‌کنند مناسب است مانند تسبیح کردن آنان و لباس پوشیدن‎های مخصوص و بخور و... یاری می‌دهند، در این حالت شیاطین بر آنان وارد می‌شوند که خودشان آن را «روحانیت ستارگان» می‌نامند. این شیاطین برخی نیازهای آنان را برآورده می‎کنند مثل کشتن دشمنان و بیمار نمودن آنان، دستگیر نمودن و آوردن فرد مورد نظرشان و یا حاضر کردن مال و دارایی.[[167]](#footnote-167)

چون شیطان خود موجود پلیدی است، پلیدی و شرارت و فساد را دوست دارد و از آن لذت می‎برد، و در نتیجه کسانی را که دارای چنین خصوصیاتی باشند نیز دوست دارد.

هر گاه که انسان به وسیله‌ی شر و فساد به شیطان نزدیک شود، شیطان نیز او را یاری داده و برخی از نیازهایش را برآورده می‎کند. یکی از شیوه‌های گمراه نمودن شیطان آن است که او بر بدکاران و جنایتکاران وارد می‌شود و آنان چنان می‎پندارند که روحی بر آن‌ها نازل شده است. این بیچارگان گمان می‎کنند که فرشته‎ای نزد آنان آمده در حالی که جز شیطان کسی دیگر نیست.

«أسود عنسی» که ادعای پیامبری می‎کرد شیاطینی داشت که او را از برخی امور غیبی باخبر می‌کردند چون مسلمانان با او جنگیدند از آن بیم داشتند که شیاطین از نقشه‌ی آنان او را باخبر کنند و هنگامی که همر اسود از کفر شوهرش یقین حاصل کرد مسلمانان را بر کشتن اسود یاری داد. «مسیلمه­ی کذاب» نیز شیاطینی داشت که او را از امور غیب باخبر می‌کردند و او را در برخی کارها یاری می‎دادند.[[168]](#footnote-168)

در اسلام نخستین کسی که گمان کرد ارواح بر او فرود می‎آیند و با او سخن می‎گویند «مختار بن ابی عبید ثقفی» بود. به ابن عمر و ابن عباس(رضی الله عنه) گفتند: مختار گمان می‎کند که روح بر او فرود می‎آید، آن دو در پاسخ گفتند: راست می‎گوید، خداوند والامرتبه می‎فرماید:

﴿هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ٢٢١ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ٢٢٢﴾ [الشعراء: 221-222].

«آیا به شما خبر دهم شیاطین بر چه کسی نازل می‎شوند؟ بر کسانی نازل می‎گردند که کّذاب و بس گناهکار باشند» به دیگری گفته شد: مختار می‌پندارد که به او وحی می‎شود، در جواب گفت: خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡۖ﴾ [الأنعام: 121].

«و شیاطین صفتان مطالب وسوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القا می‎کنند تا اینکه با شما منازعه و مجادله کنند». این همان ارواحی است که بر ابن عربی«نویسنده‌ی کتاب فتوحات» فرود می‎آمدند و همین ارواح کتاب فتوحات را به او القا نمودند.[[169]](#footnote-169)

اکنون که ثابت شد سحر و جادو جز با پرستش شیطان از سوی جادوگر و یاری شیطان به وقوع نمی‎پیوندد، لازم است با قدرت و توانایی‎های شیطان آشنا شویم تا بدانیم که جادوی جادوگر چقدر می‎تواند کارساز باشد.

برای آگاهی بر میزان توانایی‎ها در دنیای جن و شیاطین، پژوهشگران باید به نصوص قرآن و سنت که ما را با این دنیا و با نیروهایی که خداوند به جن و شیطان داده آشنا می‎کنند مراجعه نماید.

من کتابی در موضوع جن و شیاطین نوشتم که، در آن از توانایی‎‎های موجود در دنیای آنان نیز سخن گفته بودم. جنّیان مخلوقاتی عاقل هستند که خداوند آنان را آفریده تا او را عبادت و اطاعت نمایند. برخی از آنان کافر و برخی مؤمن‌اند، می‌توانند ما [انسانها] را ببینند اما ما آنان را نمی‌بینیم. آنان اطراف و نقاط گوناگون زمین را با سرعت می‌پیمایند و از لایه‎های مختلف جوّ بالا می‎روند و می‎توانند بارهای سنگین را با خود حمل کنند. همچنین خود را به شکل‎های گوناگون در می‎آورند و در قالب انسان، حیوان، مار افعی و مانند آن ظاهر می‌شوند.

خداوند جنیان را برای حضرت سلیمان مسخر نمود و آنان قصرهای باشکوه برای او بنا می‌کردند و برایش مجسمه‎های بدیع، طبق‎های بزرگ و دیگ‎های محکم می‌ساختند و برای استخراج مروارید به اعماق دریاها می‎رفتند و آنگاه که یکی از آنان از فرمان او سرپیچی می‌کرد او را اسیر و زندان می‎نمود.

شیطان می‌تواند به برخی از بندگان آسیب برساند. یکی از جن‌ها خواست پیامبر گرامی اسلامص را آزار دهد، اما خداوند نیرنگش را به خود او باز گرداند و پیامبرص را بر او چیره نمود.

پیامبرگرامی ماص به ما خبر داده‎ که شیطان همچون خون در بدن انسان جریان دارد. در صحیح بخاری و صحیح مسلم از حضرت انسس روایت شده که: پیامبر خداص فرمودند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ» یعنی همانا شیطان مانند خون در بدن انسان جریان دارد. همچنین دانش شیاطین بسیار است، آنان در مورد آفرینش انسان و آنچه که او را بیمار می‌نماید یا برایش سودمند است آگاهی‌های فراوانی دارند و بسیاری از ویژگی‌های عناصر و آفریده‎ها را می‎دانند و علم و دانش آنان در چنین مواردی پیشرفته‎تر از انسان است.

اما شیاطین نمی‎توانند خوارقی مانند معجزات پیامبران بیاورند. خداوند بلندمرتبه در قرآن می‎فرماید:

﴿وَمَا تَنَزَّلَتۡ بِهِ ٱلشَّيَٰطِينُ٢١٠ وَمَا يَنۢبَغِي لَهُمۡ وَمَا يَسۡتَطِيعُونَ٢١١﴾ [الشعراء: 210-211].

«این قرآن را شیاطین فرو نیاورده‎اند، اصلاً این کار ایشان را نسزد و توانایی چنین کاری را ندارند». این آیه نص صریحی است بر آنکه شیاطین نمی‎توانند قرآن را تقلید نمایند و مانند آن را بیاورند، و به همین دلیل خداوند متعال جن و انس را آوردن مانند قرآن فرا خوانده است:

﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا٨٨﴾ [الإسراء: 88].

«بگو اگر همه مردم و جملگی پریان گرد آیند و متفق شوند بر اینکه همچون این قرآن را بیاورند نمی‌توانند مانند آن را بیاورند هرچند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند».

رسول خدا ص نیز فرمودند: شیطان نمی‎تواند در خواب به شکل آن حضرت ص ظاهر شود.

در فضا نیز شیاطین نمی‎توانند از مرز مشخصی تجاوز نمایند:

﴿يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ إِنِ ٱسۡتَطَعۡتُمۡ أَن تَنفُذُواْ مِنۡ أَقۡطَارِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ فَٱنفُذُواْۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلۡطَٰنٖ٣٣ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ٣٤ يُرۡسَلُ عَلَيۡكُمَا شُوَاظٞ مِّن نَّارٖ وَنُحَاسٞ فَلَا تَنتَصِرَانِ٣٥﴾ [الرحمن: 33-35].

«ای گروه پری‎ها و انسان‎ها! اگر می‎توانید از نواحی آسمان‌ها و زمین بگذرید، بگذرید ولی نمی‎توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم مادی و معنوی، پس کدام یک از نعمت‎های پروردگارتان را انکار می‎کنید. آتش بی‎دود و مس گداخته به سوی شما روانه می‎گردد و شما همدیگر را نمی‎توانید یاری دهید».

پیامبر خدا ص فرمودند: شیطان نمی‎تواند در بسته‎ای را بگشاید و ظرف پوشیده‎‎ای را نمایان کند و مشک بسته‎ای را باز کند.

از جمله کارهایی که شیطان توانایی انجام آن را ندارد اموری است که خداوند به آن تصریح می‎فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥۖ وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡ‍ٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ مِنۡهُۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ٧٣﴾ [الحج: 73].

«ای مردم! مثلی زده شده است به دقت بدان گوش فرا دهید، آن کسانی را که به غیر از خدا به کمک می‎خوانید و پرستش می‎نمایید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند اگر هم همگان برای آفرینش آن دست به دست یکدیگر دهند. حتی اگر هم مگس چیزی را از آنان بستاند و برگیرد نمی‎توانند آن را از او باز پس گیرند و برهانند، هم طالب و هم مطلوب درمانده و ناتوانند».

این آیه بیانگر این است که هر کسی جز خدا مورد پرستش واقع می‎شود از آفریدن و زنده کردن ناتوان است، اگرچه آن مخلوق موجود حقیری مثل یک مگس باشد، و شکی نیست که جن از جمله خدایان باطلی است که مورد پرستش واقع شده است.

و چون بدانی که شیطان بر چه کارهایی تواناست و از انجام چه اموری ناتوان است، حقیقت این موضوع برایت روشن خواهد شد. شیطان با لذات و یا به یاری دانشی که در اختیار دارد از راه بیماری، از بین بردن عقل و معیوب کردن اعضا بر برخی از مردم چیره می‎شود.

همانگونه که می‎تواند جادوگر را به هوا ببرد و یا او را از محل‎های تنگ عبور دهد و یا بر روی یک رشته باریک به حرکت در آورد. او می‌تواند ملخ و شپش را بر روستاها و شهرها فرو ریزد.

جن مانند انسان بر درمان برخی بیماریها تواناست، مانند درمان کری، طاسی و یا بیمارهای قلبی و داخلی و مانند آن.

اما شیطان از زنده کردن مردگان و به سخن آوردن بی‎زبانان و تبدیل انسان به الاغ و یا الاغ به انسان و انجام کارهایی شبیه معجزات پیامبران مثل «شق القمر» و شکافتن دریا و فرود آوردن طعام و بیرون کردن شتر از سنگ ناتوان است، شیاطین کمتر و کوچکتر از آن هستند که چنین کارهایی را انجام دهند، و آنان که انجام چنین کارهایی را از سوی شیاطین ممکن می‎دانند هیچ دلیل عقلی و یا نقلی ندارند.

اما اینجا شبهه‎ای وجود دارد که نیاز به توضیح دارد، و آن این است که برخی از مردم گمان می‎کنند که آنان جادوگری را دیده‎اند که مرده‎ای را زنده می‌کند و یا گنگی را به سخن می‎‎آورد و یا انسانی را به الاغ تبدیل می‎کند و یا مارها را می‌گیرد و با آنان بازی می‎کند.

در مبحث سحر خیالی نمونه‎های زیادی از این قبیل بیان کردم.

به عنوان نمونه آنچه که جادوگران فرعون انجام می‌دادند، آنان چشمان مردم را جادو کرده بودند و بینندگان چنان گمان می‌کردند که ریسمان‎ها و عصاها به مارهایی تبدیل شده که حرکت و جنب ‎و جوش دارند از همین نوع است.

ابن بطوطه در سفرنامه‌ی خود نقل می‌کند که او در جزیره‎ای به نام «ذیبه المهل» در محفلی که بر بلندایی بر پا شده بود، طایفه‎ای موسوم به «فقرا» را دیده است که وارد آتش می‌شدند و با پاهایشان در آن حرکت می‎کردند و برخی از آنان آتش را مانند حلوا می‌خوردند.[[170]](#footnote-170)

صدیق حسن خان پس از آنکه این واقعه را از ابن بطوطه نقل می‌کند، می‎گوید: به این قوم در اصطلاح و عرف خودشان «ابدال» گفته می‎شود، در زمان ما نیز جماعتی از آنان در شهر «قنوج» در هند وجود داشتند که پس از مدتی منقرض شدند.[[171]](#footnote-171)

نویسنده «الموسوعة العربیة المیسرة» می‎گوید: «فن جادوی مارها و افعی‎ها و شکار کردن و چیره شدن بر آن‌ها از زمان‌های قدیم در مشرق زمین شناخته شده است، خواه این کارها را جهت تفریح و تسلیت خاطر انجام داده باشند و یا همچون وسیله‎ای جهت دور کردن خزندگان خطرناک از انسان و دام».

مارگیرهای هندی به وسیله‌ی موسیقی اثرگذار و منظم می‎توانند بر مار کبرا چیره شوند و یا به وسیله‌ی حرکات منظم و ریتم که از یک جسم درخشان سرچشمه می‌گیرد یک مار سمی را جادو کنند، گاه مارگیرها دندان مارها را می‌کشند اما بیشتر اوقات به خاطر حفظ سلامتی خود از نیروی سحری که از گذشتگان خود به ارث برده‎اند کمک می‎گیرند.[[172]](#footnote-172)

بسیاری از مردم امثال این داستان‎ها را که من نمونه‎هایی از آن را بیان کردم دروغ و افسانه می‌پندارند.

ابن خلدون و گروه دیگری از محققان می‌گویند: جادوگر توانسته است بر نیروی تخیّل دیگران اثر بگذارد و در نتیجه آنان چیزی را متفاوت از آنچه که وجود دارد ببینند، و ما گفتار او را در این زمینه قبلاً نقل نمودیم.

به نظر من چنین کارهایی دو تفسیر دیگر نیز می‌تواند داشته باشد:

1. برخی از این مشاهدات یافته‎هایی علمی است که مردم در آن زمان از رمز و راز آن آگاه نبوده‎اند و ما امروزه به گشودن راز چنین کارهایی نزدیک شده‎ایم و حتی ممکن است این کارها در آینده موجب شگفتی نشود. امروزه سینما و تلویزیون نقش‎هایی ایفا می‎کنند که در گذشته زمره‌ی جادوهای بزرگ به شمار می‎آمد و جز جادوگران زبده و ماهر کسی دیگر توان انجام آن را نداشت.

کسی چه می‎داند شاید شیاطین دانش پیشرفته‎ای داشته‎اند که از طریق آن مردم در حالی که در مکان‎هایی خاص می‎نشسته‎اند، خانه‎ها و باغ‌ها و بستان‎ها و رودها و زنان زیباروی را مشاهده می‎کرده‎اند و چون زمان اجرا به پایان می‎رسیده خود را در خانه‎ای وحشتناک تنها یافته و خبری از باغ و بستان نبوده است.

امروزه انسان می‎تواند فیلم‎ها را بدون وجود پرده‌ی سینما از طریق مجسّم نمودن منظره‎های مشاهده شده در فضا نمایش دهد به گونه‎ای که تصویر با تمام ابعادش از هر زاویه‎ای برای بیننده قابل دیدن باشد، زیرا او در آنِ واحد و در تمام جهات با دوربینی که توانایی تصویربرداری با چنین شیوه‎ای را دارد، تصویر بر می‎دارد.ِ

1. شیاطین تصاویر را آنگونه در چشم بیننده مجسّم می‎کنند،[[173]](#footnote-173) و در واقع آن‌ها هستند که نقش فریب دادن و مضحکه شدن انسان را به عهده دارند، ما از طریق آموزه‎های الهی و نبوی به خوبی می‌دانیم که شیطان می‌تواند به شکل هر انسانی درآید، آنگونه که بیننده تصور کند که همان انسان را مشاهده کرده است حرکت شیطان گاه آنقدر سریع است که چشم نمی‎تواند آن را دنبال نماید و در نتیجه برای انسان به شکل معجزه و کاری خارق العاده جلوه می‎کند.

به گمان من بیشتر اقسام جادو از این قبیل است. آنکه انسان و یا حیوانی را که کشته شده و سرش از بدن جدا گشته در مقابل دیدگان زنده می‌کند، این ادعایش دروغ است، او فقط سرِ مرده را به تو نشان می‎دهد که به بدنش می‎پیوندد و سخن می‎گوید و در واقع شیطان سر آن مرده را با بدنش گرد آورده و در او نفوذ کرده و زبانش را به شکلی به حرکت در آورده است و تو گمان می‌کنی که آن مرده سخن می‎گوید.

گاه شیطان خود را به شکل انسان مقتولی در می‎آورد گویا برمی‎خیزد و راه می‎رود و حرکت می‎کند و می‎خورد و می‎آشامد، و گاه به قالب حیوانی می‌رود و از درون او سخن می‎گوید و شنونده چنان می‎پندارد که آن حیوان خود سخن می‌گوید، و گاه با سرعتی که چشم آن را درک نمی‎کند حیوانی را دور ساخته و خود در جای او به شکل انسان ظاهر می‌شود و یا حیوان کشته شده را به حیوان زنده‎ای تبدیل می‎کند.

ما به یقین می‌دانیم که جن‌ها قدرت خاصی دارند و نمی‎توانند از آن حدّ تجاوز نمایند، جادوگری نیز که از شیاطین یاری می‎جوید نمی‎تواند به وسیله‌ی جادوی خود از محدوده‌ی توانایی جن و انس بگذرد در چنین مواردی تمام آنچه که رخ می‎دهد نیرنگ و تجسّم است و حقیقت چیزی جز آن است که بیننده می‎بیند و یا شنونده می‎شنود.

در خبر از غیب نیز همین گونه است، کارهایی که از آن سؤال می‎شود اگر در گذشته رخ داده باشد، ممکن است جن‌ها به آن جواب داده و از آن خبر دهند و ممکن است در [خبر از آن] به خطا هم بروند.

اما آنان از آینده خبر ندارند، و هرآنچه که می‌گویند مبنی بر حدس و گمان است و یا خبری است که شیاطین قبل از آنکه به زمین برسند از فرشتگان استراق سمع نموده‎اند.

همانطور که به آن اشاره خواهیم کرد، در این نوع اخبار دروغ‎های فراوانی وجود دارد.

اگر گفته شود: آیا شما در انجام جادویی که جادوگر انجام می‎دهد هرگونه تاثیر و علم را از جانب خود جادوگر انکار می‎کنید؟ و آنگاه که جادوگر به فوت کردن و دمیدن و یا سخن گفتن با ستارگان و سیّارات و یا ذبح پرندگان و حیوانات و مانند آن اقدام می‎کند، عملکرد او را چگونه تفسیر می‎نمایید؟

پاسخ آن است که در برخی موارد کار جادوگر نیز مؤثر است. آن گاه که او می‎خواهد کسی را اذیت نماید و یا به او ضرر برساند، نفسش با پلیدی آمیخته می‎گردد و در این حال و پس از آنکه شیطان را به خود فرا می‎خواند نفس او با شیطان همراه شده و به هنگام فوت کردن و دمیدن به طرف مقابل ضرر می‎رساند.

ابن قیم می‌گوید: «دمیدن کار جادوگر است، و هرگاه نفس او به پلیدی و شری که می‌خواهد متوجه شخص جادو شده نماید، آمیخت و در این کار از ارواح خبیث کمک خواست، در آن گره‎ها نفسی آمیخته با بزاق دهان می‎دمد و از جان او نَفَسی آمیخته با شرّ و پلیدی خارج می‌شود که با بزاقی با همان خصوصیت همراه است جادوگر و روح شیطانی در آزار دادن شخص جادو شده همکاری می‎کنند و سحر با قضا و قدر و اراده‌ی تکوینی خداوند اثر می‌گذارد نه با اراده‌ی شرعی او.[[174]](#footnote-174)

تفسیر بر زبان راندن کلمات مشخص یا ذبح پرندگان و حیوانات و یا سخن گفتن با ستارگان و مانند آن نیز این است که جادوگر با گفتار و کردار شرک‎آلود شیطان را راضی می‎کند تا آنچه را که او می‌خواهد از قبیل آزار و اذیت مردم و ضرر رساندن به آنان را انجام دهد. اما آنچه که جادوگران ادعا می‌کنند و می‎گویند که ستارگان روحی دارند که می‎فهمند و درک می‎کنند دروغی بیش نیست و آنان کفر و شرک خود را در ورای چنان دروغی پنهان نموده‌اند.

دلیل این مدعا آن است که جادوگری که به گمان خود از روح ستارگان کمک می‎طلبد جز با سوزاندن بخوری مخصوص و یا پوشیدن لباسی خاص به هدف خویش نمی‎رسد و گاه اعمالی انجام می‌دهد که یا دیدگاه شریعت حرام است مثل لواط و یا اعمالی که کفر آشکار است.

همچنین کلماتی که بر زبان او جاری می‎شود برخی کفر صریح است مانند خواندن ستارگان با کلماتی حاکی از عبودیت و الوهیت، اگرچه برخی از کلمات آنان که در کتاب‌هایشان آمده است حرام نیست؟[[175]](#footnote-175)

فصل چهارم:  
انسان چگونه جادوگر می‎شود؟

تحقیق گذشته بیانگر این بود که جادوگر واقعی تنها کسی است که در سحر خود از شیطان یاری می‎جوید، و کسی که با شیطان ارتباط قوی نداشته باشد ممکن نیست در جادو به درجه‌ی نبوغ برسد.

ابن قیم می‌گوید: «هرچه جادوگر کافرتر، پلیدتر و دشمنی وی با خدا و رسول و بندگان مؤمن شدیدتر باشد، سحرش قوی‎تر و نافذتر است».[[176]](#footnote-176)

به همین علت جادوی بت‎پرستان از جادوی اهل کتاب قوی‎تر و جادوی یهودیان از جادوی اسلام گرایان نافذتر است.[[177]](#footnote-177)

برخی گمان می‎کنند که با چیره‌شدن بر جن به هدف خویش نایل می‎شوند و دانشی دارند که به وسیله‌ی آن می‎توانند جن‌ها را برای انجام امور خود مسخر کنند و این دانش «عزائم» نام دارد. حاجی خلیفه «علم عزائم» را چنین تعریف می‎کند: «عزائم بر گرفته از عزم و تصمیم قاطع و تعمّق در کار و نیت کردن در آن و تحمیل بر دیگران است، می‌گویند: «عزمت علیك» یعنی بر تو واجب و قطعی نمودم.

و در اصطلاح آنان به معنی تحمیل و تشدید آن چیزی است که از جن و شیاطین می‎خواهند و هرگاه که جادوگر بگوید: «عزمت علیك» اطاعت و فرمانبرداری را بر آنان واجب نموده است.[[178]](#footnote-178)

فخررازی گمان کرده است «عالم به عزائم اگر تمام شرایط را دارا باشد، آنگاه که فرمان خود را متوجه جن‌ها می‎کند، خداوند (عزائم) او را به آتشی بزرگ و سوزان برای جنیان تبدیل می‌کند و تمام عرصه‎های دنیا را بر آن‌ها تنگ می‌نماید تا آنجا که هیچ چاره‎ای جز حاضر شدن و فرمان بردن از آنان برایشان باقی نماند. مهمتر از آن چنین فردی اگر ماهر و دارای اخلاق نیکو باشد، خداوند متعال فرشتگان قوی، خشن و تندی بر جنیان فرو می‎فرستد تا آن‌ها را به سوی اطاعت و فرمان بردن از او سوق دهند.[[179]](#footnote-179)

اینها گمان می‎کنند «چون خداوند پادشاهی را به سلیمان عطا نمود، مشاهده کرد که جن‌ها انسان‌ها را در بازارها به بازی گرفته و مسخره می‎کنند و آنان را در راه‎ها   
می­ربایند، وی از خداوند خواست که بر هر طایفه از جنیان فرشته‎ای بگمارد تا آنان را از فساد باز دارد، خداوند فرشتگان را بر طوایف جن گماشت و آنان جن‌ها را از فساد و آمدن نزد مردم باز داشتند. سلیمان جن‌ها را در خرابه‌ها و بیابان‎ها- و نه در آبادانی- سکونت داد تا مردم از شر آن‌ها در امان باشند. و آن گاه که یکی از آنان سرکشی و فساد می‎کرد، دانای به علم «عزائم» کلماتی بر زبان می‎راند که فرشتگان آن را بزرگ می‎داشتند.

آنان گمان می‎کردند گروه‎های مختلف فرشتگان هرکدام به بزرگداشت دسته‎ای از این نام‌ها امر شده‎اند و چون آنان را بر این اساس سوگند دهند، آن‌ها فرمان برده و جواب می‌دهند و هر‌چه از آنان خواسته شود انجام می‎دهند. دانای به علم «عزائم» فرشته‎ای را با این نام‌ها سوگند می‎دهد و او آن گروه از جن‌ها یا یکی از آنان را که شخص طلب نموده حاضر می‌کند و هرآنچه که بخواهد به او دستور می‎دهد».[[180]](#footnote-180)

این ادعا دروغ‎سازی و تلبیسی است که به وسیله‌ی آن مردم ساده‎‎لوح و کم خِرد را مورد مسخره و ریشخند قرار می‌دهند و هیچ دلیل عقلی و نقلی بر گفتار آنان وجود ندارد. در حقیقت کارهایی که با عنوان «عزائم» انجام می‎دهند تعظیم و بزرگداشت جن هاست، مانند مشرکان که چون به هنگام سفر به درّه‎ای وارد می‎شدند به جن پناه می‎بردند. خداوند می‎فرماید:

﴿وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٞ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٖ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَزَادُوهُمۡ رَهَقٗا٦﴾ [الجن: 6].

«و کسانی از انسان‎ها به کسانی از پری‎ها پناه می‎آوردند و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می‎‎افزودند».

ابن تیمیه / در شرح این آیه می‎گوید: «یکی از انسان‌ها به دره‎ای فرود می‎آمد، احتمال وجود جن‌ها در دره‎ها بود، زیرا آنان بیشتر در دره‎ها وجود دارند تا در مکان‎های مرتفع، آن فرد می‎گفت: از سفیهان این دره به بزرگ آن پناه می‎برم، جن‌ها چون می‎دیدند که او به آنان پناه می‎برَد طغیان و سرکشی‎شان بیشتر می‎شد. و به این وسیله پاسخ کسی را که به آن‌ها پناه می‎بُرد و اسامی آنان و پادشاهانشان را می­خواند دادند، زیرا آن شخص آن‌ها را به بزرگشان سوگند داده بود، و به این ترتیب آن‌ها بر انسان‌ها برتری می‎یافتند که مجبورشان می‎کرد برخی از خواسته‎های آن‌ها را انجام دهند. به خصوص اینکه آن‌ها می‌دانستند که انسان از آن‌ها شریف‎تر و بامنزلت‎تر است، تسلیم شدن انسان و پناه بردن او به جن‌ها مانند آن بود که بزرگان برای برآورده ساختن نیازهای خود به فرودستان پناه آوردند».[[181]](#footnote-181)

مطالعه قرآن و سنت و آنچه که در مورد سحر و جادو نوشته شده است گویای آن است که جادوگر نخست باید مطیع شیطان و حتی بنده‌ی او باشد تا شیطان نیز او را یاری داده و خدمت کند.

شیطان برای آنکه مردم را خادم و بنده‌اش بگرداند شیوه‎های گوناگونی برجای گذاشته تا بوسیله‌ی آن مردم کفر و گمراهی خود را به اثبات برسانند. نقطه اشتراک تمام این شیوه‎ها آن است که شیطان را راضی کرده و موجب خشم خدای رحمان می‎شود. برخی از جادوگران با ریاضت‎های نفسی به سحر و جادو دست می‎یابند، آنان از مردم دروی می‎جویند و غذای اندک می‎خورند و بسیار تفکر می‎کنند. اما همه این مجاهدت‎ها شیطانی است و به پلید ساختن و فاسد کردن بدن منجر می‎شود و تزکیه و پاک‎سازی نفس در آن نیست.

برخی دیگر به وسیله‌ی عزائمی که شیطان را با آن بزرگ می‎دارند به جادو و ارضای شیطان دست می‎یابند، این کار از طریق سوگند دادن و خواستن و پناه جستن است.

گروه سوم گمان می‎کنند که از روح ستارگان مدد می‎خواهند اما آن‌ها دروغ می‎گویند زیرا ستارگان روح ندارند و شیاطین بر هر دروغ‎گوی گناه کاری فرود می‌آیند.

حاجی خلیفه شیوه‎های گوناگون ملل مختلف برای دسترسی به سحر و جادو را بیان کرده و می‎گوید: شیوه‌ی هندیان تصفیه‌ی نفس، راه نبطیان عزائم در زمان‌های مناسب، طریقه یونانیان تسخیر روح فلک و ستارگان و رویه‌ی عبرانیان و قبطانیان و عرب‎ها بر زبان راندن دسته‎ای از نام‌های بی‎معنی است که این خود نوعی از عزائم است.[[182]](#footnote-182)

شرایط جادوگر تا شیطان او را یاری دهد

قبلاً بیان کردیم که انسان تنها هنگامی جادوگر می‌شود که در زمره‌ی بندگان و یاران و خادمان شیطان در آید. پژوهشگران در تاریخ جادو و جادوگران به جستجوی شرایط لازم برای جادوگران و دوستان شیطان پرداخته‎اند، شرایط زیر نتیجه‌ی مطالعات آنهاست.[[183]](#footnote-183)

جادوگر باید خود و تمام دارایی خویش را در حال حیات و مرگ به شیطان بفروشد. درستی این گفته را سخن خداوند ثابت می‎کند که می‎فرماید:

﴿وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ١٠٢﴾ [البقرة: 102].

در این آیه ﴿شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ﴾ به معنی فروختن جانهاست.

آنگاه که آدمی جان خود را به شیطان می‎فروشد باید از همه‌ی اخلاق و اعمال نیک و پسندیده دست برداشته و سنگ‎دل و کور گشته و در راه بدی کوشا و از نیکی روی‎گردان باشد.

1. دشمن تمام ادیان باشد و نسبت به آن‌ها خشمگین بوده و آن‌ها را مورد استهزا قرار دهد و از تمام کتاب‎های آسمانی بیزاری جوید و در سوزاندن و پاره کردن و به کارگیری آن در کارهای پست کوشا باشد.

در تمام این موارد لازم است که غیر خدا را مورد تعظیم قرار داده و به خداوند شرک بورزد و شیاطین، ستارگان، بتها و یا انسان را عبادت کند.

ابن خلدون می‎گوید: انسان جز با ریاضت جادوگر نمی‌شود «و ریاضت جادوگری روی آوردن به افلاک و ستارگان و جهان‎های عُلوی و شیاطین، و بزرگداشت و عبادت و خضوع و ذلت در مقابل آنهاست. نتیجه‌ی این زهد و ریاضت توجه به غیر خدا و سجده کردن برای اوست و روی آوردن به غیر خدا کفر است، به این دلیل سحر کفر است و کفر از اجزا و اسباب آن به شمار می‎‎آید».[[184]](#footnote-184)

ابن تیمیه / می‎گوید: بسیاری از پرستش کنندگان شیطان کلام خداوند را با نجاست و پلیدی می‌نویسند، آن‌ها سخن خدای بلند مرتبه را با خون و مانند آن و گاه با چیزی غیر پلید می‎نویسند، جز این آن‌ها هرآنچه که مایه‌ی خشنودی شیطان باشد را نوشته و با آن سخن می‌گویند».[[185]](#footnote-185)

گفته می‎شود بندگان و دوستان شیطان، (عزائم) و طلسم‎هایی می‎خوانند که حاکی از پرستش و بزرگداشت جن‌ها است و عموم عزائم و طلسم‎ها و دعاهایی که در دست مردم است و در زبان عربی قابل فهم نیست، شامل خطاب شرک‎آمیز نسبت به جن‌ها می‎باشد.[[186]](#footnote-186)

محمد محمد جعفر می‎گوید: مهمترین چیز برای جادوگر هنگام انجام عمل جادوگری آن است که کفشی به پا کند که در جلو و اطراف آن نام خداوند نوشته شده تا به این طریق شیطان را خشنود و خداوند را نسبت به خویش غضبناک نماید.

1. جادوگر باید مظهر کثافت و پلیدی و پستی نفس باشد و پاکیزگی و نظافت را ترک کند تا آنجا که بدن، لباس و مسکن او بوی گندیده بدهد، و باید آماده انجام گناهان و زشتی‎ها و پستی‎‎ها و فرو رفتن در معصیت و اباحی‎گری باشد و اوقات خود را به دور از مردم سپری کند و با آن‌ها داد و ستدی نداشته باشد و جز در موقعی که از او می‎خواهند جادویی بکند و به مردم ضرر برساند، با آنان ارتباط برقرار نسازد.

علمای ما احوال یاران شیطان را مورد بررسی قرار دادند و آنان را به آنچه که پژوهندگان در احوال جادوگران به آن دست یافته‎اند، توصیف نمودند.

ذشیخ بدرالدین بن عبدالله شبلی می‎گوید: «جن‌ها بیشتر در محل نجاسات یافته می‎شوند، مانند حمام‎، توالت‎ و زباله‎دان، آنانکه شیطان با آن‌ها همراه می‎شود و حالات شیطانی دارند نه رحمانی، بیشتر به چنین محل‎هایی که مکان شیاطین است، پناه می‎برند. آثار و احادیث زیادی در نهی از نماز در این محل‎ها وارد شده است، زیرا چنین اماکنی جایگاه شیاطین است، برخی فقها علت این نهی را در معرض نجاست بودن این اماکن بیان کرده‎اند و برخی گفته‎اند: این مسأله تعبدی است و نمی‎توان حکمت و معنای آن را درک کرد، اما سخن صحیح آن است که علت نهی از نماز در حمام و جای خواب شتران و مانند آن این است که چنین محل‎هایی جایگاه شیاطین است، و علت نهی از نماز در قبرستان این است که علاوه بر آنکه جایگاه شیاطین می‌باشند، وسیله ای برای دچار شدن به شرک است.

اهل بدعت و گمراهان که از راه‌های غیرشرعی زهد و عبادت پیشه کرده‎اند و گاه مکاشفات و تاثیراتی هم دارند بیشتر به پناهگاه‌های شیاطین که از خواندن نماز در آن‌ها نهی شده پناه می‎برند، زیرا در این اماکن شیاطین بر آنان نازل می‎شوند و همانگونه که با کاهنان صحبت می‎کنند و یا به داخل بت‎ها می‎روند و با بت‎پرستان سخن می‎گویند، در مورد برخی امور با آن‌ها به گفتگو می‌پردازند و آن‌ها را درست مثل کاهنان و بت‎پرستان و جادوگران و بندگان خورشید و ماه و ستارگان می‎فریبند.[[187]](#footnote-187)

ابن تیمیه / به توصیف این افراد پرداخته و می‎گوید: آنان خود را پاکیزه نمی‌گردانند و وضو نمی‎گیرند، هر یکی ازآنان همیشه همراه نجاست‎ها و همنشین سگان است و به حمام‎ها و زباله‎دانی‎ها و گورستان پناه می‎برد، بوی بدی دارد و به شیوه‌ی شرعی خود را پاکیزه نمی‌سازد و نظافت نمی‎کند. پیامبرخدا ص فرموده‎اند: «فرشتگان به خانه‎ای که در آن شخص جنب و یا سگ باشد وارد نمی‎شوند».

همچنین در مورد چنین جایگاههای نجسی می‎فرماید: «این مکان‎ها محل حضور شیطان است»، و می‎فرماید: «کسی که از میوه‌ی این دو درخت خبیث بخورد به مساجد ما نزدیک نشود، زیرا فرشتگان نیز از هرآنچه که آدمی را بیازارد، اذیت و آزار می‎بیند».[[188]](#footnote-188)

سپس او نشانه‌های اولیای شیطان را بیان کرده و می‎گوید: «آنان با پلیدی‎های مورد علاقه‌ی شیطان ارتباط دارند و به حمام‎ها و مکان‌هایی که شیطان در آن حضور می‎یابد پناه می‎برند، و مارها و عقرب‎ها و زنبورها و گوش سگ‌ها را که همه پلید و از مظاهر فسق هستند می‎خورند، و ادرار و نجاست‎هایی مانند آن را که شیطان دوست می‌دارد می‎آشامند، و با سگ‌ها و موش‎ها هم‎نشین هستند و یا به زباله‎دان‎ها و جاهای نجس می‎روند یا به گورستان پناه می‎برند، خصوصاً گورستان کفار اعم از یهود و نصارا و مشرکان، آنان شنیدن قرآن را نمی‌پسندند و از آن فرار می‌کنند و شنیدن آوازها و اشعار را بر آن ترجیح می‎دهند و خلاصه نزد آنان فرمان شیطان از کلام خدای رحمان مقدم‎تر است.[[189]](#footnote-189)

1. جادوگر لازم است کارهای حرام انجام دهد، و به گناهانی که موجب خشم خدا و رضایت شیطان است مبادرت ورزد. جادوگران بیشتر اوقات در اماکن متروکه لخت و عریان می‌نشینند، و پرندگان و حیوانات را در حالی که نام شیطان یا سایر خدایان باطل را بر آن می‎خوانند سر می‎بُرند، و خون را با آبجو و کوبیده‎ای گرفته شده از حیونات مُردار یا حیواناتی که به نام غیر خدا ذبح شده‎اند مخلوط می‎کنند و از این ترکیب نجس می‎نوشند و بدن‎های خود را به آن آغشته می‎کنند، و در مراسم خود گناهانی را مرتکب می‎‎شوند که پست‎ترین جنایتکاران از انجام آن خودداری می‌نمایند.

جادوگران در مراسم خود در جمع‎آوری پس مانده‎های غذا از زباله‎دان‎ها و کوچه‎ها و نیز مواد مخدر و خون حیوانات و پرندگان تلاش می‎کنند و برخی جادوگران برای خشنودکردن شیطان کودکان بیگناه را هم می‎کشند و جادوگر طبق عادتش از کاسه‌ی سر مرده‎ای که به شکل ظرف در آمده می‌نوشد.

محمد محمد جعفر می‎گوید: جادوگران به بسیاری از گناهان و جنایت‎های زشت و انحرافات جنسی آلوده‎اند آنان مراسم خود را معمولاً بر روی تپه‎ای انجام می‎دهند و پس از دزدیدن کودکان و سر بریدن آنان در آن محل قربانی تقدیم می‎کنند. پلیس فرانسه جنازه‌ی دو پسر را در مدتی کمتر از سه هفته بر روی آن تپه پیدا کرد. آن‌ها کودکان را می‎کُشند تا از خونشان برای جادو و یا نزدیکی به شیطان استفاده نمایند. از کسی که می‎خواهد جادوگر شود تعهد بسیار سختی گرفته می‌شود که تمام آن در جهتی است که شخص را بنده‌ی شیطان قرار می‌دهد و به سحر و جادو که مخالف حق و عدالت و دینی است که خدا به وسیله‌ی پیامبر ص بدان فرو فرستاده مبادرت ورزد.

آن گاه که شخص واجد این شرایط شد، باید به تدریج این گناهان و بدی‎ها را در مدت چند ماه تمرین نماید تا با پلیدی‎هایی که شیطان آن را دوست دارد نفس خویش را پست و پلید کند. پس از آن لازم است کتاب‌های جادو را که شیوه‌های نزدیک‌شدن به شیطان را برای او بیان کرده است و او را آماده‌ی نزول شیطان می‎کند مطالعه نماید.

علاقمندان به رسیدن به جادوگری شیوه‎های مشابهی در روبرو شدن با شیطان و یا یکی از پیروان او دارند. مثلاً برخی در یک نیمه شب مهتابی به مکانی بسیار دور می‌روند و کارهایی انجام می‎دهند که مایه‌ی خشنودی شیطان می‌شود، مانند آنکه لباسشان را بیرون آورده و به دور خود دایره‎ای می‎کشند و اشکال و رمزها و طلسم‎های مورد پسند و علاقه شیطان را بر روی آن رسم می‎کنند، سپس شروع به خواندن کرده و شیطان را مدح و ستایش می‎نمایند و برایش دعا کرده و به او متوجه می‎شوند. برخی هم با خود حیواناتی دارند که در حال تعریف و تمجید از شیطان آن را ذبح کرده و به شیطان هدیه می‎دهند.

شیطان در ملاقات اول و یا ملاقات‎های بعد در مقابل آن شخص علاقمند به جادوگری ظاهر می‎شود، و با او پیمان می‎بندد که نام آن شخص را با ماده­ی نجس و گندیده ای می‎نویسد.

در این پیمان شخص گمراه متعهّد می‎شود که بنده‌ی شیطان باشد. شیطان نیز زمانی برای تعمید این گمراه معیّن می‎سازد، در زمان مشخص شده جادوگران و ارواح خبیث هم حضور دارند، مراسم تعمید با پستی به اتمام می‎رسد و جادوگر در آن خوار شده و مورد اهانت و ضرب و شتم قرار می‎گیرد و از نجاست‎ها و گوشت مردار می‌خورد و با کلمه‌ی زشتی نام گذاری می‎شود.

تمام آنچه که این بیچاره در مقابل چنان بندگی پست و زشتی از دشمن سرسخت خود (شیطان) دریافت می‎کند آن است که بتواند جادوگر شود.

وکیل برجسته «موریس هارسون» در سخنرانی خود که در آکادمی علوم ماوراء الطبیعه در سال «1929» ایراد نمود می‎گوید: «اولین کاری که جادوگر هنگام پیمان با شیطان و در اولین ملاقاتش با او انجام می‎دهد آن است که قراردادی را امضا می‎کند که در آن، طرف اول (جادوگر) روح و جان و همه چیز خود را به طرف دوم می‎فروشد و در مقابل طرف دوم (شیطان) نیرو و قدرت جادوگری را به طرف اول (جادوگر) عطا می‎کند.

«بارنیه» زن جادوگری که در سال «1619» محاکمه و سوزانده شد به رئیس دادگاه آن زمان «قاضی بیوری لانکر» قراردادی را که با شیطان بسته بود نشان داد. این قرارداد عبارت بود از یک تکه کثیف از پوست گربه یا سگ که با خون حیض و دیگر نجاستهایی که انسان توان دیدن و بوییدن آن را ندارد آلوده و نوشته شده بود.

شاید پلید‎ترین پیمان بسته شده میان جادوگر و شیطان، پیمانی باشد که میان «أوربان گراندیه» و شیطان بسته شد، پیمانی که موجب صدور حکم اعدام او در 18 آگوست 1934 شد و این حکم به صورت علنی در بازار «لودون» به اجرا درآمد. رونوشت این پیمان نامه هنوز در کتابخانه‌ی عمومی پاریس نگهداری می‎شود. تصویر پیمان منعقد شده میان شیطان و «دانیال سالتنوس» همان استاد زبان عبری که خود را به شیطان فروخت و فوراً مُرد نیز در کتابخانه «أبسالا» موجود است.

از جمله پیمان‎های شگفت انگیزی که می‎گویند مهر شیطان بزرگ بر آن زده شده پیمانی است که در بایگانی گریگستی (Girfite) نگهداری می‎شود و یکی از کشیشیان با ابلیس آن را منعقد کرده است. زبانی که این پیمان را با آن نوشته‎اند بسیار پیچیده است و تاکنون هیچ استاد زبان‎شناسی نتوانسته آن را ترجمه و حتی یکی از کلمات متن آن را بفهمد.

این پیمان عبارت بود از سطرهایی عمودی و مایل و جز نام کشیش امضا کننده آن، چیزی از آن فهمیده نشده است.

آنچه گفتیم مشتی است از خروار، اما برای توضیح حقیقت جادو و جادوگران کافی است. مؤمن کسی است که به ربوبیت خدای یگانه ایمان داشته باشد و دین او را راه و روش مستقیم و درست بداند، و جادوگر کسی است که به بندگی شیطان راضی شده و به جای خداوند یکتا، او را ربّ خویش برگزیند و تمام امکانات و نیروی خود را زیر فرمان شیطان قرار داده است. به همین خاطر خداوند در مورد جادوگران می‌فرماید: آنان کتاب خدا را پشت سر انداخته و از آنچه که شیاطین بر ملک سلیمان می‎خوانند پیروی کرده‎اند یا او به ما می‎گوید که آنان سحر را به بهای فروختن جان خویش به شیطان خریداری نموده و در مقابل آن جان و مال خود را به او داده‎اند:

﴿وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ١٠٢﴾ [البقرة: 102].

«و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته اگر می‌دانستند».

شاید گفته شود: شما چگونه می‎پندارید که جادوگران بندگان شیطان هستند در حالی که برخی از آنان نماز می‎خوانند و قرآن تلاوت می‎کنند و در برگ‎های جادویی خود آیات قرآن را می‎نویسند.

در جواب این شبهه باید گفت که آنان چنین کارهایی را فقط برای ظاهرسازی و فریفتن مردم انجام می‎دهند و در درون خالی از تقوا و نیکی هستند.

جادوگری که توبه کرده و پشیمان شده بود در مصاحبه با نشریه کویتی (السیاسه) تصریح کرده بود که شیطان آنان را به تظاهر به تقوا در پیشگاه مردم راهنمایی می‎کرد و از آنان می‎خواست که بدون بر زبان آوردن آیه‎ها در مقابل مردم نماز بخوانند، در این حالت جادوگر حرکات را انجام می‎دهد و در صورت لزوم برخی از آیات قرآن را هم می‌خواند. شیطان است که جادوگر را به پرهیز از گناه و معصیت در پیشگاه مردم رهنمون می‎شود تا مردم بگویند فلانی شیخ و بزرگ و ولی است، اما چون (جادوگر) با خود خلوت نمود و یا با دوستان خود همراه شد، هرآنچه که دوست دارد می‎تواند انجام دهد.[[190]](#footnote-190)

فصل پنجم:  
جادو شدن پیامبر**ص**

1- حدیثی که در این مورد روایت شده است

خداوند پیامبران خود را با انواع بلاها آزمایش کرده و به این وسیله اجر و ثواب آنان را بیشتر و بزرگ‎‎تر می‎کند. از جمله این آزمایش‎ها آن بود که مردم پیامبر خود را تکذیب می‎کردند و آن‌ها را آزار می‎دادند. برخی از پیامبران هم به بیماری دچار شدند. یکی از این آزمون‎هایی که پیامبرخدا ص به سبب آن آزار دید جادو شدن او بود. از حضرت عایشه ب وایت شده است: مردی از طایفه‌ی بنوزریق[[191]](#footnote-191) به نام لبید بن العصم پیامبر خدا ص را جادو کرد.

آن حضرت ص در اثر این سحر گمان می‌کرد کاری را انجام داده در حالی که آن را انجام نداده بود. روزی - یا شبی - که پیامبر خدا ص نزد من بود بسیار دعا کرد، سپس فرمود: ای عایشه! آیا احساس کردی که خداوند در آنچه که از او [در خواب] خواستم مرا راهنمایی کرد؟

دو مرد نزد من آمدند، یکی از آن دو بر بالای سر و دیگری کنار پایم نشستند، یکی از آن دو به دوستش گفت: درد این مرد چیست؟ گفت: جادو شده، گفت: چه کسی او را جادو کرده گفت: لبید بن العصم، گفت: در چه چیز؟ گفت: در شانه و مویی که بر اثر آن ریخته و در غشای جوانه خرمابنی، گفت: آن کجاست؟ گفت: در چاه ذروان. پیامبر خدا ص همراه جمعی از اصحاب بر سر آن چاه رفت و هنگام بازگشت فرمود: ای عایشه! آب آن مانند جوشانده حنا و سر شاخه‎‎های خرمایش چون سر شیاطین بود.[[192]](#footnote-192)

2- دلیل کسانی که منکر این حدیث هستند

برخی از علما این حدیث را تکذیب و به شدت رد کرده‎اند و آن را با کتاب خدا که رسولش در آن از جادو شدن تبرئه شده در تضاد دانسته‎اند.

یکی از این علما جصاص است که می‎گوید: «گمان می‎کنند که پیامبر ص جادو شده و آن جادو بر او تأثیر گذاشته است به اندازه‎ای که در خصوص آن فرموده: من چنان می‎‎پندارم که کاری را انجام داده و چیزی گفته‎ام در حالی که نه آن را گفته و نه انجام داده‎ام.

و می‎پندارند که یک زن یهودی به وسیله غشای جوانه‎ای که آن را زیر سنگ بالای چاه پنهان کرده بود او را جادو کرد و چون آن را بیرون آوردند اثر آن نیز بر پیامبرص از بین رفت، در حالی که خداوند در تکذیب کافران که چنان پدیده‎ای را به پیامبرص نسبت می‌دادند فرمود:

﴿وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا٨﴾ [الفرقان: 8].

«ستمگران می‎گویند شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‎کنید».

او در ادامه می‎افزاید: چنین روایاتی را افراد بی‌دین درست کرده‌اند تا بوسیله‌ی آن مردم عوام و ساده‎لوح را به بازیچه گرفته‎ و تا مردم معجزات پیامبران را باطل شمرده و آن را با اشکال مواجه نمایند.[[193]](#footnote-193)

ابوبکر أصم می‎گوید: «حدیث روایت شده در مورد جادو شدن پیامبر ص، حدیث متروکی است، زیرا لازمه چنان حدیثی آن است که کافران در ادعای مسحور شدن پیامبر ص راست گفته باشند و این مخالف با نص قرآن است، زیرا خداوند خود در قرآن کافران را در ادعایشان تکذیب می‎کند. رازی به نقل از قاضی می‎گوید: این روایت باطلی است، چگونه می‎توان آن را صحیح دانست در حالی که خداوند می‎فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ﴾ [المائدة: 67] «و خداوند تو را از مردمان محفوظ می‎دارد».

و می‎فرماید: ﴿وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ٦٩﴾ [طه: 69].

«و جادوگر هرکجا برود پیروز نمی‎شود».

اگر این حدیث را صحیح بدانیم به نبوت خدشه وارد می‌شود، و اگر چنین روایتی درست بود جادوگران می‎بایست به تمام پیامبران ضرر می‎رساندند. همچنین کافران به پیامبر ص طعنه می‌زدند و می‎گفتند: جادو شده است، حال اگر چنین واقعه‎ای راست باشد کافران نیز باید در دعوای خود راستگو باشند و آن عیب [جادو شدن] متوجه ذات پیامبر ص می‎شود و بدیهی است که چنین امری جایز نمی‎باشد.[[194]](#footnote-194)

شیخ جمال‎الدین قاسمی می‎گوید: «با دلایلی که ذکر شد جای تعجب ندارد که چنین روایتی مورد قبول واقع نشود اگرچه کتاب‌هایی صحیح هم آن را روایت کرده باشند، زیرا تمام آنچه که در کتب صحاح آمده از نظر سند و معنی عاری از عیب و نقد نیست، و این را راسخان در علم می‎دانند. همچنین پیشینه‌ی مناقشه، در خبر آحاد از دوران اصحاب وجود داشته است».[[195]](#footnote-195)

شیخ محمد عبده می‌گوید: «احادیثی نقل کرده‎اند که گویا لبید بن العصم پیامبرص را جادو کرد و آن جادو در او اثر نمود تا جایی که خیال می‌کرد کاری را انجام می‎دهد در حالی که آن را انجام نمی‎داد و یا نزد چیزی می‎‎آید، در حالی که چنان نبود، و خداوند پیامبرش را از این واقعه آگاه نمود و اشیایی که پیامبر ص به وسیله‌ی آن جادو شده بود از چاه بیرون آورده شد و پیامبر ص از آن جادو خلاص شد».

بی‎شک تاثیر سحر در جان پیامبر ص به آن اندازه که گمان کند کاری انجام می‎دهد و در واقع آن را انجام ندهد به مانند اثر بیماری‎ها بر بدن و یا عارض شدن سهو و فراموشی در برخی از کارهای عادی نیست، بلکه [در صورت صحت] عقل و روح او را تحت تاثیر قرار داده است.

سپس می‎افزاید: «عقیده به چنین امری تصدیق مشرکان است که گفتند: ﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا٨﴾ [الفرقان: 8].

«شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‎کنید» و فرد سحر شده نزد مشرکان کسی نبود جز آنکه عقلش مختل شده وگمان کند کاری به انجام می‌رسد در حالی که اصلاً آن کار واقع نشود و چنان بپندارد که به او وحی می‎شود در حالی که به او وحی نشود.

بسیاری از مقلدان که درک درستی از نبوت و لوازم آن ندارند چنان می‌پندراند که خبر تاثیر سحر صحّت دارد و باید آن را پذیرفت و انکار آن کار بدعت گذران است، زیرا انکار آن در واقع انکار سحر است در حالی که حقیقت سحر و جادو را قرآن ثابت کرده است».

دلایل این دیدگاه را می‎توان در نکات زیر خلاصه کرد:

1. آنها ادعا می‎کنند که این روایت باطل است و ملحدان آن را وضع کرده‎اند.
2. گمان می‎کنند که سند این حدیث دارای اشکال است.
3. آنها ادعا دارند که این حدیث آحاد است و حدیث آحاد مفید ظن است نه یقین، و به همین دلیل نمی‎توان به احادیث آحاد استدلال کرد.
4. ادعا می‌کنند باور به این حدیث مقام نبوت را خدشه‎دار می‌سازد و با عصمت در تضاد است، اگر این گفته درست باشد که پیامبر گمان می‎کرده کاری را انجام می‎داده است در حالی که آن را انجام نداده است، این امکان هم وجود دارد که او گمان کرده باشد که به وی وحی می‌شود در حالی که وحیی در کار نبوده یا چنان پنداشته که وحی را تبلیغ کرده و به مردم رسانده است در حالی که آن را تبلیغ نکرده است.
5. می‎گویند سحر کار شیاطین است و شیاطین بر پیامبران و فرستادگان خدا چیره نمی‌شوند. ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٌ﴾ [الحجر: 42].

«بی‎گمان تو هیچگونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری».

1. می‎گویند: این حدیث مشرکانی را که به پیامبر خداص تهمت جادوشدن می‎زدند تصدیق می‎کند، ﴿وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا٨﴾ [الفرقان: 8].

«و ستمگران گفتند شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‎کنید».

3- پاسخ منکران این حدیث

1. اینکه آن‌ها می‎پندارند که این حدیث دروغی است که افراد مُلحد و بی‌دین آن را وضع نموده­اند مردود و بی‎اساس است، زیرا این حدیث را بخاری و مسلم هردو روایت کرده‎اند و حدیثی را که شیخین (بخاری و مسلم) روایت کرده باشند در اوج درستی است و تنها کسی به حدیث موجود در بخاری و مسلم اشکال وارد می‎نماید که سرمایه‌ی اندکی در علم حدیث داشته باشد.
2. اینکه آن‌ها می‌گویند: سند حدیث دارای اشکال است، ادعایی بی‎دلیل است، من شرح‎های حدیث مانند «فتح الباری» و «شرح نووی بر مسلم» را بررسی نمودم و آن‌ها از هیچ دانشمند حدیث‎شناسی گفته‎ای را که حاکی از طعن در این حدیث و یا راویان آن باشد نقل نکرده‎اند. این حدیث را عده‎ای از اصحاب روایت کرده و از هرکدام از آنان نیز راویانی در نهایت ضبط و عدالت حدیث را نقل نموده‎اند، و هر آنکه را که در مورد مسأله‎ای ادعایی داشته باشد بدون دلایل واضح و آشکار نمی‎توان تصدیق نمود.
3. آنان ادعا می‎کنند که این حدیث آحاد است و احادیث آحاد در مسائل اعتقادی قابل قبول نیست، در جواب می‌گوییم: در میان دیدگاه‌های گوناگون علما، گفتار صحیح آن است که حدیث آحاد در مسائل اعتقادی مانند مسائل علمی قابل قبول است و آنان که میان این دو فرق قائل شده‎اند هیچ دلیلی بر صحت این مدعا نیاورده‎اند. اینکه احادیث آحاد در مسائل اعتقادی قابل قبول نیست، سخن جدیدی است و من این موضوع را در رساله‌ی جداگانه‎ای به نام «اصل الاعتقاد» بیان کرده‎ام.

از سوی دیگر باید گفت: این حدیث مفید علم است، زیرا قرینه‎های متعددی آن را احاطه کرده‎اند و آن را از مرتبه‌ی ظن به مرتبه علم رسانده‎اند.

زیرا این حدیث را عده‎ای از اصحاب روایت کرده‎اند و علمای گرانقدری که در نهایت دقت و عدالت بوده‎اند آن را از اصحاب نقل نموده‎اند، و حدیث آنقدر دنباله و شاهد دارد که دل هر انسان عالم و آگاهی به صحت و درستی آن یقین پیدا می‎کند همچنین تمام امت حدیث را قبول کرده و هیچکدام از علمای حدیث اشکالی بر عدم درستی آن وارد نکرده‌اند و امکان ندارد که تمام امت اسلام به گمراهی برود.

آنگونه که قبلاً یادآوری کردیم اتفاق بخاری و مسلم بر روایت آن، برای ما کافی است.

1. ادعای آن‌ها مبنی بر اینکه این حدیث مقام پیامبری را خدشه‎دار می‌کند و با عصمت منافات دارد، ادعایی نادرست است، زیرا به اجماع ثابت شده که پیامبرص از هر‌چه که به تبلیغ و تشریع خلل وارد نماید معصوم است، اما نسبت به حالات و عوارض بشری مانند بیماری‎ها و دردها و مانند آن، پیامبران نیز مانند سایر انسان‌ها به چنین عارضه‎هایی دچار می‎شوند، همانطورکه خداوند متعال می‎فرماید:

﴿قَالَتۡ لَهُمۡ رُسُلُهُمۡ إِن نَّحۡنُ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ﴾ [إبراهيم: 11].

«پیغمبرانشان بدیشان گفتند ما جز انسان‎هایی همچون شما نیسیتم ولی خداوند بر هرکس از بندگانش که بخواهد منّت می‌نهد».

بسیاری از علما به این شبهه پاسخ داده و نادرستی آن را بیان کرده‎اند. مازری از ابن حجر عسقلانی چنین نقل می‌کند: «برخی از اهل بدعت این حدیث را انکار کرده‎اند و چنان پنداشته‎اند که این روایت مقام نبوت را پایین آورده و در آن شک وتردید به وجود می‌آورد، می‎گویند: آنچه که منجر به چنین کاری گردد باطل است، به گمان آن‌ها صحت این حدیث اطمینان به شرایع پیامبران را از بین می‎برد، زیرا در این صورت احتمال دارد که پیامبر به خیال خود جبرئیل را دیده باشد در حالی که جبرئیل آنجا نبوده است و یا گمان کرده باشد که به او وحی می‎شود و درحقیقت چیزی به او وحی نشده باشد.

مازری می‎گوید: همه‌ی این ادعاها مردود است، زیرا بر درستی آنچه که پیامبر ص از طرف خداوند تبلیغ کرده و بر عصمت او در امر تبلیغ دلیل ارائه شده است، و معجزات پیامبر ص شاهد این امرند، در نتیجه جایز دانستن امری که دلیل خلاف آن را ثابت می‎کند، باطل است.

اما برخی امور دنیوی که رسول خداص به خاطر آن مبعوث نشده و رسالت پیامبرص برای آن نبوده مانند دیگر انسان‌ها در معرض عوارضی چون بیماری‎ها قرار می‌گیرد، بعید نیست که در یکی از امور دنیوی چیزی برخلاف واقعیت را تخیّل نماید، با وجودی که همان اگر جزو امور دین باشد، پیامبرص نسبت به آن معصوم است. مازری می‎افزاید: برخی از مردم می‌گویند: مراد از این خدیث آن است که پیامبرص چنان خیال می‎کرد که با همسرش جماع نموده در حالی که ننموده است و تخیّل چنین کاری برای انسان به کثرت در خواب یافته می‌شود و بعید نیست که در بیداری چنین تخیّلی برای او پیش بیاید.

من می‎گویم: این مطلب به صراحت در روایت ابن عیینه در بابی پس از این موضوع چنین آمده است: «تا جایی که او تصور می‎کرد که با همسرانش مقاربت می‎کند در حالی که با آنان نزدیکی نمی‎کرد».

در روایت حمیدی هم با لفظ: «أَنَّهُ يَأْتِي أَهْلَهُ ولا یأتیهم» [به همین معنی] آمده است.

دراوردی می‎گوید: [در روایت ابن عینیه] «یُری» با ضم یاء به معنی گمان کردن است.

ابن تین می‎گوید: من آن را به صورت «یَری» با فتح یاء ضبط کرده‎ام که از «رأی» است نه از «رؤیت» و در نهایت به معنی «ظن» و گمان می‌باشد.

در مرسل یحیی بن یعمر از طریق عبدالرزاق چنین آمده است: «سحر النبيص عن عائشة حتی أنکر بصره» یعنی رسول خدا ص نسبت به عایشه جادو شد تا جایی که در چشم پیامبر ص ناشناس جلوه می‎کرد. هم چنین در مرسل سعید بن مسیب از طریق عبدالرزاق چنین روایت شده است: «حتی کاد ینکر بصره» تا آنجا که نزدیک بود او را نشناسد.

عیاض می‎گوید: به این ترتیب آشکار شد که سحر و جادو فقط بر جسم و اعضای پیامبر چیره شده نه بر نیروی تشخیص و عقیده‌ی او. می‌گویم: در مرسل عبدالرحمن بن کعب از طریق ابن سعد آمده است: «خواهر لبید بن العصم گفت: اگر او پیامبر ص باشد [از این جادو] به او خبر خواهند داد وگرنه این سحر او را بیهوش کرده و عقلش را می‌رباید. می‌گویم: همانگونه که در این حدیث صحیح آمده است احتمال اول (باخبر شدن) روی داد.

برخی از علما گفته‎اند: از اینکه پیامبر ص گمان می‎کرد که کاری را انجام می‎دهد و در واقع آن را انجام نمی‎داد یقین به آن فعل لازم نمی‎آید، بلکه تنها از گمان‌های قلبی غیرثابت بوده که به قلب او خطور کرده است، در نتیجه برای منکر حجتی باقی نمی‎ماند.

عیاض می‎گوید: ممکن است تخیّل ذکر شده به آن معنی باشد که قدرت و توانایی مقاربت مانند گذشته برای او پدید می‎آمده اما چون به همسرش نزدیک می‎شده است مانند آدمی جادو شده از انجام آن عمل سست می‎شده است. در روایت دیگر جمله «حتی کاد ینکر بصره» به آن معنی است که او مانند کسی شد که چون چیزی را با چشم‎ می‎بیند، آن چیز بر غیر صفت حقیقی خود، در جلوی دیدگان او ظاهر می‎شود، اما چون در آن دقت کند به حقیقت آن پی می‌برد.

همه آنچه که بیان شد بیانگر این واقعیت است که هیچ روایتی مبنی بر آنکه پیامبرص سخنی را گفته و سپس خلاف آن ثابت شده باشد، نقل نشده است.

مهلب می‎گوید: حفاظت‌کردن پیامبرص از شیاطین مانع آن نمی‌شود که شیاطین نتوانند نیرنگی متوجه او کنند. در حدیث صحیح آمده است که شیطان خواست نماز پیامبرص را فاسد نماید و خداوند نیز آن شیطان را بر انجام چنان کاری توانا کرد، سحر نیز آنگونه نبوده که نقصی را متوجه امور مربوط به تبلیغ پیامبر نماید بلکه از دیگر بیماری‎هایی بوده که وی به آن مبتلا‎ می‎شده است مانند ضعیفی در سخن گفتن یا ناتوانی از انجام کاری و یا پدید آمدن تخیّلی گذرا، که به سرعت از میان رفته و خداوند نیرنگ شیاطین را در مورد او باطل می‌سازد.

ابن قصار برای اثبات آنکه چنان عارضه‎ای از جنس بیماری بوده به جمله‌ی آخر حدیث اشاره و استدلال می‎کند که می‎گوید: «أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي الله» اما من خداوند مرا شفا داد، اما استدلال به این سخن جای بررسی دارد. بیهقی در «الدلائل» از عمره از عایشه روایتی نقل می‎کند که بیانگر تأیید این ادعا است. در این روایت آمده است «فکان یدور ولایدری ما وجعه» به دور خود می‎گشت و نمی‌دانست دردش چیست. ابن سعد هم از ابن عباسب روایت کرده است: «مَرِضَ النَّبِيّ صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأُخِذَ عَنْ النِّسَاء وَالطَّعَام وَالشَّرَاب، فَهَبَطَ عَلَيْهِ مَلَكَانِ»[[196]](#footnote-196) «پیامبر ص بیمار شد و نسبت به زن و خوراک و آشامیدن بی‎رغبت گشت و دو فرشته بر او فرود آمدند».

یکی از کسانی که به رد این شبهه پرداخته‎اند قاضی عیاض است، او پس از نقل حدیث می‎گوید: «اگر این واقعه نیز از جنس مشتبه شدن امر بر فرد جادو شده باشد، آن را در مورد پیامبر ص چگونه می‎توان توجیه کرد؟ و چگونه چنین چیزی در مورد او جایز است در حالی که پیامبر ص معصوم است؟ بدان- خداوند شما و ما را توفیق دهد- که این حدیث صحیح و متفق علیه است، ملحدان به آن اشکال وارد کرده‎اند و چون آن‌ها جماعتی بی‎عقل بوده و خواسته‎اند با نیرنگ و ظاهرسازی امر شریعت را بر دیگران مشتبه نمایند [چنان ادعاهایی کرده‎اند] در حالی که خداوند شریعت و پیامبر را از هر امر متشبه و مشکوکی منزه نموده است.

آن جادو چیزی نبود جز یک بیماری و عارضه طبیعی که مانند سایر بیماریها پیامبر نیز به آن دچار می‎شود و هیچ خللی را به نبوت وارد نمی‌نماید.

اما اینکه او گمان می‎کرد که کاری را انجام داده و در واقع آن کار را انجام نداده بود، هیچ نقص و اشکالی را در تبلیغ و شریعت و راست‎گویی پیامبر ص وارد نمی‎سازد، زیرا دلیل و اجماع امت بر عصمت پیامبر ص واقع شده است. ولی در امور دنیوی که پیامبر ص به سبب آن مبعوث نشده و به خاطر آن بر سایر پیامبران برتری نیافته است، او نیز مانند دیگر انسان‌ها در معرض بیماری‎ها و آفات قرار می‌گرفت و ممکن است که امری غیر واقعی را برای لحظه‎ای تصوّر کرده، سپس حقیقت آن بر او آشکار شده باشد.

همچنین این حدیث را روایت دیگری تفسیر می‎نماید که در آن آمده است: «حتی یخیل إلیه أنه یأتي أهله ولا یأتیهن» آنچنان می‎پنداشت که نزد همسرانش آمده در حالی که نزد آن‌ها نیامده بود. سفیان می‎گوید: این تندترین نوع جادوست، اما در هیچکدام از آن روایات نیامده که پیامبر ص از انجام کاری خبر داده و خلاف آن ثابت شده باشد، بلکه فقط خواطر قلبی و تخیّل بوده است.

گفته شده است: منظور این حدیث آن است که او در خیال چنان پنداشت که کار را انجام داده و در واقع کار انجام نشده است، اما خود پیامبر ص به صحت آن خیال معتقد نبوده و تمام اعتقادات او راست و گفتارهایش درست بوده‎اند».[[197]](#footnote-197)

1. می‎گویند سحر و جادو کار شیطان است و شیطان بر بندگان خداوند قدرت ندارد در جواب می‌گوییم: منظور از سخن خداوند:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٌ﴾ [الحجر: 42].

«بی‎گمان تو هیچگونه تسلّط و قدرتی بر بندگان من نداری»، عدم توانایی در گمراه ساختن و اغوا کردن است و این شبیه همان آیه است که از قول شیطان خطاب به پروردگار می‌گوید:

﴿لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ٨٢ إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ٨٣﴾ [ص: 82-83].

«همه‌ی آنان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو از ایشان را».

اما اینکه شیطان جسم و بدن بنده‌ی صالحی را تحت تاثیر قرار دهد، هیچ آیه‎ای آن را نفی نمی‎کند و در قرآن آیاتی وجود دارد که بیانگر امکان وقوع چنین تاثیراتی می‌باشد. از آن جمله دعای حضرت ایوب÷ است که به پروردگار خویش می‎گوید: ﴿أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِنُصۡبٖ وَعَذَابٍ٤١﴾ [ص: 41].

«اهریمن مرا دچار رنج و درد کرده است» و یا سخن موسی پس از آنکه فرد قبطی را کُشت: ﴿هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ﴾ [القصص: 15].

«این از عمل شیطان بود» و یا جادو شدن حضرت موسی آنگاه که جادوگران ریسمان‌ها و عصاهای خویش را انداختند:

﴿فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ٦٦﴾ [طه: 66].

«موسی چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان بناگاه طنابها و عصاهای آنان مار شده‎اند و می‎خزند و تند راه می‎روند».

6- می‌گویند این حدیث با قرآن تعارض دارد و بیانگر تأیید پندار مشرکان است که گمان می‎کردند پیامبر÷ سحر شده است، اما قرآن آنان را در این گفتار تکذیب نمود. در جواب این شبهه باید گفت: اگر دقت کنند این حدیث موافق با قرآن است. زیرا حضرت موسی÷ از پیامبران اولوالعزم بود با این وجود آنگاه که جادوگران عصاها را بر زمین انداختند چنان خیال کرد که حرکت‎ می‌کند:

﴿فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ٦٧﴾ [طه: 67].

«در این هنگام موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد».

آری، قرآن کریم به صراحت می‌گوید که سحر و جادو در پیامبران اثر می‎کند، اما اگر منکران بگویند: این تاثیر به عقل پیامبر ص هم سرایت نموده است، در جواب می‌گوییم: ما چنین ادعایی نمی‌کنیم و منکر آنیم، تاثیر سحر این اندازه نبوده است و همانگونه که قبلاً نیز یادآوری کردیم جادو نمی‌تواند دریافت وحی، عمل به آن و تبلیغ آن را تحت تاثیر قرار دهد، زیرا نص قرآن حاکی از آن است که پیامبر ص در این خصوص معصوم بوده است.

منظور مشرکان از اینکه می‎گفتند: ﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا٤٧﴾ [الإسراء: 47].

«شما جز از مرد جادو شده‎ای پیروی نمی‎کنید» آن بود که تمام اعمال و گفتار رسول خدا ص ناشی از دیوانگی و خیال است، و او در واقع پیامبر نیست و به او وحی نمی‌شود و قرآن هم از جانب پروردگار او نیست بلکه ناشی از خیال و سحر است.[[198]](#footnote-198)

در نتیجه این که پیامبر جادو شده است، تصدیق مشرکان و موافقان آنان در اهداف و نیتشان نیست.

فصل ششم:  
درمان سحر و پرهیز از آن

1- شیوه امت‎ها در پرهیز از سحر و رهایی‌یافتن از آن

ادیان آسمانی مردم را به راه‌های پرهیز و خلاص شدن از سحر وجادو رهنمون می‌شدند. در مؤطای مالک از کعب روایت شده که گفت: «این‌ها کلماتی هستند که از تورات به یاد دارم، اگر آن کلمات نبودند یهود مرا به درازگوشی تبدیل می‌کردند، پناه می‎برم به خداوند بزرگ که چیزی بزرگتر از او نیست و پناه می‎برم به کلمات تامّه‌ی خداوند که هیچ آدم نیکوکار و بدکاری نمی‌تواند از آن‌ها تجاوز کرده و بگذرد و پناه می‎برم به نام‌های نیکوی خداوند، به آنان که می‎دانم و نمی‎دانم از شر آنچه که آفریده و خلق نموده است».

اما درمان و پرهیز از سحر نزد ملل مختلف ناشی از گذشته‌های بسیار دوری است. آثار گذشتگان افسون‎ها و طلسم‎هایی برای ما بر جای گذاشته که در آن اشخاص جادو شده یا کسانی که از سحر هراس داشته‌اند به خدایان خویش پناه می‎برده‎اند تا آن‌ها را از جادو و جادوگران و نیرنگ آنان حراست نمایند.

از جمله این افسون‎ها و وردهای شرک آلود، این طلسم فرعونی است که می‎گوید:

درود بر تو ای حورس.

ای کسی که در سرزمین صدگان هستی.

ای دارای دو شاخ تیز.

ای رسیده به مقصود.

من قصد تو کردم زیبایی تو را بستایم.

هان، شیطانی را که جسم مرا تصرف نموده نابود کن.

این در حالی است که آن بیچاره نمی‎دانسته که به کسی پناه برده که هیچ سودی برایش ندارد.

آثار یافته شده در شهر بابل، طلسم شرک‎آلود دیگری را برای ما بر جای گذاشته که خطاب به معبود خیالی خود چنین می‎گوید:

ای ایزد بانو! برخیز و به شِکوه‌ی من گوش فرا ده.

عدالت را به من ارزانی دار و از حالاتم آگاه باش.

همانا پیکره‎ای برای مرد و زن جادوگرم ساختم.

در پیشگاه تو خوار ایستادم و حاجتم را به تو عرضه نمودم.

و آن به سبب ضرری است که آن دو به من رساندند.

و به سبب آن چیزهای پستی که آن دو گرفتند و خوردند.

بگذار این زن جادوگر بمیرد و تو ای ایزد بانو، به من زندگی ببخش.

بگذار که افسون این زن جادوگر فرو ریزد و سحرش باطل گردد.

بگذار شاخه‌ی گرفته شده از درخت «بینو» مرا پاک نماید.

بگذار این شاخه مرا رها کند و بوی بد دهانم در هوا نابود شود.

و گیاه «مشتکل» که زمین را پر می‎کند مرا پاک نماید.

قبل از آنکه مرا در زیر گیاه «کنکل» قرار دهید.

بگذار در نظافت گیاه «لاردو» و طراوات آن باشم.

طلسم آن جادوگر، پلید و زیان آور است.

بگذار که کلماتش به دهانش باز گردند و زبانش بریده شود.

معبود شب او را به خاطر جادویش به دردی مبتلا کند.

نگهبانان سه گانه‌ی شب، جادوی گناهکار او را باطل می‌کنند.

و بگذار دهان او مومی و زبانش عسلی باشد.

بگذار کلمه ای را که او گفته چون موم آب شود که همان سبب بدبختی من بود.

و بگذار افسونی که او کرده چون عسل ذوب گردد.

و آن گره که او بسته به دو نیم شود و هرآنچه که انجام داده متلاشی گردد.

این یکی از آن وردهای شرک‎آلود و کفرآمیز است که در قدیم در بابل و آشور به کار برده می‌شد و نشان می‌دهد که آنان در جادوی خود از پیکره‎های سحرآمیز و گره‎ها و خواص برخی درختان و گیاهان استفاده می‎کرده‎اند و پیکره‎های جادویی در آن زمان از رسوبات و موم و روغن و مانند آن درست می‎شده و به شیوه‌های گوناگون استفاده می‎شده است.

تحقیقات نشان می‎دهد که بابلیان در جادو از موادی چون شراب، روغن، نمک، خرما، پیاز و لعاب استفاده می‌نموده و نوشیدنی‎ها و معجون‎هایی را که دارای تاثیرات جادویی بوده‎اند به کار می‎گرفته‎اند و برخی آیین‎های مخصوص سحر مانند روشن کردن آتش و سوزاندن بخور را نیز انجام می‎داده‎اند.

بسیاری هنوز در دنیای غرب از افسون‎ها و دعاها برای باطل کردن کار جادوگران استفاده می‎کنند که به آن «جادوی سفید» می‎گویند.

آنان معتقدند بهترین وسیله برای باطل نمودن جادو و از بین بردن اثر آن کمک گرفتن از مردان دین جهت خواندن آیه‎های دینی و برگزاری آیین‎ها همراه با دعا و تضرّع به درگاه خداوند بلندمرتبه می‎باشد تا زیان فرود آمده بر جادو شدگان برداشته شود. شیوه‌ی دیگر یاری خواستن از دانشمندان متخصصی است که به فواید و ضررهای دانه‎ها و گیاهان آگاه بوده و نسبت به اجرام آسمانی و تاثیرات مفید و زیان آور آن شناخت دارند، تا آنان معلومات خویش را برای باطل نمودن جادو به کار گیرند.

این تفکر موجب شد تا شیوه‎های گوناگون «سحر مفید» برای درمان «سحر سیاه» رواج پیدا کند، در سراسر اروپا طلسم‎ها و دعاهایی که این جادوگران درست می‎کردند منتشر شد و به شدت رواج یافت، از جمله این جادوگران می‌توان به «جیمز هالس» که خود را «جادوگر سفید» نامیده بود و «شارل لام» شارح داستانهای شکسپیر و «دکتر سیمون رید» متخصص افسون‎های عشق و علاقه اشاره کرد.

این طلسم‌ها تنها برای از بین بردن جادو و باطل نمودن آن استفاده نمی‎شد، بلکه بسیاری از مردم از آن برای اهداف مفید گوناگونی چون منع بدشگونی و حسد، گشایش در روزی و رواج در تجارت و یا از بین بردن بحرانهای روانی و مانند آن که در واقع هیچ ارتباطی با سحر و جادو نداشت استفاده می‌کردند.

نسخه‎های بسیار زیادی از این افسون‌ها برای اهداف گوناگون مشاهده شده است مثلاً آدم منحوس- مرد یا زن- انگشتری از نقره می‎سازد که تصویر زن یا مردی (به فراخور حال) نشسته بر زمین بر آن نقش بسته است، اگر شخص منحوس زن باشد تصویر نقش بسته سرش را به دست راست و اگر شخص منحوس مرد باشد سر را به دست چپ مانند آدمی فرو رفته در فکر تکیه داده است.

اگر شخص منحوس معتقد باشد که بدیُمنی او ناشی از جادوی جادوگر مرد و یا زن است، عروسکی پارچه‎ای به شکل زن یا مرد (به فراخور عقیده او در مورد جنسیت کسی که او را جادو کرده) درست مانند عروسک کودکان درست می‎کند و لباس‌های مخصوص مردانه یا زنانه (به فراخورحال) به تن آن می‎کند و برایش چشم و ابرو و دهان و... می‎سازد و پاره‎ای مو بر سر او می‌گذارد تا به شکل زن و یا مردی جلوه کند، سپس تمام بدن عروسک را با سنجاق پر می‎کند و آن را در آتش می‎اندازد و همراه این عمل از خوش بویی بخور نیز استفاده می‎شود.

هر مملکت و ملتی آداب و رسوم خاص خود را در ساختن افسون‌ها و طلسم‎های بازدارنده و باطل کننده‌ی سحر دارند. ایتالیایی‎ها کوبیده‌ی گیاه خاصی را در تکه کوچکی از پارچه یا یک کیسه چرمی کوچک می‌ریزند و آن را بر گردن کودکان، چهارپایان و حیوانات اهلی می‎آویزند و اگر شخص بالغ و بزرگ باشد آن را در لباس او قرار می‎دهند تا در مقابل جادو و جادوگران او را محافظت نماید.

کشاورز فرانسوی اگر شک می‌کرد که شخصی می‎خواهد حیوانات یا محصولات او را جادو کند، با شتاب شیر یکی از گاوهای خود را می‎دوشید و آن را آمیخته با آب جو به شخص مظنون تقدیم می‌کرد، اگر آن را می‎نوشید معلوم می‎شد که درست حدس زده و آرام می‎یافت و اگر آن را رد می‌کرد بر حیوانات یا محصول خود می‎پاشید به گمان این که جادوی جادوگران را باطل می‎سازد.

آنان افسون‎ها و طلسم‎هایی به شکل النگو یا انگشتر با نگینی از سنگ‎های گرانبها درست می‎کردند و یا خود آن سنگ‌ها را به برخی از تصاویر و رمزها منقّش نمودند و به عنوان طلسم استفاده می‎کردند و این عمل هم اکنون نیز انجام می‎شود.

در موزه‌ی بریتانیا انگشتری نگهداری می‎شود که جادوگر مشهور «لوردنیفل» آن را ساخته است، او جوانی قمارباز و ماجراجو بود که از خانواده «وستمورلاند» ثروت فراوانی به ارث برد. گفته می‎شود وی به وسیله‌ی این انگشتر در قمار و یا مضاربه‎های مالی به ثروت فراوانی دست یافت اما زیاد از آن بهره نگرفت، زیرا در دهه‌ی سوم زندگی مرگ به سراغش آمد.

از عادتهای رایج در انگلیس آن بود که اگر کسی به چنان بیماری مبتلا می‎شد که درمان نداشت و مردم گمان می‎کردند که آن شخص جادو شده است، وی را وارونه بر الاغی سوار می‎کردند و چند تار مو از دُم الاغ را کنده و در داخل یک کیسه پوستی کوچک می‌گذاشتند و آن را بر گردن شخص بیمار می‎آویختند، سپس تاجی از خار برایش تهیه‎ می‎کردند و بر سر او می‎گذاشتند و او را به بیابانی می‌بردند تا در جای وسیعی آن الاغ نُه مرتبه بیمار را با خود حمل کرده و بیاورد و بعد از آن با اطمینان و آرامش به خانه‎های خود باز می‎گشتند.

در فرانسه بیمار را در یک شب مهتابی با چشمانی بسته از منزل خارج کرده و به یک بوستان عمومی می‎بردند و مکانی را در آنجا به عنوان کانون انجام آیین انتخاب می‎کردند؛ بیمار در این محل پشت به ماه به رکوع می‌رفت و از خاک آن بر می‎‎گرفت و به محل بیماری خود می‌مالید و یک سکه نقره ای را در آن محل می‎گذاشت، سپس در همان محل به ماه روی ‎می‎کرد و به رکوع می‎رفت و همان کارها را تکرار می‎نمود. پس از آن پارچه را از روی چشمانش برمی داشت و برای مدت کوتاهی به ماه می‎نگریست و به منزل باز می‌گشت.

در ترکیه و شبه جزیره‌ی بالکان تخم مرغی می‎آوردند که بر روی پوست آن با مداد و یا رنگ قرمز یا آبی کلماتی نوشته شده بود و آب آن را پاک نمی‎کرد. این تخم‎مرغ را در ظرفی پر از آب جوش می‎گذاشتند تا کاملاً بپزد، سپس آن را در اجاق آتشی مدفون می‎کردند و آب جوش بر اجاق می‌ریختند تا آتش آن خاموش شود، سپس تخم‎مرغ را بیرون می‎آوردند و به بیمار می‎دادند.

در آلمان اگر می‎خواستند که مرد یا زن جادوگری را از نزدیک شدن به منازلشان و یا ضرر رساندن به خودشان منع نمایند، خرگوش یا خروسی را سر می‎بریدند و قلب آن را گرفته و چند سنجاق کوچک در آن قرار می‎دادند و آن را کباب می‎کردند، هرگاه سگ و یا گربه ای جلوی خانه به صدا در می‎آمد، یکی از اعضای خانواده بیرون می‎رفت و آن قلب را به آن حیوان می‎داد؛ سنجاق‎ها در بدن حیوان کارگر می‎شد و با سروصدا به این طرف و آن طرف می‎رفت، و پس از آن دیگر مرد یا زن جادوگر جرأت نمی‎کرد که به آن خانواده ضرر برساند.

از طلسم‎هایی که میان زن و شوهرها در تمام نواحی جنوب اروپا به کثرت رواج یافت آن بود که هرگاه زنی نسبت به شوهرش بد گمان می‌شد و یا خیال می‎کرد که کسی او را جادو کرده و از زنش دور نموده است، دسته کوچکی از موی خود را در تکه گوشت کوچکی می‎گذاشت و آن را در اتاق خواب دفن می‎نمود، سپس بر سر «گوانتی» حاضر می‎شد و یک سنجاق را در دست راست و سوزنی را دست چپ او قرار می‌ داد و آن‌ها را می‎سوزاند تا به خاکستر تبدیل شوند و آن خاکستر را در لفافه‎ای جمع کرده و زیر بالش یا تشک پنهان می‎کرد.

همه ما خرافات رایج در مورد نعل اسب، و اینکه نعل اسب شانس می‎آورد و یا بدشگون است را شنیده و می‎دانیم.

این مورد یکی از بقایای طلسم‎هایی است که ساکنان «لانکشیر» در انگلیس به هنگام شدت گرفتن سحر و جادو انجام می‌دادند.

اهالی «لانکشیر» به بزرگان دینی شکایت کردند که جادوگران اسبان آن‌ها را با هدف شکنجه و کشتن به سرقت برده‎اند- زیرا تمام جادوگران دنیا از هیچ موجود یا حیوانی به اندازه‌ی اسب متنفر نیستند- گفته می‎شود که از میان حیوانات تنها اسب است که با غریزه‌ی خود نزدیک شدن چیز ترسناکی را به خود احساس می‎کند و به آسانی روحهای پلید را می‎بیند و شیهه می‌کشد و از رفتن سر باز می‌زند... به همین دلیل این روح‎های پلید و جادوگران به شدت از اسب متنفر هستند، زیرا اسب مردم را از آمدن آنان خبر می‌دهد و نسبت به وجود آنان هشدار می‎دهد. بزرگان دین در «لانکشیر» از مردم خواستند که هرکدام نعل اسبی را در جای مخصوص در منزل خود بیاویزند که این کار مانع نزدیک شدن جادوگران به آن‌ها می‎شود.

اهالی «ویلز» در انگلیس برای از بین بردن سحر از گیاهی به نام «انجیر قدیس جون» استفاده می‎‎کردند، آن‌ها از آن گیاه فتیله و یا مشعلی درست می‎کردند و در خانه‎های خود روشن می‎نمودند... این عادت هنوز هم در میان ما و به خصوص نزد بیگانه‎های مقیم نزد ما وجود دارد. نوعروسان پس از ازدواج دسته‎ای از این گیاه را جهت دور کردن حسد و جادو در خانه‌های خود آویزان می‌کنند.[[199]](#footnote-199)

این دیدگاه تاریخی راه‌های مبارزه ملت‎های غیرمسلمان با جادو و پیشگیری از آن را برای ما آشکار می‎سازد، این راه‌ها در افسون‎ها و طلسم‎ها خلاصه می‎شد که همه شرک‎آلود و کفر‎آمیز و بندگی شیطان بود. این بیانگر این است که شیطان می‌تواند انسان را گمراه سازد، او برخی از مردم را با مشغول نمودن به سحر و جادو گمراه می‎کند و برخی دیگر را با مشغول کردن به گشودن و باطل کردن آن.

2- دیدگاه اسلام درباره درمان جادو و پیشگیری از آن

دانشمندان مسلمان گشودن جادو از شخص جادو شده را «نَشره» می‎نامند.

شیخ سلیمان بن محمد بن عبدالوهاب می‎گوید: «أبوسعادات می‎گوید: «نشره» نوعی از علاج و افسون است و هرکس که گمان کند گرفتار جن شده از آن استفاده می‎نماید، و به این دلیل به آن «نشره» می‎گویند، آن درد و رنج را از شخص جادو شده می‎گشاید و آن را از بین می‎برد.

دیگری گفته است: «نَشَرَهُ» به معنی نوشتن «نشره» برای جادو شده است که چیزی است مثل طلسم و افسون. ابن جوزی می‎گوید: ««نشرَه» گشودن سحر از جادو شده است و جز کسی که سحر می‎داند بر آن توانا نیست».[[200]](#footnote-200) به همین دلیل پیامبر خداص آن را از کارهای شیطان به شمار آورده است. در سنن ابوداود و مسند احمد از جابر روایت شده که، از پیامبر خداص در مورد «نشره» سؤال شد، ایشان فرمودند: «آن کار شیطان است».

1- حکم اسلام در پناه بردن به جادوگر جهت گشودن و از بین بردن جادو

اسلام به پیروان خود اجازه نمی‎دهد که جهت گشودن جادو از شخص جادو شده به جادوگر پناه ببرند. کسی که این کار را می‎کند مانند کسی است که می‌گوید: مرا با همان دارویی که درد است درمان کن! و یا چون شخصی است که از آتش به ریگ سوزان پناه برده است.

شیخ حافظ حکمی/ می‎گوید: «گشودن سحر از فرد جادو شده با جادوی دیگری مانند آن حرام است، زیرا این کار یاری دادن جادوگر و تایید کردن کار او و نزدیکی به شیطان از راه‌های گوناگون برای باطل کردن جادو است. به همین دلیل حسن می‎گوید: «جادو را جز جادوگر نمی‎گشاید.... به همین خاطر بسیاری از جادوگران جنایتکار آنگاه که ببینند قدرتی مانع کار آن‌ها نمی‎شود دوستان و دشمنان خود را جادو می‎کنند، تا آنان را مجبور سازند که برای گشودن آن نزد خودشان بیایند و به این وسیله به ناحق اموال مردم را می‌گیرند و بر ثروت و دین آنان چیره شوند».[[201]](#footnote-201)

اما برخی از علما این کار را جایز دانسته‎اند. در صحیح بخاری از قتاده روایت شده که او گفت: به سعید بن مسیب گفتم: «شخصی جادو شده یا او را نسبت به مقاربت با همسرش ناتوان کرده‎اند، آیا می‎توان جادو را باطل نمود و آن را گشود؟ گفت: اشکالی ندارد، این کار را برای اصلاح انجام می‎‎دهند، و هر‌چه که منفعتی در آن باشد از آن نهی نشده است».[[202]](#footnote-202) از احمد نیز روایت شده که چنین عملی را جایز دانسته است، اما ابن مسعود و حسن آن را نهی‎ کرده‎اند که سخن درست همان نظر دوم است. شیخ محمد بن ابراهیم : می‎گوید: «برخی از حنابله معتقدند که هنگام ضرورت گشودن جادو با جادو درست است، و برخی آن را جایز نمی‎دانند که دیدگاه درست همین نظریه‌ی دوم است.

در واقع به هنگام انجام این کار شخص گشاینده و شخص رها شده از جادو، هردو از طریق قربانی کردن و سجده بردن و مانند آن شیطان را خشنود می‎کنند و با این کار به شیطان یاری می‎رسانند و او نزد یاران خود که سحر را انجام داده‎اند می‎رود، و به این طریق اثر جادو از بین می‎رود.

اصحاب ما در این موضوع دو دیدگاه دارند، گروهی آن را حرام می‎دانند و گروهی تنها هنگام ضرورت آن را جایز می‌شمارند، اما این نظریه‌ی دوم نیازمند دلیل است و جز سخن ابن مسیب دلیلی وجود ندارد.

در حالی که ما برای اثبات ادعای خود حدیث جابر[[203]](#footnote-203) و سخن ابن مسعود و نیز سخن حسن را داریم که گفت: فقط جادوگر می‎تواند جادو را بگشاید و این کار را به وسیله جادوی دیگری انجام می‎دهد و جادو حرام و کفر است. آیا برای گرفتن جان آدمهای بیمار و جادو شده باید به کفر متوسل شد؟ در حالی که شخص جادو شده در غالب اوقات یا می‎میرد و یا دیوانه می‎شود. به همین خاطر پیامبر ص به کلی از آن منع کرده و کار شیطان را از کار شخص جادو شده جدا نکرده [و در واقع کار جادوگر و جادو شده را در این زمینه یکسان دانسته است].[[204]](#footnote-204)

سخن معتقدان و طرفداران این کار را می‎توان بر شیوه‎های مشروع و جایز آن حمل نمود. شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‎گوید: «ابن قیم می‌گوید: «نشره» گشودن جادو از فرد جادو شده است و آن دو نوع است: گشودن جادو با جادو که کار شیطان است و سخن حسن نیز بر همین نوع حمل می‎شود که در آن گشاینده و از جادو رها شده با شیوه‎های مورد پسند شیطان به او نزدیک می‎شوند و او نیز اثر جادو را از فرد جادو شده برداشته و آن را باطل می‌کند.

نوع دوم گشودن جادو با استفاده از دعاها و اوراد و داروهای مباح است، که این نوع جایز می‎باشد.

شیخ در شرح این سخن می‎گوید: سخن ابن مسیب را بر این نوع یا بر نوعی که مشخص نیست که جادو است یا خیر، می‎توان حمل نمود. آنچه که از امام احمد در مورد جایز بودن این عمل روایت شده نیز از همین قبیل است، و کسی که گمان می‌کند او نشره به واسطه جادو را جایز دانسته در اشتباه است و سخن او بر چنین حالتی دلالت ندارد، بلکه آنگاه که از او در مورد شخصی سؤال شد که جادو را می‎گشاید، در جواب گفت: برخی از مردم آن را جایز دانسته‎اند.

گفتند: او در دیگچه‎ای آب می‎ریزد و در آن پنهان می‌شود، در پاسخ گفت: نمی‎دانم و خود را از توضیح خلاص نمود.

گفتند: آیا به چنین کارهایی را جایز می‌دانی؟ گفت: نمی‎دانم چگونه است. و این جواب تصریح می‎کند که او از گشودن جادو به روش‎های مکروه نهی کرده است.

چگونه امام احمد چنین اعمالی را جایز می‌داند در حالی که حدیثی روایت کرده که از آن به عمل شیطان یاد می‎کند. اما چون کلمه «نشره» واژه مشترکی است میان گشودن جایز و گشودنی که کار شیطان است، و مردم نیز دیده بودند که ایشان گاهی «نشره» را جایز دانسته است، چنان گمان کرده‎اند که او آن بخشی را که کار شیطان است جایز شمرده است در حالی این عمل با شخصیت والای او سنخیتی ندارد.[[205]](#footnote-205)

2- شیوه‌های جایز پرهیز از جادو و جادوگران

بهترین درمان جادو آن است که فرد قبل از واقع شدن و دچار شدن به جادو از آن پرهیز نماید، زیرا پیشگیری بهتر از درمان است.

جادوگر، فردی گمراه و شیفته بدی و فساد است و برای محقق نمودن اهداف فاسد خود از شیطان یاری می‎جوید. قرآن به ما می‎آموزد که چگونه انسان مسلمان خود را از شیطان و یاران و پیروان او در امان نگاه می‎دارد. برخی از این شیوه‎ها عبارتند از:

1. پناه‌بردن به خداوند. قرآن در موارد متعدد ما را به پناه بردن به خدا رهنمون شده است. خداوند می‎فرماید:

﴿وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۚ﴾ [الأعراف: 200].

«و اگر وسوسه‎ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر».

﴿وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ٩٧ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ٩٨﴾ [المؤمنون: 97-98].

«و بگو پروردگارا! خویشتن را از وسوسه‎های اهریمنان در پناه تو می‎دارم و خویشتن را در پناه تو می‎دارم از اینکه با من گرد آیند». بهترین وسیله‌ی پناه بردن به خدا خواندن معوّذتین یعنی: ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ١﴾ و ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ١﴾ است.

«استعاذه» پناه بردن به خداوند حکیم و دانا و بینایی است که نیرنگ شیطان و جادوگران را می‎داند و بر رد آن تواناست.

1. تقوای خداوند و رعایت اوامر و نواهی او. کسی که تقوای خدا را پیشه کند، خداوند نیز حراست و حفاظت او را به عهده می‎گیرد و او را به دیگری نمی‎سپارد.

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا٢﴾ [الطلاق: 2].

«هرکس از خدا بترسد و پرهیزکاری کند خداوند راه نجات را برای او فراهم می‎سازد». و می‎فرماید:

﴿وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡ‍ًٔاۗ﴾ [آل عمران: 120].

«و اگر بردباری کنید و بپرهیزید حیله‎گری آنان به شما هیچ زیانی نمی‎رساند».

1. توکل و اعتماد به خداوند. کسی که به خداوند توکل می‎کند، خدا برای او کافی است و توکل از قوی‎ترین شیوه‎هایی است که انسان آزار و ظلم و تجاوز دیگران را بدان وسیله از خود دور می‎کند. ﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ﴾ [الطلاق: 3].

«هرکس بر خدا توکل کند خدا او را بسنده است».

1. توبه خالصانه در برابر خداوند از تمام گناهانی که دشمن را بر او مسلط نموده است. خداوند متعال می‎فرماید:

﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ﴾ [الشورى: 30].

«آنچه از مصائب و بلایا به شما می‎رسد به خاطر کارهایی است که خود کرده‎اید». و می‎فرماید:

﴿أَوَلَمَّآ أَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٞ قَدۡ أَصَبۡتُم مِّثۡلَيۡهَا قُلۡتُمۡ أَنَّىٰ هَٰذَاۖ قُلۡ هُوَ مِنۡ عِندِ أَنفُسِكُمۡۗ﴾ [آل عمران: 165].

«آیا هنگامی که مصیبتی در جنگ احد به شما دست داده است به ناله و فغان افتاده‎اید و حال آنکه در جنگ بدر دو برابر آن کسب کرده‎اید گفتند: این از کجاست؟ بگو از ناحیه‌ی خودتان است».

1. صدقه و احسان که تاثیر شگفتی در دور نمودن بلا و جادو و حسد دارد.
2. توحید خالص و ناب و اینکه شخص هنگام مشاهده نمودن اسباب ظاهری تمام فکر و ذهن خود را متوجه مسبّب حقیقی یعنی خداوند حکیم و توانا نماید و یقین داشته باشد که این ابزار ظاهری مانند حرکات باد هستند که در دست قدرت محرّک و آفریننده خود قرار دارند و جز به اجازه‌ی او سود و زیانی نمی‌رسانند. پروردگار توانا در مورد سحر می‌فرماید:

﴿وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ﴾ [البقرة: 102].

«و حال آنکه با چنین جادوی خویش نمی‎توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خدا باشد». و می‎فرماید:

﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يُرِدۡكَ بِخَيۡرٖ فَلَا رَآدَّ لِفَضۡلِهِۦۚ﴾ [يونس: 107].

«اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچ کس جز او نمی‎تواند آن را برطرف گرداند و اگر بخواهد خیری به تو برساند هیچ کس نمی‎تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند».

آنگاه که انسان کاملاً متوجه خداوند شده و به توحید ناب می‎رسد، خوف غیرخدا از دلش بیرون می‌رود و دشمن در چشم او کوچکتر از آن می‎شود که در کنار خداوند از او بترسد، بلکه فقط از خداوندی هراس دارد که او را از دشمنش در امان نگاه داشته است.

1. به کثرت قرآن خواندن و دعا کردن. ابن قیم دعاهایی که در قرآن و حدیث وارد شده را داروهای الهی نام‎گذاری کرده و آن‌ها را مؤثرترین شیوه برای پرهیز از جادو و دور کردن شر جادوگران می‌داند. او می‎گوید: «از سودمندترین شیوه‌های درمان جادو استفاده از داروهای الهی است و در حقیقت داروی اصلی جادو همین است. زیرا سحر و جادو ناشی از تاثیرات روح‎های پلید و پست است و آن را باید با چیزی درمان کرد که در مقابل این روح‎ها مقاومت و پیکار نماید یعنی اذکار و آیات و دعاهایی که سحر و تاثیر آن را باطل نماید.

این دعاها هر‌چه نیرومندتر باشند، جادو را بهتر می‎گشایند، این کار مانند روبرو شدن دو لشکر است که هرکدام اسلحه و تجهیزات مخصوص به خود را دارد، و هر لشکری که قوی‎تر و نیرومندتر باشد پیروز خواهد شد.

اگر دل انسان لبریز از یاد خدا باشد و فرد در کنار آن دعاها و اورادی را بخواند که منافاتی با یاد خدا نداشته باشد و قلب و زبان در آن مطابق و همراه هم باشند، این بزرگترین و بهترین وسیله برای دور نمودن جادو از انسان است، و هنگام مبتلا شدن به جادو نیز همین بهترین درمان است، زیرا جادوی جادوگران فقط در زنان و کودکان و نادانان و مردم ساده لوح بیابان و کسانی که از دین و توکل و توحید بهره‌ی کافی ندارند و از دعاهای الهی واحادیث نبوی محرومند تأثیر می‌گذارد و خلاصه اینکه جادو در دل‌های ضعیف و اثر پذیری که به پستی‎ها تمایل دارد اثر می‎کند.

گفته‎اند: شخص جادو شده خود نیز در رساندن ضرر به خویش کمک می‎کند، زیرا در اغلب اوقات دل او متوجه چیزی است و آن چیز به سبب میل و التفاتی که در دل اوست بر قلب مسلط می‎شود. روح‌های پلید هم به محض آنکه چنان قلب‎هایی را مشاهده کردند و دانستند که در آن چیزی است که با آن‌ها [روح‌های پلید] تناسب دارد، و از سویی هیچ قدرت و نیروی الهی هم در آن دل‌ها نیست و ساز و برگ مبارزه با آن‌ها را ندارند، زمینه را مناسب می‎بینند و بر آن مسلط می‎شوند و ممکن است با جادو و یا چیزی شبیه جادو در آن تاثیر نمایند.[[206]](#footnote-206)

این گفتار ارزشمند ابن قیم را به این حقیقت راهنمایی می‎کند که بر مسلمان واجب است که همیشه جان خود را به وسیله‌ی دعاها و اوراد الهی و اذکار نبوی مصون و محفوظ نگاه دارد. به این ترتیب می‌تواند از وقوع سحر و جادو پیشگیری نماید. اما کسی که خود را به وسیله‌ی این داروهای الهی حفظ نمی‎کند، همان کسی است که خود به ضرر خود کار می‎کند و به ویژه اگر دلش را به غیر خدا مشغول نماید. در پایان این مبحث برخی از دعاها و اوراد و اذکاری که انسان را در مقابل جادو و شیاطین حفاظت می‎کنند و در درمان شخص جادو شده هم مفید است، برای شما بیان می‎کنم.

3- شیوه‌های جایز از بین بردن سحر و جادو

1- دعاها و تعویذها

دعاها از بزرگترین و مهمترین اسباب از بین بردن سحر وجادو هستند. ابن حزم می‎گوید: «ما کسی را که بر دُمل حادّ و بزرگی در همان ابتدای پیدایش، دعا و تعویذ می‎خواند آزمودیم و مشاهده کردیم که آن دُمل بتدریج فروکش می­کند و در روز سوم کاملاً می‎خشکد و سپس مانند پوست زخمی کنده می‎شود. ما از این نمونه‎ها بسیار آزموده‎ایم. نمونه دیگر زنی بود که بر یکی از دو دُمل سر برآورده بر روی بدن شخصی دعا و تعویذ خواند و دیگری را رها کرد، اولی خشکید امّا دومی به تدریج رشد کرد و آن شخص را به شدت اذیت و آزار نمود. همچنین مشاهده کرده‎ایم که کسی بر ورم مشهور «خنازیر» دعا می‎خواند و در نتیجه آن قسمت‎های باز «خنازیر» پیوند خورده و قسمت‎های بسته فروکش کرده و بیماری درمان شده است».[[207]](#footnote-207)

از دیدگاه قرافی «رُقیه»‎ها الفاظ خاصی هستند که دردها و بیماری‎های کشنده بوسیله‌ی آن بهبود می‎یابند، و به لفظی که به انسان ضرری برساند «رُقیه» گفته نمی‎شود، بلکه آن سحر و جادو است. برخی از این الفاظ جایز و مشروع هستند مانند خواندن فاتحه و معوّذتین و برخی دیگر نامشروع مانند دعاهای دوران جاهلی و یا دعای هندی‎ها و مانند آن، و حتی گاهی این الفاظ کفر‎آمیزند و به همین دلیل امام مالک و دیگران از خواندن دعاهای غیرعربی مردم را نهی کرده‎اند، زیرا احتمال دارد کلمه‌ی حرامی در آن باشد».[[208]](#footnote-208)

ابن تیمیه/ می‎گوید: «علمای اسلام مردم را از خواندن دعاهای نامفهوم نهی کرده‎اند، زیرا احتمال وجود کلمات شرک‎‎آلود در آن وجود دارد، اگرچه خواننده‌ی دعا نداند که آن شرک است. در صحیح مسلم از عوف بن مالک أشجعی نقل شده است که گفت: «ما در دوران جاهلیت از این دعاها و تعویذها می‎خواندیم، [پس از اسلام] از رسول خدا ص پرسیدم: نظر شما در مورد آن چیست؟ فرمودند: دعاهای خود را بر من عرضه دارید، اگر در آن شرک نباشد اشکالی ندارد».

همچنین در صحیح مسلم از جابر روایت شده که گفت: «پیامبر خدا ص مردم را از خواندن دعا و تعویذ نهی کرد، تا آنکه آل عمرو بن حزم نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: ای رسول خدا! ما دعاها و تعویذهایی داشتیم که هنگام نیش زدن عقرب از آن بهره می‎گرفتیم و شما ما را از دعاها و تعویذ نهی می‎کنید. جابر می‎گوید: آن‌ها دعاهای خود را بر پیامبر عرضه داشتند و پیامبر فرمودند: اشکالی در آن نمی‎بینم، هرکه می‎تواند به برادر خود یاری برساند، آن کار را بکند».[[209]](#footnote-209)

از گفتار علما چنین معلوم می‌شود که اگر دعاها و تعویذها دارای سه شرط زیر باشند مشروع و جایز هستند:

1. در آن کلمات شرک‎آلود و گناه مانند خواندن غیر خدا و سوگند دادن خدا به غیرخدا وجود نداشته باشد.
2. به زبان عربی و یا اینکه مفهوم باشد.
3. نباید چنان پنداشت که این دعاها ذاتاً مؤثرند.

شارح طحاویه می‎گوید: «علمای اسلام بر این مطلب اتفاق نظر دارند که هر دعا و عزیمت و سوگندی که حاوی کلمات شرک‎آمیز باشد، بر زبان راندن آن جایز نیست، اگرچه جن‌ها و یا غیر آنان از آن فرد اطاعت کنند». همچنین بر زبان راندن کلمات کفرآمیز و نامفهوم جایز نیست، زیرا ممکن است این کلمات نامفهوم حاوی شرک باشند و فرد از آن بی‎خبر باشد و به همین علت پیامبر خدا ص فرمودند: «دعا و تعویذ تا زمانی که شرک نباشد اشکال ندارد».[[210]](#footnote-210)

سودمندترین انواع دعا و تعویذ قرآن کریم است. شیخ بدرالدین بن عبدالله شبلی در این مورد می‎گوید: «معالجه و درمان با کتاب خداوند بلند مرتبه ما را به طور کامل از همه چیز بی‎نیاز می‎سازد، زیرا قرآن نور و شفای [بیماری‎های موجود] در سینه‎هاست، بدی‎ها را کاملاً از بین می‎برد و برای مؤمنان و مردگان رحمت است. خداوند ما را بر درک معانی آن توفیق دهد و به رعایت حدود اوامر و نواهی‌اش ملزم گرداند، هر انسان فهمیده و بادرایتی که در آیه‎های قرآن تدبّر کند، در می‎یابد که آن آیه‎ها شفای هر دردی است جز مرگ که سرانجام هر موجود زنده ای است- خداوند بلند مرتبه می‌گوید: ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ﴾ [الأنعام: 38].

«در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده‎ایم» و جز افراد سست عقیده کسی خواص آیه‎ها و اذکار قرآنی را انکار نمی‎کند، اما جز دانایان کسی از این حقیقت باخبر نیست، زیرا آیات قرآن همه پند و یادآوری است و تنها گوش‌های شنوا از آن عبرت می‎گیرند و فقط خداوند ما را به حقیقت رهنمون می‌شود».[[211]](#footnote-211)

دوست دارم اینجا مطلبی را یادآوری کنم و آن اینکه خواندن دعا و تعویذ مخصوص گروه خاصی از انسان‌ها نیست، انسان مسلمان می‎تواند بر خویش دعا و تعویذ بخواند همانگونه که بر دیگران می‎خواند و دیگران نیز می‎توانند بر او دعا و تعویذ بخوانند، زن و شوهر نیز هرکدام می‎تواند بر دیگری دعا و تعویذ بخوانند، اما بی‎گمان پرهیزکاری انسان در اثر بخشی آن مؤثر است و هر‌چه انسان پرهیزکارتر و باتقواتر باشد اثر آن دعا هم بیشتر است، زیرا خداوند می‎فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ٢٧﴾ [المائدة: 27].

«خداوند تنها از پرهیزکاران می‎پذیرد».

اینکه برخی ادعا می‎کنند دارای خصوصیاتی هستند که دعا و تعویذ آن‌ها اثربخش می­باشد، زیرا آنان از شیخ و یا صاحب طریقتی پیمان گرفته‎اند، ادعایی نادرست و بی‎اساس و گمراهی است. زیرا تعویذ جز دعا و پناه بردن به خداوند نیست و هرکه خدا را بخواند، او را اجابت می‌کند. ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ﴾ [غافر: 60].

«پروردگار شما می‎گوید مرا به فریاد بخوانید تا بپذیرم».

خواندن قرآن و دعاهای مأثور در درمان و معالجه جادو سودمند است به شرطی که خواننده آن پرهیزکار بوده و به اثربخشی آن یقین داشته باشد.

2- خارج ساختن جادو و باطل‌کردن آن

یکی از شیوه‌های درمان سحر خارج کردن و باطل نمودن آن است. ابن قیّم رحمه الله تعالی می‎گوید: «دو شیوه در مورد درمان سحر از پیامبر خدا ص روایت شده است، یکی از آن دو که سودمندتر هم می‌باشد خارج ساختن و باطل نمودن جادوست. در حدیث صحیح آمده است که پیامبر خدا ص در این مورد از خدای خویش درخواست کرد، و او به محل پنهان ساختن جادو راهنمایی شد و پیامبر ص آن را بیرون کرد. جادو به وسیله‌ی شانه و چند تار مو و پوست جوانه خرمایی صورت گرفته بود و چون پیامبر ص آن‌ها را بیرون کرد عوارض جادو نیز از میان رفت چنانکه گویا از بندی رسته است.

این سودمندترین شیوه درمان شخص جادو شده است و به منزله خارج کردن ماده پلید و دور ساختن آن از بدن به وسیله‌ی استفراغ می‎باشد».[[212]](#footnote-212)

3- استفاده از داروهای مباح

از وقوع جادو می‌توان پیشگیری کرد، همانگونه که با خوردن برخی داروها و یا ایجاد جراحاتی که پزشکان و دانشمندان از آن باخبرند می‎توان آن را درمان نمود. یکی از این شیوه‎ها آن است که فرد هر روز صبح هفت عدد خرمای فشرده را بخورد. در صحیح بخاری از عامر بن سعد روایت شده که او از پدرش روایت کرده که پیامبر خدا ص فرمودند: «مَنْ اصْطَبَحَ[[213]](#footnote-213) كُلَّ يَوْمٍ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً لَمْ يَضُرَّهُ سُمٌّ وَلَا سِحْرٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَى». آنکه هر روز صبح چند عدد خرمای فشرده را بخورد، آن روز هیچ سم و جادویی تا شب متوجه او نمی‎گردد.

در روایت دیگری این گونه آمده است: «مَنْ تَصَبَّحَ سَبْعَ تَمَرَاتٍ مِنْ عَجْوَةٍ لَمْ يَضُرَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ سُمٌّ وَلاَ سِحْرٌ»[[214]](#footnote-214) [در این حدیث به جای «تَمَرَاتٍ» «سَبْعَ تَمَرَاتٍ» ذکر شده و عدد خرما را هم بیان کرده است (هفت عدد)].

برخی از روایت‎ها حاکی از آن است که خرما باید محصول مدینه یا «عالیه المدینه» باشد.

ابن حجر در فتح الباری می‎گوید: «عبدالرزاق از طریق شعبی چنین روایت کرده است: «نشره» عربی که به انسان ضرر نرساند اشکالی ندارد و آن به این صورت است که شخص به میان خار بوته‎ها می‎رود و از چپ و راست خود گیاهان و برگ درختان را برمی‎گیرد و آن را خُرد کرده و می‎کوبد سپس بر آن دعا می‎خواند و با آن خود را غسل می‎دهد.

ابن بطال به نقل از کتاب‎های وهب بن منبه چنین آورده است: شخص جادو شده هفت برگ از سدر سبز برمی‎گیرد و آن را میان دو سنگ خُرد می‎کند، سپس آن را در آب ریخته و آیةالکرسی و اواخر قرآن سوره‌های توحید و معوّذتین را بر آن می‎خواند و سه جرعه از آن می‎آشامد و پس از آن خود را با آن آب می‎شوید، این سبب می‎شود که تمام عوارض جادو از بین برود و به خصوص برای کسی که از مقاربت با همسرش بازداشته شده (و جادو شده) بسیار مفید است.[[215]](#footnote-215)

ابن حجر در ادامه می‎گوید: «در کتاب «الطب النبوی» جعفر مستغفری چگونگی نشره (گشودن جادو) را خواندم. او می‎گوید: در نوشته‎های نصوح بن واصل دیدم که حماد بن شاکر به او چنین آموزش داده است: اگر شخصی از مقاربت با همسرش ناتوان شد در حالی که می‎توانست کارهای دیگرش را انجام دهد، کومه‎ای از شاخه درختان فراهم آورد و تبری دو لبه در داخل آن قرار دهد، سپس کومه را آتش بزند تا جایی که تبر داغ شود، سپس تبر را از آتش بیرون بیاورد و بر آن ادرار کند، به اذن خدا شفا می‌یابد».

او در مورد گشودن جادو می‌گوید: «برای گشودن جادو در موسم‎ بهار گل غارها و باغ‎ها را جمع‎آوری کند و در ظرف تمیزی بریزد، سپس آب گوارایی به آن اضافه نماید و آن را به آرامی بجوشاند و پس از سرد شدن آن را بر خود بریزد، به اذن خدا درمان شود».[[216]](#footnote-216)

4- درمان با حجامت و ایجاد زخم

یکی از این شیوه‎ها که ابن قیم در «زاد المعاد» از آن سخن گفته است، درمان جادو به وسیله‌ی حجامت است، او در این مورد می‎گوید:

«نوع دوم خالی کردن و خارج ساختن ماده پلید از محلی است که جادو در آن اثر کرده است. زیرا سحر در تغییر سرشت و جنباندن اخلاط و برهم زدن مزاج مؤثر است؛ اگر اثرا جادو در عضوی ظاهر شد و خارج ساختن ماده پلید از آن عضو امکان داشت، این کار بسیار سودمند است. ابوعبید در کتاب «غریب الحدیث» از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت می‎کند که هنگامی که پیامبر خدا ص جادو شده بود به وسیله‌ی شاخی بر سرِ خود حجامت نمود.

این کار ممکن است برای فردی که علم و دانشش کم باشد شگفت آسا بود و آن را مورد اشکال قرار دهد و بگوید: حجامت چه ارتباطی با جادو دارد؟ این درد با آن درمان چه ارتباطی دارد؟ اگر او می‎دانست که بقراط و ابن سینا و دیگران به این امر تصریح کرده‎اند آن را می‎پذیرفت و تسلیم می‎شد و می‎گفت: کسی به آن تصریح نموده که در علم و دانش او شک و تردید نداریم.

پس بدان که ماده جادویی که پیامبرخدا ص به آن مبتلا شد به یکی از نیروهای موجود در سرِ او رسید به گونه‎ای که چنان می‎پنداشت که کاری را انجام داده در حالی که در واقع آن کار را انجام نداده بود. این عارضه بدان سبب است که جادوگر در طبیعت و ماده خونی به گونه‎‎ای تصرف می‎کند که در بطن پیشین مغز افزایش یابد و موجب تغییر مزاج و سرشت اصلی شخص شود.

این سحر آمیزه‎ای است از تاثیرات ارواح پلید و منفعل شدن نیروهای طبیعی در برابر آن و آن سحر تمریخات (یعنی عجین شدن روح پلید با نیروهای بدن) نامیده می‌شود که سخت‎ترین نوع جادوست، و بویژه بیشترین ضرر را به عضوی می‎رساند که سحر به آن اصابت کرده است. حجامت اگر به شکل صحیح و طبق قوانین خاص خود انجام شود سودمندترین درمان برای عضو آسیب‎دیده‌ی جادو شده است.

بقراط می‎گوید: خارج ساختن مواد باید از محل‎هایی صورت گیرد که این مواد بیشتر به آن‌ها تمایل دارند و در این کار باید از وسایل مناسب آن استفاده نمود.

گروهی از مردم می‎گویند: آنگاه که رسول خداص به این عارضه دچار شد و چنان می‎پنداشت که کاری را انجام داده در حالی که اصلاً آن را انجام نداده بود، گمان کرده که این در اثر ماده‎ای خونی یا مانند آن است که به سمت مغز حرکت کرده و بر بطن پیشین آن غالب شده و مزاج او را از حالت طبیعی خویش خارج نموده است.

حجامت در آن زمان رایج‌ترین و سودمندترین شیوه‌ی درمان بود، و رسول خداص حجامت کرد، این واقعه قبل از آن رخ داد که از طریق وحی به او خبر دهند که آن عارضه بر اثر جادو بوده است و چون از جانب خداوند وحی آمد و به او خبر داد که بیماری بر اثر سحر است متوجه درمان واقعی آن شد».[[217]](#footnote-217)

4- آیه‌ها و دعاهای پیشگیری از جادو و پس از دچار شدن به آن

همه­ی قرآن برای مؤمنان شفا و رحمت است:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الإسراء: 82].

«و ما آیاتی از قرآن را فرو می‎فرستیم که مایه بهبودی و رحمت مؤمنان است».

ذکر خدا و دعاها و تعویذهایی که انسان به وسیله‌ی آن به خدا پناه برده و متوجه او می‎گردد به شرطی که انسان از روی یقین و صداقت از آن استفاده کند، همگی شفابخش و به اذن خدا مؤثر واقع می‌شوند.

اکنون به برخی از آیات و احادیث و سخنان علما در این زمینه اشاره می‎کنیم.

1. پناه بردن به خداوند بزرگ از شر دشمن نفرین شده انسان (شیطان).

خداوند می‎فرماید:

﴿وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ عَلِيمٌ٢٠٠﴾ [الأعراف: 200].

«و اگر وسوسه‎ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر، او شنوای داناست»

و می‎فرماید:

﴿وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ٩٧ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ٩٨﴾ [المؤمنون: 97-98].

«بگو پروردگارا! خویشتن را از وسوسه‎های اهریمنان در پناه تو می‎دارم و خویشتن را در پناه تو می‎دارم از اینکه با من گرد آیند».

ابن عباسب می‌گوید: «پیامبر خدا ص حسن و حسین را از شر شیطان به خدا می‎سپرد و می‌فرمود: «پدر شما (ابراهیم) اسماعیل و اسحاق را به خداوند می‎سپرد: پناه می‎برم به کلمات تامه‌ی خداوند از هر شیطان و جنبنده‌ی سمی و خطرناکی (مانند عقرب و مار و...) و از هر چشم ‎بدی که آدم را فرا گیرد».[[218]](#footnote-218)

2- گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

جابر بن عبدالله س روایت کرده که پیامبر خدا ص گفت: «چون شب فرا رسد کودکانتان را نگه دارید، زیرا شیاطین در این وقت پراکنده می‎شوند. و چون ساعتی از شب گذشت آنان را رها کرده و (به حال خود وا گذارید) درها را ببندید و نام خدا را یاد کنید، زیرا شیطان هیچ در بسته‎ای را نمی‎گشاید، و دهانه مشک‎های خود را ببندید و نام خدا را یاد کنید، و ظرف‎های خود را بپوشانید و نام خدا را یاد کنید اگرچه [پوشاندن ظروف] با قرار دادن چیزی روی آن باشد، و چراغ‎هایتان را خاموش کنید».[[219]](#footnote-219)

3- خواندن ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ١﴾ و معوّذتین در صبحگاه و شامگاه.

معاذ بن عبدالله بن خبیب از پدرش روایت کرده که گفت: «در یک شب بارانی و بسیار تاریک در جستجوی رسول خدا ص خارج شدیم تا برایمان نماز بخواند. عبدالله بن خبیب می‎گوید: من پیامبر را یافتم و او به من فرمود: بگو، من چیزی نگفتم. دوباره فرمود: بگو، من باز چیزی نگفتم؛ باز هم فرمود: بگو، عرض کردم: چه بگویم؟ فرمود: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ١﴾ و معوّذتین را شامگاه و صبحگاه سه مرتبه بخوان که تو را از همه چیز بی‎نیاز می‌کند».[[220]](#footnote-220)

صدیق حسن خان می‌گوید: معوّذتین تاثیر عجیبی در از بین بردن سحر و جادو دارند.

کسی که شبانه روز بر خواندن آن دو سوره مداومت داشته باشد به اذن خداوند هیچ سحری به او زیان نمی‎رساند، و اگر شخص جادو شده آن سوره‎ها را بخواند إن شاء الله اثر آن سحر از بین خواهد رفت.[[221]](#footnote-221)

عایشهب می‎گوید: «هرگاه رسول خدا ص دچار رنج و دردی می‎شد معوّذتین را بر خود می‎خواند و [به اطراف خود] می‎دمید، این حدیث را مالک در مؤطأ روایت کرده، و در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز از طریق او آمده است.

1. خواندن سوره‌ی بقره.

درصحیح مسلم از بوهریره روایت شده که پیامبر ص فرمودند: «لاَ تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ مَقَابِرَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْفِرُ مِنَ الْبَيْتِ الَّذِى تُقْرَأُ فِيهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ»[[222]](#footnote-222) خانه‎های خود را به گورستان تبدیل نکنید، همانا شیطان از خانه‎ای که سوره‌ی بقره در آن خوانده می‎شود فرار می‎کند.

1. خواندن آیة الکرسی.

در داستانی که بخاری در صحیح خود آن را روایت کرده، شیطانی به ابوهریره گفت: آنگاه که به رختخواب رفتی آیة الکرسی را بخوان ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ﴾ تا آخر آیه، زیرا این آیه همیشه نگاهبان تو خواهد بود و تا صبح هیچ شیطانی به تو نزدیک نمی‎شود.

آنگاه که ابوهریره این ماجرا را برای پیامبر خدا ص تعریف نمود، آن حضرت ص فرمود: «أما إنه صدقك وهو کذوب»[[223]](#footnote-223) او به تو راست گفته هرچند که بسیار دروغگوست.

آیة الکرسی این است:

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ٢٥٥﴾ [البقرة: 255].

«خدایی جز الله وجود ندارد و او زنده پایدار دو جهان هستی را نگهدار است. او را نه چُرتی و نه خوابی فرا نمی‎گیرد، از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است. کیست آنکه در پیشگاه او میانجیگری کند مگر با اجازه‌ی او؟ می‎داند آنچه را که در پیش روی مردمان است و آنچه را که در پشت سر آنان است. چیزی از علم او را فراچنگ نمی‎آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد، فرماندهی و فرمانروایی او آسمان‌ها و زمین را در برگرفته است و نگاهداری آن دو وی را درمانده و ناتوان نسازد و او بلندمرتبه و سترگ است».

1. خواندن دو آیه‌ی آخر سوره بقره.

ابن مسعود س روایت کرده که رسول خدا ص فرمود: «مَنْ قَرَأَ بِالْآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ»[[224]](#footnote-224) هر کسی که دو آیه‌ی آخر سوره‌ی بقره را در شبی بخواند برای او کفایت می‎کند.

دو آن این است:

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ٢٨٥ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ٢٨٦﴾ [البقرة: 285-286].

فرستاده (خدا، محمّد) معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است (و شکی در رسالت آسمانی خود ندارد) و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های وی و پیغمبرانش ایمان داشته (و می‌گویند:) میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم (و سرچشمه رسالت ایشان را یکی می‌دانیم). و می‌گویند: (اوامر و نواهی ربّانی را توسّط محمّد) شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم، و بازگشت به سوی توست.

‏خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند (و هیچ‌گاه بالاتر از میزان قدرت شخص از او وظائف و تکالیف نمی‌خواهد. انسان) هر کار (نیکی که) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی که) بکند به زیان خود کرده است. پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را (بدان) مگیر (و مورد آن مؤاخذه و پرس و جو قرار مده)، پروردگارا! بار سنگین (تکالیف دشوار) را بر (دوش) ما مگذار آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان) بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند گذاشتی. پروردگارا! آنچه را که یارای آن را نداریم بر ما بار مکن (و ما را به بلاها و محنتها گرفتار مساز) و از ما درگذر و (قلم عفو بر گناهانمان کش) و ما را ببخشای و به ما رحم فرمای. تو یاور و سرور مایی، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان. ‏

«کفتاهُ» در حدیث فوق به معنی کافی بودن در مقابله با شیطان است. در حدیث مرفوعی از نعمان بن بشیر چنین آمده است: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَابًا فَأَنْزَلَ مِنْهُ آيَتَيْنِ خَتَمَ بِهِمَا سُورَةَ الْبَقَرَةِ لَا يُقْرَآنِ فِي دَارٍ فَيَقْرَبَهَا الشَّيْطَانُ ثَلَاثَ لَيَالٍ» خداوند [در ازل] کتابی را بر شما فرض کرده و دو آیه از آن نازل نموده که سوره‌ی بقره را با آن تمام کرده است، اگر در خانه‎ای این دو آیه خوانده شود شیطان تا سه شب به آن نزدیک نمی‌شود. حاکم این حدیث را روایت کرده و آن را صحیح دانسته است. در تفسیر «کفتاهُ» اقوال دیگری نیز وجود دارد.

1. گفتن «لا إله إلا الله» صد مرتبه در روز.

ابوهریرهس می‌گوید: پیامبر خدا ص فرمودند: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ وَمُحِيَتْ مِائَةُ سَيِّئَةٍ وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنْ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ إِلَّا أَحَدٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ»[[225]](#footnote-225) «کسی که هر روز صد مرتبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ را بخواند، [این ذکر] به اندازه ده غلام برایش ارزش دارد و صد نیکی برای او نوشته می‎شود و صد گناه از گناهانش محو می‎گردد و در آن روز تا غروب به سپری در برابر شیطان برای او تبدیل می‎شود و هیچ کس عملی بهتر از آن انجام نمی‎دهد مگر اینکه بیشتر از او آن ذِکر را بگوید» [معنی ذکر: هیچ معبود بر حقی جز او نیست، او تنها و بی‎شریک است، همه ملک از آن اوست و تمام ستایش و حمد برای او و او بر هر چیزی قادر و تواناست].

1. آیه‎هایی که لفظ آن بیانگر ابطال سحر وجادو است.

مانند این سخن خداوند متعال که می‎فرماید:

﴿فَوَقَعَ ٱلۡحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ١١٨﴾ [الأعراف: 118].

«پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می‌کردند باطل شد».

﴿فَغُلِبُواْ هُنَالِكَ وَٱنقَلَبُواْ صَٰغِرِينَ١١٩﴾ [الأعراف: 119].

«در آنجا که گرد آمده بودند، فرعون و فرعونیان شکست خوردند و خوار و رسوا برگشتند».

و مانند گفته خداوند بلندمرتبه:

﴿مَا جِئۡتُم بِهِ ٱلسِّحۡرُۖ إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبۡطِلُهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصۡلِحُ عَمَلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ٨١﴾ [يونس: 81].

«آنچه ارائه دادید واقعاً جادوست قطعاً خداوند آن را پوچ و نابود خواهد کرد و خداوند کار تبهکاران را شایسته و سودمند نمی‎گرداند».

و یا ﴿إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيۡدُ سَٰحِرٖۖ وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ٦٩﴾ [طه: 69].

«کارهایی که کرده‎اند نیرنگ و جادوست و جادوگر هرکجا برود پیروز نمی‌شود».

1. دعاها و تعویذهای مأثور از پیامبر خدا ص که در احادیث صحیح آمده است.

مانند حدیث «رَبَّنَا اللَّهَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ، تبارك اسْمُكَ، أَمْرُكَ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، كَمَا رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ، أنزل رحمه من رحمتك وشفاء من شفائك عَلَى هَذَا الْوَجَعِ، فَيَبْرَأُ» «پروردگار ما، ای خدایی که در آسمان، اسم تو مبارک و امر تو در آسمان و زمین و رحمت تو در آسمان است، رحمت و شفایی از جانب خود برای اینِ درد نازل کن تا بهبود یابد» این حدیث را ابوداود روایت کرده است.

و مانند این حدیث عثمان بن ابی العاص که می‎گوید: پیامبر خدا ص نزد من آمد در حالی که به دردی دچار شده بودم که داشت مرا نابود می‌کرد، آن حضرت ص فرمودند: «امسح بیمینك سبع مرات وقل: أعوذ بعزة الله وقدرته وسلطانه من شرّ ما أجد» «هفت مرتبه با دست راست [محل درد را] مسح کن و بگو: پناه می‎برم به بزرگی و قدرت و سلطنت خدا از شر آن [دردی] که احساس می‎کنم». عثمان بن ابی العاص می‎گوید: من آن کار را انجام دادم و خداوند درد مرا به آن وسیله از میان برد و من همیشه خانواده خودم و دیگران را به خواندن آن امر می‎کنم. ترمذی می‎گوید: این حدیث حسن و صحیح است. تمام کتاب‎های حدیث آکنده از چنین دعاها و تعویذهایی است که به اذن خداوند بلند مرتبه کافی و شفا دهنده هستند.

در پایان ما نیز مانند صدیق حسن خان می‎گوییم: «هر عمل و دعایی که بیماری و درد به وسیله­ی آن برداشته بود و به عبارتی برای دردها و ناراحتی‎ها سودمند باشد، اگر از الفاظ قرآن و حدیث و سخنان مأثور سلف صالح و عاری از اسامی و صفات شرک‎آمیز باشد، می‎توان از آن بهره برد، در غیر این صورت حرام و شرک است».[[226]](#footnote-226)

فصل هفتم:  
حکم جادو و جادوگران

حکم آموزش‌دادن و آموختن جادو

در مباحث گذشته بیان کردیم که سحر جز با یاری شیطان و بندگی او در کردار و گفتار و خوردن چیزهای حرام و پلیدی‎ها و مانند آن به انجام نمی‎رسد، و تمام این کارها کفر و شرک است. برای فرد مسلمان که به خدا و روز آخرت ایمان دارد هرگز جایز نیست که به جادوگری مبادرت ورزد. دلایل زیادی مبنی بر کافر بودن جادوگر وجود دارد از قبیل:

خداوند متعال می‎فرماید:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾ [البقرة: 102].

«سلیمان هرگز کفر نورزیده است بلکه شیاطین کفر ورزیده‎اند زیرا به مردم جادو می‎آموزند».

شیوه‌ی استدلال به این آیه این گونه است که چون در این آیه حکم کفر بر وصف مناسب کفر اطلاق شده است می‎توان نتیجه گرفت که علت کفر همان جادو است.

خداوند می‎فرماید:

﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ﴾ [البقرة: 102].

«و به هیچ کس چیزی نمی‎آموختند مگر اینکه پیشاپیش بدو می‎گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم کافر نشو. از ایشان چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‎افکندند و حال آنکه با چنین جادوی خویش نمی‎توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خداوند باشد و آنان قسمت‎هایی را فرا می‎گرفتند که برایشان زیان داشت و به ایشان سودی نمی‌رساند و مسلماً می‎دانستند هرکس خریدار این گونه متاع باشد بهره‎ای در آخرت نخواهد داشت».

این آیه از چند طریق بیانگر کافر بودن جادوگر است:

الف- یاد گرفتن سحر کفر محسوب می‌شود: «فلاتکفر». صدیق حسن خان می‎گوید: «این آیه دلیلی است بر آنکه یادگیری جادو کفر است، و از ظاهر آیه چنان پیداست که در این حکم هیچ فرقی میان معتقد و غیرمعتقد نیست و کسی که سحر را برای جادوگری یاد می‎گیرد با کسی که برای دفع آن به یاد گرفتن جادو اقدام می‎کند یکسان هستند».[[227]](#footnote-227)

ب- هیچ سودی در سحر نیست و خداوند هیچ چیز زیان آوری را برای بندگان خود مباح نساخته است.

ج- اینکه چنین اشخاصی در آخرت هیچ بهره و نصیبی ندارند. و فقط کافر است که در آخرت بی‎نصیب می‎ماند.

3- خداوند می‎فرماید: ﴿وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ٦٩﴾ [طه: 69].

«و جادوگر هرکجا برود پیروز نمی‎شود» نفی در این آیه همه انواع فلاح و رستگاری را شامل می‎شود.

عمومیت مکانی ﴿حَيۡثُ أَتَىٰ﴾ نیز این مطلب را تاکید می‎نماید، و این دلیل کافر بودن شخص جادوگر است، زیرا فلاح و رستگاری تنها از کسی به طور کلی و عام نفی می‎گردد که هیچ خیری در او نباشد، و او جز کافر کسی نمی‎تواند باشد.

با بررسی در آیات قرآن می‎توان فهمید که لفظ ﴿وَلَا يُفۡلِحُ﴾ غالباً برای کافر به کار برده می‎شود:[[228]](#footnote-228)

﴿قُلۡ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ٦٩ مَتَٰعٞ فِي ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ ٱلۡعَذَابَ ٱلشَّدِيدَ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ٧٠﴾ [يونس: 69-70].

«بگو قطعاً کسانی که به دروغ چیزی را به خداوند نسبت می‎دهند رستگار نمی‎شوند. [با این حرفها چند روزی مردم را اغفال کردن و چند صباحی به مال و منال دنیا رسیدن] بهره گرفتنی از این دنیاست سپس به سوی ما برمی‎گردند و آنگاه ما عذاب شدید را به سبب کفری که ورزیده‎اند به آنان می‌چشانیم».

﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِ‍َٔايَٰتِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ١٧﴾ [يونس: 17].

«چه کسی ستمکارتر از آن است که دروغی را به خدا نسبت دهد یا آیه‎های او را تکذیب کند. هرگز مجرمان رستگار نمی‎گردند».

آیات و روایات فراوانی مبنی بر نکوهش مراجعه کنندگان به کاهنان و پیشگویان وارد شده که در آن کسانی که کاهنان و پیشگویان را تصدیق کنند، کافر شمرده شده‎اند و ما در مبحث مدعیان علم غیب آن را بیان خواهیم نمود.

سحر مجازی هم اگرچه به درجه‌ی کفر نمی‎رسد، اما چون عقاید عموم مردم را فاسد می‎نماید حرام است. زیرا شخص عادی هنگام مشاهده کارهای شگفت انگیزی که دلیل آن را نمی‎داند و ممکن است صفات خداوند را به جادوگر نسبت دهد و در نتیجه نابود گردد.

ابن خلدون می‎گوید: شریعت اسلام سحر و افسون را یکسان دانسته و همه را از امور ممنوع برشمرده است، زیرا شارع تنها کارهایی را مباح کرده که در امور دینمان که صلاح آخرت ما نیز بر آن است به کار آید و یا در آن مصلحتی دنیوی باشد، اما شعبده مانند جادو و افسون همان اثرات سوء را دارد؛ طالع‎بینی نیز که به عقاید مردم ضرر رسانده و ایمان آنان را با نسبت دادن امور به غیر خدا فاسد می‎نماید از همین نوع است. به همین سبب شریعت اسلام سحر و افسون و شعبده بازی را به علت ضرری که در آن است از یک نوع دانسته و همه را حرام نموده است؟[[229]](#footnote-229)

ابن حجر در مورد حکم یادگیری جادو می‎گوید: «[علما] با استدلال به این آیه[[230]](#footnote-230)، سحر را کفر شمرده و یادگیرنده‌ی آن را کافر دانسته‎اند. این حکم در مورد برخی از اقسام سحر و جادو مانند بندگی شیطان و ستارگان بدیهی است، اما نوع دیگر آن که همان شعبده بازی است شخص با یادگیری آن کافر نمی‎شود».

نووی می‎گوید: «سحر و جادو عملی حرام و به اجماع علما جزء گناهان کبیره است. پیامبر خدا ص سحر را جزو هفت گناه هلاک کننده‌ی انسان برشمرده‎اند. برخی از اقسام سحر، کفر است و برخی دیگر کفر محسوب نمی‎شود، اما در هر حال گناه کبیره است. اگر سحر و جادو بیانگر گفتار و یا کردار کفر‎آمیزی باشد کفر است و گرنه کفر نیست ولی یادگیری و یاد دادن آن حرام است».[[231]](#footnote-231)

ابن قدامه نیز حکم یادگیری سحر را بیان کرده و می‎گوید: «آموختن و یاد دادن سحر و جادو حرام است و در این باره هیج اختلافی میان علما وجود ندارد».

اصحاب ما گفته‎اند: «جادوگر با یاد گرفتن سحر و انجام دادن آن کافر می‎شود خواه به حرام بودن آن معتقد باشد و یا به مباح بودنش. در روایتی از امام احمد آمده است که طبق آن جادوگر تکفیر نمی‎شود، حنبل از او چنین روایت می‌کند: عمویم در مورد پیشگو و کاهن و جادوگر گفت: به نظرم به سبب انجام این اعمال باید از او بخواهند که توبه کند، زیرا من معتقدم که چنان شخصی حکم مرتد را دارد، اگر توبه کرد و پشیمان شد باید رها شود. من به او گفتم: آیا کشته می‎شود؟ گفت: نه بلکه او را زندان می‎کنند شاید از کار خود پشیمان شد.

ذهبی می‎گوید: سومین گناه کبیره سحر و جادو است، زیرا جادوگر حتماً باید کافر باشد، خداوند متعال می‎فرماید:

﴿وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾ [البقرة: 102].

«بلکه شیاطین کافر شدند زیرا به مردم جادو یاد می‎دادند». شیاطین ملعون در آموزش دادن سحر به مردم هدفی جز مشرک ساختن آنان ندارند. خداوند در مورد هاروت و ماروت می‎فرماید:

﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ١٠٢﴾ [البقرة: 102].

«و به هیچ کس چیزی نمی‎آموختند مگر اینکه پیشاپیش به او می‎گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم کافر نشو. از ایشان چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‎افکندند و حال آنکه با چنین جادوی خویش نمی‎توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خدا باشد. و آنان قسمت‎هایی را فرا می‎گرفتند که برایشان زیان داشت و به ایشان سودی نمی‎رساند، و مسلماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهره‎ای در آخرت نخواهد داشت، و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته‎اند اگر می‎دانستند».

بسیاری از مردم بر اثر گمراهی مرتکب سحر وجادو شده و تنها آن را حرام می‎دانند و نمی‎دانند که کفر است، در نتیجه به یادگیری «سیمیاء» مشغول می‎شوند که نوعی جادو است، و یا مرد را نسبت به همسرش بسته و ناتوان می‎کنند که آن هم سحر است و یا در ایجاد محبت و بغض مرد نسبت به همسر و مانند آن به وسیله‌ی کلمات نامفهوم که بیشترین آن‌ها شرک و گمراهی است، وارد می‎‎شوند.

ابن عربی می‎گوید: «از انواع سحر اعمالی است که با آن میان مرد و همسرش جدایی انداخته شود، از دیگر انواع آن ایجاد محبت میان زن و شوهر است که «توله» نام دارد و این هردو نوع کفر به حساب می‎آیند».[[232]](#footnote-232)

کسانی که یادگیری سحر و جاود را واجب یا مستحب و مشروع می‎دانند:

به ندرت برخی از علما را می‎توان یافت که یاد گرفتن سحر و جادو را واجب و یا مستحب و یا مشروع دانسته‎اند، از جمله این گروه رازی است که آموختن سحر را واجب پنداشته است. حافظ ابن کثیر سخنان رازی را در تفسیر خود آورده است، او می‎گوید: «آگاه شدن به سحر ناپسند و ممنوع نیست، پژوهشگران بر این مطلب اتفاق نظر دارند، زیرا علم و دانش دارای مقام و مرتبه است، و نیز به دلیل عام بودن آیه: ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ﴾ [الزمر: 9].

«بگو آیا کسانی که می­دانند با کسانی که نمی­دانند برابر و یکسانند؟»

دلیل دیگر آن است که اگر مردم نسبت به سحر و جادو آگاهی نداشته باشند، فرق میان سحر و معجزه را درک نمی‎کنند در حالی که علم به اینکه معجزه، معجزه است واجب است و هر چیزی که امر واجبی بر آن متوقف باشد نیز واجب می‎گردد، و این مقتضی آن است که یادگیری علم سحر واجب باشد، پس چگونه امر واجبی حرام و قبیح شمرده می‎شود؟»[[233]](#footnote-233)

برخی از علما ادعا کرده‎اند که یاد گرفتن سحر برای مقابله با جادوگر حربی فرض و جهت ایجاد محبت میان زن و شوهر و یا جدایی میان دو نفر که بر امر شری اتفاق نظر کرده‎اند مستحب است. ابن عابدین می‎گوید: در «ذخیره الناظر» چنین آمده است که: یادگیری سحر برای مقابله با جادوگر حربی واجب و برای جدایی میان زن و شوهر حرام و جهت ایجاد محبت میان آنان جایز است».[[234]](#footnote-234)

قرافی می‎گوید: «برخی از علما معتقدند که اگر یاد گرفتن سحر برای شناسایی آن از معجزه باشد، کاری پسندیده است، ما نیز [با قیاس بر این مسأله] می‎گوییم: انجام دادن سحر به وسیله امری مباح برای جدا کردن کسانی که برای زنا گرد هم آمده‎اند یا می‎خواهند از طریق ایجاد کینه و دشمنی با سپاهیان کفر کاری بکنند که آنان پادشاه مسلمان را بکشند، پسندیده است. از همین قبیل است سحری که برای ایجاد محبت میان زن و شوهر یا میان پادشاه و سپاه اسلام صورت گیرد».

ابن حجر می‎گوید: برخی از عالمان یاد گرفتن سحر را به دو منظور اجازه داده‎اند: برای شناسایی و تشخیص کفر از غیر و یا برای باطل نمودن سحر و دور کردن آن از شخص جادو شده».[[235]](#footnote-235)

ابن جریر و آلوسی می‌گویند: استدلال برخی از علما بر جایز بودن یادگیری سحر آن است که هاروت و ماروت که فرشته بودند به اذن خدا سحر را آموزش می‎دادند.[[236]](#footnote-236)

دلایل طرفداران این نظریه را می‎توان چنین خلاصه کرد:

1. یادگیری سحر وجادو ناپسند نیست.
2. یادگیری سحر ممنوع نیست.
3. یادگیری سحر پسندیده و نیکو است.
4. برای شناختن معجزه از سحر و نیز جدا کردن اهل شر و فساد از همدیگر و دفع فتنه جادوگر حربی و ایجاد عشق و محبت میان زن و شوهر به سحر نیاز است.
5. استدلال به اینکه فرشتگان اجازه‌ی آموزش سحر را داشته‎اند.

این دلایل طرفداران را به شیوه‌های زیر می‎توان رد نمود:

1. آنان می‎گویند یاد گرفتن سحر و جادو قبیح نیست، اگر منظور آنان از کلمه «قبیح»، قبیح عقلی است، معتزله در این خصوص با آنان مخالفند و جادو را قبیح می‎دانند، و اگر ادعا می‎کنند که سحر قبیح شرعی نیست آیه ذکر شده آن را رد می‎کند، زیرا آن آیه کسانی را که به یاد گرفتن سحر مبادرت ورزند نکوهش نموده و بیانگر این است که یاد گرفتن سحر کفر است.
2. آنانی که ادعا می‎کنند یاد گرفتن سحر ممنوع نیست و محققان بر این امر اتفاق نظر دارند، چنین ادعایی نادرست است، زیرا آیات و احادیث بیانگر نکوهش یادگیرنده آن هستند و علمای بزرگ ما نیز به حرام بودن یاد گرفتن سحر تصریح نموده و بسیاری از آن‌ها یاد گیرنده‌ی سحر را کافر دانسته و حکم به قتل او داده‎اند، همچنین آنان نگفته‎اند که محققانی که بر این موضوع اتفاق نظر دارند چه کسانی هستند!
3. استدلال به آیه ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ﴾.

درست نیست. زیرا این آیه علم به شریعت یا علمی که شریعت آن را مباح دانسته را می‎ستاید نه مطلق علم را.

1. آنان گمان کرده‎اند که شناخت معجزه منوط به شناخت سحر و جادو است در حالی که این پندار آنان نادرست است، زیرا بزرگترین معجزه پیامبر ص قرآن کریم است و بدیهی است که علم به معجزه بودن قرآن منوط به یاد گرفتن سحر نیست و اصحاب و تابعین و ائمه ما بدون یاد گرفتن سحر از اعجاز قرآن آگاه بوده‎اند.[[237]](#footnote-237)
2. واضح است که بسیاری از مفاسد ناشی از سحر و جادوست و در نتیجه حرام بودن سحر از باب «سد ذرایع» به شمار می‎‎آید وامری ضروری و واجب است.

در حدیث آمده است: «من حام حول الحمی یوشك أن یرتع فیه» «آنکه به گرد محل ممنوع و قُرُق شده می‎گردد بعید نیست که در آن بچرد».

امروزه، با وجود پیشرفت علمی می‎بینیم که جادو چگونه عقاید مردم را متزلزل می‎کند و برای بسیاری مایه شک و تردید می‌گردد.

امام نووی/ می‎گوید: «یاد گرفتن سحر و جادو بنا به قول صحیح حرام است».

و جمهور علما به آن تصریح کرده‎اند، همانگونه که یادگیری فلسفه و شعبده بازی و ستاره‎شناسی (طالع بینی) و دانش‎های مربوط به طبیعت اشیا و هرآنچه که موجب شوراندن و [خراب کردن ذهن مردم] شود حرام است».[[238]](#footnote-238)

1. یادگیری سحری که خداوند صاحب آن را کافر دانسته جز با همراهی و دوستی با شیطان و دخالت مستقیم او ممکن نیست، همانطور که نی‌زدن و عودزدن را نمی‌توان جز از استاد متخصص آن یاد گرفت.[[239]](#footnote-239)
2. این نوع یادگیری جز با کفر و شرک به انجام نمی‌رسد. مثلاً کسی که می‎خواهد پادشاهی را جادو کند باید در مقابل برج اسد بایستد و در نهایت خضوع و خشوع بگوید: سرور من، بزرگ من، فقط تو هستی که پادشاهان و جبّاران و شیران در مقابل تو تسلیم می‎شوند، از تو می‌خواهم قلب فلان جبّار را مطیع من بگردان».[[240]](#footnote-240)

بسیاری از دانشمندان و از جمله ابن عربی این مسأله را فهمیده‎اند، او می‎گوید: «حقیقت سحر عبارت است از سخنان بافته شده‎ای که با آن غیرخدا را تعظیم کرده و قضا و قدر و وجود کائنات را به او نسبت می‎دهند».[[241]](#footnote-241)

قرطبی می‎گوید: «برخی از علما گفته‎اند: به نظر اهل فن سحر جز با کفر و استکبار و یا تعظیم شیطان به انجام نمی‎رسد، اگر چنین باشد سحر بیانگر کفر است».[[242]](#footnote-242)

شیخ حافظ حکمی می‎گوید: «مشخص شد که سحر جز با کفر ورزیدن به خدا اثر نمی‌گذارد، و این مطلب از سبب نزول آیه فهمیده می‌شود».[[243]](#footnote-243)

شیخ سلیمان شارح «کتاب التوحید» می‎گوید: «چون سحر از انواع شرک است و بدون آن به انجام نمی‌رسد، مصنف در «کتاب التوحید» از آن سخن به میان آورده تا مانند سایر اقسام شرک نسبت به آن هشدار دهد».[[244]](#footnote-244)

ابن عابدین می‎گوید: «شاید آنچه که مؤلف از اصحاب نقل نموده است (در مورد تکفیر ساحر) مبتنی بر این باشد که انجام سحر و جادو جز با کفر ممکن نیست، همانگونه که خداوند متعال می‎فرماید:

﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ﴾ [البقرة: 102].

در مباحث گذشته از ارتباط شیطان با جادو و جادوگران سخن گفتیم و بیان نمودیم که کار جادوگر جز با توسل به کفر و شرک تأثیری ندارد.

1. کسی نمی‎تواند آنچه را که خداوند تحریم و منع نموده و یادگیرنده‌ی آن را کافر دانسته است و تصریح نموده که او نمی‎تواند به کسی سود و یا زیانی برساند، مباح بشمارد.
2. اینکه سحر سودمند است و جادوگر به وسیله‌ی آن دفع شر می‎کند با کلام خداونددر قرآن منافات دارد. خداوند می‎فرماید:

﴿وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ﴾ [البقرة: 102][[245]](#footnote-245).

«آنان چیزهایی را یاد می‎گرفتند که برایشان زیان داشت و به ایشان سودی نمی‎رساند».

جادوگر با یاری شیطان به آموزش می­پردازد، پس چگونه شیطان از اولیای خدا دفع شر می‌کند؟! و چگونه گرد آمدگان بر شرّ و بدی را می‎آزارد، در حالی که او خود دوست آنهاست! آنان که به گمان خویش سحر و جادو را برای دفع شر و انجام کار نیک می‌آموزند از حقیقت سحر هیچ اطلاعی ندارند.

1. این طایفه برای اثبات ادعای خود چنین استدلال می‎کنند که فرشتگان سحر را آموزش داده‎اند، اما این استدلال ضعیف است و ابن جریر ضعف آن را بیان نموده و آن را رد کرده است. او می‌گوید: «اگر این موضوع بر آدم ساده لوح و کودنی مشتبه شود و بگوید: چگونه ممکن است که فرشتگان خدا شیوه‌ی جدا کردن زن و شوهر را به مردم یاد دهند؟ و چگونه جایز است که نازل کردن چنین امری بر فرشتگان به خدا نسبت داده شود؟ در پاسخ می‌گوییم: خداوند متعال در ابتدا تمام آنچه را که مردم را به آن امر و یا از آن نهی نموده به آنان شناسانده است و پس از آنکه مردم به آن علم پیدا کرده‎اند به آنان امر و نهی کرده است و اگر غیر از این بود امر و نهی فایده ای نداشت.

جادو از آن کارهایی است که خداوند انسان را از آن نهی کرده است، و شگفت نیست اگر خداوند آن را در ابتدا به آن دو فرشته که در قرآن از آن‌ها نام برده است، یاد داده باشد و از طریق آن‌ها انسان را آزمایش کرده باشد. همانگونه که قرآن به این مطلب اشاره کرده و می‎گوید: آن دو فرشته به کسانی که سحر را از آن‌ها یاد می‎گرفتند می‎گفتند: ﴿إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ﴾ «ما وسیله آزمایش هستیم کافر نشو»، تا در نتیجه این آزمایش بندگان خود که آنان را از جدا کردن میان زن و شوهر و انجام سحر نهی نموده بود از همدیگر باز شناسد، هم مؤمنی را که از آن دو سحر نیاموخته برگزیند، و هم کافری را که سحر و کفر را از آنان یاد گرفته خوار و زبون نماید، و هم آن دو فرشته در آموزش جادو به کسانی که از آنان یاد گرفته‎اند مطیع امر خدا بوده باشند، و هم سحر کسانی که با وجود نهی کردن آن دو، جادو را از آنان آموختند ضرری به حال فرشتگان نداشته باشد».[[246]](#footnote-246)

حکم سحر ستارگان

کسی که معتقد به تاثیر ستارگان در تعیین روزی و عمر و خوشبختی و بدبختی و پیروزی و شکست آدمیان باشد کافر است، و اگر از ستارگان یاری بخواهد و به آن پناه ببرد کفری را بر کفری افزوده و گمراهی خود را دو چندان نموده است.

پیامبر خدا ص فساد این عقیده را بیان نموده و آن را کفر دانسته است.

زید بن خالد جهنی می‌گوید: «پیامبر خدا ص در حدیبیه به دنبال بارانی که شب باریده بود، نماز صبح را برایمان اقامه کرد و چون رهسپار شد به مردم فرمود: آیا می‎دانید که پروردگارتان چه گفت؟ مردم گفتند: خدا و رسولش بهتر می‎دانند، فرمود: خداوند گفت: بندگان من چون به صبح در آیند یا مؤمنند یا کافر، آنکه می‎گوید: به فضل و رحمت خدا باران بر ما بارید مؤمن به من و کافر به ستارگان است و آنکه می‌گوید: در اثر طلوع فلان ستاره و فلان ستاره باران بر ما بارید به من کفر ورزیده و به ستارگان ایمان آورده است».[[247]](#footnote-247)

آیا کفری که حدیث فوق به آن اشاره می‎کند اصل ایمان را از انسان سلب و او را از دایره اسلام خارج می‎کند؟ در جواب باید گفت: بله، این کفر اصل ایمان را سلب نموده و شخص را از اسلام خارج می‎نماید، به شرطی که چنان معتقد باشد که ستاره فاعل حقیقی و تدبیر کننده و بوجود آورنده‌ی باران است آنگونه که برخی از اهل جاهلیت می‎پنداشتند، و همانطوری که نووی تصریح می‎کند صاحب چنین عقیده‎ای کافر است، و این مذهب جمهور علما و امام شافعی است و ظاهر حدیث نیز حاکی از آن است.

اما اگر بگوید: در اثر طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید و در اصل معتقد باشد که باران از جانب خدا و در نتیجه‌ی رحمت اوست، و طلوع ستارگان تنها میقات و نشانه‌ی عادی باریدن هستند، مانند آن است که گفته باشد: در آن وقت و زمان مشخص بر ما باران بارید، و این کفر نیست. علما در مکروه بودن این گفته اختلاف نظر دارند و بهترین نظر آن است که این سخن مکروه تنزیهی است و گوینده گناهکار نمی‌شود، سبب کراهت این است که سخن دوپهلو است و موجب می‌شود که دیگران نسبت به گوینده‌ی آن دچار سوءظن شوند، همچنین این سخن شعار نادانان و پیروان آنان است.

برخی از علما معتقدند کفری که متوجه گوینده‌ی این سخن می‌شود کفران نعمت است؛ زیرا او به نسبت دادن باران به ستارگان بسنده کرده است. گوینده‌ی این سخن لازم است کلام خود را به عدم اعتقاد به ستارگان و تدبیر و تاثیر آنان در بارش باران، مقیّد نماید [یعنی بگوید منظور من از این سخن آن نیست که خود ستارگان باران را ایجاد می‎کنند] برخی از روایات صحیح مسلم این نظر را تأیید می‌کنند. در روایتی از مسلم چنین آمده است: «أَصْبَحَ مِنَ النَّاسِ شَاكِرٌ كَافِرٌ» [که نشان می‎دهد منظور از کفر، کفران نعمت است]. در روایتی دیگر آمده است: «مَا أَنْعَمْتُ عَلَى عِبَادِى مِنْ نِعْمَةٍ إِلاَّ أَصْبَحَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِهَا كَافِرِينَ» [به بندگان خود نعمتی نبخشیدم جز آنکه گروهی از آنان نعمت مرا کفران کردند]. و در روایت دیگری آمده است: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ بَرَكَةٍ إِلاَّ أَصْبَحَ فَرِيقٌ مِنَ النَّاسِ بِهَا كَافِرِينَ» که ضمیر «بِهَا» نشانه‌ی آن است که منظور از کفر، کفران نعمت است.[[248]](#footnote-248) یعنی خداوند هیچ برکتی از آسمان نازل ننموده جز آنکه گروهی از مردم نسبت به آن کفران نعمت نمودند.

كيفر جادوگر

کیفر جادوگر در میان غیرمسلمانان

بسیاری از کشورهای غربی برای رهایی از جادوگران نهایت تلاش را می­کنند. در این راستا سخت‎ترین مجازات‌ها را- که کمترین آن اعدام است- بر آن‌ها تحمیل کرده و انواع شکنجه و تنبیه و رسواسازی و مصادره‎ی داراییها و تحمیل مجازاتهایی بر خود و فرزندانشان را در مورد آن‌ها اجرا کرده‌اند. در کشورهای فرانسه، آلمان و ایتالیا، همه، جادوگران را محکوم به سوزانده شدن کرده‎اند. در اسکاتلند مجازاتشان انداخته شدن در ظرف بزرگ آهنی پر از قیر جوشیده بود. انگلیس و برخی دیگر از کشورهای اروپایی نیز آن‌ها را در میان عموم اعدام می‌نمود، اما در آمریکا مجازات مرد یا زن جادوگر حلق آویز کردن بر نزدیک‌ترین درخت سر راه بود. و برخی کشورها برای اعدام جادوگران از دیرک مرگ استفاده می‎کردند. در کشورهای زیادی نیز روش «تشبیح» را برای مجازات آن‌ها به کار می‎گیرند، بدین ترتیب که جادوگر را بر سفره‎ی ضخیم بزرگی که به چهار قسمت جدا از هم تقسیم شده بود، می‎خواباندند و دستهایشان را به سوی بالا می‌کشیدند به طوری که دست راستش را به گوشه‎ی سمت راست بالای سفره و دست چپش را به گوشه‎ی چپ، پای راستش را به گوشه‎ی سمت راست پایین و پای چپش را به سمت چپ آن می‎بستند و در وسط این سفره چرخی مصنوعی نصب و به شکل مخصوصی به آن وصل شده بود، آن گونه که با چرخشِ آن سطحش به چهار جزء تقسیم می‎شد و هر جزء آن به سمتی خلاف دیگری حرکت می‎کرد و در نتیجه دست راست به طرف شمال غربی و دست چپ به سوی شمال شرقی و پای راست به طرف جنوب غربی و پای چپ به سمت جنوب شرقی کشیده می‎شد... و بدین وسیله رگ‌ها، عضله‎ها و مفاصل جادوگر متلاشی می‎شد و باعث ایجاد دردهای سخت و آزار دهنده‎ای می‎شد که شیاطین هم تحمّل آن را نداشتند و سرانجام پس از چند دقیقه نابود می‎شد، سپس جسدش را جمع می‎کردند و آتش می‌زدند و خاکسترش را در خیابان‌ها می‌ریختند‎. اما سخت‎ترین و زشت‎ترین شیوه‎ای که برای مجازات جادوگر در نظر گرفته شده آن بود که دادگاههای بازپرسی در اسپانیا اجرا می‎کردند، این دادگاه‌ها اتاق‌های ویژه‎ای مجهز به تمام ابزار و آلات شکنجه - تا آن جا که انسان گمان می‌کرد- آماده می‎کردند و نام «اتاق‌های شکنجه یا اعتراف» بر آن‌ها نهاده بودند. وقتی جادوگر دستگیر می‎شد و به کار جادوگری اعتراف می‎کرد، از اتاق آتش گرفته می‎شد، و او را به اتاق شکنجه می‎بردند که این شکنجه‎ها بر او اجرا می‎شد: او را - پس از بستن دستانش به پهلو- در یک فلکه‎ی بزرگ از پایهایش آویزان می‎کردند، چنان که سرش رو به پایین قرار بگیرد، سپس فلکه چند دور به تندی گردانده می‎شد، و پس از چند روز به حالت طبیعی در می‎آمد- یعنی حالتش عوض می‌شد و سرش رو به بالا و پاهایش رو به پایین می‌شد- آنگاه یکی، یکی ناخن‌های پایش را بیرون می‌کردند، و پس از آن چرخ را می­گرداندند و به حالت وارونه در می‎آوردند و این بار نوبت به ناخنهای دستش می‎رسید. سپس چرخ دوباره می‎گشت و او را به حالت افقی در می‎آورد، و از بدنش جاهای پرگوشت و چربی مانند شانه‎ها یا ران‌ها و ساق‌هایش را می‎گرفتند و شکاف‌های کوتاه یا درازی آن چنان که به نظرشان می‎رسید، ایجاد می‎کردند، سپس نفت یا قیر جوشیده در آن می‎ریختند، و او را به حالت نخست که وارونه بود بر می‎گرداندند و با میخ‌های بزرگ و سرخ شده‎ای چشمانش را بیرون می‌کردند و سرانجام با سوزاندن او این شکنجه‎ی بسیار سخت به پایان می‎رسید.

با وجود این شکنجه‎ی دردناک، دادگاه‌های اسپانیا جادوگر را به مجازات محکوم نمی‎کردند، مگر این که با صراحت عمل جادو بر مبنای پیمان یا عقدی که با شیطان بسته‎اند، اعتراف کنند، و جادوگر بایستی این اعتراف را بنویسد و در اعترافنامه‎اش مشخص کند که چه وقت و کجا پیمان بسته است، و متن پیمان نامه و مدت اجرایی آن کدام است و شیطان در چه شکلی بر او نمایان می‎شده ‎است. و در سحرش چه موادی به کار می‎برد و این مواد را چه کسی برایش می‎آورد؟ برای چه کسی و به نفع و ضرر چه کسی جادو می‎کرد؟

و سؤالهایی دیگر از این قبیل که در نیت باطنی جادوگر هیچ تردیدی باقی نمی‎گذاشت.

با وجود مجازات‌های سنگین و شکنجه‎های گوناگونی که حکومت‎های خارجی برای جادوگران در نظر گرفته‎اند، باز هم برای فلج کردن فعالیت‌ها و خطرهایشان و ترساندن آن‌ها و ریشه‎کنی تخم بدی در ذاتشان کافی نبوده، آن‌ها معتقد بودند با فروختن روحشان به شیطان دیگر روحی باقی نمانده تا حکومت با به دار آویختن یا سوزاندن یا شیوه‎های دیگر آن‌ها را مورد آزار و شکنجه قرار دهد.

اما گروهی از جادوگران تحصیلکرده یا روشنفکر مانند صاحبان کار یا ثروتمندان یا اساتید بودند که از ترس کیفر سخت و قطعی، اعمال سحرآمیزشان را به بهانه‎های پوچ و واهی می‎پوشاندند؛ زیرا ادعا می‎کردند به خاطر کارهای نیک و سود رسانی مانند درمان بیماران یا آشتی خانواده‎ها و همسران یا یافتن رمز گنجی و دانشهای پنهان که به تمدن سود می‎رساند و مردم از آن‌ها بهره می‎گیرند، سحرشان موجّه و جایز است. بنابراین آن‌ها این کارشان را سحر سفید (whitemagic) می‎نامیدند تا از سحر سیاه (blackmagic) که در برگیرنده‌ی ضرر و زیان بود تشخیص داده شود. اما تمام این ادعاها و نیرنگها باعث نشد که حکومت‎ها به آن توجه ویژه ای نمایند یا قانون به آن اعتراف کند و هر کسی را که در کار سحر اعم از سفید و سیاه یا سرخ دست داشت محکوم به اعدام کردند، چون که سحر در هر حالت آن از دایره‎ی سحر بودنش خارج نمی‌گردد، از طرف دیگر چون اساس موفقیت در آن متکی بر نیروهای غیر طبیعی است و جادوگری که به آن دست می‎یازد به خود نیرویی برای غلبه بر قانون‌های طبیعی و آرایش آن می‎دهد و ادعای چیرگی بر عقل‌ها و دل‌ها و جان‌های انسان را دارد.[[249]](#footnote-249)

«از جمله مجازات‌هایی که بر جادوگران زن اجرا می‎شد این بود که او که محکوم به مجازات شده بود به اتاق شکنجه‎ برده می‎شد و در آن جا مأموران شکنجه تمام موهای بدنش را یکی، یکی با موچین‎های کوچک سرخ شده‎ای می‎کَندند، کاری که هیچ فردی تحمل آن را ندارد و هر زن جادوگری که استوار و شکیبا باشد همین که تنها چند تار مو از بدنش کنده می‎شد فریاد می‌زد و از شدت درد می‎نالید و در نتیجه به هر آن چه انجام داده و یا نداده، اعتراف می‎کرد و تهمت‌ها را می‎پذیرفت تا از فرایند کندن مو بگذرد و هر‌چه زودتر سوزانده شود... اما برای بیشتر شکنجه دادنش، مأموران قانون، شکنجه‎ی او را نقطه به نقطه و جزء به جزء اجرا می‎کردند... و او را تنها پس از کَندن آخرین موی بدنش رها می‎کردند و او در طی این فرایند شکنجه از دردهای بسیار تحمل ناپذیر و جانکاه چنان رنج می‎برد که به کُما فرو می‎رفت و سپس برای سوزاندن برده می‎شد».[[250]](#footnote-250)

مجازات جادوگر در اسلام

دیدگاه دانشمندان درباره‎ی مجازات جادوگر

1. ابوبکر رازی در بیان دیدگاه ابوحنیفه - خدایش رحمت کند- درباره‎ی مجازات جادوگر می‎گوید: «ابن شجاع، از حسن بن زیاد، از ابوحنیفه روایت کرده که درباره‎ی جادوگر گفته است: مجازات جادوگر اعدام است و توبه‌ی او پذیرفته نیست و این که بگوید جادو را ترک و از آن توبه می‎کنم مورد قبول نیست، و اگر به جادوگر بودن خود اقرار کند خونش مباح خواهد شد، و اگر دو نفر بر جادوگر بودنش گواهی دهند، و این امر را طوری بیان کنند که معلوم شود جادوگر است، به کیفر آن کشته می‎شود، و توبه‎اش پذیرفته نیست. اما اگر اقرار کند و بگوید: من قبلاًسحر می‎کردم ولی اکنون ترک کرده‎ام، پذیرفته است و کشته نخواهد شد، و همین طور اگر گواهان گواهی دهند که روزی جادوگر بوده و مدتی است سحر را کنار گذاشته، باز هم کشته نمی‎شود، مگر این که گواهان گواهی دهند که هنوز به جادویش ادامه می‌دهد و یا خودش اقرار کند، در این صورت نیز باید کشته شود.

چنین است برده‎ی مسلمان و ذمّی آزاد که اگر هرکدام به جادوگر بودن خود اقرار کنند، خونشان مباح است و کشته می‌شوند و هیچ توبه‎ای از آن‌ها پذیرفته نیست. اگر بر برده‎ای یا شخصی ذمّی گواهی داده شود که جادوگر است و چنان کارش را توصیف کنند که سحر از آن فهمیده شود، توبه‎اش قابل قبول نیست و کشته می‎شود، اما اگر برده یا ذمّی اقرار کنند که قبلاً جادوگر بوده‎اند، ولی حالا آن را رها کرده‎اند سخنشان پذیرفته خواهد بود، و همین طور اگر بر او گواهی دهند که جادوگر بوده، اما اکنون نیست و رها کرده، کشته نخواهد شد.

اما جادوگر زن: اگر گواهان گواهی دهند یا خودش اقرار کند مجازاتش اعدام نیست، بلکه زندان شده و شلّاق زده می‌شود تا وقتی که یقین حاصل شود که جادوگری را ترک کرده است. اما کنیز و دختر یا زن ذمّی اگر به جادوگر بودنشان گواهی داده شود یا خود اعتراف کند، کشته نمی‎شود، ولی باید معلوم شود که جادوگری را رها کرده است. این مواردی که بیان شد دیدگاه ابوحنیفه است».[[251]](#footnote-251)

ابوبکر رازی از محمد بن شجاع روایت کرده که درباره‎ی این نظر ابوحنیفه که در مورد جادوگر می‌گوید: «کشته می‎شود و توبه‎‎اش پذیرفته نیست» از ابویوسف پرسید: چرا چنین شخصی مثل مرتد با او برخورد نمی‌شود؟ او در پاسخ گفت: جادوگر علاوه بر کفرش به تلاش برای فساد و خرابی در زمین پرداخته و چنین شخصی اگر باعث قتل شده باشد، کشته می‎شود».[[252]](#footnote-252)

آن چه ابوبکر از ابوحنیفه نقل کرده، دیدگاه حنفیان است، بنابراین چیزی که نزد آن‌ها با اهمیت به شمار می‎آید این است که جادوگر با فرا گرفتن جادو و دست یازیدن به آن کفر ورزیده است، خواه معتقد به حرام بودن آن باشد، و یا نباشد. در میان حنفیها نویسنده‌ی «فتح القدیر» معتقد است کفر نورزیده مگر این که معتقد به کفر بودن کار خود باشد، که در این صورت کیفر آن است که در رودخانه انداخته می‎شود، شارح نیز از ایشان پیروی کرده، اما آن‌ها بر این اعتقادند که اگر به آن دست یازد به طور مطلق کشته می‎شود.[[253]](#footnote-253)

ابن عابدین می‎گوید: «چه بسا آنچه نویسنده‌ی «فتح القدیر» از یاران نقل کرده، این است که جادو جز به وسیله‎ی چیزی که خود کفر است، انجام نمی‎پذیرد، بنابراین غیرکفر جادو خوانده نمی‎شود و آن چه از «المختارات» آوردیم بیانگر این نکته است که منظور از جادوگر کسی غیر از شعبده‎باز و اهل طلسم و معتقد به اسلام است.

معتقد به اسلام یعنی کسی که کاری منافی اسلام در فعل یا اعتقاد مرتکب نشود.[[254]](#footnote-254)

1. امام مالک/ معتقد است که شخص مسلمان اگر با گفتاری کفرآمیز به کار جادوگری بپردازد مجازاتش قتل است و توبه‎اش پذیرفته نیست. وی در کتابش «المؤطا» می‌گوید: «جادوگری که جادو می‌کند به شرطی که دیگری این کار را برایش انجام ندهد، مانند آن کسی است که خداوند درباره‎ی او فرموده:

﴿وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ﴾ [البقرة: 102].

«به تحقیق دریافتند کسی که آن را بخرد در آخرت چیز شایسته‎ای نخواهد داشت»، بنابراین به نظر من چنین شخصی اگر خود این کار را کرده باشد، سزای عملش این است که باید کشته شود.[[255]](#footnote-255)

1. قرافی می‌گوید: «طرطوشی در حاشیه کتابش می‎گوید: مالک و یارانش بر این باورند که جادوگر کافر است و باید کشته شود، و جادوگر خواه مسلمان باشد و یا ذمّی- مانند زندیق- هرگز قابل گذشت نیست. محمد گوید: اگر آن را اظهار بدارد توبه‎اش مقبول است. اصبغ نیز می‎گوید: اگر اظهار بدارد و توبه نکند کشته می‎شود و دارایی‌اش از آن بیت المال مسلمانان است. اما اگر آن را پوشیده نگه دارد، دارایی‌اش از وارثانش است، و من به نماز خواندن بر چنین شخصی سفارش نمی‎کنم، اگر کسی این کار را کرد، خود داند».

وی همچنین ابراز داشته یکی از نظریات دانشمندان پیشین این است: مجازاتش کشتن نیست تا زمانی که ثابت شود عمل او در ردیف سحری است که خداوند عزوجل آن را به کفر وصف کرده است. اصبغ در این باره می‎گوید: کسی که حقیقتش را می‎داند از این امر پرده بر می‎دارد.

مسئولیت کشتن جادوگر بر عهده‌ی پادشاه است، حتی اگر کاتب یا برده، ارباب خود را جادو کند مسئولیت اعدامش بر عهده‎ی او نیست بلکه بر عهده‎ی امام است.

جادوگر ذمی کشته نخواهد شد مگر این که مسلمانی از جادویش زیان ببیند، که اگر چنین شود به منزله‎ی نقض پیمان خواهد بود و سزای او کشتن است و اسلام آوردن هم از او پذیرفته نمی‎شود. اما اگر یکی از هم مسلکان او جادو نمود، مجازاتش فقط تنبیه است، مگر این که کسی را به قتل برساند که در این صورت قصاص می‎شود. سحنون گوید: یا کشته خواهد شد یا اسلام می‎آورد، مانند فردی که به پیامبر خدا ص ناسزا و دشنام دهد که این مخالف سخن امام مالک است.

اگر فرد دیگری برای شخصی عمل جادو را انجام دهد و خود آن فرد این کار را نکرده باشد، به سختی تنبیه می‎شود؛ چرا کفر نورزیده بلکه به سمت آن متمایل شده است. وی (قرافی) می‎گوید: یادگیری جادو از دیدگاه امام مالک کفر است».[[256]](#footnote-256)

قرطبی در تبیین دیدگاه امام مالک درباره‎ی مجازات جادوگر و ذمّی می‎گوید: مالک درباره‎ی جادوگر ذمّی گفته است: «مجازاتش قتل نیست، مگر این که با جادویش سبب کشتن فردی شود و خود اقرار نماید. همچنین اگر چیزی که در مورد انجام آن با او به توافق نرسیده باشند، از او انجام بگیرد، کشته می‌شود. ابن خویز منداد می‌گوید: در مورد ذمّی روایت‌های گوناگونی از مالک روایت شده مختلف است؛ زیرا یک بار چنین گفته است: توبه‌ی او پذیرفته است و توبه‎اش این است که اسلام بیاورد و در جای دیگر گفته: هرچند مسلمان شود اما باز هم کشته خواهد شد. اما شخص حربی اگر توبه کند کشته نمی‎شود. امام مالک درباره‎ی حکم شخص ذمّی که به پیامبر خداص ناسزا بگوید می‎گوید: توبه‌اش پذیرفته می‎شود و آن این که اسلام بیاورد. در جایی دیگر درباره‎ی همین موضوع گفته است: کشته می‌شود و مانند شخص مسلمان توبه‎اش پذیرفته می‌شود.

امام مالک همچنین درباره‎ی جادوگر ذمّی گفته است: تنبیه می‎شود، مگر این که با سحرش مرتکب قتل شود یا کار دیگری انجام دهد که در مورد هرکدام مطابق با آن برخورد خواهد شد. دیگران گفته‎اند: باید کشته شود، چون نقض پیمان کرده است. وارثان جادوگر از او به خاطر کفرش، ارث نمی‎برند، مگر این که سحرش از زمره‎ی کفر نباشد. امام مالک‎ درباره‎ی زنی که همسرش را جادو کند، گفته است: کشته نمی‎شود بلکه سخت تنبیه می‎گردد».[[257]](#footnote-257)

1. تقی الدین سبکی در فتاوای خود گزیده‎ی دیدگاه امام شافعی/ را در این باره به خوبی بیان کرده است. او می‎گوید: در مجموع دیدگاه امام شافعی درباره‎ی جادوگر این است که جادوگر سه حالت دارد: اول این که به خاطر کفر کشته می‎شود، و دوم اینکه به حکم قصاص کشته می‎شود و سوم اینکه اصلاً قتلی در کار نیست، بلکه حکمش تعزیر است.

اما امام شافعی در حالت نخست که به سبب کفر کشته می‎شود، می‎گوید: در صورتی است که با جادوگری چنان عملی انجام دهد که به حد کفر برسد، یاران شافعی این مسأله را با سه نمونه شرح داده‎اند:

اول این که سخنی بر زبان براند که سزاوار کفر باشد و بدون شک این سبب قتل است ولی هر زمان توبه کند پذیرفته می‎شود، و حکم قتلش ساقط است، اما این امر با اقرار و دلیل قاطع ثابت می‎شود.

دوم این که معتقد به نزدیکی به ستاره‎های هفت گانه باشد و این که آن‌ها خود عمل می‌کنند، که در این صورت نیز- چنان که ابن صباغ نقل کرده- باید کشته شود. اما اگر توبه کند پذیرفته می‎شود، این حالت تنها با اقرار ثابت می‎شود.

سوم این که معتقد به حقیقتی باشد که با آن می‌تواند واقعیت‌ها را وارونه جلوه دهد، که در این حالت هم - بنا به قول قاضی حسین و ماوردی- باید کشته شود. این نوع نیز تنها با اقرار ثابت می‎شود و اگر توبه کند پذیرفته می‌شود و کشته نخواهد شد.

اما در صورتی قصاص می‌شود که اعتراف کند با سحرش انسانی را کشته است؛ چون همان طور که می‎گوید: با سحر مُرد یا سحرش غالباً باعث مرگ است، به حکم قصاص کشته می‎شود، این حالت نیز با اقرار ثابت می‎شود ولی توبه حکم قصاص را نقض نمی‎کند».

و آن حالتی که کشته نمی‎شود، بلکه حکم تعزیر بر او اجرا می‌شود، در مواردی غیر از این امور است».[[258]](#footnote-258)

نووی می‎گوید: «عمل سحر و جادو به اجماع علما حرام است و هرکس آن را مباح بداند کافر است. اگر انسان بگوید: سحر آموختم یا آن را به خوبی می‎دانم، از او خواسته می‎شود که آن را توصیف کند، اگر در وصفش نشانه‎های کفر مشاهده شود، کافر است. مانند این که معتقد به نزدیکی به ستاره‎های هفتگانه باشد.

قفال می‎گوید: اگر بگوید با قدرت خود غیر از قدرت خدای تعالی انجام می‎دهم، کافر است، اما توصیف سحر به چیزی که کفر نیست کافر بودنش را ثابت نمی‎کند.

اثبات قتل جادوگر دشوار و حتی غیرممکن است؛ زیرا گواه از نیت و اراده‌ی جادوگر آگاه نیست و تاثیر او را نمی‎بیند، بلکه با اقرار خود جادوگر ثابت می‎شود. مثلاً اگر بگوید: با جادو مرتکب قتل شدم، یا غالباً موجب قتل می‎شود، به قتل عمد اقرار کرده است، و اگر بگوید: سحرم به ندرت سبب قتل می‎شود، این جمله اقرار به قتل شبه عمد است. اما اگر اظهار کند که از روی اشتباه اسمش را گفته‎ام، اقرار به اشتباه است. دیه‎ی شبه عمد و اشتباه کوچک (مخفّفه) هردو از مال جادوگر داده می‎شود، و چیزی از خویشاوندان شخص مطالبه نمی‎شود جز این که آن را تصدیق کنند».[[259]](#footnote-259)

1. امام احمد نیز در یکی از دو روایتی که از او موجود است معتقد به کفر جادوگرست و اینکه باید کشته شود. در مذهب حنبلی بر همین روایت عمل می‎شود. ابن قدامه می‎گوید: «آموختن و آموزش دادن جادو بدون هیچ اختلاف نظری میان علما، حرام است، یاران ما می‎گویند: شخص با آموختن سحر و جادو و انجام دادن آن خواه معتقد به حرام بودنش باشد و یا به مباح بودن آن، کفر ورزیده است».[[260]](#footnote-260)

ابن قدامه همچنین گفته است: «جادوگری که بر جارو سوار می‎شود و آن را در هوا می‎راند، وارد حوزه‎ی کفر شده و سزای آن کشته‌شدن است، اما سحر با استفاده از داروهای گیاهی و دخانیات و نوشیدن یا نوشاندن چیزی زیان‎آور، دلیل کفر نیست و چنین شخصی مجازاتش قتل نیست، بلکه تعزیر است و اگر مرتکب کاری شود که موجب قصاص است، قصاص می‌گردد، اما کسی که متکی بر یاری و کمک از جن هاست و ادعا می‎کند که آنان را جمع می‎کند و آن‌ها به دستورهایش عمل و از او پیروی می‎کنند، عملش کفر نیست و کیفرش نیز کشته شدن نیست».[[261]](#footnote-261)

از امام احمد روایت دیگری هم هست که می‎گوید: چنین شخصی کفر نورزیده و مجازاتش کشته شدن نیست، بلکه از او خواسته می‎شود توبه کند. از میان حنبلی‌ها، ابن عقیل به این روایت عمل می‎کند، وی روایت قبلی را که امام احمد درباره‎ی کفر جادوگر بیان نموده، بیانگر کفر جادوگر در اعتقادش می‌داند، از این رو حنبلی‌ها جادوگر را به شرطی کافر می‌دانند که جادوگر معتقد به حلال بودن جادو باشد.[[262]](#footnote-262)

اما جادویی که فرد را به کفرمی رساند- چنان که ابن قدامه می‎گوید- همان است که در عرف آن را سحر و جادو می‎شمارند، مانند عمل لبید بن اعصم که پیامبر را با شانه و زنی آرایشگر، سحر کرد و کسی که شخص صرع زده را افسون کند و ادعا کند جنی‎ها را گرد هم می‎آورد و به آن‌ها دستور می‎دهد و آنان از او اطاعت می‎کنند، به ظاهر وارد این حکم نمی‎شود، ولی قاضی ابوخطاب حنبلی او را در زمره‌ی جادوگران شمرده است.[[263]](#footnote-263)

از دیدگاه حنبلی‌ها، جادوگر اهل کتاب به سبب سحرش کشته نخواهد شد مگر این که به وسیله‎ی آن کسی را بکُشد، که در این صورت قصاص می‌شود. دلیلشان این است که پیامبر خدا ص لبید بن اعصم را که آن حضرت را جادو کرد، نکشت؛ چون شرک بزرگتر از جادوست، و او به خاطر آن کشته نشده بود. درباره‎ی جادوگر مسلمان روایت‌هایی آمده است، چون او با سحرش کفر ورزیده ولی شخصی مانند لبید در اصل کافر بود.[[264]](#footnote-264)

گزیده‌ی دیدگاه‌های علما در مورد جادوگر:

1. وجوب قتل جادوگر بدون درخواست توبه از او. این دیدگاه امامان ابوحنیفه، مالک، شافعی و امام احمد در روایتی، و در مذهب حنبلی طبق این روایت عمل می‎شود.

قرطبی این را دیدگاه عموم علما دانسته و از میان صحابه عمر، عثمان، ابن عمر، حفصه و ابوموسی اشعریس معتقد به آن بودند. همچنین قرطبی آن را به هفت نفر از تابعین نسبت داده و از فقهای دیگر سرزمین‌ها ابوثور و اسحاق چنین دیدگاهی داشتند.[[265]](#footnote-265)

1. جادوگر به جرم کفر کشته شود، اگر با سحرش کاری کفر آمیز انجام دهد و اگر سحرش بدون کفر باشد و با آن کسی را هلاک کند، باز هم باید قصاص و کشته ‎شود، در غیر این دو حالت مجازاتش تعزیر است و کشته نمی‎شود، این دیدگاه امام شافعی و یکی از اقوال امام احمد است.

ابن منذر نیز - که قرطبی از او نقل کرده است- بر این باور است.

قرطبی می‎گوید: از ابن منذر نقل است که گفت: «اگر شخصی اعتراف کند که با سخنی کفرآمیز جادو کرده است، و توبه نکند،باید کشته شود، و همین طور اگر حجت و دلیل قاطع مبنی بر این که سخنی کفرآمیز بیان نموده وجود داشته باشد، باز حکمش همان است.

اگر با سخنی که کفر نباشد سحر کرده، قتلش جایز نیست، ولی اگر در شخص سحر شده به عمد جرمی مرتکب شود که قصاص داشته باشد، حکم قصاص برایش صادر می‌شود.[[266]](#footnote-266)

1. امام ابوحنیفه درباره‎ی جادوگر اهل کتاب معتقد به وجوب قتل اوست و تفاوتی میان او با جادوگر مسلمان قایل نشده است.

دیدگاه جمهور این است که مؤاخذه می‎شود، و در صورت مرتکب نشدن قتل با جادویش، کشته نخواهد شد، اگر خرابی ایجاد کرده باشد، از او بازخواست خواهد شد. امام مالک می‎گوید: اگر با سحرش به شخص مسلمانی زیان برساند، پیمانش را نقض کرده است.[[267]](#footnote-267)

1. دیدگاه ابوحنیفه درباره‎ی زن جادوگر مسلمان و یا ذمّی این است که کشته نمی‌شود، بلکه زندان می‎شود تا توبه کند، در حالی که امامان سه گانه مالک، شافعی و احمد در این حکم میان زن و مرد تفاوتی قایل نیستند.

دلایل معتقدان به دیدگاه نخست- وجوب قتل:

1. جادوگر با استناد به نص قرآن کافر است.

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ﴾ [البقرة: 102].

«سلیمان هرگز کفر نورزید، بلکه شیاطین کافر شده‎اند که به مردم سحر و آن چه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده، می‎آموزند. به هرکس یاد می‎دادند تذّکر می‎دادند که ما فقط مایه‎ی آزمایش هستیم پس کفر نورز». بنابراین نفی کفر از سلیمان به روشنی بیانگر کفر ساحر است، و روشن‌تر از آن این فرموده‎ی خداوند است که:

﴿إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ﴾ [البقرة: 102].

«ما مایه‎ی آزمایش هستیم پس کفر نورز».

اگر گفته شود چرا درخواست توبه از جادوگر منع شده است در حالی که مرتد می‌تواند توبه کند؟ پاسخ این است که جادوگر از دیدگاه مالکی‌ها مانند زندیق است و از زندیق توبه قبول نمی‎شود.

1. می‎گویند: «کشتن جادوگر شیوه‌ی خلیفه‎ی راشد عمر بن خطاب رضی الله عنه است. بجاله بن عبده می‌گوید: من کاتب جزء بن معاویه، عموی احنف بن قیس بودم، که نامه‎ای از سوی حضرت عمر یک سال پیش از مرگش رسید که مضمونش چنین بود: «هر جادوگری را بکشید»[[268]](#footnote-268)، و اسنادش هم صحیح است.

احمد در مسندش، و بیهقی و ابن حزم در «المحلی» این روایت را آورده‎اند.[[269]](#footnote-269)

از ام المؤمنین حفصه نیز نقل است که جادوگر باید کشته شود، در مؤطای امام مالک از عبدالرحمن بن سعد بن زراره آمده که شنیده است حفصه همسر پیامبر یکی از کنیزانش را که او را سحر کرده بود، کشته است.[[270]](#footnote-270)

بنابراین بسیاری از بزرگان صحابه موافق با کشتن جادوگر بودند و در میان دانشمندان علم اصول، چنان است که اگر صحابی چیزی می‌گفت و مخالفی نداشت، جزء اجماع شمرده می‌شد. ابن قدامه پس از بیان گفتار صحابه‌ای که قایل به وجوب کشتن جادوگر هستند گفته است: «اشتهر هذا القول فلم یُنکر فکانَ إجماعًا»[[271]](#footnote-271): «یعنی این سخن مشهور بود و هیچ کس آن را انکار نکرده، بنابراین اجماع است».

1. آنانی که معتقد به کشتن جادوگر هستند به روایت ترمذی از حسن بن جندب استناد می‎کنند که گفته بود: پیامبر خدا ص فرمود: «حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبُهُ بِالسَّيْفِ»: «کیفر جادوگر ضربه‎‌زدن او با شمشیر است» ترمذی روایت کرده است.

این حدیث ضعیف است، بنابراین استناد به آن جایز نیست. ترمذی پس از بیان این حدیث می‎گوید: «این حدیث را به صورت زنجیروار و مستند نمی‎دانیم جز به این طریق، و اسماعیل بن مسلم مکی (یکی از راویان این حدیث) خود آن را ضعیف می‎داند، و وکیع درباره‎ی اسماعیل بن مسلم عبدری بصری (یکی دیگر از راویان آن) می‎گوید: ثقه (مورد اعتماد) است، و از حسن نیز روایت می‎کند.

در این مسأله صحیح بودن روایت این حدیث تا شخص جندب درست است، و نظر برخی از یاران پیامبر و دیگران نیز بر این اساس است».[[272]](#footnote-272)

خلاصه‎ی سخن ترمذی این است که این حدیث از لحاظ سند ضعیف شمرد‎ه می‎شود، اما چون جندب بن عبدالله جزو راویان آن است مقبول است.

دلایل معتقدان به نظر دوم:

شافعی و ابن منذر استناد کرده‎اند به این که عایشه دختر آموزشیاری را که جادویش کرده بود، فروخت. می‎گویند اگر قتلش واجب می‎بود، فروختنش جایز نبود و چون پیامبر فرموده: «لا یحلّ دم امريء مسلم إلا بإحدی ثلاث: کفر بعد ایمان، أو زنا بعد إحصان، أو قتل نفس بغیر حق»[[273]](#footnote-273) کشتن هیچ مسلمانی روا نیست مگر به سه دلیل: «پس از ایمان کافر شود، زنای فرد متأهل یا کشتن کسی به ناحق» و در این جا هیچکدام از این سه کار را مرتکب نشده، بنابراین کشتنش جایز نیست.

تقی الدین شبلی در فتاوای خود می‎گوید: «شافعی آنچه را از عمر و حفصه روایت شده بر سحری حمل کرده که کفر در آن هست، و آن چه از عایشه روایت شده که کنیزش را فروخت و پولش را صدقه داد، بر سحری حمل کرده که کفری در آن نیست. به منظور ایجاد هماهنگی میان سخنان صحابه و در این راستا به حدیث «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ»[[274]](#footnote-274) «دستور یافتم که با مردم بجنگم» توجه داشته است.

البته می‎توان برای این سخن شافعی و همراهانش به این استناد کرد که پیامبر لبید بن اعصم یهودی که آن حضرت ص را سحر کرده بود، نکُشت.

تحقیق پیرامون مجازات جادوگر

اگر پژوهشگر به آرای علما و دلایلشان بنگرد در می‎یابد که در حقیقت میانشان اختلاف نظری نیست. مثلاً طرفداران دیدگاه اول که معتقد به وجوب کشتن جادوگر بودند، دلیلشان این بود که جادو از نظر آن‌ها جز با کفر و شرک به خدا تحقق نمی‎یابد.

طرفداران دیدگاه دوم نیز که در بعضی موارد معتقد به نکشتن جادوگر هستند تنها به این دلیل این نظر را پذیرفته‎اند که بر این باورند گاهی جادو بدون کفر هم انجام می‎شود، این گروه با گروه اول، بر اینکه اگر جادوی جادوگران با کلمات و افعال شرک آمیز و کفر باشد باید کشته شود، هیچ اختلافی ندارند.

بنابراین نکته‎ی اساسی این است که حقیقت سحر چیست؟ در حقیقت سحر بر سه نوع است: یکی سحر حقیقی که در واقع یک حقیقت دارد، دومی سحر خیال‎پردازانه و سومی سحر مجازی.

در حقیقت نوع اول و دوم جز با کفر و بندگی شیطان عملی نمی‎شود و نوع سوم گاهی با کمک طلبی از جن امکان‎پذیر است و گاهی بدون آن.

اما امام ابوحنیفه می‌گوید: کشتن جادوگر اهل کتاب واجب است به عبارت دیگر بین او با جادوگر مسلمان تفاوتی نگذاشته است و به همان دلایلی استناد کرده که برای کشتن جادوگر مسلمان ارائه کرده بود.

جمهور معتقدند که جادوگر کشته نشود. اما مجازات شود، مگر این که با سحرش باعث قتل کسی گردد که در این صورت باید کشته شود، یا عمل دیگری انجام دهد که بازخواست خواهد شد.

امام مالک می‎گوید: اگر جادوگر با جادویش به مسلمانی زیانی برساند، با این کارش پیمانش را نقض کرده است.[[275]](#footnote-275)

از میان امامان، مالک و شافعی و احمد و نیز ابن شهاب زهری بر این باورند که جادوگر کشته نمی‌شود. ابن وهب گفته است: یونس از ابن شهاب برایم نقل کرد که او در پاسخ این سؤال که آیا کشتن کسانی که پیمان دارند و جادو می‌کنند، واجب است؟ گفت: نقل است که پیامبر خدا ص جادو شد و جادوگر را که از اهل کتاب بود، نکشت.[[276]](#footnote-276)

البته می‎توان استدلال دوم را این گونه پاسخ داد که پیامبر بدین خاطر او را نکشت که انتقام گیرنده نبود، و از این نگران بود که اگر او را بکشد مسلمانان و هم‎پیمانانش از انصار با یکدیگر درگیر می‌شوند، و این مانند صرف نظرکردن از کشتن منافق بود».[[277]](#footnote-277)

اما دیدگاه امام ابوحنیفه درباره زن جادوگر این است که کشته نشود، بلکه زندان شود و از او درخواست توبه ‎شود، سه امام یعنی مالک، شافعی و احمد به خاطر این که دلیلی بر تفاوت میان زن و مرد نداشتند حکم جادوگر زن و مرد نزد آن‌ها یکسان است.

فصل هشتم:  
توبه‎ی جادوگر

قبلاً بیان کردیم که دیدگاه امام ابوحنیفه، مالک و احمد- در یکی از روایت‌هایش- این است که جادوگر بدون این که از او بخواهند توبه کند، کشته می‌شود. دلیلشان این بود که یاران پیامبر بدون درخواست توبه از جادوگران، آن‌ها را کشتند به خاطر این که توبه‌ی جادوگر پذیرفته نمی‌شود.

امام مالک و یارانش بر این باورند که نباید از آن‌ها درخواست توبه کرد؛ زیرا از نظر آنان حکم جادوگر- همان طور که قبلاً بیان شد- مانند حکم زندیق است و توبه‌ی زندیق پذیرفته نمی‌شود مگر این که پیش از آشکار شدن جادویش توبه کند.

امام شافعی در روایتی از امام احمد، معتقد است که از جادوگر درخواست توبه می‎شود؛ زیرا گناهش بزرگتر از شرک نیست، در حالی که از مشرک درخواست توبه می‎شود، و اگر جادوگر کافر باشد و اسلام بیاورد، هم اسلام و هم توبه‎اش پذیرفته خواهد شد.

این نظریه ای آشکار و واضح است، اما این که توبه‌ی زندیق پذیرفتنی نیست، (یعنی اجازه‌ی توبه کردن به او داده نمی‎شود) اختلاف نظر وجود دارد.

فصل نهم:  
تفسیر آیات سحر از سوره‎ی بقره

خداوند بزرگ می‎فرماید:

﴿وَلَمَّا جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٞ لِّمَا مَعَهُمۡ نَبَذَ فَرِيقٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ كَأَنَّهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ١٠١ وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ١٠٢ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَمَثُوبَةٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ خَيۡرٞۚ لَّوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ١٠٣﴾ [البقرة: 101-103].

«و هنگامی که فرستاده‌ای (بنام محمّد) از جانب خدا به سراغ آنان آمد، گرچه (اوصافش با نشانه‌هایی که در کتابهایشان بود و) با آنچه با خود داشتند، مطابقت داشت، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند (و اوصاف محمّد را از کتاب‌های خود زدودند. انگار در کتابهایشان چیزی درباره‌ی او نیامده است و) گویی آنان (چیزی از اوصاف چنین پیغمبری) نمی‌دانند. ‏و (گروهی از احبار یهود) به آنچه شیاطین صفتان و گناه پیشگانشان درباره‌ی سلطنت سلیمان (به هم می‌بافتند و بر مردم) می‌خواندند، باور داشتند و از آن پیروی نمودند. (چه گمان می‌بردند که سلیمان پیغمبر نبوده و بلکه جادوگر بوده است و با نیروی سحر، پری‌ها و پرندگان و بادها را به زیر فرمان خویش در آورده است و لذا شاه جادوگر کافری بیش نبوده است). و حال آن که سلیمان هرگز (دست به سحر نیالوده و) کفر نورزیده است، و بلکه (این) شیاطین صفتان گناه‌پیشه، کفر ورزیده‌اند. (زیرا چنین سخنانی را به هم بافته و به پیغمبر خدا سلیمان افترا بسته و به جای دستورات آسمانی، به مردم) جادو و (خرافات و از آثار بجا مانده) آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل گردیده بود می‌آموزند. (دو فرشته‌ای که طریق سحرکردن را برای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر این که پیشاپیش بدو می‌گفتند : ما وسیله‎ی آزمایش هستیم کافر نشو (و آنچه به تو می‌آموزیم، به آشوب و کفر منتهی می‌گردد. آن را بشناس و خویشتن را از آن به دور دار. لیکن مردم نصیحت نپذیرفتند و از آموخته‌هایشان سوء استفاده کردند). از ایشان چیزهایی آموختند (و در راهی از آن استفاده کردند) که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند. (آری این شیطان صفتان گناه‌پیشه، کفر ورزیدند، چون این گونه یاوه‌گوییها و افسانه‌سراییهای گذشتگان را به هم بافتند و آن را وسیله‎ی آموزش جادو به یهودیان کردند) و حال آن که با چنین جادوی (خویش) نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر این که با اجازه و خواست خدا باشد. و آنان قسمتهایی را فرا می‌گرفتند که برایشان (از لحاظ دنیا و آخرت) زیان داشت و بدیشان سودی نمی‌رساند. و مسلّمًا می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته (و آن را پیشه‎ی خویشتن ساخته‌اند) اگر می‌دانستند (و علم و دانشی می‌داشتند). ‏ و اگر آنان ایمان می‌آوردند و پرهیزگاری می‌کردند (پروردگار پاداش نیکی بدانان می‌داد و چنین) پاداشی که نزد خدا (محفوظ) است بهتر (از افسانه‌ها و بد نهادیها) است، اگر (علم و دانشی می‌داشتند و) می‌دانستند».

چون این مهم‌ترین آیات پیرامون احکام سحر و جادو در کتاب خداست مشتاقم به شرح و تفسیر آن بپردازم.

1- شأن نزول

خداوند قانون پاک و با برکتی که شریعت تورات بود به سوی بنی اسرائیل فرستاد، اما آن‌ها آن را رها کردند و به سحر و جادو که آن‌ها را برده‎ی شیطان می‎کرد، روی آوردند و چون شریعتی که خداوند بر پیامبر خاتم فرستاده به میان آمد و از آن باخبر شدند، به گمراهی خود مبنی بر پیروی از سحرو جادو و روگردانی از وحی آسمانی ادامه دادند و ادعا کردند که سلیمان پیامبر از طریق سحر و جادو جن و انسان و پرندگان و باد برایش مسخّر شده بود. از این رو خداوند در سرزنش و نکوهش آن‌ها این آیات را فرو فرستاد، از کفر و گمراهی شان پرده برداشت و بنده و پیامبر خود «سلیمان» را از تهمتی که آن گمراهان به او نسبت داده بودند مبرّا کرد.

ابن جوزی می‎گوید: «در سبب نزول این آیات دو دیدگاه وجود دارد:

نخست آنکه یهودیان هر چیزی درباره‎ی تورات از پیامبر می‎پرسیدند آن حضرتص جواب می‎داد».

درباره‌ی جادو پرسیدند و با او به جدال و خصومت پرداختند، آنگاه این آیات فرو فرستاده شد. این دیدگاه ابوالعالیه است.

دوم آن که هنگامی که در قرآن از سلیمان یاد شد، یهودیان مدینه گفتند: از محمدص در شگفتیم که پسر داوود را پیامبر می‎پندارد! سوگند به خدا او جادوگری بیش نبود.

از این رو این آیات فرود آمد. این دیدگاه ابن اسحاق است».[[278]](#footnote-278)

2- تفسیر و تبیین

مرجع «ضمیر هم» در «جاءَهم» اهل کتاب است که خداوند در این سوره بسیاری از عیب هایشان را آشکار کرده است. آن‌ها گمان می‎کردند همان ملت برگزیده و رستگار و اهل علم و دارای کتاب آسمانی هستند.

از این رو می‎بایست به سوی ایمان آوردن به محمّد- هنگامی که به پیامبری مبعوث شد- می‎شتافتند؛ زیرا او به سوی آن‌ها مبعوث شده بود همان طور که به سوی دیگران نیز فرستاده شده بود، و به این خاطر که کتابشان به آن‌ها امر کرد که او را تصدیق کنند و به او ایمان بیاورند و پیشاپیش ویژگی‎های آن پیامبر برگزیده (محمد) را به اطلاع آن‌ها رسانده بود.

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ﴾ [الأعراف: 157].

«آنهایی که از پیامبر برگزیده‎ی امّی که در کتاب خود تورات و انجیل هست پیروی می‎کنند».

اما با وجود این همه دلیل و برهان به او کفر ورزیده و از او روی برتافتند و کتاب خدا را که به پیروی از این رسول کریم دستور داده بود، دور انداختند و به سحر و جادویی روی آوردند که شیاطین یا آن دو فرشته در بابل آورده بودند.

نکره آمدن «رسول» در آیه برای بزرگداشت و گرامیداشت است و تقدیر آن چنین است «لما جاءهم رسولٌ عظیمٌ کریمٌ».

و «من عند الله» جار و مجرور متعلق به صفت محذوف رسول است، یعنی «رسولٌ کائنٌ من عند الله» و «مصدق» صفت دیگری برای رسول است. دلیل این که تأیید و تصدیق کننده‎ی چیزی است که با آن‌ها هست، این است که به آن‌ها خبر داده که تورات راست می‎گوید، و این که از جانب خدا نازل شده و هر‌چه درباره‎ی یکتاپرستی و اصول دین و اخبار ملت‎ها و پند و اندرز در آن است، راست است و هر‌چه از پیچیدگی‎ها و نکته‎های بغرنج تورات از او می‎پرسیدند، روشن می‎کرد.

گویند تصدیق تورات از جانب پیامبر با نازل شدن قرآن و مبعوث شدن خودش به همان توصیفی که تورات بیان کرده، تحقق یافته است؛ زیرا وجود پیامبر و صفات و ویژگی‎های او مطابق با صفاتی است که تورات خبر داده است، و اگر چنانچه پیامبر با این هیأت ترتیب نمی‎آمد، پیشگویی تورات صحیح نمی‌بود. اما صحیح آن است که هردو معنی درست است.

اصل «نبذ» در زبان عربی انداختن است. به همین خاطر بچه ا‎ی که سرراه «لقیط» یافته می‌شود و «منبوذ» می‌نامند، و خرما و کشمشی را که در آب می‎ریزند «نبیذ» می‎گویند. مقصود از نبذ در این آیه روی‎گردانی آن‌ها از چیزی است که کتابشان دستور داده و آن پیروی از پیامبر و ایمان به او و عمل کردن به کتابی است که آورده است. سدی می‎گوید: «تورات را رها کرده و نوشته‎ی آصف و جادوی هاروت و ماروت را برگرفتند». شعبی نیز گفته است: تورات در میانشان بود، آن را می‎خواندند ولی عمل به آن را رها کرده بودند. سفیان بن عیینه می‎گوید: آن را در حریر و دیباج می‎گذاشتند و با طلا و نقره آراسته بودند، اما حلالش را حلال و حرامش را حرام نمی‎شمردند، به آن عمل نمی‎کردند و نبذ (دور انداختن و رها کردن) چنین است».[[279]](#footnote-279)

خداوند این کارشان – رها کردن کتاب خدا و روی‎گردانی از آن- را به کسی تشبیه کرده است که چیزی را که نمی‎خواهد یا آن را بی‎ارزش می‌داند، پشت سر می‎اندازد. قرطبی می‎گوید: «این مثال برای کسی است که چیزی را بی‎ارزش بشمارد به آن عمل نمی‎کند، عرب‌ها می‎گویند: «إجعل هذا خلف ظهرك ودبرًا منكَ وتحت قدمك» یعنی رهایش کن و از آن روی‎ بگردان و پشت سر بینداز. خداوند بزرگ فرموده:

﴿وَٱتَّخَذۡتُمُوهُ وَرَآءَكُمۡ ظِهۡرِيًّاۖ﴾ [هود: 92].

«آن را پشت سرتان انداختید».

استاد سیّد قطب می‎گوید: «کتاب خدا را پشت سر انداختند، یعنی آن را انکار کردند و عمل به آن را نادیده گرفتند و آن را از میدان اندیشه و زندگی خود دور کردند. این تعبیر تصویرگر این معنی را از دایره‎ی ذهن به دایره‎ی حس منتقل می‎کند. این کارشان را در خیال با حرکتی مادی نشان می‌دهد، و این رفتار را به شکلی زشت و توهین‎آمیز به تصویر می‎کشد که بیانگر نافرمانی و انکار و سبک‎سری و حماقت سرشار از بی‎ادبی و بی‎شرمی است. این تعبیر قرآنی به خیال گنجایش آن داده تا این حرکت خشم‎آلود، حرکت دستان در حالی که کتاب خدا را پشت سر می‎اندازد را به تصویر کشد».[[280]](#footnote-280)

جمله «کأنهم لا یعلمون» در محل نصب حال است، یعنی آن را دور انداختند در حالی که مانند کسی بود که نمی‌داند «در تورات دستوراتی به پیروی از محمد و تصدیق او هست و این از جانب خدای تعالی خبر دادن از این است که آن‌ها آگاهانه و با شناخت، حقیقت را انکار کردند و با فرمان خدا به ستیز برخاستند، لذا با وجود اطاعت از دستور خدا با آن مخالفت کردند».[[281]](#footnote-281)

در آیه‎ی ﴿وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ﴾ [البقرة: 102].

﴿تَتۡلُواْ﴾ فعل مضارع به معنای ماضی است یعنی خواندند. «تتلوا» دو معنی دارد: یکی پیروی مانند: «تلوثُ فلاًنا» یعنی پشت سرش راه افتادند و او را تعقیب کردند. خداوند فرموده: ﴿وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا١ وَٱلۡقَمَرِ إِذَا تَلَىٰهَا٢﴾ [الشمس: 1-2].

«سوگند به خورشید و برآمدنش و سوگند به ماه که به دنبال آن آید». یعنی به دنبال آن آمد. معنی دوم که بیشتر در کتاب خدا آمده: خواندن و بررسی است، مانند ﴿رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ﴾ [البقرة: 129].

«پروردگارا! پیامبری در میان آن‌ها بفرست که آیات تو را بر آن‌ها بخواند».

و ﴿رَسُولٞ مِّنَ ٱللَّهِ يَتۡلُواْ صُحُفٗا مُّطَهَّرَةٗ٢﴾ [البينة: 2].

«فرستاده‎ای از جانب خدا که صحیفه‎های پاک را بر می‌خواند».

هیچ روایت درستی به ما نرسیده که بیانگر این باشد که شیاطین در آن زمان چگونه سحر می‌خواندند؛ (اما روایت‌هایی که در کتب تفسیر فراوان آمده و چگونگی سحر خواندن شیاطین را بیان می‎کند، صحیح نیست) و همان نص قرآنی برای مثال دادن نکوهش یهود که کتاب خدا را پشت سر انداختند و از چیزی که شیاطین به آن‌ها القا می‎کردند، پیروی کردند، کفایت می‎کند.

«علی» در این آیه به معنای «فی» است که این نکته در زبان عربی بسیار است، همان طور که «فی» به جای «علی» می‎آید، مانند آیه‎ی:

﴿وَلَأُصَلِّبَنَّكُمۡ فِي جُذُوعِ ٱلنَّخۡلِ﴾ [طه: 71].

«شما را بر شاخه‎های درخت خرما به دار می‎آویزم» که «فی» در این جا به جای «علی» آمده است.

جمله‎ی «و ما کفر سلیمان» خداوند پیامبرش «سلیمان» را از تهمتی که یهود به او نسبت داده بودند تبرئه کرد؛ زیرا آن‌ها گمان می‎کردند سلیمان جادوگر بوده، و جن و انسان و پرنده با سحر مطیع او شده و باد زیر فرمان اوست. از این رو یهود همیشه تلاش می‎کردند که زشتی‌ها و گناهانی را که دارند توجیه کنند، و یکی از روش‌هایشان برای این منظور این بود که لکه‎ی این گناهان بزرگ را به پیامبران و فرستادگان نسبت دهند، مثلاً می‌گفتند: لوط با دو دخترش زنا کرده، و یکی از پسران یعقوب به برادر خود خیانت کرده و سلیمان جادوگر بوده است. انگار می‎خواستند بگویند اگر ما چنین کنیم، بر ما گناهی نیست، زیرا پیامبران الهی هم چنان گناهان بزرگی مرتکب شده‎اند و چه بسا پندار دیگرشان درباره‎ی اینکه خداوند شهوت را بر دو فرشته هاروت و ماروت چیره کرده، از این رو چون بر زمین فرود آمدند چندان طول نکشید که وارد چیزهایی شدند که خداوند حرام کرده بود، از همین قبیل باشد. اما خداوند پیامبران و فرستادگانش را از تهمت‎های یهود تبرئه نمود و آن‌ها را با دروغگویی‎ها و ادعاهایشان رسوا کرد.

صدیق حسن خان درباره‎ی این آیه می‎گوید: «خداوند پیامبرش را از کفر تبرئه کرد، قبلاً هیچ کس او را به کفر نسبت نداده بود، اما چون یهود او را به جادوگری نسبت دادند مانند این بود که او را به کفر نسبت بدهند؛ زیرا کفر لازمه‎ی جادوست»[[282]](#footnote-282)

ابن حجر عسقلانی می‎گوید: «درباره‎ی مقصود این آیه اختلاف نظر وجود دارد، نقل است: سلیمان کتاب‌های سحر و کهانت را جمع آوری نمود و آن‌ها را زیر تختش دفن کرد، و هیچیک از شیاطین نمی‌توانست به تخت نزدیک شود. تا این که سلیمان وفات یافت و دانشمندانی که از این امر باخبر بودند رفتند و پراکنده شدند. شیطان به شکل انسانی آمد و به یهود گفت: آیا می‌خواهید گنج بی‌مانند سلیمان را به شما نشان دهم؟ گفتند: آری، گفت: پس زیر تخت را حفر کنید. آن‌ها حفّاری کردند- در حالی که شیطان ایستاده بود- کتاب‌ها را پیدا کردند. به آن‌ها گفت: سلیمان با این‌ها بر انسان و جن مسخر بود. از آن پس منتشر شد که سلیمان جادوگر بوده است، و هنگامی که قرآن از سلیمان یاد کرد و در قرآن جزو پیامبران به شمار آمد، یهود انکار کرده، و گفتند: او جادوگر بوده است. سپس این آیه نازل شد. طبری و دیگران این خبر را از سدی نقل کرده‎اند و از سعید بن جبیر با سند صحیح چنین روایتی آمده است، و از عمران بن حارث از ابن عباس معنایش نقل شده است.

از ربیع بن انس نیز نظیر این خبر نقل شده، اما گفته است: شیاطین سحر را نوشتند و زیر تختش دفن کردند، و چون سلیمان وفات کرد آن‌ها را بیرون آوردند، و گفتند: این همان علمی است که سلیمان از مردم پنهان می‎کرد. این خبر از محمد بن اسحاق چنان روایت شده که آن‌ها انگشتری مانند انگشتر سلیمان ساختند. کتاب را با آن مهر کردند و عنوانش را چنین نگاشتند: «این کتاب را آصف بن برخیا به پادشاه سلیمان پسر داوود نوشته که سرشار از ذخایر و گنج‌های دانش است». سپس دفنش کردند. و ادامه‎اش را مانند آن چه اشاره شد آورده است.از عوفی از ابن عباس هم نظیر روایت سدی نقل شده اما گفته است: وقتی کتاب‌ها را پیدا کردند، گفتند: خداوند این‌ها را بر سلیمان نازل کرده و او از ما مخفی کرده است. همچنین با سندی صحیح از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده که گفته است: در روزهای بیماری سلیمان، شیاطین نوشته‎هایی آمیخته با سحر و کفر تهیه کردند و زیر تخت او دفن نمودند، و پس از مرگ سلیمان آن را بیرون آوردند و برای مردم خواندند. ابن حجر می‎گوید: گزیده‎ی آنچه در تفسیر این آیه آمده، این است که از آنچه شیاطین می‎خواندند پیروی کردند».[[283]](#footnote-283)

فرموده‎ی خداوند: ﴿وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ﴾ [البقرة: 102].

«اما شیاطین کفر ورزیدند، به مردم سحر و آنچه در بابل به دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، می‎آ‎موختند». ابن عامر و حمزه و کسائی «ولکنَّ» را «و لکن» با تخفیف نون و رفع نون «الشیاطین» خوانده‎اند، و بقیه «ولکنَّ» با تشدید نون و نصب «الشیاطین» خوانده‎اند، و البته هردو قراءت درست است.[[284]](#footnote-284) ابن عباس، حسن، سعید بن جبیر و زهری «الملکین» با کسر لام خوانده‎اند[[285]](#footnote-285) و منظور از آن‌ها داوود و سلیمان، یا دو نفر از انسانهاست.

طبری پس از اشاره به این قراءت (اخیر) می‎گوید: «اجماع صحابه و تابعین و قاریان ممالک مختلف بر اشتباه بودن این قراءت است».[[286]](#footnote-286)

علما در مورد بابل که در این آیه آمده، اختلاف نظر دارند، که کدام است؟ و کجاست؟ قرطبی به این اختلاف پرداخته و می‎گوید: «بابل به خاطر تأنیث، معرفه و عجمی بودن غیرمنصرف است، و آن یکی از ناحیه‎های زمین است. گویند عراق و بالاتر از آن است. ابن مسعود به اهل کوفه گفته است: شما در میان حیره و بابل قرار دارید. قتاده نیز گفته: بابل سرزمینی است از ِنصیبین تا رأس العین. گروهی نیز گفته‎‎اند: در مغرب (مراکش) است، البته ابن عطیه این دیدگاه را ضعیف شمرده است. گروهی دیگر معتقدند: کوهی در نهاوند است. همچنین در نامگذاری بابل هم اختلاف نظر است. بعضی گفته‎اند: بدین خاطر آن را بابل نامیدند؛ زیرا هنگامی که کاخ نمرود فرو ریخت مردم به تبلبل (اختلاف در سخن گفتن) افتادند. برخی دیگر چنین گفته‎اند: بدین سبب به این نام خوانده شده، چون وقتی خداوند خواست لهجه‌های انسان‌ها مختلف باشد، بادی برانگیخت که آن‌ها را از جاهای مختلف در بابل گرد آورد، و خداوند این بلبله یا جدایی را در زبان‌هایشان انداخت و همان باد آن‌ها را به ممالک گوناگون منتشر کرد. خلیل می­گوید: بلبله به معنای اختلاف و جدایی است. ابوعمر بن عبدالله گفته: از خلاصه‎ترین نظر که در مورد بلبله (با معنی مذکور) آن است که گفته شد و زیباترینش روایتی است از داوود بن ابی هند از علیا بن احمر از عکرمه، از ابن عباس که وقتی نوح به دامنه‎های کوه جودی فرود آمد روستایی بنا نهاد و آن را ثمانین (هشتاد) نامگذاری نمود، تا روزی فرا رسید که تعداد لهجه‌های آن منطقه به هشتاد لهجه رسید که یکی از آن‌ها زبان عربی است. مردم آن سخنان همدیگر را نمی‌فهمیدند».[[287]](#footnote-287)

اما درباره‎ی بابل درست این است که شهری بوده در عراق بر ساحل رودخانه‎ی فرات، و در زمان خود بزرگترین شهر دنیا بود. هرودوت[[288]](#footnote-288) تاریخ نگار معروف آن زمان این شهر را به بزرگی، فراوانی دانش‌ها و فنون که از جمله‎ی آن جادو و اخترشناسی بوده، وصف کرده است.

هنوز با وجود سپری شدن صدها سال در عراق جادوگری به وضوح یافته می‎شود. بدرالدین شبلی می‎گوید: امام مالک شنیده است که عمر بن خطاب س می­خواست به عراق برود، کعب احبار به او گفت: «ای امیرالمؤمنین! به آن جا نرو، سحر و بدی در آن سرزمین است».

بدرالدین این خبر را به امام مالک در مؤطایش نسبت داده است و همچنین تاریخ نویسان حکایت‌ها، افسانه‎ها و داستان‌هایی مملو از خیال از سرزمین بابل بیان کرده‎اند.[[289]](#footnote-289)

علما درباره‎ی «ما» در جمله ﴿وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ﴾ [البقرة: 102].

اختلاف نظر دارند که آیا موصول است یا نافیه؟

محمد بن جریر طبری می‌گوید: ما­ی موصول است، و «ما» در آیه‌ی ﴿وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَۖ﴾ [البقرة: 102].

معطوف است یعنی پیروی کردند از چیزی که شیاطین خواندند و چیزی که بر دو فرشته نازل شده، نیز عطف آن به سحر صحیح می‎باشد، و معنایش این است که شیاطین به مردم سحر و آن چه بر آن دو نازل شده، می­آموزند.[[290]](#footnote-290)

گروهی از مفسران از قبیل قرطبی این نظریه را در تفسیر آیه رد کرده‎اند، زیرا در این صورت خداوند باید سحر را بر ملایکه نازل می کرد، و آن‌ها به مردم یاد می‎دهند و می گویند: قواعد شریعت این امر را بر نمی‎پذیرد. این‌ها بر این باورند که «ما» در ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ﴾ [البقرة: 102].

نافیه و معطوف است این چنین آیه بیانگر تبرئه‌ی فرشتگان از ادعاهای یهود مبنی بر اینکه سحر آموزش می‎دادند، می باشد. همانطور که سلیمان تبرئه شد. معنی آیه چنین خواهد بود: سلیمان کفر نورزیده، و چیزی بر آن دو فرشته نازل نشده است.

اما این گروه با این تفسیر خود مشکلی پیدا می‎کنند؛ زیرا آیه‎ی «هیچ‎ کس را آموزش نمی‎دادند مگر این که به او می‎گفتند ما تنها مایه‎ی امتحانیم پس کافر نشو»، و جمله‎ی «از آن‌ها چیزی فرا می‎گرفتند که میان زن و شوهر جدایی می‎انداخت» به روشنی بیانگر بر وجود دو نفر است که با وجود برحذر داشتن یاد گیرنده از آموختن، باز خود آموزش می‎داده‎اند و این که یاد گیرنده دانشش را که از آن‌ها فرا گرفته بود در ضرر و زیان‎‎رسانی که آیه اشاره کرده استفاده می کردند. این گروه در تأویل متن قرآن به خطا رفته‎ و اظهار داشته‎اند در این آیه تقدیم و تأخیری هست، که تقدیرش چنین است:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ﴾ [البقرة: 102].

إن شاء الله همان دیدگاه نخست صحیح است، به دلایل:

1. هاروت و ماروت را بجای شیاطین قرار دادند، و در زبان عربی بدل باید مانند مُبدَل منه باشد، اما بدل این جا مثنی و مُبدَل منه جمع است، و این ایراد و اشکالی نیست که نمی‎‎توان پنهان کرد، و قرطبی در توجیه اعراب‎ هاروت و ماروت تکلف کرده است.
2. تقدیم و تأخیر در متن قرآن با این شیوه ای که به معما و لغز نزدیک تر است، شایسته‎ی سبک قرآن نیست - که به قلّه‎های بلند فصاحت و بلاغت رسیده است. شوکانی بر این گونه تفسیر تعلیقی آورده و گفته است: «به نظر من به این چنین پیچیدگی و کج راهی که مخالف با ظاهر و واقع است، نیازی نیست».

آلوسی هم اظهار داشته است: «نباید کلام خداوند را که بالاترین درجه‎ی فصاحت و بلاغت است، بر چیزی حمل کرد که پایین‎تر از آن است، زیرا این کار تحریف کتاب خدا و کاستن از مقام و ارزش والای آن است و زیان کم مایگی بی‎شمار است».

1. چطور ممکن است هاروت و ماروت دو شیطان باشند، سپس کسی را که می‌خواهد سحر و جادو بیاموزد نصیحت می‎کنند و به او می‌گویند: «ما مایه‎ی امتحان هستیم پس تو کفر نورز»، در حالی که ما از شیطان جز یک چهره‎ی وسوسه گر به بدی ندیده‎ایم و هرگز نشنیده‎ایم که نصیحت‎گر و سفارش کننده به نیکی و مانع بدی باشد».

از متن قرآن به روشنی معلوم می شود که خداوند سحر را در سرزمین بابل به قصد آزمایش و تجربه بر دو فرشته نازل کرد، خداوند هر طور که می‎خواهد بندگانش را بیازماید.

او ابلیس را که ریشه‎ی منکر و بدی است، آفرید و بندگانش را از پیروی از او منع کرد و لشکریان طالوت را با ننوشیدن از آب رودخانه آزمود.

چه بسا حکمت نهفته این آزمایش، آگاه کردن مردم در آن روزگار نسبت به این نکته باشد که سحر و جادو چیز بزرگی نیست که- آن گونه که بسیاری از مردم آن روزگار گمان می‎کردند- جز خواص و خردمندان کسی به آن دسترسی نمی‌یابد، از این رو خداوند آن دو فرشته را واداشت تا به مردم سحر بیاموزند و به آن‌ها بفهمانند، هرکس می‎تواند جادوگر بشود، اما ما شما را از سحر و جادو برحذر می‎ داریم، زیرا سحر و جادو کفر است و مایه‌ی خشم خداست.

علامه ابن عربی به دو اعتراض به وجود آمده از نظر آنهایی که نازل شدن سحر از جانب خدا و آموزش فرشتگان را نفی می‎کردند، پاسخ داده و می گوید: «اگر بپرسند چگونه خدا باطل و کفر را نازل کرده است؟ می گوییم: هرگونه نیک و بدی، فرمانبری و یا سرکشی و ایمان و کفر از سوی خداوند بلند مرتبه نازل شده است. پیامبر فرمود: «امشب چه گنجهایی گشوده شد؟ و خداوند چه بلاها و آزمایش‌هایی نازل کرده است! صاحب خانه‎ها را بیدار کنید، چه بسا شخصی در دنیا لباس پوشیده اما در روز قیامت لخت و برهنه می‌باشد!».

پیامبر این چنین از فرود آمدن بلاها و آزمایش‌ها بر مردم، خبر داد».[[291]](#footnote-291)

اگر بگویند: چگونه کفر را بر آن دو فرشته نازل کرد؟ در حالی که هر‌چه به آن‌ها دستور داده می شد انجام می دادند، و بدون سستی و تنبلی شب و روز تسبیح می‎گفتند، پس چطور درست است سخن کفرآمیز بگویند و آموزش بدهند؟

پاسخ این است که آن‌ها هنگام آموزش سحر به مردم، گناهکار نبوده‎اند، بلکه فرمان بردار خداوند بودند، چون آن‌ها از سوی خداوند موظف شدند بندگان خداوند را مورد آزمایش و امتحان قرار دهند.

آلوسی می‎گوید: «این دو فرشته برای آموزش سحر و جادو به مردم به منظور امتحان الهی نازل شدند، از این رو هرکس آن را بیاموزد و اجرا کند، کفر ورزیده و هرکس بیاموزد و از انجام آن خودداری نماید، بر ایمان، پایدار خواهد بود و خداوند اختیار دارد بندگانش را به هر وسیله‎ای بیازماید، همان طور که قوم طالوت را با رودخانه در بوته‎ی آزمایش قرار داد».[[292]](#footnote-292)

فتنه: به معنای آزمودن و به مصیبت گرفتار کردن است، مانند: «فَتَنتُ الذهبَ بالنار» **یعنی**: طلا را با آتش آزمایش کردم» جهت شناختن مرغوبیت یا بی‎ارزشی آن.

هیچ کس نباید سحر و جادو بیاموزد و به دیگران بیاموزد مبنی بر این که به آن دو فرشته اقتدا کرده است؛ زیرا خداوند آن دو را موظف کرد که به آموزش دادن آن اقدام کنند، اما بندگان را از آموختن آن نهی نمود. بدین سان نادرستی و ظلمی را که برخی شیادان کلاهبردار مرتکب می‎شوند، فاش می نماییم، آن‌ها به مردم چنین وهم و گمان تلقین می کنند که روحانی هستند و به هاروت و ماروت اقتدا کرده و به مردمی که نوشتن را به آن‌ها یاد می‎دهند، می گویند: توصیه می‎کنیم این مطلب را برای جلب زنی شوهردار به سوی عشق مردی جز همسرش ننویس؟ و برای زن یا شوهری که دیگری را دوست نداشته باشد ننویس؟ و این فواید را به مصلحت‌هایی مانند ایجاد دوستی میان زن و شوهری که نسبت به هم بغض و کینه دارند، و جدایی بین دو عاشق فاسق اختصاص بده. آن‌ها با این سخنانشان می خواهند به مردم بفهمانند که دانش هایشان الهی و پیشه‎هایشان روحانی است و خود نیز نیتی خالصانه دارند![[293]](#footnote-293)

درباره‎ی داستان هاروت و ماروت احادیث و روایت های زیادی وجود دارد، خلاصه­ی آن‌ها چنین است: آن‌ها دو فرشته بودند که به زمین فرود آمده‎اند. دلیل آمدنشان این بود که وقتی خداوند به اطلاع فرشتگان رسانید، از گناهان و سرپیچی شان از فرمان خدا – با وجود نعمت‌های فراوانی که به آن‌ها ارزانی داشته بود- در شگفت آمدند. آنگاه خداوند هم به فرشتگان فرمود: اگر شما هم به جای آن‌ها بودید، همان طور عمل می‌کردید.

گفتند: سبحان الله! این شایسته‎ی ما نیست.

به همین منظور خداوند به آن‌ها دستور داد از میان خود دو فرشته را انتخاب کنند تا به زمین بروند، آن‌ها هاروت و ماروت را برگزیدند، و به زمین فرود آمدند. خداوند همه چیزها را برای آن‌ها حلال کرد مشروط به این که به خدا شرک نورزند، دزدی و زنا نکنند، شراب ننوشند، و خون کسی را که خداوند حرام کرده بیهوده نریزند. پس از سپری شدن مدت زمان که به امر قضاوت در میان مردم مشغول بودند، زنی که با شوهرش دعوا کرده بود، پیش آن‌ها آمد، نامش به عربی «زهره» و به فارسی «فندرخت» بود. هاروت و ماروت شیفته‌ی او شدند؛ از او تقاضا کردند، اما او خودداری ورزید مگر این که بت را پرستند و شراب بنوشند. آن دو فرشته‎ شراب نوشیدند و بت را پرستیدند و با آن زن همبستر شدند. و رهگذری را در راه دیدند از ترس این که مبادا راز آن‌ها را فاش کند، او را کشتند. و به زن سخنانی آموختند که هرکس بر زبان بیاورد به آسمان عروج می‎کند، آن زن چنین کرد و عروج کرد، اما فراموش کرد که برای پایین آمدن چه بگوید، از این رو به یک ستاره تبدیل شد.

کعب (الاحبار) می‎گوید: قسم به خدا، آن دو فرشته همان روزی را که فرود آمده بودند، به شب نرساندند، که تمام مواردی را که از آن نهی شده بودند مرتکب شدند، فرشتگان از ین امر بسیار شگفت زده شدند، از آن پس هاروت و ماروت نتوانستند به آسمان برگردند، از این رو به آموزش سحر و جادو روی آوردند.[[294]](#footnote-294)

اما این داستان که مفسران در تفسیر این آیه ذکر نمودند، درست نیست. قاضی عیاض می‎گوید: ای بزرگوار! بدان که آن چه روایتگران درباره‎ی داستان هاروت و ماروت می‎گویند و مفسران آن را نقل می‎کنند، و نیز آن چه از علی و ابن عباس در تأویل آن روایت شده، درست و نادرست آن از پیامبر خدا روایت نشده است، و قیاس شود، و مواردی از آن که در قرآن آمده مفسران در معنایش اختلاف نظر دارند، حتی بسیاری از پیشینیان گفتار برخی از آن‌ها را انکار کرده‎اند، سرچشمه‌ی این روایات نوشته ها و کتاب‌های یهود و افتراهایشان می‌باشد، همان طور که خداوند نیز در آغاز آیات بر آن تأکید کرده است».[[295]](#footnote-295)

ابن کثیر چه زیبا گفته، آن جا که پس از آوردن احادیث و روایاتی که درباره‎ی داستان هاروت و ماروت آمده، می گوید: «مجموع آن به تفصیل، روایت‌های بنی‎اسرائیل می باشد، زیرا هیچ حدیث موضوع، صحیحِ متصلِ به یک شخصِ راستگوی مورد اطمینان معصومی که از روی هوس سخن نگوید، وجود ندارد، و داستان مختصراً بدون بسط و اطناب از سیاق قرآن فهمیده می شود و ما به آن چه در قرآن آمده بر این اساس که خداوند اراده کرده، ایمان داریم، اما در هر حال خدا به حقیقت آگاه تر است».[[296]](#footnote-296)

ابن کثیر در جایی دیگر می گوید: «اما آن چه بسیاری از مفسران درباره‎ی داستان هاروت و ماروت اشاره کرده‎اند که «زهره» زنی بوده و آن دو فرشته او را برای انجام عمل نامشروع فرا خوانده‎اند، او انکار نموده و تسلیم نشده مگر به این شرط که اسم اعظم را به او بیاموزند، آن‌ها آن را به او یاد می‌دادند و او آن را بر زبان می آورد، و سرانجام به ستاره ای تبدیل شد و به آسمان صعود کرد، سخنان واهی و بی‌اساس و ساختگی می‌باشند که بنی اسرائیل آن‌ها را ساخته اند، هرچند کعب احبار آن را نقل و از گروهی از پیشینیان دریافت کرده است، و به عنوان حکایت و داستان‎گویی درباره‎ی بنی اسرائیل بیان نموده است».[[297]](#footnote-297)

قرطبی پس از ذکر برخی آثار و متون که درباره‎ی هاروت و ماروت بیان کرده می‎گوید: «همه این روایات ضعیف و شایسته ابن عمر و مانند او نیست، زیرا اصولی که درباره‎ فرشتگان که امین وحی خدا و سفیر او به سوی پیامبران و فرستادگانش هستند وجود دارد، با این روایات در تضاد است، فرشتگان از هیچ فرمان الهی سرپیچی نمی‎کنند و هر‌چه به آن‌ها دستور داده شود انجام می‎دهند، سپس به بیان مطالبی پرداخته که مفهومش این است عقل وقوع چنین عملی از آن‌ها را جایز می داند، اما وقوع چنین امر جایزی جز با گوش درک نخواهد شد، و درست نیست».[[298]](#footnote-298)

آیا وجود هاروت و ماروت به دوران خاصی اختصاص داشته، سپس مأموریتشان به پایان رسیده، یا این که وجودشان در طول دوران‌ها همچنین ادامه داشته است؟

طبری در تفسیرش داستانی از عایشهل نقل می‎کند که بیانگر این است وجودشان ادامه داشته است. وی می‎گوید: «ربیع بن سلیمان آورده است، که ابن وهب به ما چنین گفت: ابن ابی زناد می‎گفت: هشام بن عروه از پدرش، از عایشه همسر پیامبرص روایت کرد که گفت: «زنی از اهالی دومه جندل پس از وفات پیامبر نزد من آمد، درباره‎ی چیزهایی از سحر و جادو که با آن روبه‎رو شده، اما به آن عمل نکرده بود، از رسول خداص بپرسد».

عایشه برای عروه بازگو می کرد: ای خواهرزاده! وقتی آن زن فهمید رسول الله وفات نموده، به خاطر آرامش دردش گریه می‎کرد. چنان گریه می‎کرد که دلم به رحم آمد، می‎گفت: می‎ترسم زمان رهاییم گذشته و هلاک شده باشم. شوهری داشتم که ناپدید شد، پیرزنی نزدم آمد، در این باره پیش او گلایه کردم، او گفت: اگر آن چه می‎گویم انجام بدهی، کاری می‎کنم که شوهرت باز گردد.

هنگام شب آن پیرزن با دو سگ سیاه آمد، بر یکی او سوار شد و بر دیگری من، چندان طولی نکشید که وارد بابل شدیم، با دو مرد که از پا آویزان شده بودند، روبه‎رو شدیم، پرسیدند: چرا به اینحا آمدی؟ جواب دادم: آمدم سحر و جادو یاد بگیرم. گفتند: ما تنها مایه‎ی آزمایش هستیم، پس کفر نورز و برگرد. اما نپذیرفتم و گفتم: خیر. گفتند: به آن تنور برو و در آن ادرار کن. رفتم، ولی ترسیدم و آن کار را نکردم و به نزدشان برگشتم، گفتند: دستور را اجرا کردی؟ گفتم: آری. پرسیدند: پس آیا چیزی ندیدی؟ پاسخ دادم: نه. گفتند: پس اجرا نکردی، به سرزمین خود برگرد و کفر نورز اما قبول نکردم، باز گفتند: به آن تنور برو و در آن ادرار کن. رفتم: اما بدنم به لرزه افتاد و ترسیدم، و برگشتم گفتم: انجام دادم. پرسیدند: پس چه چیزی دیدی؟ گفتم: هیچ چیز ندیدم. آن‌ها هم دوباره گفتند: دروغ می‎گویی و این کار را نکرده‎ای، به سرزمینت برگرد و کافر نشو، تو بر سر کار خویش هستی من نیز دوباره از بازگشتن امتناع کردم گفتند: به آن تنور برو و در آن ادرار کن. رفتم اما این بار چنان کردم، ناگهان اسب سواری را دیدم که با نقاب آهنی از وجود من بیرون آمد، و به سمت آسمان تاخت تا آن جا که از جلوی چشمانم پنهان شد، به طوری که دیگر او را نمی‎دیدم. نزد آن‌ها برگشتم و گفتم: اجرا کردم. گفتند: چیزی دیدی؟ گفتم: اسب سواری با نقابی آهنی که از وجود من خارج شد و به آسمان رفت و از جلوی چشمانم ناپدید گشت، گفتند: اکنون راست گفتی، آن چه دیدی، ایمانت بود که از وجودت بیرون رفت. حالا برو.

به آن زن گفتم: سوگند به خدا، چیزی نمی‎دانم و چیزی به من نگفتند، گفت: آری، هر‌چه بخواهی انجام داده می‎شود، این دانه‎های گندم را بگیر و پخش کن، من چنان کردم و گفتم: ظاهر شو، آن هم ظاهر گشت، و گفتم: درو کن، درو کرد، سپس گفتم: دانه را از ساقه و گُل جدا کن، جدا کرد. آن گاه گفتم: آن را خشک کن؛ خشکش کرد و گفتم: آن را به آرد تبدیل کن، چنان کرد، و در نهایت از او خواستم آن را به نان تبدیل کند، از آن نان درست کرد. پس چون دیدم هر‌چه از او بخواهم انجام خواهد داد، بسیار پشیمان گشتم، سوگند به خدا ای ام المؤمنین! هرگز هیچ کاری نکرده و نمی‎کنم.[[299]](#footnote-299)

این داستان درست نیست، و با آیات قرآن در تضاد است، زیرا در قرآن آشکارا آمده که هاروت و ماروت به کسی که می‌خواست سحر و جادو بیاموزد پس از این که به او می‎گفتند کافر نشو، سحر را یاد می‎دادند، و این داستان به صراحت بیانگر این نکته است که آن‌ها به آن زن چیزی یاد نداده بودند.

علاوه بر آن در قرآن آمده که سحر آموزشی بوده، و آن باعث اختلاف و جدایی میان زن و شوهر می‎شود:

﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ﴾ [البقرة: 102].

از داستان به روشنی چنین معلوم می شود که این زن از هاروت و ماروت چیزی نیاموختند که این آیه قرآن به آموزش آن به جادوگر اشاره کرده باشد.

به فرض صحّت داستان منسوب به عایشه، از کجا بدانیم که این زن راستگو است؟ ممکن است آن چه او دیده باشد شیطان بوده که خواسته‎‎اند او را گمراه کنند، و یا این که زن دروغ می‌گوید چون جزو دشمنان اسلام بوده و قصد گمراه کردن مسلمانان را داشته باشد، چه بسیار اندیشه‎ها و خردها که این داستان به جاده‎ی گمراهی انداخت، و چه بسیار دل‌ها را فاسد نمود. «ولا حول ولا قوة إلا بالله».

آیه ﴿وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ﴾ [البقرة: 102].

یعنی با تقدیر و قضای الهی نه به فرمان او، زیرا که خدای بلند مرتبه به زشتی و انجام کار بد دستور نمی­دهد، مردم را به آن دچار نمی‎سازد، این دیدگاه ابن عربی است.[[300]](#footnote-300)

این آیه همچنین به روشنی بیان کرده که هر‌چه خداوند بخواهد، روی می دهد و هر‌چه اراده نکند، به وقوع نمی پیوندد. بر این اساس اگر خداوند نخواهد، جادوگر نمی‎تواند با جادویش بر چیزی تأثیر بگذارد، و این راهنمایی است برای دل‌های بندگان تا معبود و آفریدگار خود را صدا بزنند نه دیگران را، و بر او توکل کنند که او امید امیدواران است و هیچ جنبشی جز به قدرت او نیست.

﴿وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ﴾ [البقرة: 102].

یعنی یهود می‌دانستند - در آن چه خداوند به آن‌ها داده و با آن‌ها پیمان بسته بود- که آنهایی که کتاب خدا را با سحر و جادو عوض کردند، در آخرت هیچ نصیبی نخواهند داشت. «منظور از شراء (خرید و فروش) در این جا عوض کردن است، یعنی کسی که کتاب خدا را با آنچه شیاطین می‎خوانند عوض کند».

فصل دهم:  
مدعیان غیب

تعریف غیب و بیان راز حرص مردم به شناخت آن

1- تعریف غیب

در زبان عربی غیب به چیزی اطلاق می شود که از چشمان پنهان باشد. ابن اعرابی غیب را چنین تشریح کرده است: غیب آن است که پیدا نیست، هرچند در دل حضور داشته باشد.[[301]](#footnote-301)

اما حقیقت این است که غیب تنها به آنچه که قابل رؤیت نیست خلاصه نمی‎شود، بلکه آن است که با هیچیک از حواس انسان قابل درک نباشد. بنابراین غیب چیزی است که برای فهم و درک آن نمی‎توانیم بر حواس پنجگانه تکیه کنیم، از این رو دریافت نتایج به وسیلۀ مقدمات آن، و شناخت مسّببات از طریق اسباب به شیوه‎ی استدلال و قیاس غایب بر حاضر، جزو امور غیب آن نیست، مانند آگاهی یافتن از درمان بیمار پیش از حاصل شدن آن وقتی درمان را مفید و کارآمد بدانیم و نیز مانند فراوانی میوه‎های زمین وقتی گیاهان و درخت‌ها را شکوفا و آماده ببینیم، و نابودی ملّتی اگر افراد آن پراکنده، و در هرزگی و رفاه فرو رفته و از تلاش و کوشش باز آیند، تمام این موارد جزو دانش غیب یا پیشگویی آن نیست.[[302]](#footnote-302)

2- حرص انسان به شناخت امور غیبی

تاریخ نگاران بشر و روانشناسان دریافته‎اند که انسان نسبت به آگاهی از امور غیب و جهان ناشناخته بسیار حریص است. علامه ابن خلدون در این باره می گوید: «بدان! که از ویژگی‌های درونی انسان، نگرش به عاقبت کارها و شناختن چیزهایی از قبیل زندگی و مرگ، نیکی و بدی، و به ویژه حوادث عمومی مانند آگاهی از باقیمانده‎ی دنیا و عمر دولت‌ها و تغییر آن است، چشم دوختن و کنجکاوی به این امور جزو سرشت انسان است که بخاطر آن آفریده شده‎اند، از این رو بسیاری از مردم را می‌یابیم که جهت باخبر شدن از این امور به خواب پناه می‎برند».[[303]](#footnote-303)

3- فرستادگان الهی به این خواسته‌ی درونی انسان پاسخ داده‎اند

شریعت‌ها و آیین‌های الهی و فرستادگان خدا این گرایش انسان را اشباع کرده‎اند. درباره‎ی جهان نادیدنی که قرآن آن را «عالم الغیب» نام نهاده، برای مردم صحبت کرده‎اند. پروردگار آن‌ها را از خودش، نامهایش و ویژگی‌ها و کارهایش باخبر نموده است، همانطور که از دنیای فرشتگان و جن ها سخن گفته است. خداوند به تفصیل از مرگ و سختی‌های آن، از قبر و سؤال منکر و نکیر و حالات قبر و از رستاخیز و بهشت و دوزخ برای مردم سخن گفته است.

پروردگار انسان‌ها را از بسیاری از رویدادهایی که در آینده بر روی همین کره‎ی خاکی اتفاق می‎افتد آگاه کرده است، مانند موسی و عیسی که از جانب او مژده‎ی آمدن پیامبر ما محمد ص را داده‎اند.

هر پیامبری امت خویش را از دجّال ترسانده و برحذر داشته است. عبدالله بن عمرب می‌گوید: پیامبر خدا برخاست و خداوند را به آنچه شایسته‌ی اوست ستایش کرد، سپس از دجال نام برد و گفت: «إِنِّي لَأُنْذِرُكُمُوهُ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ وَلَكِنِّي سأقول فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ أَنَّهُ أَعْوَرُ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ»[[304]](#footnote-304) یعنی من شما را از او هشدار می‎دهم، تمام پیامبران ملت خود را از او برحذر داشته‎اند، اما من چیزی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری پیش از من به قومش نگفته، او یک چشم دارد و خداوند اینطور نیست.

از انسس روایت شده که پیامبر خدا ص فرمود: «مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ أَلَا إِنَّهُ أَعْوَرُ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ»[[305]](#footnote-305) **یعنی** هر پیامبری که فرستاده شده‎ امتش را از آن یک چشم دروغگو ترسانده، پس بدانید که او یک چشم دارد و پروردگار شما این طور نیست و بر پیشانی او کافر نوشته شده است).

هرکس در امور غیبی که قرآن و رسول خدا ما را از آن باخبر کرده، با دقت بنگرد آیات و روایات زیادی در این باره می یابد. و من مقداری از روایات را در کتابم «القيامة الصغری» قیامت کوچک گرد آورده‎ام.

یکی از این اخبار درست آن بود که دولت روم به زودی ایرانیان را در چند سال آینده شکست خواهند داد، و نیز ابوبکر، عمر، عثمان و علیش به ترتیب جانشین پیامبر می‌شوند و آشتی حسن بن علی پسر ابوطالب میان دو گروه درگیر، و زمامداری حکومت توسط بنی‎امیه.

از دیگر خبرهای پیش بینی شده نشانه‎ ها‌ی قیامت است مانند: دود، ظهور دجال، آتشی که هنگام نزدیکی قیامت بیرون می‎آید و مردم را به محشر گرد می‎آورد، بیرون آمدن چهارپا و برآمدن خورشید از مغرب.[[306]](#footnote-306)

ایمان داشتن به چنین خبرهایی لازم و ضروری است، زیرا از جانب خداوندی که از همۀ امور باخبر است اعلام شده است، و او مؤمنانی را که به غیب و خبرهای گفته شده از جانب خدا یا پیغمبرش باور دارند ستوده است: ﴿الٓمٓ١ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ٢ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ﴾ [البقرة: 1-3].

«این همان کتاب است و هیچ شکی در آن نیست، مایه‎ی هدایت پرهیزکاران است، آنهایی که به غیب ایمان دارند».

شیوه‎ی دست‎یابی فرستادگان به غیب

روشی که خداوند فرستادگان و پیامبرانش را از اخبار غیب و آیین‎ها واحکام باخبر می‎کند وحی است:

﴿۞إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيۡمَٰنَۚ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا١٦٣﴾ [النساء: 163].

«ما به تو وحی ‎کردیم، همان طور که به نوح و پیامبران پس از او وحی فرستادیم، نیز وحی کردیم به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، به داوود هم زبور عطا کردیم».

و وحی چنان بود که پیامبر بدون این که صدایی بشنود، آنچه را که می‎خواست به او ابلاغ کند در درون خود می یافت، گاهی خداوند با او طوری سخن می گفت که او پروردگار را نمی‌دید و گاهی هم فرشته ای به سویش می‎فرستاد تا آنچه را خدا به او سپرده بود، به پیامبر وحی کند.

﴿۞وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحۡيًا أَوۡ مِن وَرَآيِٕ حِجَابٍ أَوۡ يُرۡسِلَ رَسُولٗا فَيُوحِيَ بِإِذۡنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيمٞ٥١﴾ [الشورى: 51].

«هیچ انسانی را این مقام و مرتبت نیست که خداوند با او سخن بگوید مگر از طریق وحی یا از پس پرده، یا این که فرستاده‎ای الهی بفرستد و آنچه را که خدا خواسته به او وحی کند، خداوند بلند مرتبه و با حکمت است».

از لابلای آیات و روایات گوناگون، چگونگی وحی فرشته به پیامبر ص روشن شده است، فرشته‎ی وحی به سه طریق بر او نازل می‌شد:

1. پیامبر خدا ص جبرئیل را به شکل اصلی اش که خداوند آفریده بود، می‎دید و جبرئیل وحی خدا را به او القا می‎کرد، این حالت دو بار برای پیامبر رخ داد.
2. وحی مانند صدای زیر و بَم زنگ بر پیامبر می‎آمد و بلافاصله جبرئیل از نزد پیامبر می‎رفت در حالی که آنچه را که گفته بود، پیامبر دریافت می کرد و می فهمید. در این حالت صورت پیامبر می درخشید، بدنش سنگین می‎شد و وحی در روز بسیار سرد بر او وارد می‎شد و جبرئیل از او جدا می‎گشت در حالی که پیامبر غرق در عرق بود، و حاضران صدایی مانند صدای زنبور عسل نزد سر پیامبر می‎شنیدند. پیامبر ص هنگام نازل شدن وحی هرگز صحبت نمی‎کرد، و هنگامی که فرشته می‎رفت، پیامبر تمام آنچه را که به او وحی کرده بود، درک می کرد.
3. فرشته‎ی وحی به شکل انسانی ظاهر می شد و با او صحبت می‎کرد، هرآنچه می‎گفت پیامبر حفظ می‎کرد و این ساده‎ترین و سبک‌ترین حالت‌های وحی بر پیامبر بود.[[307]](#footnote-307)

4- میزان توانایی انسان در شناخت غیب

انسان به خبرها و وقایعی از غیب‎های آینده که فرستادگان و پیامبران از آن‌ها اطلاع داده‎اند قانع نشده، بلکه خود برای پیدا کردن و شناخت آن امور غیبی آستین بالا زده‎ و گمان کردند برخی افراد توانایی شناخت امور غیب را دارند. از این رو در هر زمان و در هر سرزمینی گروهی برخاسته و ادعا کرده‎اند قدرت شناسایی رویدادهای آینده و امور غیبی را دارند.

همچنین پژوهشگران در این زمینه تأیید کرده‎اند که برخی از انسان‌ها قدرتی دارند که می توانند چیزها و رویدادهای نادیدنی را در هر زمان مشاهده نمایند، و این پدیده را سبب وجود یک ویژگی در روح آن‌ها که «دورنگری روحی» نام نهاده‎اند، می‎دانند.[[308]](#footnote-308)

البته این درست نیست، کافی است بدانیم و دقت کنیم که بهترین و برترین انسان‌ها که پیامبران و فرستادگان الهی هستند، این ویژگی مزعوم را ندارند، خداوند به نماینده‎ی بهترین آفریدگان خود امر نموده که این حقیقت را به مردم اعلام کند:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ﴾ [الأعراف: 188].

«بگو جز آنچه خدا بخواهد، اختیار هیچ سود و زیانی برای خود ندارم، و اگر از جهان غیب آگاه بودم، نیکی‌های بسیاری برای خود می‎انباشتم و هیچ گزندی به من نمی‎رسید».

بنابراین آن چه پیامبران از غیب می‎دانند، خداوند به آن‌ها گفته است و هرگز ناشی از توانایی و قدرت ذاتی آنان نبوده است.

﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا٢٧ لِّيَعۡلَمَ أَن قَدۡ أَبۡلَغُواْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمۡ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيۡهِمۡ وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدَۢا٢٨﴾ [الجن: 26-28].

«او دانای غیب است، هیچ کس را بر آن آگاه نمی‎کند مگر فرستاده‎ای که خود از آن خشنود باشد که آن هم خود در پیشاپیش و پشت سر او مراقب است تا ببیند که رسالت پروردگارش را ابلاغ کرده است، او بر آنچه نزد آنهاست چیره است و همه چیز را شمرده است».

امور غیب تنها به خداوند اختصاص دارد:

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ [النمل: 65].

«بگو جز خداوند هیچ کس در میان آسمان‌ها و زمین از امور غیب آگاه نیست».

آن امور غیبی که خداوند هیچ کس حتی فرستادگان و پیامبرانش را از آن باخبر نکرده، اموری است که آن‌ها را مفاتیح الغیب (اسرار غیب) نام نهاده است.

﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ﴾ [الأنعام: 59].

«کلیدهای (اسرار) غیب نزد اوست و جز خودش کسی از آن باخبر نیست».

کلیدها و اسرار غیب همان است که در این آیه آمده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ٣٤﴾ [لقمان: 34].

«تنها خداوند قیامت و زمان آن را می‌داند، هم اوست باران فرو می‎باراند، و می‎داند در رحمها چه وجود دارد، در حالی که هیچ کس نمی‎داند فردا چه کسب می‎کند و هیچ کس نمی‎داند کجا و در چه سرزمینی می‎میرد؟ خداوند دانای باخبر است».

کهانت و پیشگویی

1- لقب‌ها و عنوان‌های مدّعیان امور غیبی

مشهورترین کسانی که ادعای غیب را دارند، کُهّان (غیبگویان) هستند. عرب ها تمام کسانی را که مدّعی غیب هستند کاهن می‎گویند.

ابن حجر هیثمی کاهن را این گونه معرفی کرده است: «کسی است که از برخی امور غیبی خبر می‎دهد، بسیاری از خبرهایش درست و بیشتر آن نادرست است و خودش می گوید که جن به او خبر می‎دهد».

برخی از دانشمندان نقل می کنند که: کهانت «دست یازیدن به خبر دادن از غیب و امور آینده، و ادعای دانستن امور غیب است، و این که جن او را از این امور باخبر   
می کند».[[309]](#footnote-309)

ابن عابدین می‎گوید: «کاهن کسی است که مدعی اطلاع از امور غیب به شیوه‌های گوناگون می باشد، به همین خاطر به انواع گوناگونی تقسیم شده، مانند پیشگویی، رمالی و طالع بینی. طالع بین کسی است که با طلوع و غروب ستاره از آینده خبر   
می دهد، و رمال آن است که با شن و سنگریزه به امور می پردازد. پیشگو کسی است که مدعی است در میان جن‌ها دوستی دارد که او را از رویدادها باخبر می‎کند».[[310]](#footnote-310)

شیخ محمد بن عبدالوهاب می‎گوید: «بغوی می‎گوید: پیشگو (عرّاف) کسی است که با مقدمه‎هایی که به کمک آن‌ها از مال ربوده شده و مکان آن گمشده و مانند آن باخبر است. برخی گفته‎اند: همان کاهن است، کاهن کسی است که از امور آینده خبر میجدهد، نیز گفته‎اند: کسی است که از آنچه در درون نهفته است خبر می‎دهد.‎

ابوالعباس ابن تیمیه / می‎گوید: «پیشگو عنوانی است برای کاهن، طالع بین، رمال و کسانی مانند آن‌ها که با این روش‌ها درباره‎ی شناسایی امور و رویدادها صحبت می‎کنند».[[311]](#footnote-311)

شیخ سلیمان شارح می‎گوید: «کسی که می گوید: از غیب باخبر است، یا جزو کاهن است، و یا شریک در معنی آن، که به او ملحق می‌شود. و گاهی اوقات درست گویی خبردهنده از برخی امور با مکاشفه است و برخی از سوی شیاطین خبر داده می‎شود، و با فال، راندن پرندگان (فال پرنده)، سنگریزه و خط کشیدن بر زمین و با کهانت و طالع بینی و مانند آن انجام می‎گیرد و جزء دانشهای دوران جاهلی است... به چنین اشخاصی کاهن، پیشگو یا چیزی شبیه این اطلاق می‎شود، و هرکس به آن‌ها مراجعه کند و سخنانش را باور کند، به وعیدهای الهی گرفتار خواهد شد».[[312]](#footnote-312)

2- شیوه‎های کاهنان در شناختن امور غیب

پژوهشگران احوال مدعیان امور غیب را به دقت بررسی کرده‎، و دریافته‎اند، از آنچه که خبر می‌دهند، یا چیزی است که اتفاق افتاده و سپری شده، و یا در آینده رخ می دهد. در حالت نخست که آن چیز اتفاق افتاده باشد، شناسایی و خبر دادن از آن کاری ممکن است، و جزو امور غیب نیست، آن‌ها جاسوسانی در میان مردم دارند که اخبار و رویدادها را برایشان می‎برند، سپس برای مردم بازگو می‎کنند، در نتیجه آن که از حقیقت امر باخبر نیست گمان می‎کند آن‌ها غیب می‎دانند.

جن به برخی از آن‌ها دزد و مکان دزد را شناسایی نموده و به آن‌ها خبر می‎دهند که فلان شخص غایب فردا یا پس فردا نزد آن‌ها می‎آید، و مواردی مانند آن، و علم به واقعیت و انتقال آن کاری ممکن و آسان است. امروزه با اختراع تلفن، فاکس و دیگر وسایل ارتباطی، دیگر جای شگفتی نیست.

برخی از کاهنان چنان زیرک و تیزهوش اند که جواب‌هایی عمومی و چند پهلو می‎دهند که در پرتو آن می‎توان همه‎ی طرق احتمالی را تفسیر کرد. به طوری که هر نتیجهجای که مراجعه کننده می‎گیرد، به نظر می رسد کاهن حقیقت را گفته است. به نمونه ای در این مورد دقت کنید: مردی درباره‎ی فرزند بیمارش با یکی از این شیّادان دروغگو مشورت کرد. کاهن گفت: پسرت به زودی راحت می‎شود. هنگامی که فرزند فوت کرد، کاهن به پدرش گفت: مگر نگفتم که به زودی از درد و رنج‎هایش راحت می‎شود، در صورتی که اگر بهبود می‎یافت، آن پاسخ نیز برای پدرش قانع‌کننده‎ می‎بود.

بسیاری از این پیشگویی‌های کاهنان از روی گمان، تخمین و حدس است. و خداوند بعضی افراد با وجود دروغگو بودنشان، نیرویی در آن قرار می‎دهد، گاهی به استناد تجربه‎ها و عادت ها پیشگویی می کنند، مثلاً با توجه به آنچه روی داده است، به حادثه‎ی آینده اشاره می کنند.

اما خبرهایی که کاهنان بدون استناد به تجربه و یا حدس و گمان در مورد امور آینده می‎دهند، با همکاری شیاطین است و در حقیقت شیطان به آنهایی که شایسته‎ی نام کهانت هستند، القا می‎کند.

3- رابطه‎ی کاهنان با شیطان و شیوه‎ی القای شیطان به آنها

کاهنان بنده‎ی شیطان اند که خود را به شکل آن‌ها در می‎آورند، با زبان آن‌ها سخن می گویند، و شیاطین با این جان های پلید که با خباثت‎ آلوده، خو گرفته و به آن‌ها خشنودند.

خطابی می گوید: «کاهنان افرادی تیزهوش و دارای روحی بدکار و اخلاق و سرشتی آتشین هستند، شیاطین به خاطر این وجه اشتراک با آن‌ها و کمک کردن به آن‌ها با تمام قدرت خود، به آن‌ها عادت کرده‎اند و در عصر جاهلیت کهانت به سبب قطع نبوّت در میان عربجها رایج بوده است».[[313]](#footnote-313)

4- نمونه‎هایی از پیشگویی و غیبگویی

1- کاهنان یونان و مصر

از بزرگترین مراکز پیشگویی در دنیای قدیم مرکز «دلفی» در سرزمین یونان بود. یونانی ها برای مشورت با کاهنان در کارها و نیتهایی که قصد انجام و عملی کردن آن را داشتند، به آنجا می‎رفتند. آنان معبد دلفی را بسیار گرامی می‎داشتند، و به قربانگاههای آن هدیه‎ و قربانی می بردند. آن مرکز میدانججهای بزرگ زیادی داشت و با فوّاره‎ها و پرستش‌گاه‌های زیبا آراسته بود. یک استادیوم بزرگ و مرکز نمایش با شکوهی همراه با مجسمه‎های مرمری، برنزی و طلایی در آنجا وجود داشت که بزرگ ترین هنرمند آن زمان تصویرهای آن را کشیده بود.

مشهورترین زن کاهن دلفی «بیثا» نام داشت و یکی از عادت های او این بود که برگهای درخت برگ بو را می جوید و از گازهایی که از شکاف سنگ زیر تختی که بر آن می‌نشست، بیرون می آمد، استشناق می‌کرد. وقتی از آب چشمه‎های «کاسوتس» می­نوشید بیهوش شده و در حالت کما به سر می برد. و سخنانی بر زبان می‎آورد و از رویدادهای آینده خبر می‌داد.[[314]](#footnote-314)

یک مرکز قدیمی در یونان مرکز کهانت «دودودنا» در جنوب مقدونیه بود. این مرکز در میانه‎ی مرغزاری از درختان بلوط قرار داشت. مردم آن روزگار بر این اعتقاد بودند که نسیم و نوازش آن درختان در لابه‎لای خود اراده‌ی معبود «زیوس» را به ارمغان می‎آورند.

کاهنان دروغگو به تفسیر صداهایی که از برگ‌های درختان برمی‎خواست می‎پرداختند و آن را پاسخ مورد نظر سؤال‌هایی به شمار می‌آوردند که در آن مرکز از سوی مراجعه کنندگان که از سراسر یونان برای اطلاع از آنچه تقدیر از آن‌ها مخفی می‎دارد، آمده بودند، مانند این که باران بر آن‌ها فرود می‎آمد.[[315]](#footnote-315)

از مراکز مشهور کهانت در دنیا مرکز «آمنون رع» در مصر بود، تاریخ این   
پرستش گاه آلوده به شرک مربوط به قرن پنجم پیش از میلاد است، شیطان در آن جا لانه ساخته و تخم گذاشته بود. او خود را به عنوان نماینده خدا برای مردم ظاهر می‎کرد و با آن‌ها صحبت می‎نمود و به سؤال ها گوش فرا ‎داده و پاسخ می‎داد. نقل است که اسکندر بزرگ هنگامی که به پرستشگاه «آمنون رع» در بیابان مصر رفت، آن کاهن به سوی او بیرون آمد و خطاب به او گفت: «من به تو وعده می دهم که تمام سرزمین‎ها را به دست می‎آوری و همه‎ی دین‎ها تابع تو خواهند شد».[[316]](#footnote-316)

کاهنان ادعا می‎کردند که به آن‌ها وحی می‎شود، البته این درست است، اما نه وحی خدایی، بلکه وحیی ابلیسی و شیطانی.

خداوند فرمود:

﴿شَيَٰطِينَ ٱلۡإِنسِ وَٱلۡجِنِّ يُوحِي بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ زُخۡرُفَ ٱلۡقَوۡلِ غُرُورٗاۚ﴾ [الأنعام: 112].

«شیاطین انس و جن با فریبکاری گفتارهای آراسته به همدیگر وحی می‎کنند» و ﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ﴾ [الأنعام: 121].

«شیطان‌ها به دوستان خود وحی می‎کنند».

شیطان وقتی به آن کاهنان وحی می‎کرد - همان طور که از حالت شان نیز معلوم می‎شود - یکی از آن‌ها بی هوش می‎شد، و عقل و خردش را از دست می داد و   
هذیان می گفت و در حالت بیهوشی صحبت می‎کرد، در حالی که آن صحبت کننده شیطان بود از زبان کاهن حرف می‌زد، و به هر‌چه از او پرسیده می‎شد، پاسخ می‎داد و هنگامی که آن کاهن به هوش می‎‎آمد نمی‎دانست چه سؤال‌هایی از او شده و درباره‎ی چه چیزهایی از او پرسیده‎اند، و در آن حالت بیهوشی چه جواب داده، بنابراین تمام این حالت ها و آنچه تشریح شده با حالت فرستادگان الهی که از چگونگی وحی خدا به آن‌ها و حالت آن‌ها هنگام وحی صحبت کردیم تفاوت دارد و در تضاد است.

پیامبر خدا ص هرگز در هنگام پذیرش وحی صحبت نمی‎کند و وحی در بدنش می‎ماند طوری که جسمش سنگین می‎شود و پیشانیش عرق می‎کند، در صورتی که این برخلاف حالت کاهن است که صورتش زرد و بدنش ضعیف می‎شود، نیرویش از بین می‎رود، هنگام بیهوشیش سخن می گوید، و چون به هوش می‎آید نمی داند چه گفته و درباره‎ی چه چیزی صحبت کرده است. احمد شنتناوی درباره‎ی حالت کاهنان هنگام وحی شیطانی، چنین می گوید: «گمان بر این بود که این نوع پیشگویی ها نوعی هذیان است که در مراکز پیشگویی به کاهنان دست می‌داد، زبانشان به حرکت می‎افتاد و سخنانی بر زبان می‎آوردند که از رویدادهای روزهای آینده خبر می‎داد. سقراط این هذیان را به یک بخشش آسمانی، و سرچشمه‎ای از بزرگترین نعمتهای موجود میان انسان تفسیر می‎کرد».[[317]](#footnote-317)

این دیدگاه سقراط درست نیست، زیرا این القای شیطان است نه وحی خداوندی و امری است که خداوند را به خشم می‎آورد و هرگز نعمت الهی نیست.

همچنین در دیار مصر پرستش گاه «هلیوپولیس» مشهور بود. مردم از هر سو برای راهنمایی و مشورت با کاهنان در مهمترین کارهایشان به آن جا می آمدند و مشهور است که امپراطور رومانی «تراجان» پیش از اینکه در جنگ «بریش» شرکت کند، هیأتی برای مشورت با کاهنان درباره‎ی سرنوشت این جنگ به این مرکز فرستاد. تاریخ بیان میجکند که کاهنان در قبال این درخواست سکوت کردند، به این ترتیب که شاخه‎ی شکسته‎ی انگوری را بدون هیچگونه تعلیق یا شرحی، به سوی «تراجان» فرستادند. این امپراطور در جنگ با یونان کشته شد و جسدش را به روم بردند».[[318]](#footnote-318)

2- کاهنان عرب

کاهنان پیش از اسلام در جزیرة العرب پراکنده بودند، و در میان عرب ها از منزلت اجتماعی والایی برخوردار بودند. مردم برای چاره‎جویی و راهنمایی در تنگناها و امور پیچیده به آن‌ها پناه می‎بردند، ضمن این که از امور غیبی و رویدادهایی که در زمان آینده رخ می‎دهد، از آن‌ها جویا می شدند.

جابر بن عبدالله انصاریس می گوید:: «نام طاغوت‌هایی که در جهینه از آن‌ها درخواست قضاوت می کردند یکی بود، در اسلم و در هر قبیله و هر محلّه ای همین طور، کاهنانی بودند که شیطان به سراغشان می‎آمد».[[319]](#footnote-319)

علاوه از آنچه ذکر شد، این کاهنان به احوالپرسی بیماران هم می رفتند، و به درمان آن‌ها می پرداختند. عرب ها این امر را در شعرشان به ثبت رسانده‎اند، یکی از شاعران عرب در این باره می‎گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فقلتُ لعرافِ الیمامة داوِني |  | فإنكَ إن داویَتني لَطبیبُ |

به پیشگوی یمامه گفتم: مرا مداوا کن که اگر این کار را بکنی حتماَ تو پزشکی.

شاعر دیگری چنین سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جعلتُ لعرّافِ الیمامه حکمَه |  | وعّراف نجد إن هما شَفَیانی |
| فقالا شَفاكَ اللهُ واللهِِ ما لَنا |  | بما حملت منكَ الضلوع یدانِ |

به کاهن یمامه و نجد اختیار دادم که اگر مرا شفا دهند، هر‌چه بخواهند، (فراهم می کنم)، گفتند: خداوند تو را شفا بدهد، به خدا سوگند ما قدرتی بر آن چه در سینه‎ی تو هست، نداریم.

پیشگوی یمامه رباح بن عجله و پیشگوی نجد ابلق اسدی بوده است.

البته کهانت و پیشگویی در میان عرب ها تنها منحصر به مردان نبود، بلکه زنان نیز بدان پرداختند و معروف ترین کاهنان زن عرب در دوران جاهلی این‌ها بودند: ظریفه الخیر کاهن حمیر، سلمی همدانیه، فاطمه دختر مُرّ همدانیه، عفراء حمیر و سجاح که ادعای پیامبری کرد.

از مشهورترین کاهنان عرب دوران جاهلیت شق و سطیح، خنافر بن توأم حمیری و سواد بن قارب دوسی بوده‎اند.

اخبار شق و سطیح

شق بدین خاطر به این اسم نامگذاری شده که - چنانچه که می‎گویند - مانند نیمه‎ی انسان بوده است. اما سطیح مانند تکه گوشتی بوده که بر زمین افتاده باشد، و گویا بر آن پهن شده است، به او سطیح (در سطح قرار گرفته و پهن شده) نام نهاده‎اند.

ابن عباس می‎گوید: «سطیح در میان انسان‌ها نظیر نداشت، تنها گوشت و عضله بود، استخوان و عصب نداشت، جز در سر و چشمان و کف دستانش. او مانند لباس از پاهایش به طرف سرش پیچیده می‎شد، هیچ عضوی نداشت حرکت کند، جز زبانش. همچنین درباره‎ی او گفتند: وقتی خشمگین می‎شد، باد می‎کرد و می‎نشست».[[320]](#footnote-320)

سطیح نامش ربیع بن مسعود بن مازن بن ذئب بن عدی بن مازن غسان بود. و شق پسر صعب بن یشکر بن ادهم بن اَفرک بن قسر بن عبقر بن أثمار بن نزار بود که أنمار پدر بجیله و خثعم بود.[[321]](#footnote-321)

از اخبار شق و سطیح می‎توان به این جریان اشاره کرد که ربیعه بن نضر پادشاه یمن خوابی وحشتناک دید و به شدت ترسید. از این رو تمام کاهنان، جادوگران، فالگیران و طالع بینان سرزمینش را گرد آورد و به آن‌ها گفت: من خوابی وحشتناک دیده‎ام و به شدت مرا سراسیمه کرده است، آن را برایم تعبیر کنید. گفتند: خواب را بیان کن تا تعبیر کنیم. او گفت: اگر خوابم را بگویم، به تعبیرهای شما اطمینان نخواهم داشت، بنابراین تنها کسی تعبیر آن را می‎داند که پیش از این که من بگویم از خواب من خبر داشته باشد، و تأویلش را بفهمد و بداند. یکی گفت: اگر پادشاه چنین می خواهد باید به سطیح و شق خبر بدهد، زیرا هیچ کس آگاه‎تر از آن‌ها نیست، و حتماً پاسخ پادشاه را خواهند داد.

پادشاه آن‌ها را فرا خواند، سطیح قبل از شق رسید، پادشاه به او گفت: من خوابی هولناک دیده‎ام که مرا آشفته و سراسیمه کرده است، آن خواب چه بود؟ اگر درست بگویی، آن را درست تعبیر خواهی کرد. سطیح بی‎درنگ چنین گفت: این کار را می‎کنم، تو شعله‌ی آتشی دیده‎ای که از تاریکی (روی دریا) درخشیده و به زمین های اطراف دریا افتاده و هر ذی روحی را طعمه‎ی خود قرار داده است.

پادشاه گفت: ای سطیح! کاملاً درست بود تعبیر آن چیست؟ گفت: سوگند به افعی‎های موجود در فاصله‎ی میان دو سرزمین سنگلاخی، که حبشی ها به سرزمین شما حمله می‎کنند، و مناطق اَبین و جُرَش را به تصرف خود در می‎آ‎ورند.

پادشاه به او گفت: ای سطیح! سوگند به جان پدرت، این برای ما بسیار دردآور و سخت خواهد بود، کَی این اتفاق خواهد افتاد؟ آیا در زمان من یا پس از آن؟ گفت: نه مدتی پس از زمان تو، پس از شصت یا هفتاد سال که بگذرد. پادشاه پرسید: آیا این وضعیت همچنان بر کشور ادامه خواهد داشت یا می‎گذرد؟ جواب داد: خیر، تا هفتاد و چند سال چنین خواهد بود، پس از آن یا کشته می‎شوند یا فرار می‎کنند. پرسید: چه کسی عهده‎دار کشتن و اخراج آنهاست؟ گفت: اِرم بن ذی یزن،[[322]](#footnote-322) از سرزمین عدن بر آن‌ها می‎شورد و یک نفر را در یمن باقی نمی‌گذارد. پادشاه دوباره پرسید: آیا همچنان بر قدرتش باقی خواهد ماند؟ سطیح پاسخ داد: خیر، گفت: چه کسی این پادشاه را از بین می‎برد؟ گفت: پیامبری منبع نیکی و احسان که از جانب مقامی بلند به او وحی می‎شود. پادشاه پرسید: این پیامبر از چه قبیله و طایفه‎ای خواهد بود؟ گفت: از نوادگان غالب بن فهر بن مالک بن نضر، و تا آخر زمان پادشاهی ازآن قومش باقی می‎ماند.

گفت: آیا روزگار، پایانی دارد؟ جواب داد: آری، روزی است که نخستین ها و آخرین ها در آن گِرد می‎آیند، نیکوکاران به گوهر خوشبختی می‎رسند و بدکاران به خاک سیه‎روزی می‎نشینند. پادشاه به شگفتی پرسید: آنچه خبر می‎دهی حقیقت است؟ پاسخ داد: بله، سوگند به شب‎ هنگام و سپیده‎دمان و افق هنگامی که می‎گیرد، آنچه به تو خبر دادم، حقیقت است.

سپس شق آمد، همان سؤالهایی که از سطیح پرسیده بود، از او هم پرسید. اما پاسخهای سطیح را از او مخفی نگه داشت، تا ببیند آیا پاسخ هایشان مشترک هستند؟ شق هم گفت: آری، تو شعله‎ی آتشی دیده‎ای که از تاریکی (روی دریا) بیرون آمده و در میان باغ‎ و تپه‎ای افتاده و هر جانداری را که در آن جا بوده، سوزانده است.

هنگامی که شق نیز چنین جواب داد، پادشاه فهمید که هردو یک جواب داده و سخنان شان یکی است با این اختلاف که سطیح گفته بود: «به زمینهای اطراف دریا افتاده و هر ذی روحی را می سوزاند»، و شق گفت: «در میان باغ و تپه‎ای افتاده و هر جانداری را که آنجا بود، می سوزاند».

آن گاه پادشاه به او گفت: ای شق! کاملاً درست گفتی اما تعبیر آن چیست؟ شق چنین گفت: سوگند به جان انسانهایی که میان دو زمین سنگلاخی‎اند، سودانی ها وارد سرزمین شما می شوند و بر کوچک و بزرگ چیره می‎شوند، و از ابین تا نجران را تصرف می‎کنند، پادشاه گفت: ای شق! سوگند به جان پدرت، این بسیار دشوار و دردآور است، کَی اتفاق می‎افتد؟ آیا در زمان من یا پس از آن؟ گفت: خیر، مدتی پس از زمان تو. سپس شخصی بزرگ و مهم شما را از آن‌ها می رهاند و سخت‎ترین خفّت و خواری را به شما می‎چشاند. گفت: این فرد والامقام چه کسی است؟ گفت: بنده‎ای که غلام و سهل انگار نیست، از خانه‎ی ذی یزن ظهور می‎کند، و هیچ کس از آن‌ها را در یمن باقی نمی‎گذارد.

پادشاه پرسید: آیا قدرتش ادامه خواهد داشت، یا از بین می‎رود؟ گفت: خیر، بلکه توسط پیامبری فرستاده که بین اهل دین وفضل حق و عدالت را به ارمغان می‎آورد از بین می‎رود. و پادشاهی تا روز داوری در میان قومش باقی می‎ماند. گفت: روز داوری چیست؟ پاسخ داد: روزی است که فرمانروایان در آن روز پاداش داده می‎شوند، و از آسمان نداهایی می‎آید، زنده و مرده می‎شنوند، و مردم در روز تعیین شده جمع می‎شوند، در آن روز نجات و خیرو پاداش از آن پرهیزگاران است.

پادشاه با همان حالت شگفتی از او پرسید: آیا آنچه می گویی حقیقت دارد؟ شق گفت: آری، سوگند به پروردگار آسمان و زمین، و پستی و بلندی‌های میان آنها، آنچه به تو خبر دادم حقیقت است و هیچ شکی در آن نیست.

گفته‎های شق و سطیح در درون ربیعه بن نضر نفوذ کرد. او فرزندان و خانواده‎اش را با هرآنچه لازم بود، به سوی عراق روانه کرد و به یکی از پادشاهان ایران به نام شاپور پسر خرزاذ (خرداد) نامه ای نوشت و آن‌ها را در حیره سکونت داد.[[323]](#footnote-323)

حافظ ابن کثیر در البدایه و النهایه از حافظ ابوبکر محمد بن جعفر بن سهل خرائطی در کتابش «هواتف الجان» با اسناد به مخزوم بن هانی مخزومی و او از پدرش نقل می‎کند که ایوان کسری به لرزه در آمد، و چهارده تا از بالکن ها و رواقهای آن فرو ریخت، فروغ آتش ایران فروکش کرد، در حالی که پیش از آن هزار سال خاموش نشده بود، آب دریاچه‌ی ساوه فرو رفت، و موبدان (در خواب) شترهایی رام نشدنی دید که اسبهایی اصیل را به دنبال خود یدک می‎کشیدند و از رودخانه‎ی دجله گذشتند و در سرزمین آن‌ها پراکنده گشتند. صبح وقتی کسری از خواب بیدار شد، از آن خواب وحشتناک بسیار ترسید، اما برای نشان دادن شجاعت خود بر آن صبر کرد سپس فهمید که نباید آن را از مرزبانان خود پوشیده نگه دارد، آن‌ها را فرا خواند، و تاجش را بر سر نهاد، و بر تختش تکیه داد، و چون آن‌ها نزد او جمع شدند، گفت: آیا می‎دانید چرا شما را فرا خوانده‎ام؟ گفتند: خیر، پادشاه ما را باخبر می‎کند.

در همان هنگام که آن‌ها در گفتگو بودند، خبر خاموشی آتش ها رسید، و باری بر اندوه و نگرانی او افزود، آن گاه به آن‌ها خبر داد که خوابی هولناک دیده و سراسیمه گشته است. موبدان در این هنگام گفت: پادشاه به سلامت باد، من نیز دیشب خوابی دیده‎ام. او نیز رؤیایی را که درباره‎ی شتران دیده بود برایش بازگو کرد. پادشاه پرسید: ای موبدان! تعبیر این چیست؟ موبدان که آگاه‎ترین آن‌ها بود، پاسخ داد: واقعه‎ای در سرزمین عرب ها رخ خواهد داد.

از داستان چنان بر می‎آید که کسری پیکی به سوی نعمان بن منذر فرستاد، نعمان مردی دانا به اسم عبدالمسیح نزد پادشاه فرستاد. وقتی کسری خواب خود و موبدان را برای او گفت: عبدالمسیح به خبر سطیح اشاره کرد، بلافاصله کسری او را به سوی سطیح روانه کرد، و هنگامی که به آنجا رسید، سطیح آخرین لحظه‎های زندگیش را می‎گذراند، عبدالمسیح با چند بیت شعر علت آمدنش را برای او بیان کرد، و سطیح چون شعرش را شنید سر بلند کرد و گفت: عبدالمسیح سوار بر شتری قوی نزد سطیح که پایش لب گور است آمد، پادشاه ساسان تو را فرستاده، به سبب لرزش ایران، فروکش کردن آتش‎ها، خواب موبدان، که شترانی رام نشده دیده که اسبانی اصیل می‎کشیدند و از دجله گذشتند و در کشورش پراکنده گشتند:

ای عبدالمسیح آن گاه که خواندن زیاد می‎شود، و صاحب عصا ظهور می‎کند، دشت ساوه سرشار می‎شود، دریاچه‎ی ساوه فرو می‎رود، آتش فارس خاموش می‎گردد، شام دیگر برای سطیح شام نخواهد بود، زنان و مردانی از آن‌ها به تعداد رواقها بر تخت می‎نشینند، هر‌چه مقدّر باشد بیاید، پس از آن حادثه سطیح آخرین نفسهای زندگیش را برکشید و جان سپرد.[[324]](#footnote-324)

ابن کثیر همچنین می‎گوید: سطیح یک بار به مکه آمد، گروهی از سران شهر از او استقبال کردند، و از او درباره‎ی حوادث آخر زمان پرسیدند، گفت: از من و از الهام خدا به من بگیرید و بشنوید: ای مردم عرب! شما در روزگار پیری هستید، بصیرت و دید شما و عجم‎ها یکسان است، هیچ دانش و درکی ندارید، نزد شما گروهی فهیم و دانا می‎آیند، درِ انواع دانش ها را می‎کوبند، بتها را می‎شکنند، رومیان را می‎رانند، عجم ها را می‎کُشند و غنیمت می‎گیرند.

سپس گفت: سوگند به جاودانه و آن که به خواسته‎ی خود می‎رسد، از این شهر پیامبری هدایتگر ظهور می‎کند، به راه درست می‌نمایاند، «یغوث» و «فند» را رد می‎کند، از پرستش «ضَدَد» بیزاری می‎جوید، خدایی یکتا می‎پرستد، آن گاه خداوند با نام نیک او را از بهترین خانه به سوی خود بر می‎گیرد، از زمین رخت بربسته و در آسمان درخشیده، پس از او راستگویی به جای او تکیه می‎زند، چون به امر قضاوت می‎پردازد، با صداقت داوری می‎کند، در باز پس دادن حقوق بی‌انصافی و سبکسری نمی نماید، سپس شخصی بر آیین یکتاپرستی، کارآزموده و خوش اندام جانشین او می‎شود، میهمانداری را پاس می‎دارد و یکتاپرستی را استوار می‎کند، آن گاه از عثمان و کشته شدنش و روی دادهای پس از آن در زمان بنی امیه و آشوب‌ها و ناآرامی‌های پس از آن دوران خبر دارد.

ابن کثیر می گوید: ابن عساکر با سند این داستان را به ابن عباس نسبت داده است.[[325]](#footnote-325)

5- منابع غیب‌هایی که شیاطین الهام می‎کنند

شیاطینی که امور غیب را به کاهنان الهام می‎کنند، بیشتر آن‌ها دروغگو هستند. پروردگار با عزت و شکوه در این باره می‎فرماید:

﴿هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ٢٢١ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ٢٢٢ يُلۡقُونَ ٱلسَّمۡعَ وَأَكۡثَرُهُمۡ كَٰذِبُونَ٢٢٣﴾ [الشعراء: 221-223].

«آیا می‎خواهید به شما بگویم شیاطین بر چه کسانی فرود می‌آیند؟ بر هر شیّاد گناه‎کاری، به گوش‌ها الهام می‎کنند و بیشترشان دروغگویند».

یکی از نمونه های این سخنان دروغین که تاریخ آن را گرد آورده است، و به عنوان لکّه‎ی ننگی بر پیشانی کاهنان و طالع بینان باقی مانده است، ادعای دروغینی بود که گفتند «مُعتَصِم» نمی‎تواند پیش از ثمر دادن انجیر و انگور شهر عموریه را فتح کند، به همین خاطر طالع‎بینان به معتصم توصیه کردند که در این فصل به جنگ نرود، اما معتصم به گفتار‎ها و یاوه گویی هایشان اهمیتی نداد و با توکل به پروردگار بیرون رفت، خداوند دروغ طالع بینان را فاش نمود و به مؤمنان عزت و سربلندی عطا کرد. مسلمانان آن شهر محکم را گشودند، این پیروزی در پاسخ به فریاد زنی مسلمان بود که رومی‌ها او را خوار کرده بودند و او فریاد برآورد: وامعتصماه!

شاعر توانا «ابوتمام» در این پیروزی عموریه، خلیفه‎ی مسلمانان را همراهی می‎کرد.[[326]](#footnote-326) معتصم در سال 222هـ آن شهر را فتح کرد.[[327]](#footnote-327) شاعر، در وصف آن پیروزی قصیده‎ای سروده که، در آن به نابکاری و دروغ‎پردازیهای طالع بینان پرداخته است. تعدادی از ابیات قصیده‎اش را ذکر می‌کنیم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| السیف اصدق انباءً من الکتب |  | في حده الحد بین الجد واللعب |
| بیض الصفائح لا سود الصفائح |  | في متونهن جلاء الشك والریب |
| والعلم في شهب الأرماح لامعة |  | بین الخمسین لا في السبعة الشهب |
| أین الروایة بل أین النجوم وما |  | صاغوه من زخرف فیها ومن کذب |
| تـخـرصـا واحـادیثا ملفقة |  | لیست بنبع إذا عدت ولا غرب |
| عجئبا زعموا الأیام مجفلة |  | عنهن في صفر الأصفار أو رجب |
| و خوفوا الناس من دهیاء مظلمة |  | إذا بدا الکواکب الغربي ذوالنب |
| وصیروا الأبراج العلیا مرئیة |  | ما کان منقلبا أو غیر منقلب |
| لو بینت قط أمرا قبل موقعه |  | لم یخف ما حل بالأوثان والصلب |
| تسعون ألفا کاساد الشری نضجت |  | أعمارهم قبل نضج التین والعنب |
| فتح الفتوح تعالی أن یحیط به |  | نظم من الشعر أو نثر من الخطب |
| فتح تفتح أبواب السماء له |  | وتبر الأرض في أثوابها القشب |
| تدبیر معتصم بالله منتقم |  | لله مرتقب في الله مرتغب |

يعنى:

شمشیر در خبر دادن از کتاب‌ها (ی طالع بینان) راستگوتر است، لبه‎ی آن جدّی و شوخی را از هم جدا می‎کند/.

دارای رویه‎های سفیدند نه مانند کتاب‌ها ورقهای سیاه داشته باشند، در متن آن‌ها شک و تردید به کناری نهاده شده است/.

دانش در درخشش نیزه‎های شهاب مانند میان دو سپاه است، نه در هفت ستاره/.

کجاست روایت؟ و بلکه کجاست ستارگان؟ و چه دروغ و یاوه گویی در مورد آن ساخته‎اند؟/.

با گنگی و نامفهومی سخنانی تکه پاره می گویند که چون به آن بیندیشی در حقیقت چیزی قابل ذکر نیست/.

گمان می کردند حوادث شگفت‌انگیز روزگار و تکان دهنده در خود دارد و در ماه صفر یا رجب است/.

مردم را از مصیبت سختی ترساندند. وقتی ستاره‎ی غربی دنباله‎دار پدیدار گشت/.

و برجهای بالا را به چشم نمایاندند، که برخی دگرگون شده و برخی نشده بود/.

اگر حتی یک بار کاری را پیش از وقوع بیان کند، هر‌چه بر سر بت‌ها و صلیب‌ها می‎آمد پنهان نمی‎ماند/.

نود هزار نیروی جنگی مانند شیران جنگی عمر آن‌ها را به پایان رساندند پیش از این که انجیر و انگور ثمر دهد/.

این پیروزی بزرگترین پیروزی‌ها بود، بالاتر و والاتر از آن است که در نظم شعر یا در خطبه‎ها جای بگیرد یا گنجانده شود/.

چنان پیروزی بود که درهای آسمان برای آن گشوده می‎شود و زمین در لباس‌های تازه‎ی خود ظاهر می‌گردد/.

اقدام سنجیده و تیزهوشانه‎ی معتصم بود که به کمک خدا انتقام می‎گیرد و منتظر دیدار خداوند و مایل به اوست/.

تاریخ نگاران می‎گویند: طالع بینان هنگام ساخت بغداد ادعا کرده‎اند که طالع آن چنان اقتضا می‎کند که هیچ خلیفه‎ی در آن نمی‌رد و این امر شایع گشت تا این که یکی از شاعران در شعری این خبر را به عنوان تبریک سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یهنیك منها بلدة تقضی لنا |  | أن الممات بها علیك حرام |
| لما قضت أحاکم طالع وقتها |  | أن لا یری فیها بموت أمام |

مبارکت باد شهری که چنین مقدّر شده برایش که مُردن تو در آن اتفاق نمی‎افتد/.

احکام طالع زمان خود اقتضا کرده که هیچ امامی مرده در آن دیده نشود.

مرگ منصور در مسیر مکه، مرگ خلیفه مهدی در ماسبندان، مرگ هادی در عساباد و مرگ رشید در طوس این پندار را در اذهان مردم تقویت کرد، اما این دروغ فایده ای نداشت، و هنگامی که مأمون امین را در خیابان باب الأنبار به قتل رساند، دروغ بودن آن آشکار گشت، یکی از شاعران آن دوران در این باره چنین سروده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کذب المنجم في مقالته التي |  | نطقت به کذبا على بغدان |
| قتل الأمین بها لعمري یقتضى |  | تکذبیهم في سائر الحسبان |

دروغ گفت آن طالع بین در پندارش که به ناروا به بغداد نسبت داده بود/.

سوگند به جان خودم، کشته شدن امین در آن، دروغ آن‌ها را در سایر موارد نیز تصدیق می‎کند/.

پس از آن نیز جماعتی از خلفا مانند واثق، متوکّل، معتضد، مکتفی، ناصر و... در بغداد وفات یافتند.[[328]](#footnote-328)

همچنین طالع بینان ادعا کردند که دعوت فاطمیین در قاهره تنها به خودشان می‎رسد، هرچند زبانزد مردم عرب و غیرعرب هم باشد. این ادعا چنین بود که طالع ستاره‎های آن، هنگام بنای قاهره در نهایت استواری و پایداری بودند. فرمانده جوهر صقلی «سیسیلی» طالع بینان را جمع کرد و به همه‎ی آن‌ها دستور داد رصدخانه بسازند و طرح‎های آن را عملی کرده و تحکیم بخشند، و به معماران دستور داد تا به آن‌ها گفته نشده اساس آن را پی ریزی نکنند، و بیدار و آماده باشند که با طلوع ستاره‎ی قاهر که همان زحل یا مریخ بود همراه و همزمان گردند، سرانجام هنگامی که طالع بینان دستور دادند اساس کار پی ریزی شد.

زمانی ادعای طالع بینان مورد تأکید قرار گرفت که مردم اسدالدین شیرکوه و پس از او برادرزاده‎اش صلاح الدین ایوبی را دیدند دعوت فاطمیه را که ملکشان زایل شده بود، برای آن‌ها محفوظ نگه داشتند، اما هنگامی که صلاح الدین دعوت را به نفع بنی عباس واگذار کرد، دروغ طالع بینان برای همگان آشکار گشت.[[329]](#footnote-329)

شیخ الاسلام ابن تیمیه / می‌گوید: که هنگامی که علی بن ابی طالب می‎خواست به جنگ خوارج برود یک نفر طالع بین پیش او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! به این سفر نرو، ماه در برج عقرب قرار دارد و اگر در این زمان به جنگ بروی، سپاهیانت شکست می خورند، علی گفت: با ایمان و اعتماد به خداوند و توکل بر او و به منظور روشن شدن دروغ تو می رویم. حضرت علی به جنگ خوارج رفت و سفری مبارک و پیروزمندانه داشت، چون تمام خوارج را به هلاکت رساند، و این از بزرگترین شادی‎های او بود، زیرا جنگ با آنان به فرمان پیامبر خدا ص بود.[[330]](#footnote-330)

یکی دیگر از دروغ‌های بزرگ، پیشگویی «جوهر ستوفلر» در قرون وسطی بود که خبر داد، طوفانی سهمناک و ویرانگر مانند طوفان نوح جهان را در می‎نوردد، مردم به سرعت به ساختن کشتی‌ها پرداختند، تا هنگام سیل به آن‎ها پناه ببرند.[[331]](#footnote-331)

همچنین آن دروغگویان در بسیاری از دوران‌ها از پایان رسیدن جهان خبر داده‎اند، بیشتر طالع بینان در زمان خود گفته بودند که جهان سال (999م) پایان می یابد، چنان که این دروغ بزرگ مردم اروپا را متأثر کرده بود، و حاجیان از آن جا بیرون آمدند و به سوی بیت المقدس (سرزمین بعث) روانه شدند، و به خاطر کثرت تعدادشان مانند لشکری سهمگین بودند. تاریخ نویسان آورده‎اند که آن‌ها تمام دارایی و املاک خود از جیفه‎ی دنیا را پیش از این که اروپا را به جا بگذراند، فروختند.

در آن زمان مردم ساختن و برافراشتن ساختمان‌های عمومی یا تعمیر آن را رها کردند، زیرا آن‌ها انگیزه‎ای برای آبادانی نداشتند، در حالی که پایان جهان به اندازه‎‎ی دو کمان یا کمتر بود، در نتیجه بسیاری از آن تأسیسات و ساختمانهای عمومی در کام نیستی فرو رفتند. بیشترشان نابود شدند، حتی کنیسه‎ها و عبادتگاه‎ها از این سرنوشت فجیع رهایی نیافتند.

فرمانروایان، سواران، دین مداران و بردگان به سوی بیت المقدس حرکت کردند، همه با فرزندان و همسران خود می‎رفتند و سرود و ترانه می‌خواندند، چشمانشان رو به آسمان سرشار از ترس و نگرانی و تضرّع، هر لحظه در این انتظار بودند، که آسمان شکافته شود و عیسی مسیح از آن فرود آید».[[332]](#footnote-332)

با این وجود هنگامی که دروغ مدعیان امور غیب آشکار شد، هنوز هم مردم چنین افتراهایی را باور می کردند. و همچنان در هر دورانی فردی ادعا می‌کرد، که جهان در تاریخی که او مشخص می‌کند پایان می‌یابد.

6- انتشار طالع‎بینی و کهانت در این دوران**[[333]](#footnote-333)**

با آغاز سال جدید طالع‎بینان، دروغگویان و مدعیان غیب با سیلی از پیشگویی‌ها و انتظارهای خود از آنچه در یک سال آینده در جهان روی می‎دهد، بر انسان‌ها یورش می‎آورند... و ادعا می کنند که به زودی جنگی میان فلان کشور رخ می دهد، و فلان هنرمندِ زن طلاق داده می‎شود و آرامش و امنیت از فلان منطقه سلب می شود.

بسیاری از آن‌ها در فریبکاری های خود چنان به پیش می‎روند که آینده و سرنوشت برجها را تعیین می‎کنند. مثلاً می‎گویند متولدین برج جدی خوشبخت‎اند، اما متولدین برج جوزاء بینوایند... و روزهایی نحس‎اند و روزهایی مبارک... و دیگر یاوه گویی های سیل آسایشان.

نمونه‎ی دیگر در اروپا... در کنار استقبال بسیار خوب کشورها از مسافران عرب که به منظور درمان یا کار به آن کشورها می روند، شغل دیگری به تازگی پیدا شده،... و اشخاص بدحساب و ناجوانمرد توانسته‎اند به خوبی در جذب پول‌های مسافران عرب، از آن شغل استفاده کنند. به طوری که اکنون وجود بسیاری از مکان‌های تخصصی برای مطالعه‎ی آینده از طریق کف، ستاره یا ورق‌های بازی یا حتی فنجان، بسیار عادی و طبیعی است.

در اروپا همچنین اعلام شد که رییس جمهور وقت آمریکا «ریگان» و همسرش «نانسی» از «جوان کویجلیِ» طالع بین در مشخص کردن و نوشتن جدول کارهایشان و تصمیم در برخی امور کمک گرفتند، که این خود تأثیر بسزایی در افزایش ملی و مردمی بودن طالع بینان داشت، چطور تأثیر نداشته باشد، در حالی که رئیس بزرگترین کشور دنیای متمدن... به کمک خواستن از طالع بینان پناه می‎برد!

بسیاری از آن‌ها از این فرصت به خوبی استفاده ‎کردند، و عکس ریگان و نانسی و آن زن پیشگو را در نمای محل کار و ساختمان‌های خود آویختند. علاوه بر آن کتاب «رونالد ریگان» (از وول ستریت تا کاخ سفید) نه تنها مراجعه‎ی ریگان و نانسی به طالع بینان را نشان داده، بلکه پرده از پناه بردن بسیاری از رؤسای کنونی و گذشته‎ی کشورها به کمک طلبی از پیشگویان، برداشته است.

اکنون پیداست که ریگان تنها رییسی نیست که همسرش پس از تلاش برای ترورش توسط جوانی هوسباز، برای فعالیت‌های آینده‎اش به مشورت با پیشگویان پناه برده است، بلکه مشخص شد که راجیف گاندی هنگامی که از موج خشک سالی شدید که کشورش را فراگرفته بود، ناامید شد، به همان اقدام پناه برد. همان طور که سیاستمداران تایوانی برای مشخص کردن بهترین روز برای دفن رییس جمهور فقید «شیانگ شنگ کو» با آن‌ها مشورت کردند.

همچنین رییس جمهور اندونزی «سوهارتو» همیشه برای روحانیون و شعبده بازان جلسه برگزار می کرد... و علاوه بر آن یکی از آن‌ها تقریباً به صورت همیشگی در کاخ ریاست جمهوری ساکن بود.

همانطور که گفتند اندیرا گاندی و نیز نخست‎وزیر پیشین هند موراچی دیسای از ستارگان راهنمایی و مشورت می‎گرفتند.

اخیراً معلوم شد که رییس جمهور اسبق فرانسه «جیسکار دیستان» با یکی از طالع بینان درباره‎ی انتخابات ریاست جمهوری سال 1981م مشورت کرده است.

به خاطر این که «خواجه‎ها» دریافته‎اند تا زمانی که مشتری هست، و دستمزد با ارز کمیاب پرداخت می‎شود، وهم و پندار به مردم تزریق می‌کنند، برخی افراد فرصت طلب ابتکار عمل به دست گرفته و یک طالع‎بین الکترونیکی ویژه طرح ریزی کرده‎اند. این پیشگوی الکترونیکی ظریف کار، ازدواجهای ناموفق و موفق را تعیین و همسر مناسب را انتخاب می‎کند... این دستگاه به اندازه‎ی یک ماشین حساب است، فکرش بر مبنای یک دوره زندگینامه، یک دوره‎ی روانی و یک دوره‎ی عصبی است که از تولد انسان شروع می‎شود... شیوه‎ی کار با آن چنین است که با وارد کردن تاریخ تولد دستگاه سه دوره را برای شخص حساب می‌کند، یک دوره هر 90 روز، دوره‎ی دوم هر ماه و دوره‎ی سوم متغیر است... و بر اساس این دوره‎ها روزهای تکامل عصبی و آرامش ذهنی را تعیین می‎کند... به طوری که شخص می تواند به تصمیم گیری درباره‌ی امور بسیار بزرگ و مهم و کارهای دیگری که این «دجال الکترونیکی» مشخص می‎کند، بپردازد.

در فرانسه انجمنی از صاحبان پیشه‎های طالع‎بینی و شغل‎های دیگر مرتبط با آن تشکیل شده است، اعضای این انجمن ادعا دارند، طالع بینی بیشتر از آن که علمی برای پیشگویی باشد علمی برای تفسیر است، و مدعی‎اند می‎توانند با نوسانات بدن، گذشته را بشناسند، کار طالع‎بینی به کشورهای پیشرفته محدود نمی‎شود... حتی کشورهای عربی نیز طالع بینهایی دارند، برای مثال در کشوری مانند مغرب حدود 16 هزار کف بین زن وجود دارد!

خانه‎های جادوگران و شعبده‎بازان و محل کارشان در غرب بیشتر در محله های فقیرنشین روستاها و شهرها تمرکز دارد... در مصر نیز چنین است. چنان که شهر یا حتی روستایی از کف بین یا مدعی شناخت غیب که می‎تواند «دستمال» باز کند و روح سرگردانی را احضار کند، خالی نیست!

طالع بینان ادعا می‎کنند رابطه‎ای بین اجسام آسمانی و اجسام انسانی وجود دارد، اگر این رابطه را تفسیر و تأویل کنیم، می‎توانیم حال و آینده و حتی گذشته‎ی انسان را بشناسیم! وضعیت خورشید و ماه و ستارگان در هنگام تولد شخص رابطه‎ی واضحی با شخصیت و زندگی او خواهند داشت. طالع‎بین به کار پیشگویی ها و دروغ پردازی های خود به وسیله‎ی نقشه‎های برج ها... که بر آن جایگاه ستاره‎ها و تاریخ تولد هریک از انسان‌ها را مشخص می‎کند، می‎پردازد. برج ها دوازده تا هستند و هریک تاریخ و نشان ویژه و مخصوصی دارد.

از آخرین بیهوده‎گویی ها و ادعاها که به حقیقت نادانی طالع بینان و این که سخنانشان چیزی جز خرافات و یاوه سرایی بیش نیست، بیانگر... پیشگویی‌هایی است که این دروغگویان برای سال گذشته (1988) اعلام کردند، اما آن‌ها چه گفتند؟

در آغاز پیشگویی هایشان – که عادت سال‌های اخیرشان است- آمده که سال 88 شاهد طلاق شاهزاده دیانا، و کنت صوفیه خواهد بود. یک طالع بین زن دیگری به اسم «باربرا» ادعا کرد شاهزاده دیانا در روزهای آینده تصادف می کند، یا یک عمل جراحی زیبایی خواهد داشت، هیچیک از این‎ها اتفاق نیفتاد.

طالع بین مجله‎ی «جلوب» پیش‎بینی کرد شاهزاده کارولین چهار دو قلو خواهد آورد. یک دجال دیگری از رسوایی در امیرنشین موناکو خبر داد، اما باز هم هیچیک از این دروغ و بهتان‌ها رخ نداد.

زنی دروغگو نیز که مدعی غیب‎گویی بود با تأکید اظهار داشت که رئیس فیدل کاسترو به شکلی معجزه‎آسا از مرگ نجات می یابد، جالب این است که او اعلام کرد رهبر شوروی «گورباچف» همسرش «ریسا» را ترک می‎کند و با یک بلوند (مهماندار) هواپیما که 19 سال دارد، ازدواج می کند. باز هم هیچکدام از این موارد به وقوع نپیوست.

همان زن در پیشگویی های خود افزود که جاکسون و دیاناروس از یک حادثه‎ی آتش سوزی هولناک در نیویورک نجات می یابند یک پیشگوی دیگری به اسم جین دیکسون پیشگویی های بیهوده‎ی خویش را فاش نموده و ادعا کرده بود که دهه‎ی هشتاد شاهد نابودی بشریت و پیدایش آن به شکلی روحانی‎تر خواهد بود، و یک نفر از خاورمیانه در جهان انقلابی ایجاد می کند!

تنها به این بسنده نکردند، بلکه یک نفر از آن‌ها مدعی شد که کشوری ثروتمند در ذخایر نفت در خاورمیانه در ماه مارس علیه چین اعلان جنگ می‎کند. اصلاً نمی‎توانم بفهمم این طالع بین به چه علت و از روی چه نشانه‎یی این سخن را گفته بود، همان طور که به وجود یک بیماری پوستی بغرنج در هر گوشه و کنار جهان معتقد بود. طالع بینان مانند عادت همیشگی، در پیشگویی ها چیزهایی معماگونه ارایه می‎کنند. یکی از آن‌ها گفته بود: انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شاهد کناره‎گیری یکی از سیاستمداران برجسته به خاطر چاپ عکسی از او با لباس زنانه در یکی از نشریه‎ها، خواهد بود. باز هم حتی یک مورد از این پیش بینی‌های دروغین روی نداد!

اگر اندکی به گذشته برگردیم در سال 1983م تعدادی طالع بین - طبق حساب‌های فلکی دقیق خود که خطا نمی‎کند(!)- خبردادند که ملکه‎ی بریتانیا از سلطنت کناره‎گیری می‎کند تا پسرش ولی‎عهد چارلز بر تخت بنشیند. همان طورکه اعلام کردند رئیس جمهور فرانسوا میتران به زودی به خاطر بیماری ناچار صحنه‌ی سیاست را رها می کند! و این که اتحاد شوروی به ایران حمله می‌کند!

آیا چیزی از این‌ها تحقق یافت؟

اما با این همه، شگفت‎آورترین پیشگویی هایی که طالع بینان و پیشگویان از خود ابراز داشته‎اند این است که پایان جهان با آغاز سال 1986 که دو سال از آن گذشته، خواهد بود! در پیشگویی دروغین خود گفته بودند زمین ناگهان از مدار خود منحرف می‎شود، و تمام قاره ها به طور کامل ناپدید شده و آتشفشان‌ها زمین را با موجودات آن می‎سوزاند. این همه به سبب ظهور ستاره‎ی دنباله دار هالی است که هر 76 سال یک بار می‎آید. و این ستاره برای ساکنان کره‎ی زمین بسیار خطرناک است. خداوند را سپاسگزاریم که سال 86 گذشت و 87 و 88 م هم سپری شد و هیچیک از این یاوه سرایی ها روی ندارد!

به نظر می‌رسد طالع بینان از اموری خبر می دهند که با طبیعت گرایشهای سیاسی سازگاری داشته باشد، یکی از این پیشگویی ها این بود که طالع بینان امریکایی گفتند سال 1987 شاهد برانداخته شدن دو حکومت کوبا و نیکاراگوئه پس از وفات کاسترو، خواهد بود، و آثار قاره‎ی مفقود «اطلنتس» در شمال اقیانوس اطلس در نتیجه‎ی یک زمین لرزه‎ی شدید پدیدار می‎گردد. نه تنها این بلکه با یک شهاب بزرگ برخورد می‎کند و در نتیجه‎‎ی آن حجمش به نصف حجم کنونی آن کاهش می‎یابد! و در سال 1987 فردی از «تبت» برای نجات نژاد انسان به پا می‎خیزد. آیا حتی یک مورد از این یاوه‎گویی ها روی داد؟!

بهره‎‎گیری سیاستمداران از طالع بینان و غیب گویان

رجال سیاسی در گذشته و هنوز هم از طالع بینان برای اجرای طرح‎ها و رسیدن به اهداف خود استفاده می‎کنند، پس شگفت نیست که بسیاری از آن‌ها در برخی کشورها از سوی سران حکومت خریداری می‎شوند و از آن‌ها می‎خواهند بر رهبران و مردمانی که به آن‌ها باور دارند و پیشگویی هایشان را تصدیق می‌کنند، تأثیر بگذارند.

بسیار پیش آمده که پیشگویی های جادوگران ساخته‎ی سیاستمداران با تجربه ای است مبنی بر نابودی ملتها، شکست لشکرها و به گمراهی انداختن مردم- تا حقیقت را ندانند- بزرگترین اثر را داشته است.

در خبری که «کونا» در لندن پخش و نشریه‎ی «القبس» در تاریخ 23/5/1988م چاپ کرد، آمده بود که رییس جمهور آمریکا «رونالد ریگان» تنها سیاستمداری نبوده که به توصیه‎های طالع بینان در امور کشوری عمل کرده است.

یک جاسوس پیشین بنگاه اطلاعات مرکزی آمریکا در نامه ای به روزنامه‌ی «تایمز» نوشت که این بنگاه تلاش کرده است با پیشگویی های دروغین بر سران و رهبران جهان سوم تأثیر بگذارد.

«مایلز کوبلاند» که ناظر بخش عملیات جهانی بود، نوشت. رییس جمهوری غنا «کوامی نکروما» و رییس جمهوری اندونزی «احمد سوکارنو» و رهبر آلبانی «محمد شیخو» همه را با موفقیت از طریق نقشه‎های ستاره‎ها که بنگاه اطلاعات مرکزی آمریکا به او داده است، تحت تأثیر قرار داده است.

کوبلاند اعلام کرده بود توانسته «نکروما» را به سفر چین قانع کند تا هنگامی که ژنرال «انکراه» برای رسیدن به قدرت، کودتا می‎کند، او از میدان حوادث دور باشد.

مدیر اطلاعات مرکزی آمریکا در آن زمان «جون فوستر دالاس» هنگامی که پی برد که نقشه‎های همانند برای کارمندان رییس جمهور در کاخ سفید در راه بوده است، فرمانی مبنی بر بسته شدن آن بخش صادر کرد.

در نامه‎ی دیگری به روزنامه‎ی تایمز کارشناس تبلیغاتی بریتانیا «سیرپیترتینانت» اظهار داشت او برای نابود کردن نیروهای آلمانی در نروژ و دانمارک در سالهای جنگ جهانی دوم از اقدامات طالع بینان استفاده کرده است.

مجموعه کتاب‌های «از ستاره‎ها بپرس» نیز که کارگزارانی بریتانیایی پخش کرده‎اند، آموزشهایی درباره‎ی بیماریهای صعب العلاج مثل تیفوئید و دوزنتاریا برای ناتوان کردن سربازان آلمان از خدمت در جبهه‎ی روسیه در بردارد.

7- راز راستگویی کاهنان در برخی موارد

ممکن است گفته شود بیشتر اخبار کاهنان و طالع بینان و پیشگویان دروغ و بهتان است، اما ما شنیده و دیده‎ایم که برخی خبرها و پیش گویی هایشان راست بوده است. مثلاً یک طالع بین به نام «تیخو» در سال 1563م پیش بینی کرد که در سال 1665م تمام اروپا طاعونی فرا می گیرد.

طالع بینی دیگر بنام «جون دی» مرگ «گوستاو ادولف» را در همان سال وفاتش پیشگویی کرد.[[334]](#footnote-334)

«لپللی» طاعون و آتش‎سوزی که سال 1666م لندن را در نور دید، چند سال قبل از وقوع آن پیشگویی کرد.[[335]](#footnote-335)

«نستراداموس» که از مشهورترین پیشگویان اروپاست، خبرهای زیادی را پیشگویی کرده است کتابش «القرون: سده‎ها» هنوز برای شناسایی بسیاری از خبرها و حوادثی که در این جهان اتفاق می افتد به آن مراجعه می‌شود. قرآن کریم و سنت پیامبر(ص) پرده از راز راستگویی این پیشگویی ها در برخی موارد برداشته است.

آیات و روایات بیانگر این است که شیاطین می‎توانند خبرهای آسمان را که درباره‎ی حوادث هستی پیش از وقوع آن‌ها بحث می کند، بشنوند. این پدیده پیش از مبعث پیامبر بسیار رخ می داد. هنگامی که پیامبر مبعوث شد، آسمان بیشتر حفاظت می‎شد و قدرت شیاطین بر استراق سمع کاهش یافت. پروردگار از جن برایمان می گوید که آن‌ها گفتند:

﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقۡعُدُ مِنۡهَا مَقَٰعِدَ لِلسَّمۡعِۖ فَمَن يَسۡتَمِعِ ٱلۡأٓنَ يَجِدۡ لَهُۥ شِهَابٗا رَّصَدٗا٩﴾ [الجن: 9].

«ما بر جایگاه‌هایی برای استراق سمع می‎نشستیم، الآن هرکس گوش فرا دهد، شهابی رادرکمین خودمی‎یابد».

در جایی دیگر قرآن می فرماید:

﴿إِلَّا مَنِ ٱسۡتَرَقَ ٱلسَّمۡعَ فَأَتۡبَعَهُۥ شِهَابٞ مُّبِينٞ١٨﴾ [الحجر: 18].

«مگر کسی که پنهانی گوش فرا دهد که آن هم شهابی روشن دنبالش می‎کند».

همچنین می‎گوید:

﴿وَلَقَدۡ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلۡنَٰهَا رُجُومٗا لِّلشَّيَٰطِينِۖ وَأَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ٥﴾ [الملك: 5].

«آسمان دنیا را به چراغ‌هایی آراستیم و آن‌ها را برای راندن شیاطین قرار دادیم و عذاب آتش را برایشان آماده کردیم».

احادیث متون قرآنی را شرح و توضیح می دهند. برای نمونه در صحیح بخاری از ابوهریرهس روایت شده که «پیامبر خدا ص فرمود: وقتی خداوند کاری را در آسمان مقدر می‎نماید، فرشتگان برای نشان دادن اطاعت از فرمان الهی بال‌هایشان را به هم می‎زنند مانند زدن زنجیری بر صخره ای صاف. و چون دل‌هایشان کشف می‎شود، می گویند: پروردگارتان چه گفت؟ به پرسنده می‎گویند: حق گفت، و اوست بلند مرتبه‎ی بزرگ، بدین ترتیب آن که گوش فرا گرفته، می‎شنود، این‌ها طبقه طبقه بر روی یکدیگر قرار دارند، و سفیان با کف دستش آن را متمایل کرد و انگشتانش را از هم بازگذاشت، و سخن را می‎شنید و آن را به نفر پایینی القا می کرد، او هم به نفر پایین، تا به جادوگر یا کاهن می‎رسید، در این روند چه بسا- پیش از آن که القایش کند- شهابی فرار رسد و مانع شود، و چه بسا پیش از آمدن شهاب آن را القا کند، و با آن یک کلمه هزاران دروغ همراه کند، از این رو گفته می‌شود: آیا فلان روز این طور و آن طور به ما نگفت و این چنین با آن کلمه که از آسمان شنیده می شد، باور می‎کرد.

ابن عباسب می گوید: یکی از یاران پیامبر (از انصار) گفت: آن‌ها شبی با پیامبر خدا نشسته بودند که ستاره‎ای پرتاب شد، و ناپدید گشت. رسول خدا ص به آن‌ها فرمود: «مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ إِذَا كَانَ مِثْلُ هَذَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِذَا رُمِىَ بِمِثْلِ هَذَا؟» وقتی در دوران جاهلیت چنین چیزی پرتاب می‎شد، شما چه می گفتید؟ جواب دادند: خدا و پیغمبرش بهتر میجدانند، ولی ما می‎گفتیم: امشب مردی بزرگ به دنیا می‎آید، یا امشب مردی بزرگ وفات می کند. پیامبر فرمود: «فَإِنَّهُ لَا يُرْمَى بِهَا لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ» بدانید که این‌ها هرگز به خاطر مرگ یا زندگی کسی پرتاب نمی شوند، اما پروردگار وقتی کاری انجام دهد، حاملان عرش تسبیح می‎گویند، سپس اهل آسمان که پس از آن‌ها قرار دارند، تسبیح می‎گویند، تا تسبیح به اهل آسمان دنیا برسد، سپس افراد مرتبه‎ی دوم به حاملان عرش می گویند: پروردگار چه گفت؟ بدین سان به آن‌ها خبر می‎دهند، و اهل آسمان‌ها به همدیگر اطلاع می‎دادند، تا خبر به آسمان این دنیا برسد. در این جا جن ها به طور پنهانی گوش می‎دادند، و به سوی سرپرستان و دوستان خود می‎رفتند و آن را می گفتند، بنابراین هر‌چه را به شکل خودش می‎آوردند حقیقت بود، اما آن را کم و زیاد می‎کردند.[[336]](#footnote-336)

عایشهل می گوید: «از پیامبر خدا درباره‎ی کاهنان پرسیده شد، جواب داد: «لیسوا بشيءٍ» چیزی نیستند. گفتند: ای پیامبر خدا! آن‌ها گاهی درباره‎ی چیزهایی با ما صحبت می کنند که درست می‎باشد؟ پیامبر فرمود: «تِلْكَ الْكَلِمَةُ من الْحَقُّ يَخْطَفُهَا الْجِنِّىُّ فَيَقْذِفُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ فیحلطونَ معها مِائَةَ كَذْبَةٍ» آن، کلمه‌ای است که جنی از حق می‎شنود، و آن را به گوش سرپرست و دوستش می‎رساند و صد تا دروغ با آن می‎‎آمیزند.

در روایتی افزوده است: «فَيُقَرْقِرُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ كَقَرْقَرَةِ الدَّجَاجَةِ» آن را در گوش سرپرستش می‎خواند مانند صدای خواندن مرغ. در روایت دیگری: «فَيُقَرْقِرُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ كَقَرْقَرَةِ الدَّجَاجَةِ» آن را در گوش سرپرستش می‎خواند مانند صدای مرغ.

بخاری در روایت دیگری چنین آورده است: «الْمَلَائِكَةُ تَتَحَدَّثُ فِي الْعَنَانِ وَالْعَنَانُ الْغَمَامُ بِالْأَمْرِ يَكُونُ فِي الالسماء فَتَسْمَعُ الشَّيَاطِينُ فَتَقُرُّهَا فِي أُذُنِ الْكَاهِنِ كَمَا تُقَرُّ الْقَارُورَةُ فَيَزِيدُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذِبَةٍ»فرشتگان درباره‎ی کاری که در آسمان صورت می‎گیرد، صحبت می‎کنند، شیاطین کلمات آن‌ها را می‎شنوند و آن را در گوش کاهن باز می‎خوانند مانند صدای شکسته شدن شیشه، و صد دروغ به آن اضافه می‎کنند.[[337]](#footnote-337)

ممکن است گفته شود این پیش از بعثت بوده اما پس از آن شیاطین از استراق سمع ممنوع شدند! پاسخ این است که شیاطین به طور کامل و قطعی منع نشدند، بلکه حراست آسمان بیشتر شد و بدین ترتیب استراق سمع آن‌ها کمتر شد.

ابن حجر می گوید:[[338]](#footnote-338) «درست گویی کاهنان پیش از اسلام بسیار زیاد بود، اما هنگامی که اسلام آمد و قرآن نازل شد، آسمان از ورود شیاطین منع و حراست می‎شد، شهاب پرتاب می‎گشت، بنابراین از استراقشان تنها این می‎ماند که نفر بالایی کلمه را می‎ربود، و پیش از این که شهاب به آن برسد به پایینی القا می‎کرد، این آیه‎ی قرآن بیانگر آن است:

﴿إِلَّا مَنۡ خَطِفَ ٱلۡخَطۡفَةَ فَأَتۡبَعَهُۥ شِهَابٞ ثَاقِبٞ١٠﴾ [الصافات: 10].

«مگر آن کس که پنهانی و نادیده گوش فرا دهد که شهاب فروزانی بر آن شلیک می‎شود».

فال بد و بدبینی

1- تعریف فال بد و بدبینی

تطیر فال بد همان بدبینی است و از «طیر» مشتق شده است، عرب کلاغ و أخیل را به فال بد می‎گرفتند و نسبت به آن بدبین بودند، و معتقد بودند مانع نیکی است.

در میان مردم جاهلیت وقتی کسی برای کاری بیرون می‎رفت اگر پرنده‎ای را می‎دید که به سمت راست پرواز می کند، ادامه می‎داد و آن را مبارک می‎دانست، اما اگر به سمت چپ پرواز می‌کرد، فال بد می‎گرفت و بر می‎گشت. گاهی پرنده را به پرواز در می‎آوردند و بر مبنای جهت پرواز آن عمل می کردند. پرنده یا حیوانی می نامیدند که وقتی تهییج می کردند، در پرواز یا حرکتش جانب راست را می‎گرفت، «سانح» و به همدیگر مژده می‎دادند و آن را مبارک می‎دانستند و چنین می پنداشتند که سفرشان موفقیت‎آمیز و نیازشان بر آورده خواهد شد.

اما آن که به طرف چپ حرکت می‎کرد «بارح» می‎نامیدند و به فال بد می‎گرفتند، چه بسا وقتی کسانی چنین می‎دیدند از ادامه‎ی سفر منصرف می‎شدند یا کاری را که آغاز کرده بودند، تعطیل می‌کردند.

بیهقی در شاخه‎های ایمان مطالبی ذکر کرده که خلاصه‌اش این است «فال پرنده در دوران جاهلیت در میان عرب ها عبارت بود از برانگیختن پرنده هنگامی که می‎خواستند برای کار یا نیازی بیرون بروند. نیز به صدای کلاغ و به آهو سر راه آمدن، بدبین بودند و این‌ها را فال بد نام نهادند، چون اصلش از مورد اول پرواز کردن پرنده می‎‎آمد.

وی می‎گوید: در میان عجم چنین بود که اگر بچه به سوی معلم می‎رفت باعث فال بد، و اگر بر می‎گشت فال نیک بود، همچنین اگر شتری را با بار سنگین می‎دیدند به فال بد و اگر با بار سبک می‎دیدند، به فال نیک می گرفتند، و دین اسلام تمام این موارد را باطل کرد..[[339]](#footnote-339)

بد فالی در میان ملت‌ها سابقه‎ای طولانی دارد. خداوند در کتابش می‎گوید: فرعون و قومش، موسی و همراهانش را به فال بد گرفتند:

﴿فَإِذَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَٰذِهِۦۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةٞ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓۗ﴾ [الأعراف: 131]

«اگر کار خوبی برایشان پیش می‎آمد می‎گفتند این از آن ماست، و چون کار بدی و امر ناخوشایندی بر آن‌ها وارد می‎شد، به موسی و همراهانش بدبین می‌شدند». قوم صالح نیز به او بدبینی ورزیدند:

﴿قَالُواْ ٱطَّيَّرۡنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَۚ﴾ [النمل: 47].

«گفتند: تو و هرکه با توست را به فال بد می‎گیریم» و روستاییانی که در قرآن داستانش آمده به پیامبرانشان بدبین بودند:

﴿قَالُوٓاْ إِنَّا تَطَيَّرۡنَا بِكُمۡۖ﴾ [يس: 18].

«گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‎ایم».

پاسخ تمام آن‌ها این است که بدی منحصراً از سوی خودشان با کفر و ناسپاسی و لجاجت و سستی ورزیدن به سنت‎های خداوند در زندگی دامنگیرشان شده بود:

﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ﴾ [الأعراف: 131].

«هان بدانید که بخت آن‌ها پیش خداست»

و ﴿طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾ [يس: 19].

«شانس شما به خودتان است».

ملت‎ها در بدبینی به روزها، ساعت‎ها و عددها حکایت های بسیار شگفت‎آوری دارند. برای مثال، به گفته‎ی ابن تیمیه رافضه «گفتن کلمه‎ی ده و انجام دادن کاری را که ده در آن باشد، دوست ندارند، حتی در ساختمان سازی بر ده ستون خانه   
نمی سازند، ده شاخه و مانند آن هم برایشان خوشایند نیست، زیرا بهترین یاران پیامبر را که ده نفر بودند و مژده‎ی بهشت به آن‌ها داده شده دوست ندارند و از آن‌ها متنفرند.»[[340]](#footnote-340)

بسیاری از مردم مغرب زمین شماره‌ی سیزده را فال بد می دانند و به همین سبب برخی شرکتهای هواپیمایی در شماره‎گذاری صندلی ها این شماره را حذف کردند و بسیاری از مردم کشور خودمان نیز صدای بوم و کلاغ را فال بد می شمارند.

2- اهمیت فال بد

پیامبر ص فال بد را در شمار «جبت» قرار داده که همان سحر و جادوست، در حدیثی که قطن بن قبیصه از پدرش روایت می کند، می گوید: از پیامبر خدا شنیدم که می‎گفت: «الْعِيَافَةُ وَالطَّرْقُ وَالطِّيَرَةُ الْجِبْتِ» فال، بدبینی و فال سنگریزه جزو سحرند.[[341]](#footnote-341)

عمر بن خطاب س نیز به روایت بخاری «جبت» را به سحر و جادو تفسیر کرده است.[[342]](#footnote-342)

اسلام از فال بد برحذر داشته و آن را نهی کرده است. از عبدالله بن مسعودس روایت شده که گفت: پیامبر خدا ص فرمود: «الطِّيَرَةُ شِرْكٌ الطِّيَرَةُ شِرْكٌ وَمَا مِنَّا إِلاَّ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُذْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ» فال بد شرک است- سه بار این جمله را تکرار کرد- و همه‎ی ما گاهی به آن دچار می شویم، اما خداوند با توکل آن را برطرف می نماید).[[343]](#footnote-343)

جمله‎ی «و مامنّا» در این جا محذوف است، تقدیرش چنین است: «وما منّا إلّا ویعتربه التطیر» یعنی به همه‎ی ما فال بد و بدبینی می رسد، و نفرت از آن پیشتر به دلش راه می یابد، حذف ادامه‎ی جمله به خاطر اختصار و اعتماد به درک شنونده است. در کتاب ترمذی آمده است که: این سخن از ابن مسعود است و حدیث نیست».[[344]](#footnote-344)

در جمله‎ی (وما منّا إلّا ولکن الله یذهبه بالتوکل) اشاره‎ای ضمنی به این موضوع هست که برای هرکس این امر پیش بیاید و خود را به خدا بسپارد و به فال بد توجهی نکند، نسبت به آنچه برایش روی داده است، مؤاخذه نخواهد شد.

فال بد را به این خاطر در ردیف شرک قرار داده که معتقد بودند، به انسان سود و زیان می رساند، پس چنان است که آن را شریک خداوند قرار داده باشند، اما این اعتقاد به آن چه خداوند در آیه هایی مانند آیه‎ی زیر مقرر نموده است، منافات دارد:

﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يُرِدۡكَ بِخَيۡرٖ فَلَا رَآدَّ لِفَضۡلِهِۦۚ﴾ [يونس: 107].

«اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچ کس نمی تواند آن را بردارد جز خودش، و اگر برای تو نیکی بخواهد هیچ کس نمی تواند مانع فضل او گردد»

بنابراین خداست که زیان یا سود می‎رساند، این پرنده‎ها از غیب چیزی نمی‎دانند بنابراین به چپ یا به راست پرواز کردنشان سود و زیان نمی‌رسانند.

ابن قیم در این باره می‎گوید: «فال بد، بدبینی است به چیزی شنیدنی یا دیدنی، اگر انسان آن را به کار بگیرد، مثلاً از سفری منصرف شود یا از انجام آنچه قصد آن را کرده است خودداری کند، راه شرک را در پیش گرفته، یا چه بسا پای در وادی شرک نهاده، و از توکل بر خدای سبحان دور شده و بیزاری جسته، و دروازه‎ی ترس و وابستگی به غیر خدا را به روی خویش گشوده است. فال بد از جمله چیزهایی است که شخص می‎بیند و یا می‎شنود و این با این آیات در تضاد است:

﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ٥﴾ [الفاتحة: 5].

«تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم»

و ﴿فَٱعۡبُدۡهُ وَتَوَكَّلۡ عَلَيۡهِۚ﴾ [هود: 123].

«او را بپرست و بر او توکل کن».

و ﴿عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ١٠﴾ [الشورى: 10].

«بر او توکل کردم و به سوی خودش باز می‌گردم».

در نتیجه قلبش در پرستش و توکل به غیر خدا وابسته‎ می‎شود و دل و ایمان و موقعیتش را فاسد می گرداند و خود آماج تیرهای فال بد و بدبینی واقع می‌شود، که از هر طرف به سوی آن رانده می‎شود و شیطان کسی را به سوی او سوق می‎دهد که دین و دنیایش را بر او خراب کند و چه بسیار کسانی که بدین سان به کام هلاکت فرو رفتند و دنیا و آخرت را نیز باختند و چه بسیار افرادی که فال بد به دنیای آنان ضرر و زیان رسانده و آن‌ها را از خوبی های فراوان بی‎نصیب ساخته است. چه بسیار دیده‎ایم خانواده‎هایی را که پس از خوانده شدن خطبه‎ی عقد از ازدواج دخترشان به خاطر کلمه‎ای که شنیده یا خیالی که در خواب به ذهنشان خطور کرده، پشیمان شده‎اند، و دختر و خوشبختی او را فراموش کرده و فرصت زندگی جدید را از او گرفته‎اند، و چه بسیار بازرگانانی را دیده‎ایم که فال بد یا پیشگویی فالگیر دروغگو را پذیرفته و از سفر، خودداری کرده و تجارت خود را رها نموده اند.

3- فال بد بر صحت استوار نیست

در حقیقت فال بد اساس درستی ندارد، بلکه تنها مبتنی بر وهم و گمان و خیال پردازیهایی است که در قلب آدمی بوجود می‎آید. از ابوهریره س روایت شده است که، پیامبر خدا ص فرموده است: «لا عدوی ولا طیرة ولا هامة ولا صفر» انتقال بیماری، فال بد، مسخ سر و صفر نیست و واقعیت ندارد.[[345]](#footnote-345)

این حدیث چنین اموری را که مردم دوران جاهلیت باور داشتند نفی کرده است. آن‌ها گمان می‎کردند بیماری به شخص سالم سرایت می کند، همانگونه که در شناخت سرانجام امور به راندن پرنده می‎پرداختند، و این فرموده: «لا هامة» نفی اعتقادی است که عرب ها بدان معتقد بودند، بدین سان که استخوان‌های شخص مرده و روحش به سری تبدیل می‎شود که پرواز می‎کند.

«لاصفر» نیز اشاره به این است که «مردم دوران جاهلیت نسبت به ماه صفر بدبین بودند.[[346]](#footnote-346) و بر این باور بودند که ماه مصیبت‌هاست. پیامبر این عقیده را رد کرد، و اظهار داشت که صفر نیز مانند دیگر ماه‌ها هیچ تأثیری در سود یا زیان رساندن ندارد، همین طور روزها، شب‌ها و لحظه‎ها نیز با هم فرقی ندارند. مردم دوران جاهلیت روز چهارشنبه را روز نحس می‎دانستند و ماه شوال را به ویژه ازدواج در آن را به فال بد می‌گرفتند. عایشهل در این باره می‎گفت: «پیامبر خدا در ماه شوال با من ازدواج کرد، و چه کسی خوشبخت‌تر از من هست؟»[[347]](#footnote-347)

محمد بن مصفی گفت: بقیه برای ما نقل کرد که: به محمد- منظور ابن رشد- گفتم: «هامه» بیانگر این است که مردم دوران جاهلیت می‎گفتند: هرکس بمیرد و دفن شود از قبرش سری بیرون می‎آید. پرسیدم: پس «صفر» به چه چیزی اشاره دارد؟ گفت: چنان شنیده‎ام که مردم دوران جاهلیت، ماه صفر را ماه نجس می‎دانستند به همین سبب پیامبر خدا ص فرمود: «لاصفر».[[348]](#footnote-348)

کسانی که به برخی روزها و لحظه‎ها بدبین هستند، برای درستی ادعای خود به فرموده‎ی خدا در وصف عذاب قوم عاد استدلال می کنند:

﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا صَرۡصَرٗا فِي يَوۡمِ نَحۡسٖ مُّسۡتَمِرّٖ١٩﴾ [القمر: 19].

«ما باد سرد شدیدی در روزی نحس بر آن‌ها فرستادیم»

و ﴿فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا صَرۡصَرٗا فِيٓ أَيَّامٖ نَّحِسَاتٖ﴾ [فصلت: 16].

باد شدید و سردی در چند روز نحس بر آن‌ها فرستادیم». و می‎گفتند: از این آیه‎ها‌ی قرآن معلوم می شود که در بین روزها نیز نحس و مبارک وجود دارد.

برای پاسخ به این گروه و رد ادعای آنها- چنان که آلوسی گفته است- همین کافی است که رویداد عاد تمام روزهای هفته را فرا گرفت. خداوند فرموده:

﴿سَخَّرَهَا عَلَيۡهِمۡ سَبۡعَ لَيَالٖ وَثَمَٰنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومٗاۖ﴾ [الحاقة: 7].

«هفت شب و هشت روز آن را بر آن‌ها چیره کرد»، بنابراین اگر نحس بودن روزها به خاطر آن است، پس چه روزی نحس نیست؟

اگر به حقیقت برگردیم در می‎یابیم که همه‎ی روزها یکسان اند، و هیچ روزی بدیمن و نحس نیست، همانگونه که هیچ روزی هم خوش یمن نمی باشد. در واقع تمام لحظه ها و ساعت های انسان با برکت است و بر شخص دیگر بدیمن با توجه به خیر و نیکی که بر او وارد می‌شود و شر و بدی که دامن این را می‎گیرد. پس اگر روزی به خاطر حادثه‎ای که در آن روز روی داده نحس پنداشته می‎شود، باید همه‎ی روزها را به سبب حوادث گوناگون نحس شمرد، زیرا شب و روز در هم فرو نمی‎روند جز برای ایجاد حوادث. اما این حوادث هیچ تأثیری در آن ندارد، زمان و مکان واشیا هیچ ربطی به بدیمنی یا مبارکی ندارد.

4- درمان فال بد

ممکن است کسی بگوید: انسان گاهی نمی‎تواند حس بدبینی را که در درونش پیدا می‎شود، دفع کند. در جواب باید گفت: شخص مسلمان نباید فریب وسوسه‎هایی را بخورد که در درونش پدید می‎آید. معاویه بن حکم می گوید: به پیامبرخدا ص گفتم: «به فال بد ما عقیده داریم» فرمود: «ذَاكَ شَيْءٌ يَجِدُهُ أَحَدُكُمْ فِي نَفْسِهِ، فَلا يَصُدَّنَّكُم» آن چیزی است که ممکن است یکی از شما آن را در خود بیابد، اما نباید مانع شما شود).[[349]](#footnote-349)

همچنین در سنن ابوداود از بریده نقل شده که رسول خدا ص به هیچ چیزی بدبین نبود و هنگامی که کارگزاری را انتخاب می‎کرد نامش را می‎پرسید، اگر از آن خوشش می آمد، خوشحال می شد و این خوشحالی و خرمی در چهر‎ه‎اش نمایان می شد، و اگر نامش را نمی‎پسندید ناپسند بودن آن در چهره‌اش نمایان بود. و چون وارد روستایی می شد نام آن روستا را می‎پرسید، اگر مورد پسندش واقع می‎شد، ابراز خوشحالی و خرسندی می کرد بگونه ای که آثار آن در سیمایش ظاهر بود، و اگر نام آن را نمی‌پسندید، آثار کراهت نیز در صورتش نمایان می‎شد».[[350]](#footnote-350)

اما درمان این فال بد چنان که پیامبر خدا ص اشاره نموده این است که اگر برای انجام دادن کاری تصمیم گرفته‎ایم ما را باز ندارد و با یاری از خداوند و توکل بر او پیش برویم، و آن گونه که در برخی دعاها آمده بگویم: «اللَّهُمَّ لاَ يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلاَّ أَنْتَ وَلاَ يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلاَّ أَنْتَ وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِكَ» خداوندا! تنها خودت کارهای نیک را پیش می‎آوری و خودت کارهای بد را دفع می کنی، و هیچ نیرو و اراده‎ای جز به قدرت تو وجود ندارد».[[351]](#footnote-351)

از عبدالله بن عمرب روایت شده که پیامبر خدا ص فرمود: «من ردّتهُ الطیرةُ عن حاجته فقدأ شرك» هرکس را فال بد از قصدش منصرف کند، شرک ورزیده است. پرسیدند: کفاره‎ی آن چیست؟ گفت: «أن تقول: اللّهم لا خیر إلا خیرك، ولا طیر إلا طیرك ولا إله غیرك» این که بگوید: «الهی! هیچ خیری جز خیر تو نیست، و هیچ فالی جز فال تو نیست و هیچ خدایی جز تو وجود ندارد».[[352]](#footnote-352)

5-بدیُمنی در سه چیز است

اگر کسی بپرسد: در برخی احادیث ذکر شده که بدیمنی در سه چیز وجود دارد: خانه، زن و اسب، نهی از فال بد چگونه با این حدیث سازگاری دارد؟ مانند حدیثی که عبدالله بن عمرب نقل می‎کند: «لَا عَدْوَى وَلَا طِيَرَةَ إِنَّمَا الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثٍ فِي الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالدَّارِ» واگیری و فال بد درست نیست، بدیمنی تنها در سه چیز است: اسب، زن و خانه.

در روایت دیگری چنین آمده است: «نزد پیامبر خدا ص از بدیمنی صحبت کردند، فرمود: «إِنْ كَانَ الشُّؤْمُ فِي شَيْءٍ فَفِي الدَّارِ، وَالْمَرْأَةِ، وَالْفَرَسِ» اگر وجود داشته باشد، در خانه، زن و اسب است.[[353]](#footnote-353)

نووی می‎گوید: «دانشمندان درباره‎ی این حدیث اختلاف نظر دارند، مالک و گروهی دیگر گفته‎اند همان است که از ظاهرش خوانده می‎شود، گاهی خداوند سکونت در خانه را سبب زیان یا هلاکت می‎گرداند، همچنین انتخاب زن، اسب و یا خدمتکار گاهی به قضای الهی سبب هلاکت می شوند. معنای حدیث این است که گاهی در این سه چیز بدیمنی پدید می‎آید، همان طور که در روایت «اگر بدیمنی در چیزی نباشد» نیز به آن تصریح کرده است. خطابی و بسیاری دیگر گفته‎اند حدیث در معنای استثنا از بدفالی است، بدین معنا که از فال بد نهی شده مگر این که شخص خانه‎ای داشته باشد که در آن ساکن شود یا زنی که از صحبت کردن با او راضی نباشد، یا اسب و خدمتکار، که باید آن‌ها را با فروختن و طلاق دادن و عوض کردن یا مانند آن رها کند.

گروهی دیگر می گویند: بدیمنی خانه در کوچکی آن و همسایه‎ی ناباب و اذیت و آزار آنان است، و بدیمنی زن در نازایی، بدزبانی و مشکوکی اوست و بدیمنی اسب در آن است که با آن کارزار نشود، و نیز گفته‎اند: بدیمنی اسب گران بهایی آن است. و در مورد خدمتکار آمده است که بدیمنی او در بداخلاقی و بی تعهّدی نسبت به کاری است که بر عهده‎ی او گذاشته شده است، و نیز گفته‎اند منظور از بدیمنی در این جا ناهماهنگی و عدم توافق است.

عده‎ای از دهریّون به همین بهانه حدیث «لا طیرة» را آماج حملات اعتراض‎آمیز خود قرار داده‎اند.

ابن قتیبه و دیگران در پاسخ آن‌ها گفته‎اند: این مخصوص حدیث «لا طیرة» است مگر در این سه مورد.

قاضی می‎گوید: برخی فقها نقطه‎ی اشتراک موارد مذکور در این احادیث را سه چیز می‎دانند:

1. آنچه ضرری از آن ناشی شده باشد، و عادت ویژه یا عمومی نداشته باشد، که به آن اهمیت داده نمی‎شود، و شارح توجه به آن را منع کرده است و آن فال بد است.
2. آنچه که از آن به عموم ضرر رسانده واقع می شود ولی به آن اختصاص ندراد، و به ندرت پیش می‎آید، مانند وبا که بر آن وارد نمی‎شوند و از آن بیرون نمی‎روند (یعنی جایی که وبا هست نباید رفت، و اگر در آن شهر بوده‎اند نباید به شهری دیگر بروند).
3. آنچه که خصوصی است و نه عمومی مانند خانه و اسب و زن، در این مورد رهایی از آن جایز است.[[354]](#footnote-354)

اما آنچه علامه ابن قیم تحقیق کرده است: «این است که خبر دادن پیامبر به بدیمنی در این سه مورد به معنای اثبات فال بد نیست، بلکه مقصودش این است که خداوند چیزهایی بدیمن را می‎آفریند که برای کسی که به آن نزدیک می شود شوم است، و چیزهایی نیز می‎آفریند که بدیمنی و بدی به او نمی‎رساند، درست مانند این که خداوند به پدر و مادری فرزند مبارکی عطا می کند که در چهره‎ی او آثار نیکی را ببینند، و به خانوادۀ دیگری فرزندی می‎دهد که آثار بدی در صورتش پیداست، همین طور است دوستی و محبت که انسان بدست می آورد، خانه و زن و اسب نیز همین گونه اند.

خداوندی که نیکی و بدی و مبارکی و نحسی را آفریده است، برخی از این کالاها را نیز مبارک و خوش‎یمن آفریده و خوشبختی کسی را که به آن‌ها نزدیک می‎شود با دستیابی به نیکی و برکت، مقدر کرده است، همچنین عده‎ای از آن را نحس و نامیمون خلق کرده که هرکس به آن نزدیک شود، بدیمنی او را فرا می‎گیرد. تمام این موارد بنا به تقدیر الهی است، همان طور که دیگر سبب ها را آفریده و آن را به مسبب های ضد و مختلف آن ربط داده است، او مشک و بوی خوش را از روح های پاک آفریده و لذت آن را به هرکس به آن نزدیک بشود چشانده است. تفاوت این دو با حس درک می‎شود، درباره‎ی خانه‎ها و زنان و اسب ها نیز به همین گونه است، این یک نوع است، فال بد نیز یک نوع.

6- نمونه‎هایی از بدیمنی خانه‎ها و سواری‌ها

انسس نقل می کند که شخصی گفت: ای پیامبر خدا! ما در خانه‎ای بودیم، پس از مدتی زندگی تعدادمان زیاد شد، دارایی و اموال مان نیز افزایش یافت، سپس به خانه‎ی دیگری رفتیم، اما در آنجا تعدادمان کمتر و مال و دارایی‎مان نیز کمتر شد، رسول خداص فرمود: «ذروها ذمیمة» در حالی که نکوهش شده آن را رها کنید.[[355]](#footnote-355)

امام مالک در مؤطا از ابوسعید نقل می کند که: «زنی نزد رسول خدا آمد و گفت: با خانواده‎یی پرجمعیت و اموالی فراوان در خانه‎ای سکونت کردیم، تعدادمان کم شد و مال و دارایی از بین رفت. رسول خدا ص فرمود: «عوها ذمیمة» در حالی که نکوهش می‎شود آن را ترک کنید.

ابن اثیر درباره‎ی جمله «عوها ذمیمة» می گوید: یعنی رهایش کنید در حالی که از آن به بدی یاد می شود، و پیامبر تنها به این خاطر آن‌ها را به ترک خانه سفارش کرد که گمان می کردند به سبب آن خانه و سکونت در آن دچار مصیبت و تنگدستی شده‎اند، پس اگر از آن خانه بروند عامل آن وهم و گمان از بین می‎رود و شبهه و خیال باطلی که در درونشان ایجاد شده، برطرف می‎گردد. والله أعلم.[[356]](#footnote-356)

هواپیمای نحس

یکی دیگر از شواهد شومی سواری ها، حادثه‎ای بود که برای یک هواپیمای بزرگ مسافربری دارای چهار موتور از نوع «لوکهید کونستللینس» پیش آمد. در ماه ژوئیه‎ی سال 1945 زنجیره‎ی بدیمنی آن هواپیما با اتفاقی که یکی از کارگزاران حفاظت، از آن قربانی شد، آغاز گشت. داستان بدین ترتیب بود که کارگر به یکی از موتورهای هواپیما نزدیک شد تا آن را تمیز کند، موتور چرخید و او را کُشت. یک سال بعد در 9 ژوئیه 1946 خلبان همان هواپیما «آرثرلویس» در حالی که در کابین خلبانی بود و هواپیما از بالای آتلانتا می‎گذشت، بر اثر سکته‎ی قلبی مرد. سپس یک سال پس از آن، در 9 ژوئیه‎ی 1947 یکی از موتورهای هواپیما اندکی پس از بلند شدن آن منفجر شد و باعث ایجاد آتش‎سوزی در اتاق خلبانی شد که نزدیک بود به حادثه‎ی مرگباری منجر شود، اما خلبان و دستیارش به شکلی معجزه‎آسا فرود آمدند. یک سال بعد، سال 1948بی‎خطر و بدون حادثه سپری شد، اما در روز 10 ژوئیه‎ی 1949 هواپیما در نزدیکی شیکاگو سقوط کرد و تمام سرنشینان آن کشته شدند.

اتومبیل نحس

یکی از نمونه‎های مشهور بدیمنی حادثه‎ای بود که برای ماشین ارشیدوق «فرانس فردیناند» ولی عهد اتریش و مجارستان پیش آمد. که دانشجوی صربستانی در سال 1914 در هنگام سوار شدن بر اتومبیلش در شهر سارایوگو او را ترور کرد و همسرش نیز در همان حادثه جان باخت، برابر این حادثه‎ جنگ جهانی اول رخ داد.

پس از جنگ فرمانده‎ی ارتش اتریش ژنرال «بوتیوریک» اتومبیل را غصب نمود. چند هفته بعد در «فالجینو» به شدت شکست خورد و با خواری به وِیَن بازگشت، و نتوانست آن خواری و رسوایی را تحمل کند، سرانجام دیوانه شد و مُرد.

مالک بعدی آن اتومبیل، پلیسی از ارتش اتریش و از هیأت ستاد «بیوتریک» بود. پس از نه روز سپری شدن تصادف نمود و دو نفر کشاورز را کُشت، سپس خودش به درختی برخورد کرد و گردنش شکست.

در پایان جنگ حاکم یوگسلاوی مالک آن ماشین شد، در طول چهار ماه، چهار حادثه‎ی بین راهی برایش پیش آمد، در آخرین آن‌ها بازویش را از دست داد و اتومبیل را به یک پزشک فروخت. شش ماه پس از این معامله آن اتومبیل نحس را در گودالی بزرگ پیدا کردند که پزشک در داخل آن تکه تکه شده بود. سپس آن اتومبیل به یک بازرگان ثروتمند زیورآلات رسید، طولی نکشید که پس از یک سال خودکشی کرد. پزشکی دیگر آن ماشین را خرید، اما او نسبت به آن بدبین شد، از این رو با ضرر زیادی آن را به ورزشکار سویسی ماهر در مسابقات اتومبیل‎رانی، فروخت. مالک جدید در مسابقه‎ای در کوه‌های آلپ در ایتالیا، بر اثر برخورد ماشین با دیوار کشته شد. پس از او مالک بعدی کشاورزی صربستانی بود. او نیز بر اثر حادثه‎ای در داخل اتومبیل جان باخت، اما آخرین مالک آن ماشین نامیمون صاحب یک «گاراج اتومبیل ها» به اسم «تیبور هیرشفیلد» بود. او روزی همراه شش نفر از دوستانش از یک جشن عروسی بر می‎گشتند. هیروشفیلد خواست از خودرویی سبقت بگیرد، که اتومبیل از جاده منحرف و وارونه گشت، خود و چهار نفر از دوستانش کشته شدند، از آن پس انگار شناسنامه‎ی آن اتومبیل با آن همه تصادفات و حوادث پر شده بود سرانجام به یک موزه در وین منتقل شد و هنوز در آنجا نگهداری می‎شود.

کاخ نحس

مثال دیگری برای منازل مسکونی که برای ساکنانش بدشانسی به ارمغان آورده، قلعه‎ی «میرامار» در نزدیکی «تریستا» است. این قصر را «فرانز جوزیف» امپراطور اتریش در اواسط سده‎ی نوزدهم بنا نهاد، اما او هرگز در آن زندگی نکرد. گویا نخستین کسی که در آن ساکن شد «ارشیدوک ماکسیمیلیان» بود که بعدها امپراطور مکزیک شد و در مقابل جوخه‎ی آتش کشته شد، همسرش نیز به بیماری جنون دچار گشت. پس از آن امپراتور «الیزابت» و پسرش شاهزاده «رودلف» وارد آن کاخ شدند. در سال 1889 «رودلف» معشوقه‎اش «ماری فیتیرا» را در داخل کاخ «میرامار» به قتل رساند و خود نیز در برابر جسدش خودکشی کرد. در سال 1898 امپراتور الیزابت توسط یک شورشی ایتالیایی که معتقد به جدایی ایتالیا از اتریش بود، ترور شد. نفر بعدی از ساکنان قصر، پسر عموی رودلف «ارشیدوک فرینسیس فردیناند» و مالک همان اتومبیل بدیُمنی بود که در سال 1914 با آن کشته شد و همانطور که اشاره کردیم منجر به جنگ جهانی اول شد. در پایان جنگ، دوق «اوستا» برای اقامت در «میرامار» به آنجا رفت اما این دوق اتریشی در اردوگاهی بریتانیایی در دوران جنگ جان باخت. سپس به ترتیب دو نفر از ژنرال‌های انگلیسی در خلال اشغال ایتالیا از سوی متحدین در کاخ اقامت گزیدند، و هردو یکی پس از دیگری بر اثر سکته‎ی قلبی به کام مرگ فرو رفتند، تا پس از آن، قلعه‎ی «میرامار» به موزه تبدیل شد!

7- دعا برای دفع شومی سه چیز

پیامبر خداص به مسلمانان دعایی آموخته است که هنگام ازدواج یا انتخاب خدمتکار یا خریدن چهارپایی خدا را با آن بخوانند. بخاری در «آفریدن اعمال بندگان» و نسائی در «کارهای روز و شب» و ابن ماجه در سننش و حاکم- که آن را تصحیح کرد و ذهبی و بیهقی و بغوی در «شرح السنه» با او موافقت کرده‎اند و از عمرو بن شعیب از پدرش و او از جدش از پیامبر خداص روایت می‎کنند که فرمود: «وقتی با زنی ازدواج می‎کنید یا خدمتکاری می‎خرید، بگویید: خدایا! خیر و نیکی او و آنچه او را بر آن سرشته‎ای را، از تو می‎خواهم، و از بدی او و بدی آنچه در سرشتش نهاده‎ای، به تو پناه می‎برم، و هنگامی که شتر می خرید بالای کوهانش را بگیرید و همین دعا را بخوانید».[[357]](#footnote-357)

مبحث چهارم: فال

فال کلمه‎ی نیکویی است که انسان آن را می‎شنود و خوشحال می‎شود.

ابن اثیر می‎گوید: «فال، در اصل با همزه است و گاهی تلیین می‎شود و آن چنین است که مثلاً شخص بیمار از دیگری بشنود که می‎گوید: ای سالم، یا طالب علم، و از دیگری می شنود که می‎گویند: ای یابنده؛ و چنان به خیالش آید که از بیماری نجات می‎یابد و گمشده‎اش را پیدا می‎کند. از این رو منتظر درستی این مژده می‎ماند، و بدان خودش را شاد می‎کند، زیرا با گوینده سازگار است.

از این ریشه‌ی فال می‎توان گفت: «تفاءلتُ» یعنی به فال نیک گرفتم.[[358]](#footnote-358)

پیامبر این گونه برخوردها را می‎پسندید. در حدیثی که بخاری و مسلم از انس بن مالک نقل می‎کنند، آمده است که پیامبر خدا ص فرمود: «لَا عَدْوَى وَلَا طِيَرَةَ وَيُعْجِبُنِي الْفَأْلُ قَالُوا وَمَا الْفَأْلُ؟ قَالَ كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ» انتقال بیماری (واگیر بودن آن) و فال بد درست نیست، اما از فال خوشم می‎آید، پرسیدند: فال چیست؟ گفت: یک کلمه‎ی زیبا و خوب.

بخاری نیز مثل این مطلب را ذکر کرده است و می‎گوید: «وَيُعْجِبُنِى الْفَأْلُ الصَّالِحُ الْكَلِمَةُ الْحَسَنَةُ» فال را می‎پسندم: کلمه‌ی زیبایی است) همچنین مسلم مانند این حدیث نقل کرده و می‎گوید: «وَيُعْجِبُنِى الْفَأْلُ: الْكَلِمَةُ الْحَسَنَةُ، كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ» فال را دوست دارم، سخن زیبا سخن پاک است)[[359]](#footnote-359).

انس س می گوید: پیامبر خدا ص دوست داشت وقتی برای کاری بیرون می‎رفت بشنود که می‎گویند: ای راشد (راهنما)، ای نجیح (پیروز). ترمذی گفته: که این حدیث حسن، غریب و صحیح است.[[360]](#footnote-360)

چه بسا کسی بپرسد تفاوت فأل و فال بد چیست؟ و راز پسندیده بودن اولی و ناروا بودن دومی چیست؟ ابن اثیر به چنین سؤالهایی پاسخ داده است، آنجا که می‎گوید: «فال در مواردی است که در واقع شدن آن خیر باشد، و ظاهرش خوب و باعث شادمانی باشد، اما فال بد تنها در امور بد است. پیامبر فال را پسندیده است، زیرا هرگاه مردم از خداوند امید فایده‎ای داشته باشند سلامت‎اند و اگر به آنچه امید داشتند، دست نیابند، در عوض در امیدواری به خداوند و درخواست از او درست عمل کرده‎اند، علاوه بر این که امیدواری آن‌ها بهترین دستاویز رسیدن به اهداف است. برای درک این موضوع کافی است دقت کنیم که انسان با قطع امید از خداوند، دچار بدی و بدی می‎شود.

اما فال بد بدگمانی و قطع امید و انتظار مصیبت و ناامیدی از برکت را در پی دارد، که این حالت نزد خردمندان نکوهیده، و از جانب شرع نهی شده است.[[361]](#footnote-361)

حکم مدّعیان علم غیب

با توجه به آیات و احادیث، آنهایی که ادعای غیب می‎کنند، گمراهند، زیرا غیب مخصوص خداست: ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ [النمل: 65].

«بگو هیچ کس در آسمان‌ها وزمین غیب نمی‎داند جز خدا».

پیامبران نیز جز آنچه خداوند به آن‌ها گفته است، چیزی از غیب نمی دانند. خداوند به پیامبرش فرموده که: ﴿وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ١٨٨﴾ [الأعراف: 188].

«اگر غیب می‎دانستم نیکی ها و سود زیادی جمع می‎کردم و هیچ بدی به من نمی‎رسید. اما من تنها یک هشداردهنده و مژده‌دهنده به کسانی هستم که ایمان دارند».

جن ها نیز غیب نمی‎دانند، زیرا وقتی که خداوند روح سلیمان را در حالی که ایستاده و بر عصایش تکیه داده بود، گرفت و جن ها به او می‎نگریستند و مشغول انجام کارهای سخت بودند، گمان می‎کردند، سلیمان زنده است تا این که حشرات و جانداران عصایش را خوردند و او بر زمین افتاد، آن گاه جن ها فهمیدند که سلیمان وفات کرده است از این رو مردم دریافتند که جن ها از غیب اطلاعی ندارند:

﴿فَلَمَّا قَضَيۡنَا عَلَيۡهِ ٱلۡمَوۡتَ مَا دَلَّهُمۡ عَلَىٰ مَوۡتِهِۦٓ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلۡأَرۡضِ تَأۡكُلُ مِنسَأَتَهُۥۖ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ ٱلۡجِنُّ أَن لَّوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٱلۡغَيۡبَ مَا لَبِثُواْ فِي ٱلۡعَذَابِ ٱلۡمُهِينِ١٤﴾ [سبأ: 14].

«تا این که مرگ را برای او مقّدر کردیم، و آن‌ها نفهمیدند تا زمانی که حشرات زمین از عصایش خوردند و او بر زمین افتاد، آنگاه فهمیدند و آرزو کردند که کاش از غیب خبر داشتند و آن عذاب خفت بار را تحمل نمی‎کردند».

پیامبر اسلام کاهنان را نکوهش کرده و جادوگری را حرام قرار داده و مراجعه کنندگان به آن‌ها را گناهکاران بزرگ معرفی کرده است.

پیشگویان، رمالان و طالع بینان از این قبیل بودند. در صحیح مسلم از یکی از زنان پیامبر نقل شده است که پیامبر خدا ص فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلاَةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» هرکس نزد پیشگویی برود از او چیزی بپرسد، نماز چهل شبش قبول نیست».[[362]](#footnote-362)

همچنین در صحیح مسلم از معاویه بن حکم سلمی روایت شده که پرسیدم: ای رسول خدا! ما در دوران جاهلیت به کاهنان مراجعه می‎کردیم، پیامبر فرمود: «فلا تأتوا الکُهّان» پس دیگر پیش آنها نروید. گفتم: بعضی چیزها را به فال بد می‎گرفتیم. فرمود: آن‌ها چیزهایی بودند که شما در درون خود می‎یافتید، پس نباید مانع شما بشوند».[[363]](#footnote-363)

از عمران بن حصین روایت شده: «هر کس بدفالی کند، یا برای او انجام شود، یا غیبگویی کند، یا برایش پیشگویی کنند، یا جادو کند یا برایش جادو کنند، از (امت) ما نیست، و هرکس پیش غیبگو برود و او را تصدیق کند، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است».[[364]](#footnote-364)

همچنین می‎گوید: «کاهن کسی است که با دلایل مختلف ادعای اطلاع از امور غیب دارد، از این رو به چندین نوع تقسیم شده است: طالع‎بین، که با برآمدن و فرو شدن ستاره‎ها از آینده خبر می‎دهد، رمال که با شن و سنگریزه کار می‎کند و پیشگو که ادعا می‎کند در میان جن ها دوستی دارد که او را از رویدادها باخبر می‎کند. همه‎ی این موارد از دیدگاه شرع مذموم و نکوهیده است و خود و تصدیق کننده‎ی آن‌ها نیز محکوم به کفرند. در «بزازیه» آمده است: شخص با ادعای علم غیب یا مراجعه به کاهن و تصدیق آن پا به دایره‎ی کفر گذاشته است. در «تتارخانیه» نیز چنین آمده است که: کسی که بگوید من از اموال سرقت شده خبر می‎دهم یا خبرهایی که جن به من گفته، بازگو می‎کنم، آن شخص کفر ورزیده است».[[365]](#footnote-365)

در مذهب حنبلیها غیبگو و پیشگو مانند جادوگری هستند که با کهانت و پیشگویی پای در دایره‎ی کفر نهاده و بدان جرم کشته می شوند. اما آن‌ها روایت دیگری از امام احمد دارند که ابن عقیل بدان عمل کرده و بر اساس آن، عملشان کفر نیست.

در «الترغیب» آمده است: از نظر دوستان حکم کاهن و طالع بین با جادوگر یکسان است. ابن عقیل معتقد است که اگر فردی بگوید: با گمان و زیرکی به راز چیزی پی بردم، تنها فاسق شده است.[[366]](#footnote-366)

اما در حقیقت کاهنان و پیشگویانی که ادعای علم غیب دارند، اگر از دوستان شیطان که بر آن‌ها فرود می‎‎آیند، باشند، کافرند. خداوند می‎فرماید:

﴿هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ٢٢١ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ٢٢٢ يُلۡقُونَ ٱلسَّمۡعَ وَأَكۡثَرُهُمۡ كَٰذِبُونَ٢٢٣﴾ [الشعراء: 221-223].

(آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسانی وارد می‎شوند، بر هر فتنه‎گر گناهکاری، گوش فرا می دارند و بیشترشان دروغگویند» همچنین قرآن تأکید کرده است که شیاطین بر کسانی که وارد شوند، آن‌ها دوست شیاطین اند:

﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ﴾ [الأنعام: 121].

«به تحقیق شیاطین به دوستانشان وحی می‎کنند». و طبق آیات قرآنی دوست دار شیطان، نمی‎تواند دوست رحمان نیز باشد:

﴿وَمَن يَتَّخِذِ ٱلشَّيۡطَٰنَ وَلِيّٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ فَقَدۡ خَسِرَ خُسۡرَانٗا مُّبِينٗا١١٩﴾ [النساء: 119].

«هرکس به جای خداوند شیطان را به دوستی برگزیند، به حقیقت سخت زیان دیده است».

گرچه مدعیان علم غیب از زمرۀ کسانی هستند که برای مردم شیادی می‎کنند و با گمان و تخمین سخنانی به مردم می‎گویند، اما آن‌ها با این ادعا که از طریق خط کشیدن بر شن، نگریستن به دست و فنجان و مانند آن قدرت اطلاع بر امور غیب را دارند، مردم را فریب می‎دهند. پس بدون شک این اشخاص از راه درست منحرف شده و سزاوار تنبیه و نکوهش اند، و تا زمانی که معتقد به جایز بودن آن کار نباشند آن‌ها را کفر نمی‌دانیم.

حکم کسانی که به کاهنان مراجعه می‎کنند نیز چنین است. اگر به طور قطع معتقد به مباح بودن کهانت باشند و آنچه را کاهن می‌گوید، تصدیق کنند، این کفر است، زیرا کلام خداوند را در اینکه فرموده تنها خودش از امور غیب باخبر است، خدشه‎دار می‎کنند. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ [النمل: 65].

«بگو در میان آسمان‌ها و زمین هیچ کس از غیب نمی‎داند جز خدا».

و ﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ﴾ [الجن: 26-27].

«آگاه از جهان ناپیدا تنها اوست و هیچ کس را بر غیبش مطلع نمی‎کند، مگر فرستاده‎یی که خود بخواهد».

و ﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ﴾ [الأنعام: 59].

«اسرار غیب پیش خود اوست جز خداوند کسی آن را نمی‎داند».

از شیخ محمد بن ابراهیم درباره‎ی این حدیث که: «هرکس نزد کاهنی برود و سخنانش را تصدیق کند، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است» پرسیده شد که آیا با این کفر فرد از اسلام خارج می‌شود؟

وی پاسخ داد: «علما در این مسأله اختلاف نظر دارند، برخی گفته‎اند او را از اسلام خارج نمی‎کند، بلکه در شمار مسلمانان سرکشی خواهد بود که گناهان بزرگی دارند، و گرنه اگر کافر می‌شد، پیامبر با تهدید چهل روز (در اصل شب. م) نماز درباره‎ی او سخن نمی‌گفت - منظور این فرموده‎ی پیامبر است (نماز چهل روزش قبول نیست). عده‎ای دیگر بر این باورند که: این حدیث در زمره‌ی حدیثهایی است که در برگیرنده‌ی تهدید است، به همان ترتیب که آمده از آن می‎گذرند و به تأویل آن نمی‎پردازند، این نظر احمد و عموم پیشینیان است، زیرا در جلوگیری از جرم رساتر است.

دیدگاه اول تأویل نیست، بلکه تأدب در معنی با لفظ است، اما دومی تأدب با لفظ است و هردو درست هستند.

سپس چنین ادامه داد: «اما بهتر این است به کسی که گمان می‎رود موافق با خوارج است، گفته شود: از دین خارج نشده است، که این بیان حکم او می‎باشد، زیرا خوارج ادعا کردند این شخص و امثال او دلیل تکفیر سرکشان از میان امت محمد است. و اگر از این که کسی او را به تکفیر سرکشان متمایل کند، وضعیت در امان باشد – مثل آنچه ذکر شد- گفته می‎شود، آزاد می‎گردد.

همچنین طالع بین و رمال این گونه‌اند، اما عدم کفر آن‌ها تا زمانی است که معتقد به مباح بودن آن نباشند، اگر معتقد به اباحت آن باشند، مرتد به شمار می‌آیند، چون دلیل آن در شریعت مشخص است. زیرا این کار به مطیع و خوار شدن در برابر شیاطین و بهره‎مند شدن شیاطین از آن‌ها وابسته است. و اگر ادعا نکند که غیب می‎داند، یا مدعی دخالت در وجود در بعضی وقتها نباشد، به همان ترتیب است. بسیاری از آن‌ها یا بیشترشان، از ادعای علم به امور غیب باز نمی‌آیند.

بر چنین افرادی حد تعزیر زده می‌شود تا خود و امثال آن‌ها از این کارها بازداشته شوند، سپس رها می‎گردند. تعزیر و حکم آن مربوط به امام ناظر به امور شریعت می‌باشد، اگر جرمش قتل باشد، به ویژه کسی که مشهور باشد، کشته خواهد شد.[[367]](#footnote-367)

اما حدیثی که مسلم در صحیحش از معاویه بن حکم سلمی نقل می‎کند، به دیدگاه تحریم کهانت و پیشگویی ایراد وارد کرده است. «كَانَ نَبِيُّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ يَخُطُّ فَمَنْ وَافَقَ خَطَّهُ فَذَاكَ» یکی از پیامبران در زمین خط می‎کشید، و هرکس موافق آن می‎شد، بسیار خوشحال کننده بود».[[368]](#footnote-368)

علما در معانی این حدیث اختلاف نظر دارند. معنای درستش این است که هرکس موافق خطش باشد، برای او مباح است، اما هیچ راهی برای اطلاع یقینی از موافقت با آن نداریم، از این رو مباح نیست، بنابراین آن حرام است، چون جز با حاصل شدن یقین به موافقت مباح نمی‎شود، البته یقین دارم که حاصل نمی‎شود.

پیامبر ص به این خاطر فرمود: «هرکس موافق خطش است ایرادی ندارد» بدون این که کلمه‌ی «موافقت» را ذکر کند و نگفت: حرام است، تا کسی نپندارد که این نص شامل آن پیامبری هم می‎شود که در شن خط می‎کشد، و بدین شکل رسول گرامی احترام به آن پیامبر را همراه با بیان حکم در حق ما نگه داشت.

فصل یازدهم:  
کتاب‌های نگاشته شده درباره‎ی سحر و جادو

جادوگران در طول روزگاران به کتاب‌هایی که درباره‎ی سحر و جادو نوشته شده بود، مراجعه می‎کردند و این گمراهی که بندگان را با آن دچار خسران می‎کردند، را از آن کتاب‌ها می‎گرفتند. اما این کتاب‌ها به دو سبب منتشر نشدند:

1. به خاطر این که جادوگران نسبت به چاپ و پخش این کتاب‌ها در میان مردم هیچ رضایتی نداشتند و مانع می‎شدند.
2. بسیاری از مردم منتشر کردن این کتاب‌ها و نگهداری آن‌ها را به فال بد می‎گرفتند.

اما برخی کتابخانه‎های عمومی در کشورهای مختلف شماری از این کتاب‌ها را از خطر نابودی نجات داده و نگهداشته‌اند، ولی کسی جز پژوهشگران و متخصصان آن هم در شرایط ویژه‎ اجازه‎ی دسترسی به آن‌ها را ندارند.

کتاب‌های تألیف شده در موضوع سحر و جادو بر دو نوع اند: بخشی به موضوع جادو و جادوگری می‌پردازد، و این که انسان چگونه می‎تواند جادوگر شود. این کتاب‌ها برای صاحبان آن مانند مصحف‎ها برای مسلمانان است. در این کتاب‌ها شیوه‎ی زندگی و چگونگی غذا و نوشیدنی و لباس و روابط با مردم و تلاش‌های شخص را مشخص می‎کند و در حقیقت شیطان تمام این موارد را تعیین می‎کند تا بشر را بنده‎ی ذات پلید خود بگرداند. این‎ها همان کتاب‌هایی هستند که داشتن و خواندن و انتشار آن ممنوع است.

بخشی دیگر کتاب‌هایی هستند که به موضوع سحر و جادو و شناختن حقیقت و بیان تباهی آن و گمراهی جادوگران می‌پردازد مانند همین کتابی که شما مشغول خواندن آن هستید.

از جمله کتاب‌های نوع اول «إلایضاح والبساتین لأرواح جن والشیاطین» و «بغیة الناشد ومطلب القاصد على طریقة العبرانین» و «الجمهرة ورسائل ارسطو» و کتاب «الوقوفات على طریقة الیونانیین» و «اعمى» به روش عبرانی‌ها و «مرأة المعاني في إدراك العالم الإنساني» به شیوه‎ی هندیهاست، حاجی خلیفه این کتاب‌ها را در «کشف الظنون» این کتاب‌ها را ذکر کرده است.

همچنین کتاب «الفلاحه النبطیة» از ابن وحشیه، درباره‎ی اوضاع مردم بابل و «مصاحف الکواکب السبعة» و «طمطم الهندي» و نیز از کتاب‌های جابر بن حیان و «غایة الحکیم» از محمد مجریطی اندلسی را می‌توان نام برد.

ابن خلدون این کتاب‌ها را در مقدمه‎اش آورده و اضافه کرده است که کتاب «غایه الحکیم» مجموعه قوانین این علوم است که در آن به تمامی، روش‌های مختلف آن تشریح شده است.

محمد محمد جعفر نیز تعدادی را زمینه‌ی کتاب نام می‎برد که دروغگویان در غرب در اختیار داشته‎اند و می‎گوید: نخستین کتاب در زمینه‌ی سحر و جادو، کتابی است که جادوگر «زورستر» نوشته است و این کتاب اولین مرجع جادوگران است.

در کتابخانه‎ی «ترسانه» در پاریس مصنفی درباره‎ی سحر و جادو وجود دارد که هیچ نسخه‎ی دیگری از آن در جایی دیگر یافته نمی‌شود. نام این کتاب «اسرار سحر ابراThesecret magic of abra» و مؤلف آن «ملینMelin» جادوگر است. محمد محمد جعفر معتقد است این جادوگر کتابش را با الهام از مؤلفات جادوگری یهودی بنام «إبراهام» گرفته که آن را در سال 1468 برای فرزندش «یافح» نگاشته است.

از بزرگترین کتاب‌های سحر و جادوگر که یهودیان از آن استفاده می‎کنند کتاب «کباله» است که کتاب خطی و دست نوشته به زبان عبری و در ده مجلد است. یهودیان که این کتاب را در اختیار دارند به هیچ کس اجازه نمی‌دهند آن را بخوانند. از دیگر کتاب‌ها در موضوع سحر، کتاب «الحکیم» از فرانسیس بارت است.

از دورانهای بسیار دور جادوگران و گمراهان این کتاب را که به ناحق و ناروا «حکیم» نامیدند، به پیامبر خدا سلیمان نسبت می‎دادند. این کتاب در دروه‎ی امپراتور «فسباسیان» رواج داشته است و سرشار از افسون‎های مخصوص احضار جن و شیاطین است.

«فلافیوس ژوزیفوس» (Flavius. Jozephus) تاریخ نگار معروف آن دوران، می‎گوید: این کتاب در اختیار یک نفر یهودی به نام «عازار» بوده است، توانسته بود در حضور امپراطور «فسباسیان» چند نفر را که جن زده بودند، شفا دهد. بدین ترتیب که حلقه‎هایی با نقشهایی ویژه بر آن که سلیمان به همین منظور درست کرده بود، در بینی آن‌ها می‎گذاشت، آن گاه همزمان عبارت‌هایی که سلیمان در این کتاب ذکرکرده بود، می‎خواند.

با گذشت زمان دعاها و افسون‌های سحری بسیار زیادی بر این کتاب افزوده شد. شاید این کتاب هسته‎ی اصلی کتاب «مفاتیح سلیمان» باشد که در قرون وسطی شهرت یافت و به نام Cia vicule de salamon معروف بود.

نویسنده‎ها در دوران مختلف از کتاب‌های سحر جادو منسوب به سلیمان سخن رانده‎اند. در قرن یازده میلادی نویسنده‎ی یونانی «میخاییل سللوسMichael psellus» از رساله‎ای درباره‎ی جن و خواص سنگ‌ها صحبت کرد و گفت: نویسنده‎ی این کتاب سلیمان حکیم است. در قرن سیزدهم یک تاریخ نویس بیزانسی دیگر در تاریخ امپراتور «مانویل کومنینوسManuel Comnenus» از کتابی در زمینه‌ی سحر و جادو صحبت کرده است که شاید همان کتاب «مفاتیح سلیمان» است که ذکر شد. وی گفته است این کتاب در اختیار هارون اسحاق مترجم امپراتور بوده است و هرکس این کتاب را بخواند می‎تواند لشکرهایی انبوه از جن و شیاطین را فرا خواند.

به نظر می‎رسد این کتاب در قرن سیزدهم از دنیای بیزانسی به دنیای لاتینی برده شده است.

روایتها حاکی از این است هنگامی که پاپ «هنوریوس» سوم که به جای پاپ «اینوست» سوم در سال 1216م حاکم شده، نسخه‎ی جدیدی از این کتاب تهیه کرد و به همین خاطر به سحر و شعبده متهم شد. همانطور که به این پاپه‌ها «لیوی سوم، جان بیست و دوم و سلفستر دوم» نیز چنین اتهاماتی وارد شد.

«روجر باکون» راهب نامدار که در سال 1294م وفات یافت درباره‎ی کتاب‌های سحر منسوب به سلیمان حکیم اطلاع وافی داشت، اما او معتقد بود به خاطر فضل و حکمت این پیامبر، نسبت این کتاب به او صحت ندارد. در حدود سال 1350م پاپ «اینوست ششم» دستور داد کتاب بزرگی در موضوع سحر و جادو به بنام «کتاب سلیمان» سوزانده شود. می‎گفتند این کتاب مملو از قواعد و افسونهای ویژه‎ی احضار جن بود.

از یادداشت‌ها و اشاره‎های مختلفی که مورخان مسیحی در دوره‎های مختلف بر جای گذاشته‎اند، چنین می‎توان نتیجه گرفت که کتاب سحری که منسوب به سلیمان بود در کتابخانه‎های اروپا وجود داشت، اما چه بسا این کتاب از مسالک و شعایری یهودی بوده باشد که بعضی از آن منسوب به سلیمان بود و برخی دیگر به دوره‎های دیگر غیر از دوران سلیمان بر می‎گشت. محتوای کتاب بیانگر عبارت‌ها و افسون‌های سحری بسیار قدیمی برای احضار جن بود که با زبان میخی بر لوحهای «نینوی» نقش شده بود.

با نزدیک شدن به پایان قرون وسطی، نسخه‎های خطی زیادی از این کتاب در اروپا منتشر شد. دانشمندان دوران نهضت با جدیت به این کتاب اهتمام ورزیدند و نخستین نسخه‎ی چاپی آن در سال 1629م تهیه شد. از آن پس بارها این کتاب به زیور طبع آراسته شد.

با این وجود این نسخه‎های چاپی از منظر عملیات اجرایی هیچ ارزشی نداشت، زیرا رسم چنان بود که جادوگری که خود و هنرش را محترم می‎شمارد، بایستی نسخه‎ای از کتاب سلیمان را داشته باشد، و رعایت این شرایط بهترین تضمین موفقیت فرایند احضار جن و شیاطین است.

نویسنده‎ی مقدمه‎ی این کتاب آورده است که سلیمان کتاب - مفاتیح سلیمان- را به پسرش «رحبعم» واگذار کرد و این گفتگو میان سلیمان و پسر رد و بدل شد:

«فرزند «رحبعم»! به یاد داشته باش که تو گرامی‎ترین و بالاترین موجود برای من در این دنیا هستی، و آفریدگار همه‎ی مخلوقات هر حکمتی را در ذات من نهاده است».

رحبعم می‎پرسد: «من باید چکار کنم تا مانند پدرم باشم؟».

سلیمان می‎گوید: «فرشته‎ی پروردگار این راز را در خواب به من الهام کرد، من نام مقدس «یهوه» (الله) را خواندم، و از او خواستم وسیله‎ی حکمت را بر من ارزانی دارد، آن را در خواب به من نمایاند و گفت: سر رازها را به بهترین شکل مخفی نگه دار، زیرا امروز کسی می‎آید که دانشها در او پخش و به تمامی پنهان می‎گردد، و در شمار اباطیل در می‎آید، و بدان که روزت نزدیک است، در این لحظه از خواب بیدار شدم و مانند شخصی سرمست بودم، از ترس بر خود لرزیدم، به فکر این افتادم که با این قضیه چکار کنم».

سپس پادشاه سلیمان از پسرش رحبعم خواست این کتاب را با او در قبرش دفن کند. همه چیز آن گونه که سلیمان دستور داده بود انجام شد وآن کتاب همچنان مدفون بود تا این که عده‎ای از فیلسوفان بابل از دوستان سلیمان آن را در قبرش پیدا کردند. کتاب در صندوقی عاجی گذاشته شده بود، و آن را برداشتند. اما هیچیک از آن‌ها نتوانستند آن را بخوانند یا حتی بخشی از آن را بفهمند، البته این به خاطر گنگی و نامفهومی الفاظ فن جادوگری بود.

در مقدمه، پس از موارد یاد شده آمده است که روزی یکی از آن فیلسوفان به نام «تزگرکTozgrec» در اتاقش نشسته بود و در تأمل و اندیشه این کتاب غرق بود که فرشته‎ی پروردگار بر او ظاهر گشت و خطاب به او گفت: «نگاه کن و این کتاب کوچک را بخوان، کلماتی که بر تو پنهان و نامفهوم است، شرح و توضیح آن برایت آسان می‎شود». تزگرک با شنیدن این کلمات بسیار خوشحال شد و به وَجد آمد و سرانجام به سراغ کتاب آمد و توانست آن را بخواند و حال آن که هیچ کس نتوانسته بود آن را بخواند، در این لحظه او با تضرع و التماس از خدا خواست که هیچ نادان مستی از آن کتاب اطلاع نیابد گفت: «من تمام کسانی را که از این کتاب باخبر شوند، به جان خود و هر‌چه دوست دارند و هر‌چه می‎خواهند انجام دهند، سوگند می‎دهم که این کتاب را ترجمه نکنند و به تفسیر آن نپردازند و حتی آن را به هیچ کس نشان ندهند، جز به داناترین و حکیم‎ترین مردم».

پس از این مقدمه فصل‌های ویژه‎ی کارهای مقدماتی مربوط به احضار جن و شیاطین آمده است.[[369]](#footnote-369) اما باید گفت تمام این مطالب دروغ و بهتان بر آن پیامبر گرانقدر است.

اما کتاب‌های نوع دوم، «الأساطیر العربیة والخرافات» از دکتر مصطفی جوزو، و «الأساطیر والخرافات عند العرب قبل الإسلام» از دکتر محمد عبدالعین خان افغانی را می‌توان نام برد. مؤلف کتاب دوم به خاطر همین کتاب به درجه‎ی دکترا نایل آمد و در سال 1938م در قاهره آن را چاپ کرد.[[370]](#footnote-370)

و کتاب «اللعب مع الشیطان» از نویسنده‎ی بریتانیایی «جون ریموس» چاپ سال 1983م نیز از این نوع است.

در بخش کتابنامه‎ی همین کتاب، اسامی کتاب‌های مرجع ذکر شده است.

خاتمه

در پایان می‎توان مهمترین دستاوردها و نتایج این پژوهش را به شکل زیر خلاصه کرد:

1. سحر و جادو دنیایی شگفت‌انگیز است، ظاهرش زیبا ولی باطنش زشت و بدبو، حقیقت در آن با باطل و شعبده‎بازی با علم آمیخته است. جادوگر بر تردستی و علم و گنگی متکی است و از شیاطین کمک می‎طلبد.
2. سحر و جادوگر در تاریخ بشر انحرافی کهن و ریشه دار به شمار می‎‎‎آید. ملت‌ها و اقوام در طول تاریخ با آن آشنا بوده‎اند و شیطان از این طریق افراد بسیاری را به جاده‎ی گمراهی سوق داده و با جادو سرشت انسانی را فاسد و او را بنده‎ی غیر خدا گردانده است، و در نتیجه او را به وادی ذلت و هلاکت کشانده است.
3. در این قرن نیز سحر و جادو هنوز پا برجاست و از بین نرفته است، بلکه می‎توان گفت جادوگران امروزه در زندگی بشر نقش برجسته‎ای دارند و هنوز تلاش‌های انسانی در پی اوهام جادوگران و پیشگویان و شیادان در حرکت است و با حرکت در مسیر آن‌ها وقت و مال را به هدر می‌دهد و جان ها و دل ها را به تنگ می‎آورد.
4. سحر و جادو علمی اکتسابی است که با آموزش و صنعت به دست می‎آید، و اشخاص باهوش و کند ذهن هم می‎توانند به آن دست یابند. اما ممکن نیست انسانهای پرهیزگار و نیکوکار به آن روی آورند. وضعیت جادوگران خود بیانگر این مدعاست، آن‌ها فاسق‌ترین و پست‎ترین انسان‌ها هستند.
5. سحر و جادو از مقوله‎ی خرق عادت نیست، بلکه به عوامل پنهانی منسوب است که ما آن را نمی‎دانیم. گاهی رموز سحری، عمومی و معلوم است و همه‎ی مردم آن را می‎دانند، با پیشرفت معلومات و دانش‌ها، باز گاه‎گاهی جادوگران بر جن و شیاطین متکی‎اند، جن و شیاطین نیروهایی دارند که برای انسان خارق العاده به نظر می‎رسد.
6. سحر و جادو حقیقت دارد، چه بسا جادوگر با سرعتی فوق العاده و غیرمعمولی از جایی به جایی دیگر می‎رود. گاهی جادوگر زیان می‎رساند و بیماری ایجاد می‎کند، اما قدرتش محدود است و از آن تجاوز نمی‎کند. مثلاً نمی‎تواند خورشید را متوقف کند، یا ستاره‎ها را بیندازد یا از حرکت زمین جلوگیری کند، و زندگی را به کالبد مرده‎ها برگرداند، یا از جمادات، موجودات زنده بیافریند. همان طور که نمی‎تواند انسان را به حیوان یا حیوان را به انسان تبدیل کند، و هر آن چیزی را که ایهام می‎کند، که از این نمونه‎ها چیزی انجام داده، نیرنگی است که تنها در عقل‌های ضعیف می‎گنجد.
7. سحر و جادو ممکن است توسط جادوگری دیگر باطل شود، و چه بسیار پرهیزگاران صالحی که به خدا پناه می‎برند و به حریم او راه می‎یابند و آن را باطل می‎کنند.
8. سحر بر چند نوع است: حقیقی، خیالی و مجازی. اما بیشتر جادوگران هر سه نوع را با هم می‎آمیزند. جادوگر تمام قدرت و توان خود را برای فریفتن عقل بشر به کار می‎گیرد و گاهی آنچه به کار می‎برد مهارت‌های علمی و یا خیالی است. جادوگر از شیاطین هم کمک می‎گیرد.
9. جادوگر تا خودش را بنده‎ی شیطان نکند نمی‎تواند در سحرش پیشرفت کند، و هر‌چه در بندگی این مخلوق رانده شده به پیش برود، در کار جادو و جادوگری ترقی می‎کند، بنابراین جادوگر نفس خود را به پلیدی و فساد آغشته می‌کند و از شر و بدی لذت می‎برد و گرایش همیشگی به آزار دادن در او افزایش می‌یابد.

شیطان جادوگر را به سرکشی و شرک و مخالفت با خدا و پیامبر ملزم می‎کند، او را به هرآنچه خداوند را به خشم می‎آورد امر، و از هدایت و ایمان دور می‌کند. با تمام دوستی و فرمانبری که جادوگر به شیطان نشان می‎دهد، در مواقع اضطراری که جادوگر نیازمند اوست، شیطان او را رها می‎کند، و چون عذاب بر او وارد می‎شود و سختی‌ها او را فرا می‎گیرد، او را به سرنوشت هول انگیز خود می‎سپارد.

1. سلطه‎ی مادی‎‎گرایی در این روزگار، و شقاوت روح در اثر قطع رابطه با خدا، منجر به روی آوردن بسیاری از مردم به جادوگران شده است، تا بیماری‌های روحی خود را درمان کنند و برای جانهای خسته و از پای درآمده‎ی خود، آسایشی بجویند، اما جز بار بیشتری از درد و مصیبت‌ها چیزی نیافتند.
2. ملت‌ها برای پیشگیری از سحر و جادو قبل از واقع شدن آن، و برای رهایی از آن اگر پیش آمد، روش‌های زیادی دارند. اما بیشتر این روش‌ها مبنی بر پناه جستن به جادوگران است و بر کفر، شرک و گمراهی استوار است، و بهترین راهنمایی، همان است که رسول خدا ص به انسان‌ها آموخته است و آن توسل جستن به خدا و پناه بردن به او و خواندن قرآن و دعاها و اذکار است.
3. هرگونه افسونی تا زمانی که شرک‎آلود نباشد، جایز است.
4. در هیچ شرایطی آموختن سحر و جادو یا آموزش دادن آن جایز نیست. کسانی که یاد گرفتن آن از اهل علم را روا دانسته‎اند، جماعتی اندک و نادرند و پیروی از آن‌ها و عمل نمودن به دیدگاهشان جایز نیست.
5. علما بر این نکته اتفاق نظر دارند که اگر سحر و جادو از نوع کمک خواستن از شیاطین و ستاره‌ها باشد، جادوگر کفر ورزیده است، و کشتن او واجب است. اما اگر سحرش با استفاده از مهارت‌های صنعتی باشد، به خاطر ایجاد آشفتگی و فساد در اندیشه‎ی مردم، حکم تعزیر دارد. زیرا در این حالت به مردم چنان می‎نمایاند که توانایی کارهایی را دارد که جز خدا، دیگری قادر بر انجام آن نیست.
6. صحیح‌ترین دیدگاه در مورد توبه‎ی جادوگر این است که اگر پیش از دستگیری‎اش توبه کند، پذیرفته می شود و در محضر خداوند، درِ توبه همیشه به روی همگان باز است، و هیچ کس نمی‌تواند مانع شود.
7. جز خداوند کسی علم غیب ندارد، کمک طلبی از مدعیان غیب مانند طالع بینان و غیبگویان و پیشگویان جایز نیست. حاکمان بایستی با این نوع حقه‎بازی مبارزه نموده و چنین افرادی را به سخت‌ترین نوع مجازات کنند، دانشمندان نیز باید مردم را از پناه جستن به این شیادان برحذر دارند.
8. بسیاری از مدعیان غیب کسانی هستند که قدرت درک بسیار بالایی دارند و بعضی از آن‌ها از شیاطین کمک می‎طلبند.
9. مسلمانان باید هنگام مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها بر خدا توکل کنند، و به جادوگران و پیشگویان و غیبگویان پناه نبرند:

﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ﴾ [الطلاق: 3].

«هرکس بر خداوند توکل کند برایش کافی است و از هر چیزی دیگر بی‎نیاز می‎کند».

منابع و مراجع

1. آلوسی، روح المعانی، إدارة الطباعة المنیریة.
2. ابن الأثیر، جامع الاصول، کتاب خانه حلوانی و چاپخانه ملاح، دمشق، چاپ نخست، 1391 هـ/1971 م.
3. ابن الجوزی، زادالمسیر فی علم التفسیر، المکتب الاسلامی، چاپ نخست، 1384 هـ/1964م.
4. ابن القیم، التفسیر القیم، جمع آوری محمد أویس الندوی، چاپ جنة التراث العربی- بیروت.
5. ابن القیم، زاد المعاد، چاپخانه مصریه و کتابخانه آن.
6. ابن القیم، مفتاح دار السعادة، کتابخانه صبیح، قاهره.
7. ابن تیمیة، مجد الدین أبو البرکات، المحرر فی الفقه، دار الکتاب العربی، بیروت.
8. ابن تیمیة، مچموع فتاوی، جمع آوری: ابن قاسم، انتشارات دولت مملکت عربستان سعودی، چاپ دوم.
9. ابن تیمیه، إیضاح الدلالة فی عموم الرسالة، دارالطباعه المنیریه، قاهره، چاپ نخست، 1343هـ.
10. ابن حزم، الفصل فی الملل و النحل، بی‌تا، بی‌جا.
11. ابن حزم، المحلی، تحقیق: احمد محمد شاکر، المکتب التجاری للطباعة، بیروت.
12. ابن خلدون، المقدمة، مکتبة المدرسة و دار الکتاب اللبنانی، بیروت، چاپ دوم، 1979م.
13. ابن زنجله، حجة القراءات، مؤسسة الرسالة-بیروت، چاپ نخست، 1399هـ/1979م.
14. ابن عابدین، حاشیة ابن عابدین، چاپ مصطفی البابی الحلبی، مصر، چاپ دوم، 1386 هـ/1966 م.
15. ابن عربی، أحکام القرآن، کتابخانه‎ی عیسی بابی حلبی، 1307هـ، 1967م.
16. ابن قدامة، المغنی، مکتبة الریاض الحدیثة، ریاض.
17. ابن قدامه، المقنع، مکتبة الریاض الحدیثة، ریاض، 1400هـ/1980م.
18. ابن قیم، أعلام الموقعین، دارالکتب الحدیثه، قاهره، 1389هـ، 1969م.
19. ابن قیم، بدائع الفوائد، دارالکتاب العربی، بیروت، بی‎تا.
20. ابن کثیر، البدایة و النهایة، کتابخانه‎ی معارف، بیروت، چاپ دوم، 1974م، 1394هـ.
21. ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، چاپخانه دارالاندلس- بیروت، چاپ نخست، 1385 هـ /1966 م.
22. ابن مفلح، المبدع فی شرح المقنع، المکتب الاسلامی، بیروت، چاپ نخست، 1399هـ/1979م.
23. ابن هشام، السیرة النبویة، چاپخانه مصطفی البابی الحلبی، قاهره، چاپ دوم، 1375هـ/1955م.
24. ابوبکر رازی، أحکام القرآن، دارالفکر للطباعه و النشر، بی‎تا.
25. اسلام خان، ظفر،التلمود تاریخه و تعالیمه، دارالنفائس- بیروت، چاپ دوم، 1972 م.
26. الأشقر، عمر سلیمان، أصل الإعتقاد، کتابخانه‎ی سلفیه، کویت، بی‎تا.
27. الأشقر، عمر سلیمان، الرسل والرسالات، کتابخانه فلاح،کویت.
28. الأشقر، عمر سلیمان، القیامة الصغری، مکتبة الفلاح، کویت.
29. الأشقر، عمر سلیمان، عالم الجن و الشیاطین، کتابخانه فلاح، کویت.
30. اصفهانی راغب، المفردات فی غریب القرآن، چاپ: مصطفی البابی الحلبی، قاهره، 1381هـ/1961م.
31. اصفهانی راغب، المفردات،چاپ: مصطفی البابی الحلبی، قاهره، 1381هـ/1961م.
32. امام احمد، مسند الامام احمد، المکتب الاسلامی، بیروت.
33. امام مالک بن انس، الموطأ، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، چاپخانه: کتاب الشعب.
34. بدوی نجیب یوسف، التفاؤل و التشاؤم، دارالمعارف، مصر، 1968 م.
35. التورات، چاپ انتشارات دار الکتاب المقدس فی الشرق الاوسط.
36. تهانوی، محمد علی فاروقی، کشاف اصطلاحات الفنون، چاپ: الهیئة المصریة العامة للکتاب،1972م.
37. جرجانی، التعریفات، چاپ مصطفی البابی الحلبی، قاهره، 1357 هـ/1938 م.
38. جمل، ابراهیم محمد، السحر، کتابخانه القرآن للطباعة و النشر، قاهره.
39. حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، چاپخانه المثنی-بغداد، چاپ دوم، 1378هـ/1947م.
40. حسن خان، صدیق،الدین الخالص، کتابخانه دارالعروبة، قاهره، 1379 هـ/1960 م.
41. حکمی، شیخ حافظ، معارج القبول، چاپ: الرئاسة العامة لإدارات البحوث، عربستان سعودی.
42. الدردیر، الشرح الصغیر إلی أقرب المسالک، دار المعارف، مصر،1974م.
43. الرازی، قصة السحر و السحرة، محمد ابراهیم سلیم این موضوع را در تفسیر رازی درآورده ومنتشر کرده است، مکتبة القرآن، قاهره، چاپ اول.
44. رحلة ابن بطوطة، تحقیق: دکتر علی المنتصر الکتانی، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، 1399 هـ/1979م.
45. سکری، عبد السلام عبدالرحیم، السحر بین الحقیقة و الوهم، چاپخانه دارالکتب الجامعیة الحدیثة، طنطا، مصر، 1407 هـ/1987م.
46. سنن ابی داود، المکتبة التجاریة الکبری، قاهره.
47. سنن الترمذی، تحقیق: محمد أحمد شاکر، چاپخانه مصطفی البابی الحلبی، قاهره، چاپ نخست، 1356 هـ/1937م.
48. سید قطب، فی ظلال القرآن، چاپ دار الشروق.
49. شبلی، بدرالدین بن عبدالله، غرائب و عجائب الجن، مکتبة القرآن، قاهره، چاپ نخست.
50. شرح النووی علی مسلم، چاپخانه مصریه و کتابخانه آن.
51. شنتاوی احمد، التنبؤ بالغیب،دار المعارف، مصر،1959 م.
52. شنتاوی، احمد، فنون السحر، دارالمعرفة، مصرف، 1957 م.
53. شنقیطی، شیخ محمد امین، أضواء البیان، چاپخانه‎ی مدنی، قاهره، چاپ اول، 1384هـ، 1965م.
54. شوکانی، فتح القدیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
55. شهرستانی، الملل و النحل، دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت، چاپ دوم، 1395هـ/1975م.
56. شیخ الإسلام، درء تعارض العقل و النقل، تحقیق: محمد رشاد سالم، انتشارات: جامعة الإمام محمد بن سعود، ریاض.
57. شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید، انتشارات الرئاسة العامة للبحوث، عربستان سعودی.
58. شیخ محمد بن ابراهیم، فتاوی و رسائل، جمع آوری و مرتب نمودن: ابن قاسم، چاپخانه الحکومة در مکه مکرمه، چاپ نخست، 1399 هـ.
59. صحیح البخاری، متن فتح الباری، چاپخانه سلفیة، قاهره، چاپ نخست.
60. صحیح مسلم، چاپ: دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1972م.
61. طبری، تفسیر طبری، چاپ مصطفی البابی الحلبی، قاهره، چاپ دوم، 1373 هـ/1954 م.
62. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، مکتبة السلفیة، قاهرة الاولی.
63. فن الشعوذة الحدیثة، یادداشتهای شارلوک هولمز، ترجمه به عربی:فؤاد واصف،چاپ: دارالهلال، 1923 م.
64. فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز، چاپ شورای عالی امور اسلامی، قاهره، 1383هـ.
65. قاضی عیاض، الشفا، و نگا به: شرح آن نوشته نورالدین قاری، چاپخانه مدنی، قاهره.
66. قرافی، الفروق، دار المعرفة، بیروت.
67. قرطبی، تفسیر قرطبی،چاپ دار الکتب المصریه، 1387 هـ/ 1967 م.
68. کحالة، عمر رضا، علوم الدین الإسلامی، چاپخانه حجاز، دمشق، 1394هـ/1974م.
69. لسان العرب، مرتب نمودن: یوسف خیاط و ندیم مرعشلی، دار لسان العرب، بیروت، چاپ نخست.
70. لول دیورانت، قصة الحضارة، چاپخانه: لجنة التألیف و الترجمة و النشر، چاپ دوم، 1956 م.
71. ماوردی، تفسیر الماوردی، انتشارات وزارت اوقاف، کویت. چاپ نخست، 1402 هـ/1982 م.
72. محمد احمد کنعان، مختصر تفسیر المنار، المکتب الاسلامی، بیروت، چاپ نخست، 1404هـ/1984م.
73. محمد بن محمد بن أبی العز الحنفی، شرح العقیدة الطحاویة، المکتب الإسلامی، بیروت،1391هـ.
74. محمد محمد جعفر،السحر،کتابخانه أنجلو مصری، 1958م.
75. مرادوی، الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف، چاپخانه‎ی السنتة المحمدیة، قاهره، چاپ نخست، 1377هـ، 1954م.
76. منهاج السنة النبویة، مکتبة الریاض الحدیثة، ریاض.
77. الموسوعة العربیة المیسرة، زیر نظر محمد شفیق غربال، چاپ: دار الشعب و مؤسسه فرانکلین.
78. موسی،محمد العزب، حقائق و غرائب، کتابخانه مدبولی، قاهره،و دارزیدون، لبنان.
79. نووی، المجموع، المکتبة السلفیة، مدینه منوره.
80. نووی، روضة الطالبین، المکتب الاسلامی، بیروت.
81. نیل المرام، کتابفروشی مدنی، جدة، 1399هـ/1979م.
82. وجدی، محمد فرید، دائرة المعارف القرن العشرین، دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت، چاپ دوم،1971 م.
83. هیتمی، الزواجر عن اقتراف الکبائر، دار المعرفة، بیروت.

1. - ابن حجر، فتح الباری (10/223) [↑](#footnote-ref-1)
2. - یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان (1/309) به تفصیل از آن سخن گفته است. [↑](#footnote-ref-2)
3. - ابن خلدون، المقدمه: ص(927) [↑](#footnote-ref-3)
4. - دایرة المعارف قرن بیستم: (5/65) [↑](#footnote-ref-4)
5. - در مورد این نقل قول‏ها به کتاب «أحکام القرآن» ابوبکر رازی (1/44-45) نگاه کن و اگر می‏خواهی مطالب بیشتری را در مورد صابئیان یاد بگیری به کتاب «الملل و النحل» شهرستانی (2/4905) مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-5)
6. - محمد محمد جعفر، السحر: ص(13) [↑](#footnote-ref-6)
7. - احمد شنتناوی، فنون السحر: ص(10) [↑](#footnote-ref-7)
8. - همان، ص(12) [↑](#footnote-ref-8)
9. - همان، ص(13) [↑](#footnote-ref-9)
10. - شاید منظور دماوند باشد. [↑](#footnote-ref-10)
11. - البدایه والنهایه (1/140) [↑](#footnote-ref-11)
12. - جصاص، أحکام القرآن (1/44) [↑](#footnote-ref-12)
13. - ابن کثیر، البدایه والنهایه (7/38) [↑](#footnote-ref-13)
14. - «وفق مئینی عددی» عبارت مربعی است که به صد خانه تقسیم شده است، هر ضلع آن شامل ده خانه می‏شود. سازندگان آن بر این باورند که اگر ممکن شود اعداد یک تا صد به هر ترتیبی که باشد در این مربع نوشته شوند بطوری که اعداد هر ضلع از اضلاع دهگانه افقی و عمودی مساوی مجموع اعدادی باشند که دو قطر آن از آن تشکیل شده‏اند بطوری که هیچ عددی دو بار تکرار نشود، و این مربع در لوحی طلا هنگام وارد شدن خورشید به برج حوت یا قوس رسم شود، هرکس این لوح را حمل کند به بیشترآرزوهای خود می‏رسد. [↑](#footnote-ref-14)
15. - محمد محمد جعفر، السحر، ص (11) [↑](#footnote-ref-15)
16. - دایرة المعارف قرن بیستم (5/64) «هاتور» و «بابه» از ماه‏های مصری قدیم هستند. [↑](#footnote-ref-16)
17. - محمد محمد جعفر، السحر ص(15) [↑](#footnote-ref-17)
18. - هر روستایی در مصر دارای معبدی بود که کاهنی بر روی یک صندلی طلایی در آن می‏نشست. (نگا: نهایه الأرب فی فنون الأدب نویری (1/394) [↑](#footnote-ref-18)
19. - محمد محمد جعفر، السحر ص(19) [↑](#footnote-ref-19)
20. - احمد شنتناوی، فنون السحر ص(25) [↑](#footnote-ref-20)
21. - همان، ص(29) [↑](#footnote-ref-21)
22. - ابن کثیر، البدایه و النهایه: (1/256) [↑](#footnote-ref-22)
23. - دایرة المعارف قرن بیستم: (5/65) [↑](#footnote-ref-23)
24. - مراجعه کن به: ویل دورانت، قصه الحضاره(3/38،221،235،242،267) [↑](#footnote-ref-24)
25. - دایرة المعارف قرن بیستم: (5/65) [↑](#footnote-ref-25)
26. - احمد شنتناوی، فنون السحر: ص(17-21) با کمی تصرف و اختصار. [↑](#footnote-ref-26)
27. - سفر خروج، اصحاح بیست و دوم، پاراگراف (18) [↑](#footnote-ref-27)
28. - سفر خروج، اصحاح هفتم، پاراگراف(10-12 )در اینجا خواننده باید به تحریفی که در متن تورات روی داده است توجه کند، چون عصا عصای موسی بوده نه عصای هارون، و آنکه عصا را انداخته است موسی بوده است نه هارون. و این تحریف با توجه به قرآن کریم معلوم می‏شود. [↑](#footnote-ref-28)
29. - ظفر الإسلام خان، التلمود، ص(74) [↑](#footnote-ref-29)
30. - همان، ص(81) [↑](#footnote-ref-30)
31. - سفر ملوک اول، اصحاح یازدهم، پاراگراف (4-9) [↑](#footnote-ref-31)
32. - احمد شنتناوی، فنون السحر ص(47) [↑](#footnote-ref-32)
33. - محمد محمد جعفر، السحر ص(31) [↑](#footnote-ref-33)
34. - صحیح مسلم ص(2299) [↑](#footnote-ref-34)
35. - ابن کثیر، البدایه و النهایه (2/182) [↑](#footnote-ref-35)
36. - همان (2/217) [↑](#footnote-ref-36)
37. - این حدیث در صحیح بخاری کتاب «الوصایا»، باب «قول خداوند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا﴾ روایت است. فتح الباری: (5/393)، صحیح مسلم: (1/ 92)، حدیث شماره 89، عبارت حدیث از بخاری است. [↑](#footnote-ref-37)
38. - تخریج احادیثی که به آن‎ها اشاره کردیم، در ادامه‎ی همین بحث خواهد آمد، همچنین در مورد مسایلی که در اینجا مطرح کردیم مانند کشتن جادوگر و توبه‎ی او سخن خواهیم گفت. [↑](#footnote-ref-38)
39. - ابن کثیر، البدایه و النهایه (11/76) [↑](#footnote-ref-39)
40. - ابن خلدون، المقدمه:ص(924) [↑](#footnote-ref-40)
41. - این کارها را به کمک شیاطین انجام می‎دهند. در واقع این‎ها بندگان شیاطین هستند، و امروزه انسان بجایی رسیده است که بدون کمک شیاطین هم این کارها را انجام می‎دهد. مثلاً اشعه بدون صدا و به آرامی می‎کُشد و از بین می‎برد. [↑](#footnote-ref-41)
42. - ابن خلدون، المقدمه:ص(930) [↑](#footnote-ref-42)
43. - همان، ص(936) [↑](#footnote-ref-43)
44. - دایرة المعارف قرن بیستم (5/ 64) [↑](#footnote-ref-44)
45. - مراجعه کن به مجله «الحوادث» چاپ لندن، شماره (1423)، تاریخ (10/2/1984) [↑](#footnote-ref-45)
46. - مراجعه کن به: روزنامه القبس کویت، تاریخ (12/7/1988) [↑](#footnote-ref-46)
47. - مراجعه کن به: ضمیمه‎ی روزنامه‎ی الانباء کویتی، تاریخ(22/6/1988) [↑](#footnote-ref-47)
48. - این حدیث را امام بخاری در صحیحش، در کتاب «الطب»، باب «إن من البیان لسحرً» روایت کرده است. بخاری به نقل از عبدالله بن عمرب گفته است: دو مرد از طرف مشرق آمدند و خطبه‎ای خواندند و مردم از بیان آنان تعجب کردند، پس پیامبر ص فرمود: «برخی از بیان سحر است».

    برخی از علما گفته‎اند: این حدیث بمنزله‎ی ذم است، چون گاهی شخصی که حق به جانب او نیست از شخص صاحب حق فصیح‎تر است و با بیان خود مردم را مسحور می‎کند و بدین ترتیب حق را ضایع می‎کند. مذموم بودنش بدین خاطر است که شخص فصیح باطل را درست و زیبا جلوه می‎دهد بطوری که شنونده آن را حق تصور می‎کند.

    برخی از علما هم این حدیث را بر مدح و تشویق به زیباسازی سخن و الفاظ حمل کرده‎اند. بلاغت زمانی پسندیده است که به حد اطناب و زیاده‎گویی نرسد و باطل را به صورت حق نشان ندهد. (مراجعه کن به: فتح الباری (10/237) و تفسیر قرطبی (2/54) [↑](#footnote-ref-48)
49. - در مورد معنی لغوی سحر به لسان العرب (2/106) و قاموس المحیط 519) و کتاب‎های لغت مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-49)
50. - الجّصاص، أحکام القرآن (1/42) [↑](#footnote-ref-50)
51. - قصه السحر(25) [↑](#footnote-ref-51)
52. - حاشیه ابن عابدین(1/44) [↑](#footnote-ref-52)
53. - ابن خلدون، المقدمه (923) [↑](#footnote-ref-53)
54. - جصّاص، احکام القرآن (1/43) [↑](#footnote-ref-54)
55. - تیسیر العزیز الحمید(325) [↑](#footnote-ref-55)
56. - سید قطب، فی ظلال القرآ (6/4007) [↑](#footnote-ref-56)
57. - ابن قدامه، المغنی(8/150) [↑](#footnote-ref-57)
58. - تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون (152) [↑](#footnote-ref-58)
59. - مراجعه کن به: فتح الباری (10/223) [↑](#footnote-ref-59)
60. - ابن خلدون، المقدمه (932) [↑](#footnote-ref-60)
61. - القرافی، الفروق (4/170) [↑](#footnote-ref-61)
62. - ابن تیمیه، مجموع الفتاوی (11/173) [↑](#footnote-ref-62)
63. - ابن خلدون، المقدمه (935) [↑](#footnote-ref-63)
64. - جصّاص، احکام القرآن (1/49) [↑](#footnote-ref-64)
65. - القرافی، الفروق (4/168) [↑](#footnote-ref-65)
66. - ابن تیمیه، مجموع فتاوی (11/309) [↑](#footnote-ref-66)
67. - قرطبی، تفسیر قرطبی (2/47) [↑](#footnote-ref-67)
68. - ابن خلدون، المقدمه(935) [↑](#footnote-ref-68)
69. - ابن منظور، لسان العرب (1/632) [↑](#footnote-ref-69)
70. - همان، (1/632) [↑](#footnote-ref-70)
71. - ابن قیّم الجوزیه، بدائع الفوائد (2/235) [↑](#footnote-ref-71)
72. - همان، (2/234) [↑](#footnote-ref-72)
73. - همان، ج(2)/ص(233) [↑](#footnote-ref-73)
74. - التنبّوء بالغیب (19) [↑](#footnote-ref-74)
75. - همان (34) [↑](#footnote-ref-75)
76. - ابن تیمیه، درء تعارض العقل و النقل (5/62) [↑](#footnote-ref-76)
77. - محمد محمد جعفر، السحر:ص(91)، با اندکی تصرف. [↑](#footnote-ref-77)
78. - به عنوان مثال به صفحات(220،221) نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-78)
79. - قرطبی، تفسیر قرطبی (2/46) [↑](#footnote-ref-79)
80. - قرافی، الفروق (4/149) [↑](#footnote-ref-80)
81. - امام نووی، المجموع (19/240) [↑](#footnote-ref-81)
82. - امام نووی، روضة الطالبین (9/346) [↑](#footnote-ref-82)
83. - ابن حجر، الزواجر (2/100) [↑](#footnote-ref-83)
84. - ابن حزم، الفصل (2)/ص(2) [↑](#footnote-ref-84)
85. - امام نووی، المجموع(19/240)؛ جصاص، احکام القرآن (1/43)؛ ابن حزم، المحلی (1/36)؛ ابن حزم، الفصل (2/2) [↑](#footnote-ref-85)
86. - قصه السحر(47) [↑](#footnote-ref-86)
87. - قرافی، الفروق (4/150) [↑](#footnote-ref-87)
88. - ابن القیم، تفسیر القیم (571) [↑](#footnote-ref-88)
89. - قرطبی، تفسیر قرطبی (1/41)، در مورد سحرکردن پیامبر ص در فصل جداگا نه ای سخن خواهیم گفت. [↑](#footnote-ref-89)
90. - ابن القیم، تقسیر القیم (571) [↑](#footnote-ref-90)
91. - همان (571) [↑](#footnote-ref-91)
92. - ابن قدامه، المغنی(8/150) [↑](#footnote-ref-92)
93. - همان (8/151) [↑](#footnote-ref-93)
94. - محمد محمد جعفر، السحر(11) [↑](#footnote-ref-94)
95. - قرطبی، تفسیر قرطبی (2/46) [↑](#footnote-ref-95)
96. - ابن خلدون، المقدمه (927) [↑](#footnote-ref-96)
97. - همان (928) [↑](#footnote-ref-97)
98. - همان (928) [↑](#footnote-ref-98)
99. - همان (930) [↑](#footnote-ref-99)
100. - همان (928) [↑](#footnote-ref-100)
101. - ابوبکر رازی، احکام القرآن (1/48) [↑](#footnote-ref-101)
102. - طبری، تفسیر طبری(1/460) [↑](#footnote-ref-102)
103. - آلوسی، روح المعانی(1/339) [↑](#footnote-ref-103)
104. - دایرة المعارف قرن بیستم(5/63) [↑](#footnote-ref-104)
105. - راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن(226) [↑](#footnote-ref-105)
106. - ابن حجر، فتح الباری(10/223) [↑](#footnote-ref-106)
107. - ابن خلدون، المقدمه:ص(926) [↑](#footnote-ref-107)
108. - ابن خلدون، المقدمه (926) [↑](#footnote-ref-108)
109. - شهرستانی، الملل و النحل(2/253-254) [↑](#footnote-ref-109)
110. - مراجعه کن به: قرافی، الفروق(4/146)؛ ابن خلدون، المقدمه: ص(932) [↑](#footnote-ref-110)
111. - ابن خلدون، المقدمه:ص(932) [↑](#footnote-ref-111)
112. - القرافی، الفروق(4/142) [↑](#footnote-ref-112)
113. - حاجی خلیفه، کشف الظنون (2/1114) [↑](#footnote-ref-113)
114. - أضواء البیان: (4/490) [↑](#footnote-ref-114)
115. - قصه السحر:ص(25) [↑](#footnote-ref-115)
116. - محمد محمد جعفر، السحر: ص(215) [↑](#footnote-ref-116)
117. - السحر:ص(215-216) [↑](#footnote-ref-117)
118. - ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل (2/4) [↑](#footnote-ref-118)
119. - محمد محمد جعفر، السحر:ص(228) [↑](#footnote-ref-119)
120. - محمد محمد جعفر، السحر:ص(17-18) [↑](#footnote-ref-120)
121. - خدا لعنت کند خردهایی را که ایمان می‎آورند به این که این مجسمه خدا باشد. [↑](#footnote-ref-121)
122. - حقائق و غرائب، صص(179-181). اگر این قصه صحیح باشد، پس باید برای این مجسمه شیطانی باشد که او را همراهی می‎کند و به او چنین تاثیر می‎دهد، و گرنه مجسمه خود قطعه جمادی است که نه سود می‎رساند و نه ضرر. [↑](#footnote-ref-122)
123. - معارج القبول (1/524) [↑](#footnote-ref-123)
124. - مراجعه کن به: شرح نووی بر مسلم (2/61) [↑](#footnote-ref-124)
125. - معارج القبول، صص(523-526). اگر می‎خواهی از گمراهی منجّمان و بیان این گمراهی اطلاع پیدا کنی به کتاب مفتاح دارالسعاده ابن قیم)2/125) مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-125)
126. - تعریف جرجانی:ص(176) [↑](#footnote-ref-126)
127. - مقدمه ابن خلدون (926) [↑](#footnote-ref-127)
128. - رحله ابن بطوط (1/50) [↑](#footnote-ref-128)
129. - رحله ابن بطوطه (2/725) [↑](#footnote-ref-129)
130. - رحله ابن بطوطه (2/731) [↑](#footnote-ref-130)
131. - نگا: مجله قطری (الدوحه) ص(54)؛ شماره(99) مارس (1984) و مقاله‎ی با عنوان: خواب مغناطیسی و اسرار پنهان در جهان و سیاست اثر محمد الغرب موسی. [↑](#footnote-ref-131)
132. - تفسیر ابن کثیر: (1/55) [↑](#footnote-ref-132)
133. - مسلم در کتاب الفتن آن را روایت کرده، باب ذکر الدجال (4/2248)، شماره (2934) [↑](#footnote-ref-133)
134. - بخاری در کتاب الفتن باب ذکر دجال، فتح الباری (13/90)، و مسلم در کتاب الفتن باب ذکر دجال (4/2249) شماره(2934) [↑](#footnote-ref-134)
135. - مسلم در کتاب الفتن آن را روایت کرده است (4/2250) شماره حدیث: (2935) [↑](#footnote-ref-135)
136. - همان، شماره حدیث: (2936) [↑](#footnote-ref-136)
137. - تفسیر طبری: (1/463) [↑](#footnote-ref-137)
138. - التفسیر القیم: ص(572) [↑](#footnote-ref-138)
139. - قصة السحر (44) [↑](#footnote-ref-139)
140. - تفسیر ابن کثیر(1/256) [↑](#footnote-ref-140)
141. - البدایه و النهایه: ابن کثیر(11/135) [↑](#footnote-ref-141)
142. - نگا: تفسیر ابن کثیر(1/257) [↑](#footnote-ref-142)
143. - أحکام القرآن جصاص:(1/47 )و نگا: البدایه و النهایه: (11/77) [↑](#footnote-ref-143)
144. - فن الشعوذه، من مذاکرات شرلوک هولمز: ص(9) [↑](#footnote-ref-144)
145. - فن الشعوذه:ص(13-14) [↑](#footnote-ref-145)
146. - الفروق للقرافی: (4/137) [↑](#footnote-ref-146)
147. - الفروق: (4/138) [↑](#footnote-ref-147)
148. - همان [↑](#footnote-ref-148)
149. - أحکام القرآن جصاص(1/48) [↑](#footnote-ref-149)
150. - الدین الخالص: (2/331) [↑](#footnote-ref-150)
151. - صحیح مسلم: (4/2012) شماره‎ی حدیث: (2606) [↑](#footnote-ref-151)
152. - شرح نووی بر مسلم: (16/159) [↑](#footnote-ref-152)
153. - کشاف اصطلاحات الفنون، تهانوی، (156) [↑](#footnote-ref-153)
154. - الفروق (4/129) [↑](#footnote-ref-154)
155. - قصه السحر (47) [↑](#footnote-ref-155)
156. - تفسیر ابن کثیر (1/253) [↑](#footnote-ref-156)
157. - تفسیر قرطبی (2/47) [↑](#footnote-ref-157)
158. - تفسیر قرطبی (2/47) [↑](#footnote-ref-158)
159. - المفردات فی غریب القرآن (226) [↑](#footnote-ref-159)
160. - فتح الباری (10/222) [↑](#footnote-ref-160)
161. - لسان العرب (2/106) [↑](#footnote-ref-161)
162. - روح المعانی (1/338) [↑](#footnote-ref-162)
163. - الدین الخالص (2/324) [↑](#footnote-ref-163)
164. - المفردات فی غریب القرآن (226) [↑](#footnote-ref-164)
165. - اللعب مع الشیطان. [↑](#footnote-ref-165)
166. - مجموع الفتاوی (11/292) [↑](#footnote-ref-166)
167. - ایضاح الدلاله (126) [↑](#footnote-ref-167)
168. - مجموع فتاوی شیخ الاسلام (11/84) [↑](#footnote-ref-168)
169. - مجموع الفتاوی (11/238) [↑](#footnote-ref-169)
170. - ابن بطوطه: (2/665) [↑](#footnote-ref-170)
171. - الدین الخالص: (3/581) [↑](#footnote-ref-171)
172. - الموسوعة العربیة المیسرة: ص(972) [↑](#footnote-ref-172)
173. - در این زمینه به کتاب «عالم الجن والشیاطین» مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-173)
174. - التفسیر القیم: ص (563) [↑](#footnote-ref-174)
175. - الفروق (4/148) [↑](#footnote-ref-175)
176. - التفسیر القیم: ص(581) [↑](#footnote-ref-176)
177. - التفسیر القیم: ص(581) [↑](#footnote-ref-177)
178. - کشف الظنون (2/1138) [↑](#footnote-ref-178)
179. - کشف الظنون (2/1138) [↑](#footnote-ref-179)
180. - الفروق (4/147) [↑](#footnote-ref-180)
181. - ایضاح الدلالة، نگا: مجموعه الرسائل المنیر (247/120) [↑](#footnote-ref-181)
182. - کشف الظنون (2/981) [↑](#footnote-ref-182)
183. - محمد محمد جعفر این شرایط را به تفصیل آورده است، به کتاب او در مورد سحر مراجعه شود: ص(47) [↑](#footnote-ref-183)
184. - المقدمه (926) [↑](#footnote-ref-184)
185. - إیضاح الدلالة، نگا: مجموعه الرسائل المنیریه (2/121) [↑](#footnote-ref-185)
186. - ایضاح الدلالة، مجموعه الرسائل المنیریه (2/102) [↑](#footnote-ref-186)
187. - غرائب و عجائب جن (39) [↑](#footnote-ref-187)
188. - مجموع فتاوی شیخ الاسلام (11/215) [↑](#footnote-ref-188)
189. - مجموع فتاوی شیخ الاسلام (11/216) [↑](#footnote-ref-189)
190. - نشریه کویتی السیاسه: (7/6/1987) [↑](#footnote-ref-190)
191. - او فردی یهودی بود اما به علت پیمانی که با بنوزریق داشت منسوب به آن طایفه شد. [↑](#footnote-ref-191)
192. - بخاری در کتاب طب باب سحر روایت کرده، فتح الباری: (10/221، 232، 235) و مسلم: (4/1720) ش: (2189) [↑](#footnote-ref-192)
193. - أحکام القرآن: (1/49) [↑](#footnote-ref-193)
194. - شارح المجموع آن را از او نقل کرده است: (19/243) [↑](#footnote-ref-194)
195. - محاسن التأویل، جمال الدین قاسمی. [↑](#footnote-ref-195)
196. - فتح الباری: (10/227) [↑](#footnote-ref-196)
197. - الشفا، قاضی عیاض، نگا: شرح شفا از نورالدین قاری، (/439) [↑](#footnote-ref-197)
198. - فنون السحر: ص(14) [↑](#footnote-ref-198)
199. - سحر اثر محمد محمد جعفر: ص(223-227) [↑](#footnote-ref-199)
200. - تیسیر العزیز الحمید: ص(364) [↑](#footnote-ref-200)
201. - معارج القبول: (1/530) [↑](#footnote-ref-201)
202. - صحیح بخاری، کتاب طب، باب هل یستخرج السحر، فتح الباری: (10/232) [↑](#footnote-ref-202)
203. - حدیث جابر که در آن از پیامبر در مورد «نشره» سوال شد و ایشان فرمودند: آن کار شیطان است. احمد و دیگران با سند صحیح روایت کرده‎اند. [↑](#footnote-ref-203)
204. - فتاوی و رسائل الشیخ محمد ابراهیم: (1/165) [↑](#footnote-ref-204)
205. - تیسیر العزیز الحمید: ص(367) [↑](#footnote-ref-205)
206. - زاد المعاد: (3/105) [↑](#footnote-ref-206)
207. - الفصل فی الملل و النحل: (2/4) [↑](#footnote-ref-207)
208. - الفروق: (4/147) [↑](#footnote-ref-208)
209. - ایضاح الدلالة، نگا: مجموعه الرسائل المنیریة: (2/103) [↑](#footnote-ref-209)
210. - شرح الطحاویه»: ص(570)، حدیث را مسلم به روایت عوف بن مالک اشجعی نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-210)
211. - غرائب و عجائب جن: ص(131) [↑](#footnote-ref-211)
212. - اعلام الموقعین: (3/104) [↑](#footnote-ref-212)
213. - اصطبح به معنی نوشیدن صبحگاهی است که بعداً در خوردن هم به کار رفته است. [↑](#footnote-ref-213)
214. - صحیح بخاری، کتاب الطب، باب المداواة بالعجوة للسحر، فتح الباری: (10/238) [↑](#footnote-ref-214)
215. - فتح الباری: (10/233) [↑](#footnote-ref-215)
216. - فتح الباری: (10/234) [↑](#footnote-ref-216)
217. - اعلام الموقعین: (3/104) [↑](#footnote-ref-217)
218. - صحیح بخاری، کتاب الأنبیاء، فتح الباری: (6/408) [↑](#footnote-ref-218)
219. - صحیح بخاری، کتاب الأشربة، باب تغطیة الإناء؛ فتح الباری: (10/88) [↑](#footnote-ref-219)
220. - سنن ترمذی: (5/568) [↑](#footnote-ref-220)
221. - الدین الخالص: (2/320) [↑](#footnote-ref-221)
222. - صحیح مسلم: (1/539) [↑](#footnote-ref-222)
223. - بخاری در کتاب الوکالة آن را روایت کرده، فتح الباری: (4/487) [↑](#footnote-ref-223)
224. - صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب فضل سورة بقرة، فتح الباری: (9/55) [↑](#footnote-ref-224)
225. - بخاری در کتاب بدالخلق [باب صفة ابلیس و جنوده] آن را روایت کرده، فتح الباری: (6/338) و مسلم: (4/2071) حدیث شماره: (2691) [↑](#footnote-ref-225)
226. - الدین الخالص: (2/343) [↑](#footnote-ref-226)
227. - نیل المرام، از صدیق حسن خان: ص(21) [↑](#footnote-ref-227)
228. - نگا: اضواءالبیان: (4/478) [↑](#footnote-ref-228)
229. - مقدمه ابن خلدون: ص(934) [↑](#footnote-ref-229)
230. - آیه مشارالیه در آیه‌ی (102) سوره‌ی بقره است: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾. [↑](#footnote-ref-230)
231. - فتح الباری: (10/224) [↑](#footnote-ref-231)
232. - احکام القرآن ابن عربی: (1/31) [↑](#footnote-ref-232)
233. - قصة السحر: ص(50) [↑](#footnote-ref-233)
234. - الفروق: (4/157) [↑](#footnote-ref-234)
235. - فتح الباری: (10/234) [↑](#footnote-ref-235)
236. - تفسیر ابن جریر: (1/455) و روح المعانی: (1/343) [↑](#footnote-ref-236)
237. - نگا: تفسیر ابن کثیر: (1/253) [↑](#footnote-ref-237)
238. - المجموع: (1/7) [↑](#footnote-ref-238)
239. - فتح الباری: (10/234) [↑](#footnote-ref-239)
240. - الفروق، قرافی: (4/153) [↑](#footnote-ref-240)
241. - احکام القرآن، ابن عربی: (1/31) [↑](#footnote-ref-241)
242. - تفسیر القرطبی: (2/48) [↑](#footnote-ref-242)
243. - معارج القبول: (1/512) [↑](#footnote-ref-243)
244. - تیسیر العزیز الحمید: ص(333) [↑](#footnote-ref-244)
245. - حاشیه ابن عابدین: (4/244) [↑](#footnote-ref-245)
246. - تفسیر ابن جریر: (1/455) [↑](#footnote-ref-246)
247. - بخاری در کتاب الإستقاء آن را روایت کر ده است، در باب ﴿وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ٨٢﴾ فتح الباری: (2/522) و صحیح مسلم: (1/82) حدیث شماره: (71). مسلم به چند طریق از چند صحابه این حدیث را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-247)
248. - نگا: شرح نووی بر مسلم: (2/61). [↑](#footnote-ref-248)
249. - محمد محمد جعفر، السحر: (30-28) [↑](#footnote-ref-249)
250. - السحر: ص(30) [↑](#footnote-ref-250)
251. - أحکام القرآن: (1/50) [↑](#footnote-ref-251)
252. - أحکام القرآن: (1/51) [↑](#footnote-ref-252)
253. - حاشیه ابن عابدین: (4/240) [↑](#footnote-ref-253)
254. - حاشیه ابن عابدین: (4/244) [↑](#footnote-ref-254)
255. - المؤطا: ص(543) [↑](#footnote-ref-255)
256. - الفروق، قراف: (4/152) و نیز در این باره نگاه کنید به «الشرح الصغیر على أقرب السالك: (4/433) و تفسیر قرطبی: (2/47،49) [↑](#footnote-ref-256)
257. - تفسیر قرطبی: (2/49) [↑](#footnote-ref-257)
258. - صاحب المجموع از سبکی نقل کرده است: (19/245) و نیز در این باره نگاه کنید به: الروضه‎‎ی نووی: (9/345) [↑](#footnote-ref-258)
259. - روضة الطالبین نووی: (9/346) [↑](#footnote-ref-259)
260. - المغنی: (8/151) [↑](#footnote-ref-260)
261. - المقنع، ابن قدامه (3/523) و نیز نگاه کنید به «المحرر» از مجدالدین ابن تیمیه (20/169) [↑](#footnote-ref-261)
262. - نگاه کنید به: المغنی (8/151)؛ والأنصاف، مرداوی (10/349) [↑](#footnote-ref-262)
263. - المغنی (8/154) [↑](#footnote-ref-263)
264. - المغنی (8/157)، نیز نگاه کنید به: الأنصاف (10/353) [↑](#footnote-ref-264)
265. - تفسیر قرطبی (2/48) [↑](#footnote-ref-265)
266. - تفسیر قرطبی (2/48) [↑](#footnote-ref-266)
267. - نگاه کنید به: فتح الباری (10/236)، (5/477) [↑](#footnote-ref-267)
268. - سنن ابوداود (3/228)، شماره‎ی حدیث: (3043) [↑](#footnote-ref-268)
269. - مسند احمد (1/190، 191)؛ بیهقی (8/136)؛ و ابن حزم در المحلی (11/397) [↑](#footnote-ref-269)
270. - مؤطا ملک ص(543) این حدیث را در مؤطا محمد بن عبدالرحمن «بلاغا» روایت کرده، وعبدالله بن احمد در «مسائل پدرش» و بیهقی (8/139) از عبدالله بن عمر با اسناد صحیح روایت کرده‎اند. [↑](#footnote-ref-270)
271. - المغنی (5/153) [↑](#footnote-ref-271)
272. - سنن ترمذی (4/60) و شماره‎ی حدیث: (1460) [↑](#footnote-ref-272)
273. - تفسیر قرطبی (2/48) [↑](#footnote-ref-273)
274. - المجموع: نووی (19/246) [↑](#footnote-ref-274)
275. - نگاه کنید به فتح الباری (10/236، 5/277) [↑](#footnote-ref-275)
276. - صحیح بخاری، کتاب الجزیة، باب «هل یعفی عن الذمیّ إذا سحر»، فتح الباری: (6/276) [↑](#footnote-ref-276)
277. - فتح الباری (10/236) [↑](#footnote-ref-277)
278. - زاد المسیر (1/120) [↑](#footnote-ref-278)
279. - تفسیر قرطبی (2/41) [↑](#footnote-ref-279)
280. - فی ظلال القرآن (1/95) [↑](#footnote-ref-280)
281. - تفسیر طبری (1/442) [↑](#footnote-ref-281)
282. - الدین الخالص (2/224) [↑](#footnote-ref-282)
283. - فتح الباری (1/223) [↑](#footnote-ref-283)
284. - حجة القراءات (109)؛ زاد المسیر (1/122) [↑](#footnote-ref-284)
285. - زادالمسیر (1/122) [↑](#footnote-ref-285)
286. - تفسیر طبری (1/459) [↑](#footnote-ref-286)
287. - تفسیر قرطبی (2/53) [↑](#footnote-ref-287)
288. - جهانگردی یونانی بود که در سال‌های (474-425) پیش از میلاد زیسته است. [↑](#footnote-ref-288)
289. - نگاه کنید به: معجم البلدان، یاقوت حمودی (1/309) [↑](#footnote-ref-289)
290. - تفسیر طبری (1/459) [↑](#footnote-ref-290)
291. - أحکام القرآن (1/28) [↑](#footnote-ref-291)
292. - روح المعانی (1/340) [↑](#footnote-ref-292)
293. - مختصر تفسیر المنار (1/83) [↑](#footnote-ref-293)
294. - تفسیر الماوردی (1/142) [↑](#footnote-ref-294)
295. - نگاه کنید به: تعلیق محقق زاد المسیر (1/125) [↑](#footnote-ref-295)
296. - تفسیر ابن کثیر (1/248) [↑](#footnote-ref-296)
297. - البدایه و النهایه، (1/37) [↑](#footnote-ref-297)
298. - تفسیر قرطبی، (2/52) [↑](#footnote-ref-298)
299. - تفسیر طبری (1/460) [↑](#footnote-ref-299)
300. - أحکام القرآن (1/31) [↑](#footnote-ref-300)
301. - لسان العرب (20/1033) بصائر ذوی التمییز (4/152) [↑](#footnote-ref-301)
302. - التنبؤ بالغیب ص (5) [↑](#footnote-ref-302)
303. - مقدمه‎ی ابن خلدون ص (587) [↑](#footnote-ref-303)
304. - صحیح بخاری: کتاب الفتن، بابُ ذکر الدجال، نیز فتح الباری (13/90) [↑](#footnote-ref-304)
305. - صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب ذکر الدجال، فتح الباری (13/91). صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب ذکر الدجال و صفه مامعه (4/2248)، شماره‎ی حدیث (2933) [↑](#footnote-ref-305)
306. - بنگرید به کتاب ما: القیامه الصغری. [↑](#footnote-ref-306)
307. - در این باره بنگرید به کتاب ما: الرسل و الرسالات ص (59) [↑](#footnote-ref-307)
308. - التنبؤ بالغیب، دکتر احمد شنتناوی، ص(12) [↑](#footnote-ref-308)
309. - الزواجر (2/109) [↑](#footnote-ref-309)
310. - حاشیه ابن عابدین (4/242) [↑](#footnote-ref-310)
311. - تیسیر العزیز الحمید، ص(360) [↑](#footnote-ref-311)
312. - تیسیر العزیز الحمید (361) [↑](#footnote-ref-312)
313. - فتح الباری (1/217) [↑](#footnote-ref-313)
314. - التنبؤ بالغیب، ص (19) [↑](#footnote-ref-314)
315. - التنبؤ بالغیب، ص (19) [↑](#footnote-ref-315)
316. - همان، ص (39) [↑](#footnote-ref-316)
317. - التنبؤ بالغیب، ص (18) [↑](#footnote-ref-317)
318. - التنبؤ بالغیب، ص (39) [↑](#footnote-ref-318)
319. - بخاری در حاشیه‎ی صحیحش آورده است، نیز نگاه کنید به فتح الباری، (8/251) [↑](#footnote-ref-319)
320. - البدایه و النهایه، (8/251) [↑](#footnote-ref-320)
321. - اختلاف نظر در متن اصلی است. م [↑](#footnote-ref-321)
322. - آنچه معروف است: سیف بن ذی یزن است، اما او را ارم ذکر کرده، یا به خاطر این که ارم اسم شناخته شده ومشهوری است و خواسته او را این چنین بیان و معرفی کند، و یا خواسته است او را به ارم عاد در درشت هیکلی و تنومندی تشبیه کند. [↑](#footnote-ref-322)
323. - سیره‎ی ابن هشام، (15-18)، نیز درباره‎ی این داستان نگاه کنید به: البدایه و النهایه، (2/162) [↑](#footnote-ref-323)
324. - داستان را به طور کامل در البدایه و النهایه، (2/268) بخوانید. [↑](#footnote-ref-324)
325. - همان [↑](#footnote-ref-325)
326. - عموریه: شهری استوار در اناتول (ترکیه امروزی) است. [↑](#footnote-ref-326)
327. - نگاه کنید به ابن اثیر، حوادث این سال. [↑](#footnote-ref-327)
328. - التنبؤ بالغیب، ص(67) [↑](#footnote-ref-328)
329. - التنبؤ بالغیب، ص(67) [↑](#footnote-ref-329)
330. - الفتاوی الکبری، شیخ الاسلام: ج1، مسأله‎ی شماره‎ی (231) [↑](#footnote-ref-330)
331. - التنبؤ بالغیب، ص(83) [↑](#footnote-ref-331)
332. - التنبؤ بالغیب، (84) [↑](#footnote-ref-332)
333. - این موضوع از نوشتاری ارزشمند گرفته شده که نشریه‎ی المسلمون، در شماره‎ی 205، 28 جمادی الأولی، سال 1409هـ، 6 ینایر 1989م منتشر کرد. [↑](#footnote-ref-333)
334. - التنبؤ بالغیب ص (78) [↑](#footnote-ref-334)
335. - التنبؤ بالغیب ص (82) [↑](#footnote-ref-335)
336. - صحیح مسلم (4/1750)، شماره‎ی حدیث (22290)، ترمذی (5/362)؛ ترمذی درباره‎ی این حدیث می‎گوید: حدیث حسن و صحیحی است. [↑](#footnote-ref-336)
337. - جامع الأصول، ابن اثیر (5/63) [↑](#footnote-ref-337)
338. - فتح الباری (10/217) [↑](#footnote-ref-338)
339. - نگاه کنید به جامع الأصول (7/628) و نیز شرح نووی بر صحیح مسلم (4/218) و فتح الباری (10/213) [↑](#footnote-ref-339)
340. - منهاج السنه (1/10) [↑](#footnote-ref-340)
341. - سنن ابوداود، کتاب الطب (4/22)، شماره ی حدیث (3907) [↑](#footnote-ref-341)
342. - صحیح بخاری، کتاب التفسیر، سوره ی نساء، فتح الباری (8/251): دانشمندان در تفسیر جبت نظرهای دیگری نیز دارند. بنگرید به: فتح الباری (10/252) [↑](#footnote-ref-342)
343. - ابوداود (4/22) شماره‎ی حدیث (3910)، ترمذی (4/160)، شماره‎ی حدیث (1614) و گفته است حدیث خوب و صحیحی است، لفظ حدیث از ابوداود است. [↑](#footnote-ref-343)
344. - جامع الأصول (7/630) [↑](#footnote-ref-344)
345. - صحیح بخاری کتاب الطب، باب لاصفر، فتح الباری، (10/171)، صحیح مسلم: (4.1743) شماره‌ی حدیث: (2220) [↑](#footnote-ref-345)
346. - بخاری صفر را به یک بیماری در ناحیه‎ی شکم تفسیر کرده است. که دیدگاهی نیز در تفسیر این حدیث است. [↑](#footnote-ref-346)
347. - فتاوی و رسایل شیخ محمد بن ابراهیم (1/167) [↑](#footnote-ref-347)
348. - سنن ابوداود (4/24) [↑](#footnote-ref-348)
349. - صحیح مسلم، (4/1748) [↑](#footnote-ref-349)
350. - سنن ترمذی، (4/25) شماره‎ی حدیث (3920) [↑](#footnote-ref-350)
351. - این حدیث را ابوداود در سننش نقل کرده، ودر اسنادش بحث هست، به همین خاطر آن را به پیامبر نسبت ندادیم. [↑](#footnote-ref-351)
352. - النهج السدید (163) [↑](#footnote-ref-352)
353. - بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، نیز نگاه کنید به جامع الاصول (7/631) [↑](#footnote-ref-353)
354. - شرح نووی بر صحیح مسلم (14/221) [↑](#footnote-ref-354)
355. - سنن ابوداود، (4/26) شماره‎ی حدیث(4/26) [↑](#footnote-ref-355)
356. - جامع الاصول، (7/641) [↑](#footnote-ref-356)
357. - القول السدید فی تخریج أحادیث تیسیر العزیز الحمید: (158) اسناد آن حسن است، و نووی در اذکار آن را آورده، حافظ عراقی نیز گفته است: اسنادش خوب است. [↑](#footnote-ref-357)
358. - جامع الاصول، (7/638) [↑](#footnote-ref-358)
359. - جامع الاصول، (7/631) [↑](#footnote-ref-359)
360. - سنن ترمذی، (4/161) شماره‎ی حدیث (1616) [↑](#footnote-ref-360)
361. - جامع الاصول، (7/631) [↑](#footnote-ref-361)
362. - صحیح مسلم (4/1751) شماره‎ی حدیث (2230) [↑](#footnote-ref-362)
363. - صحیح مسلم (4/1748) [↑](#footnote-ref-363)
364. - بزاز با اسناد روایت کرده است و در الترغیب اثر حافظ منذری: (4/33) آمده است. منذری گفته است: اسناد آن خوب است. [↑](#footnote-ref-364)
365. - حاشیه ابن عابدین (4/442) [↑](#footnote-ref-365)
366. - نگاه کنید: المغنی (8/155) والإنصاف (10/351) و المقنع (52413) [↑](#footnote-ref-366)
367. - فتاوی و رسایل محمد بن ابراهیم (21/165) [↑](#footnote-ref-367)
368. - صحیح مسلم (4/769) [↑](#footnote-ref-368)
369. - کشف الظنون (2/981) [↑](#footnote-ref-369)
370. - فنون السحر (570-53) [↑](#footnote-ref-370)